

دولت پلیسی جهانی



نویسنده: ویلیام آی رایبسون
ترجمه: با همکاری الف. کاشانی و عباس فرد

دولت
پلیسی جهانی

First published 2020 by Pluto Press
345 Archway Road, London N6 5AA

www.plutobooks.com

Copyright © William I. Robinson 2020

The right of William I. Robinson to be identified as the author of this work has been asserted by him in accordance with the Copyright, Designs and Patents Act 1988.

British Library Cataloguing in Publication Data
A catalogue record for this book is available from the British Library

ISBN 978 0 7453 4163 7 Hardback
ISBN 978 0 7453 4164 4 Paperback
ISBN 978 1 7868 0665 9 PDF eBook
ISBN 978 1 7868 0667 3 Kindle eBook
ISBN 978 1 7868 0666 6 EPUB eBook

«کارل مارکس در آرزوی جهانی بود که در آن نیازهای حیوانی ما ارضا شود و بتوانیم به نیازهای انسانی‌مان بپردازیم. همچنان‌که ویلیام رابینسن توضیح می‌دهد اکنون این خواست امکانی واقع‌بینانه است. یا بدیلی که در برابر چشمان‌مان شکل می‌گیرد: "دولت پلیسی جهانی" تحت نظارت سرمایه‌ی بسیار متمرکز همراه "بشریت زائد» که برای بقاء به حال خود رها شده است. انتخاب در دستان ماست. قانع‌کننده‌تر از این دشوار بتوان چیزی یافت.»

نوم چامسکی، استاد ممتاز مؤسسه‌ی فناوری ماساچوست (ام‌آی‌تی) و مؤلف کتاب چه کسانی بر جهان فرمان می‌رانند؟

«رابینسن انسجام نظری قدرتمندی از ترس‌های همگان از تولد دوباره‌ی فاشیسم ارائه می‌دهد، اما پیشش مهمی که او افزوده گشتار خود سرکوب است به موتور اساسی انباشت.»

مایک دیویس، نویسنده‌ی سیاره‌ی زاغه‌ها و مؤلف همکار شب را به آتش درافکن: لوس‌آنجلس در دهه‌ی شصت.

«ویلیام آی رابینسن در بیست سال گذشته از مهم‌ترین تحلیل‌گران سرمایه‌داری جهانی و دینامیک جهانی‌سازی است. در این اثر تازه رابینسن به پیدایش "دولت پلیسی جهانی" سده‌ی بیست‌ویکم می‌پردازد که به عنوان نتیجه‌ی نابرابری روزافزون، فروپاشی اقلیم، و تشدید جنبش‌های مهاجرت سلب مالکیت‌شدگان پدید آمده است. همچنان‌که رابینسن هشدار می‌دهد، همراه محرومیت عظیم، سرکوب عظیم، فضای پلیسی، و به نحو بالقوه جنگ فرامی‌رسد. رابینسن مشخصاً، به‌جا و به‌مورد و بسیار میرم برای مخاطبی گسترده می‌نویسد، و با علاقه‌ای برای بسیج برای دنیایی دادگستر.»

کی‌آنگا-یاماها تايلور، استاد مطالعات امریکایی‌آفریقایی، دانشگاه پرینستون، نویسنده‌ی از هشتک زندگی سیاهان مهم است تا رهایی سیاهان

دولت پلیسی جهانی

ویلیام آی رابینسن

ترجمه: با همکاری ا. کاشانی و عباس فرد

در این کتاب

1	سپاسگزاری
3	سیاهه‌ی سرنام‌ها و اختصارات
5	مقدمه
17	1- سرمایه‌داری جهانی و بحران آن
23	طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و دستگاه‌های دولت فراملی
33	بحران بشریت
46	انباشت بیش از اندازه: چشم‌اسفندیار سرمایه‌داری
55	دنیای غارتگر و انگلی سرمایه‌ی مالی فراملی
55	دیجیتالی کردن سرمایه‌داری جهانی
78	یادداشت‌ها
91	2- نابرابری‌های وحشی: ضرورت نظارت اجتماعی
	گسترش طبقه‌ی کارگر جهانی:
94	بشریت زائد و کارگران موقت
	سرمایه‌داری دیگرآزار:
111	تبدیل فقر و طرد به منابع انباشت
119	کار شناختی و طبقه‌ی کارگر فاقد امنیت
126	تولید بدون نیروی کار؟
	پارتهاید اجتماعی جهانی:
133	منطقه‌ی سبز و منطقه‌ی خاکستری
149	یادداشت‌ها

163	3- انباشت نظامی شده و انباشت با سرکوب
177	خصوصی‌سازی جنگ و سرکوب
188	سیلیکون‌ولی و سرمایه‌داری نظارتی
200	جرم‌انگاری و انباشت نظامی
209	جنگ بر سر مهاجران و پناهجویان
	پاکسازی اجتماعی و انباشت نظامی شده
224	در گوشه‌وکنار جهان
242	یادداشت‌ها
263	4- نبرد برای آینده
266	دولت پلیسی‌جهانی و فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم
272	میانی اجتماعی فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم
283	بین‌الملل فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم؟
292	رفورمیسم جهانی: نجات سرمایه‌داری از شرّ خودش
302	احیای چپ
313	بین‌المللی نوین
319	یادداشت‌ها

سپاسگزاری کوتاه برای تألیف جمعی

هر سپاسگزاری به رسمیت شناختن ماهیت جمعی آثار خلاق است. کار فکری با هر صورت دیگری از کار تفاوتی ندارد: فرآیندی جمعی است بخشی از فرآیند کار اجتماعی است، سپاسگزاری صحیح در اینجا شامل سه سطح ارجاع به کار جمعی مستقیم‌تری است که در پس این بررسی قرار دارد. نخست و مقدم بر همه کسانی هستند که به‌گونه‌ای مستقیم با ارائه‌ی بازخورد و دیگر صورت‌های تشویق یاری داده‌اند؛ دوم کسانی که به‌اندیشه‌های من یاری داده و به‌یک شیوه یا شیوه‌ای دیگر در سال‌های اخیر که طی آن مشغول پژوهش و نگارش درباره‌ی جانمایه‌هایی بودند در اثر حاضر جای گرفته است، یاری داده‌اند، به‌ویژه درباره بحران سرمایه‌داری و دولت پلیسی‌جهانی؛ سوم بسیاری کسانند که طی این دهه‌ها به‌رشد سیاسی و فکری خود من کمک کرده‌اند و به‌برونداد آثار منتشره‌ی من یا آثاری که توسط من انتشار یافته است. این مقوله‌ی اخیر عملاً شامل صدها نفر می‌شود، سیاهه‌ای از نام‌ها که گسترده‌تر از آن است که اینجا ارائه شود. بسیاری در میان این دوستان، رفقا و همکاران در سپاسگزاری‌های بخش‌های کتاب‌ها و مقالات پیشین من از آن‌ها نام برده‌ام. در حال حاضر آنچه می‌توانم انجام دهم ذکر نام برخی اشخاصی است که به‌گونه‌ای مستقیم‌تر به‌اثر حاضر یاری داده‌اند، با حمایت و اظهار نظر یا کسانی که ناخواسته در سپاسگزاری‌های پیشین نام‌شان جا افتاده است، به‌ترتیب الفبایی عبارتند از: ویکتور آکونا. پل آلمیدا. میرنا الونسو. یوسف بیکر. ماریو باررا. پاتریک بوند. کریس چیس‌دون. ویلما دونووی. بیل فلچر پسر. ناتان کاریدو. فلیپ گونزالس. ابتکار گذار بزرگ و مدیر

آن پل رسکیم. جری هریس. هیروکو اینوو. رزمی لی. پیتر مک‌لارن. استیون میلر. مارسلا اوروزکو. پیتر فیلیپس. سالوادور رانگل. خوان مانول‌ساندوان. خوان سانتوز. اسکار سوتو. مارتین وگا و ایمانوئل والرشتین فقید. پوزش بسیار برای کسانی‌که نامشان ناخواسته جاافتاده است. سیاست‌گذاری بسیار ویژه‌ای از همسر و نوس لوینگ که دست‌نویس کامل این اثر را خوانده و اظهار نظر کرده و در سراسر این برنامه از من حمایت کرده‌است. سپاس از دو متخصص بررسی‌کننده‌ی اثر در انتشارات پلوتو پرس که نامشان بر من پوشیده است، و سپاس از ناشرم در پلوتو، دیوید کاسل، و ویراستارم، ژان بردی.

سیاهه‌ی سرنام‌ها و اختصارات

ABS	اوراق بهادار با پشتوانه دارایی
ALEC	شورای تبادل قانونگذاری آمریکا
CCA	شرکت اصلاح و تربیت و ندامت‌گاه‌های آمریکا
CIA	سیا
CIT	رایانه و فناوری اطلاعات
DHS	وزارت امنیت داخلی
GDP	تولید ناخالص داخلی
ICE	مهاجرت و اجرای گمرک
ILO	سازمان بین‌المللی کار
IMF	صندوق بین‌المللی پول
MDG	اهداف توسعه‌ی هزاره
MENA	خاورمیانه و شمال آفریقا
NSA	آژانس امنیت ملی
NATO	ناتو (سازمان پیمان اتلانتیک شمالی)
OECD	سازمان توسعه و همکاری اقتصادی
PMF	شرکت نظامی خصوصی

RMA	انقلاب در امور نظامی
TCC	طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی
TNC	شرکت فراملی
TNS	دولت فراملی
WEF	مجمع جهانی اقتصاد
WSF	مجمع جهانی اجتماعی

مقدمه

«جورج اورول بر خطا بود»

لیزا الیوت در رمان همه چیز معلوم است، خراب‌آباد آینده‌ای را توصیف می‌کند که در آن‌جا پنج کلان شرکت جهانی با بستگی‌های مضاعف بر سیاره فرمان می‌رانند. «این پنج شرکت به هم پیوسته‌ی جهانی، که صنعتِ پایش ناگزیر آن‌ها را فراگرفته است، اطلاعات بزرگی را دست‌کاری می‌کردند تا تمامی فعالیت انسان‌ها را به‌صورت کالا درآورده و برای سود، تجاری‌سازی کنند.» این شرکت‌های بزرگ، دولت‌ها را تابع سلطه‌ی خویش ساخته بودند: «جورج اورول برخطا بود. برادر بزرگ‌تر از دولتی تمامیت‌خواه نیامد، بلکه از نادولتی تمامیت‌خواه آمد.» اطلاعات بزرگ [دراختیار] «ارباب بزرگ سیرننتیک بی‌رحمی بود که با چشمانی دزدانه و گوش‌هایی شنوا هرچیزی را مورد تجسس قرار می‌داد: لباس‌تان، دوستان‌تان و هر کلمه‌ای را که می‌گفتید یا می‌نوشتید، ثبت می‌کرد. حساب همه‌ی این‌ها و بیش از این‌ها را گردآوری می‌کرد تا قدرت اطلاعاتی مورد نیاز برای نظارت بر بازار، ضربان قلب اقتصاد پولی را به‌دست بیاورد.» جمعیت جهان به‌سه خوشه‌ی اجتماعی جداگانه تقسیم شده

بود: اعضای هسته، اعضای پیرامونی و بیرونیان که اکثریت بشریت را تشکیل می‌دادند:

بیرونیان اشخاص مطرود بودند. اگر در دنیایی که این مجموعه‌ی پنج شرکتی اداره می‌کردند، نمی‌توانستند وظیفه‌شان را اجرا کنند، از این دنیا رانده می‌شدند. حیات‌شان، چنان که بر آن‌ها گذشت، تقصیر خودشان بوده است. هیچ‌گاه دلی بر آن‌ها نمی‌سوخت. زندگی را از سر ریزها، پس‌مانده‌ها، اضافات غیرقابل فروش هسته‌ی ثروتمند و پیرامونیان قدرتمند بیرون می‌کشیدند. برخی در مشاغل میدانی حاشیه‌ای غیرقابل پیش‌بینی کار می‌کردند، در حالی‌که دیگران از پس‌مانده‌ها، دورریزها و زباله‌ها تغذیه می‌کردند^[1].

دنیایی که الیوت توصیف می‌کند، با بسط اندکی، می‌تواند پُرتره‌ای از همین دنیایی باشد که در آن زندگی می‌کنیم. تمرکز بی‌سابقه‌ی سرمایه در سطح جهانی، قدرت مالی سرآمدان شرکت‌های فراملی را چنان استحکام بخشیده که از قدرت اقتصادی خود برای نفوذ سیاسی و نظارت بر دولت‌ها استفاده می‌کنند. در سال 2018 فقط 17 مجتمع مالی جهانی در مجموع 41.1 تریلیون دلار را مدیریت می‌کردند، که چیزی بیش از نیمی از تولید ناخالص ملی تمامی کره‌ی زمین بود. در همان سال، ثروتمندترین یک درصد انسان‌ها که در رأس آن‌ها 36 میلیون میلیونر و 2400 میلیارد دلار قرار داشت، بیش از نیمی از ثروت جهان را در اختیار داشتند، در حالی‌که 80 درصد فقیرترین‌ها مجبور بودند فقط با 4.5 درصد این ثروت سرکنند. همین انبوه بشریت فروافکنده است که پیرامونیان و بیرونیان را در رمان الیوت تشکیل می‌دهند،

همان چیزی که در صفحات بعدی با عبارت «بشریت زائد» از آن‌ها یاد می‌کنیم.

با وجود این، زیرساخت فن‌آوری سده‌ی بیست‌ویکم منابعی را ایجاد می‌کند که نظام اقتصادی و سیاسی در آن می‌تواند بسیار متفاوت از سرمایه‌داری دنیایی باشد که در آن زندگی می‌کنیم. همچنان که سرنیسک و ویلیامز یادآور می‌شوند، از طریق نظارت سیاسی مردمی بر فن‌آوری‌های نوین می‌توانیم دنیای خود را به‌طور جمعی به‌دنیای بهتری تبدیل کنیم:

امروزه ماشین‌ها کارهایی را انجام می‌دهند که یک دهه‌ی پیش غیر قابل تصور بود. رسانه‌های اجتماعی و اینترنت به میلیاردها انسانی که پیش از این صدای‌شان شنیده نمی‌شد، صدایی داده که دموکراسی مشارکتی جهانی را بیش از هر زمان دیگری به‌وجودیت نزدیک می‌کند. طرح‌های آزادمنبع، خلاقیت بدون حق‌التألیف و چاپ سه‌بعدی، دنیایی را نوید می‌دهند که در آن بر کمپایی بسیاری از محصولات می‌توان فائق آمد. اشکال جدید شبیه‌سازی رایانه‌ای می‌تواند برنامه‌ریزی اقتصادی را جانی دوباره بدهد و توانایی هدایت اقتصادها را به‌شیوه‌هایی معقول و بی‌سابقه ارائه دهد. جدیدترین موج اتوماسیون این امکان را به‌وجود می‌آورد که مجموعه‌ای از کارهای کسالت‌بار و تحقیرآمیز برای همیشه حذف شوند. فن‌آوری‌های انرژی پاک، عملاً امکانات نامحدود و به‌لحاظ زیست‌محیطی بادوامی را برای تولید برق ممکن می‌سازد. و فن‌آوری‌های پزشکی جدید نه تنها زندگی طولانی‌تر و سالم‌تری را امکان‌پذیر می‌سازد، بلکه آزمایش‌های جدیدی را در مورد جنسیت و هویت جنسی امکان‌پذیر می‌کند. بسیاری از مطالبات کلاسیک چپ‌ها- برای کار کمتر، برای پایان دادن به کمپایی، برای دموکراسی اقتصادی، برای تولید کالاهای به‌لحاظ اجتماعی سودمند، و برای رهایی بشریت- به‌لحاظ مادی

بیش از هر لحظه‌ی دیگری در تاریخ بشر قابل دسترس‌تر شده است [2].

به‌هرروی، چنان‌چه بخواهیم از طریق فن‌آوری‌های نوین انقلاب صنعتی چهارم خود را آزاد سازیم، نخست لازم است که مناسبات اجتماعی کهنه و ستم‌گرانه‌ی سرمایه‌داری جهانی را سرنگون کنیم. هنگامی‌که فاشیسم و هم‌چنین سوسیالیسم بار دیگر در اطراف‌واکناف جهان در دستور کار قرار گرفته‌اند، ما را وامی‌دارند تا نظام سرمایه‌داری جهانی را مطالعه کنیم، نه چندان به‌عنوان تمرینی عقلایی به‌خودی‌خود، بلکه به‌منظور مبارزه با غارت‌ها و چپاول‌های آن و با روی‌کرد جایگزین ساختن آن با نظامی که می‌تواند از فاجعه دوری جوید و نیازهای مادی و معنوی بشریت را پاسخ‌گو باشد. در این دوران، عوامل این نظام از فن‌آوری‌های جدید به‌جای خدمت به‌رهاسازی بشریت، برای ایجاد دولت پلیسی‌جهانی استفاده می‌کنند.

در حالی‌که من نخستین فردی نیستم که درباره‌ی دولت پلیسی سخن می‌گویم، اما در این کتاب منظورم بسیار بیش‌تر از آن چیزهایی است که نوعاً با دولت پلیسی مرتبط می‌دانیم - سرکوب پلیسی و نظامی، دولت تمامیت‌خواه، سرکوب آزادی‌های مدنی و حقوق بشر. مطمئناً در این‌جا و در دورادور جهان این‌ها را و بسیار بیش از این‌ها را می‌بینم. به‌هرروی، در این بررسی می‌خواهم مفهوم دولت پلیسی‌جهانی را به‌گونه‌ای بسط بدهم تا ماهیت درحال ظهور اقتصاد و جامعه‌ی جهانی را به‌طور گسترده‌تر و به‌عنوان کلیتی سرکوب‌گر بشناسیم که منطق آن همان

اندازه که اقتصادی و فرهنگی است، سیاسی نیز هست. منظورم از دولت پلیسی‌جهانی اشاره به‌سه گسترده‌ی به‌یکدیگر مرتبط است.

نخست، دستگاه‌های هرچه همه‌جا حاضرتر نظارت اجتماعی انبوه، سرکوب و جنگ است که توسط گروه‌های حاکم اشاعه می‌یابد تا شورش واقعی و بالقوه‌ی طبقه کارگر جهانی و بشریت زائد را مهار کند. نابرابری‌های جهانی افسارگسیخته به‌لحاظ سیاسی به‌میزانی انفجاری است که این نظام توانایی مداخله دادن بشریت زائد را ندارد، و به‌همین دلیل به‌اشکال خشونت‌بارتر مهارسازی روی می‌آورد. روش‌های نظارت دربرگیرنده‌ی مهر و موم‌سازی جمعیت زائد از طریق مرزبندی و دیوارهای بازدارنده، اخراج و تبعید، بازداشت‌های انبوه و آپارتهای مکانی در راستای دستگاه‌های جدید همه‌جا حاضر نظارت دولتی و خصوصی، و جرم‌انگاری طبقات بی‌نوا و کارگر است. نظارت‌ها همچنین شامل وجوه جدید مرگبار پلیسی و سرکوب‌هایی می‌شود که با کاربرد دیجیتالی فن‌آوری‌های انقلاب صنعتی چهارم امکان‌پذیر شده است. دولت پلیسی‌جهانی همه‌ی جامعه‌ی جهانی را وارد فضای [موهومی] می‌کند که در اصطلاح پنتاگون «میدان نبرد» نامیده می‌شود؛ این فضا [ی موهوم] کلان‌شهرهای متمرکز جهان‌اند که این زمان‌خانه‌ی بیش از نیمی از بشریت است. دوم، این‌که چگونه اقتصاد جهانی خود مبتنی بر توسعه‌ی هرچه بیش‌تر و به‌کارگیری این دستگاه‌های جنگ، نظارت اجتماعی و سرکوب صرفاً به‌مثابه وسیله‌ی سودسازی و تداوم انباشت سرمایه در برابر رکود است - آنچه انباشت نظامی یا انباشت از طریق سرکوب نام

می‌دهم. چنانچه آشکار باشد که نابرابری‌های بی‌سابقه‌ی جهانی را تنها با دستگاه‌های همه‌جا حاضر نظارت و سرکوب اجتماعی می‌توان حفظ کرد، به‌همان اندازه نیز آشکار می‌شود که گروه‌های حاکم، کاملاً جدا از ملاحظات سیاسی، منافع خود را در جنگ، ستیز و سرکوب به‌عنوان وسیله‌ی انباشت یافته‌اند. با خصوصی‌سازی روزافزون جنگ و خشونت‌ی که تحت سرپرستی دولتی بوده است، منافع رشته‌های گسترده‌ای از گروه‌های سرمایه‌داری به‌سمت حال‌وهوای ایدئولوژیک، اجتماعی و سیاسی می‌چرخد که ستیز اجتماعی ایجاد نمایند و آن را حفظ کنند مانند آنچه در خاورمیانه جریان دارد. و در نظام‌های گسترش‌یافته‌ی جنگ، سرکوب و نظارت اجتماعی. اکنون در اقتصاد جهانی واقعاً جنگی زندگی می‌کنیم.

و سوم، حرکت روزافزون به‌سوی نظام‌های سیاسی است که می‌توان آن‌ها را ویژه‌ی فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم دانست یا حتی به‌مفهوم‌ی گسترده‌تر نظام‌های سیاسی تمامیت‌خواه نامید. تأثیر روزافزون احزاب و نهضت‌های پوپولیستی نئوفاشیست، اقتدارگرا و دست‌راستی در گردهاگرد جهان که بیش از هر چیز در ترامپیسیم در ایالات متحده نمود پیدا کرده است و مجموعه بحث‌هایی را در این‌باره برانگیخته است که آیا فاشیسم بار دیگر در حال ظهور است؟ در گردهاگرد جهان بین نیروهای مردمی و چپ شورشی از یک سو، و راست افراطی شورشی از سوی دیگر، که در حاشیه آن گرایش‌های آشکارا فاشیستی وجود دارد، قطبی شدن‌های شدیدی وجود دارد. برنامه‌ی فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم در جوامع مدنی بسیاری از کشورهای جهان در حال رشد است. این برنامه در سال‌های

اخیر در رقابت برای کسب قدرت دولتی پیشرفت‌های قابل توجهی داشته، و در برخی موارد جای پای هم در دولت سرمایه‌داری به‌دست آورده است. در همین حال، به‌نظر می‌رسد که فرهنگ نئوفاشیستی از طریق نظامی‌گری، زن‌ستیزی و نرینه‌سازی افراطی و نژادپرستی در حال ظهور است. چنین فرهنگی، فضایی مناسب برای خشونت انبوه ایجاد می‌کند که اغلب برضد جماعت‌های آسیب‌پذیر، فقیر، زنان و به‌لحاظ قومی تحت پیگیرد و به‌لحاظ نژادی ستم‌بر هدایت می‌شود. اما برونداد فاشیستی اجتناب‌ناپذیر نیست. این‌که برنامه‌ای فاشیستی بتواند شکل بگیرد، کاملاً به‌این بستگی دارد که مبارزه در بین نیروهای سیاسی و اجتماعی که در سال‌های آینده گسترش می‌یابند، چگونه باشد. دولت پلیسی‌جهانی در زمانی در حال ظهور است که سرمایه‌داری جهانی به‌بحران فرومی‌رود؛ بحرانی که با توجه به‌بزرگی و گستردگی جهانی‌اش، میزان تخریب زیست‌بوم شناختی و تخریب اجتماعی آن و نیز صرف میزان وسایل خشونتی که در گرداگرد جهان به‌کار گرفته، بحرانی بی‌سابقه است. در وهله‌ی نخست، دولت پلیسی‌جهانی حکایت نظارت و سرکوب طبقات کارگر و فقیر است. جنبش‌های در حال رشدی برضد بسیاری از ابرازات دولت جهانی پلیسی وجود دارد - بازداشت‌های انبوه، خشونت پلیس، جنگ‌هایی که ایالات متحده در اطراف جهان به‌راه می‌اندازد، پی‌گرد مهاجران و پناهجویان، سرکوب فعالان عدالت زیست‌محیطی. با وجود این، اغلب این جنبش‌ها مبتنی بر توسل اخلاقی به‌عدالت اجتماعی است که به‌خودی‌خود در بهترین شکل، اصلاحات ملایمی ایجاد می‌کند. چنان‌چه قرار باشد که این

جنبش‌ها به‌شریان اصلی تغذیه‌کننده‌ی دولت پلیسی‌جهانی حمله کنند، باید سرمایه‌داری جهانی را به‌عنوان فرمانده نظام‌های نظارت اجتماعی و سرکوب شناسایی کنند. این کتاب می‌کوشد چنین کند. در آغاز، پویایی معاصر دگرگونی سرمایه‌داری و صورت‌های درحال ظهور را شناسایی می‌کند. این مفهوم از دولت پلیسی‌جهانی به‌ما اجازه می‌دهد که مشخص کنیم چگونه ابعاد اقتصادی دگرگونی سرمایه‌داری جهانی به‌شیوه‌های جدید با ابعاد سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی این دگرگونی تلاقی می‌کند. به‌لحاظ روش‌شناختی توالی علی این حکایت با نقد سرمایه‌داری جهانی و بحران آن، و به‌ویژه دور تازه‌ای از دگرگونی‌ها در سرمایه‌داری جهانی در دهه‌های اخیر آغاز می‌شود. فصل یک، «سرمایه‌داری جهانی و بحرانش»، نظریه‌ی من را درباره‌ی جهانی‌سازی به‌عنوان دوران جدیدی در تحول مداوم و بی‌پایان نظام سرمایه‌داری جهانی خلاصه می‌کند. سپس نشان می‌دهم که چگونه دولت پلیسی‌جهانی در پاسخ به‌بحرانی به‌وجود می‌آید که با تضادهای درونی این نظام به‌حرکت درمی‌آید. تمرکز بر سطح ساختاری زیرین این بحران است، آنچه انباشت زیاده می‌گویند، مفهومی که در فصل یک ارائه می‌دهم و در فصل دو آن را بسط خواهم داد. پایان‌بخش این فصل بررسی مالی‌سازی و دیجیتالی‌کردن سرمایه‌داری جهانی، با این استدلال است که این فرآیندها، به‌دور از حل بحران، به‌ناچار آن را تشدید می‌کنند.

از این نقطه‌ی آغاز، اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی-ایدئولوژیکی را دنبال می‌کنیم که دولت پلیسی‌جهانی را بارور می‌سازد، آن‌چنان که در سه فصل

بعد طراحی شده است. این فصل‌ها نظریه و تحلیل را با داده‌های فراوان تجربی و اغلب حیرت‌آور درباره‌ی دولت پلیسی‌جهانی ترکیب می‌کنند. در فصل دو، «نابرابری‌های وحشی: ضرورت نظارت اجتماعی» را خواهیم دید که تمرکز قدرت اقتصادی در دست طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی، چنان تمرکزی از قدرت سیاسی به‌وجود می‌آورد که تنها در دیکتاتوری سرمایه فراملی می‌توان آن را مشاهده کرد. این شورش جمعیت‌های ستمکش و استثمارشده در اطراف جهان است که طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی را مجبور می‌سازد تا شکل‌های قهرآمیز و سرکوب حکومت را به‌طور روزافزونی تحمیل کند. هدف دولت پلیسی‌جهانی اساساً حذف قهرآمیز بشریت زائد است. این فصل فرآیندهای زیرین انباشت سرمایه‌داری را که باید به‌حذف چندین میلیارد انسان بینجامد و کار را در اقتصاد سرمایه‌داری هرچه ضعیف‌تر و ضعیف‌تر سازد، شناسایی می‌کند. همچنین به‌تفحص در این امر می‌پردازد که چگونه کار شناختی در فرآیند دیجیتالی‌سازی که می‌تواند میلیون‌ها نفر را جابه‌جا کند و احتمالاً به‌تولید بدون کار بیانجامد، پُرمخاطره می‌شود. کلان‌شهرهای جهان که سربرمی‌آورند، میدان‌های نَبَرندند که ستمدیدگان و حذف‌شدگان آن‌جا برضد دولت پلیسی‌جهانی برمی‌خیزند. فصل سه با عنوان «انباشت نظامی‌شده و انباشت از طریق سرکوب» نشان می‌دهد چگونه سرمایه فراملی هرچه بیش‌تر و بیش‌تر به‌اقتصاد جهانی جنگ وابسته است که آن نیز به‌نوبه‌ی خود به‌جنگ دائمی تکیه دارد که از سوی دولت سازماندهی، نظارت اجتماعی و سرکوب می‌شود. مدارهای انباشت نظامی‌شده قهرآفرین فرصت‌هایی را

برای انباشت سرمایه در سراسر جهان می‌گشاید. ایجاد ستیزها و سرکوب جنبش‌های اجتماعی و جمعیت‌های آسیب‌پذیر در اکناف جهان راهکاری می‌شود که سودسازی را با اهداف سیاسی ترکیب می‌کند، و حتی ممکن است بر آن اهداف به‌عنوان محرک نظامی‌سازی و سرکوب غلبه کند. رویدادهای 11 سپتامبر 2001 نشان‌گر آغاز دوران جنگ‌های مداوم جهانی است که در آن جنگ، اطلاعات، سرکوب، نظارت هرچه بیشتر و بیش‌تر عرصه‌ی خصوصی شده‌ی سرمایه‌ی فراملی است. جرم‌انگاری بشریت زائد، سرکوب مورد تأیید دولت را فعال می‌کند که فرصت‌های تازه‌ای را برای سودسازی طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی می‌گشاید. این فصل با نگاهی به‌پاکسازی اجتماعی و انباشت نظامی‌شده در گوشه‌وکنار جهان پایان می‌یابد.

در فصل چهار با عنوان «نبرد برای آینده»، تهدید فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم، و برنامه‌ی اصلاح جهانی برای نجات سرمایه‌داری از شر خودش را مورد بحث قرار می‌دهم. از آن‌جا چشم‌اندازهای تجدید برنامه‌های رهایی‌بخش در اطراف جهان را در نظر می‌گیرم و به‌چالش تجدیدحیات چپی می‌اندیشم که بتواند به‌فرآوردن آینده‌ی سوسیالیستی زیست‌بوم‌شناختی یاری دهد. هنگامی‌که جهان ددمنش نابرابری سرمایه‌داری جهانی و استثمار را افشا کرده‌ایم، میرم‌ترین مسأله این است که چگونه می‌توان به‌سوی عدالت اجتماعی بیش‌تر حرکت کرد. اما این موضوعی نیست که من در نتیجه‌گیری کتاب به‌تفصیل به‌آن پردازم. این تا حدودی بدان جهت است که من خود پاسخ آن را ندارم. این‌گونه پاسخ‌ها باید از طریق خود مبارزه جمعی به‌دست بیایند. و تا حدودی هم از آن‌رو

که یاری من در این اثر فاش ساختن دیو دولت پلیسی جهانی از طریق تحلیل و بینش نظری به همراه شرحی تجربی و چشم‌گشاست.

با این هدف «تصویری بزرگ» از دولت پلیسی جهانی در حال ظهور در کتابی موجز ارائه می‌کنم که بسیار خواندنی است. صفحاتی که از پی می‌آیند ممکن است بسیاری از خوانندگان را سرگردان و خشمگین کند. من اعتماد دارم که این کار به‌عنوان هشدار در باره‌ی آینده‌ی مستبدی که بر ما مشرف است، خدمت می‌کند. مهم‌تر از آن، با افشای پویایی و ماهیت این نظام افسارگسیخته، امیدوارم به‌مبارزه برای فرآوردن آینده‌ی بدیل، و براساس رهایی و آزادی انسان، یاری رساند. ما با بحرانی بشری روبرویم. نابودی بافت اجتماعی در سراسر جهان تحت سیطره‌ی سرمایه‌داری جهانی و بیگانگی بی‌حد و حصر کار، و همچنین موجودیت نوع ما، مسائل بنیادی را درباره‌ی این‌که انسان بودن، یعنی چه و چگونه می‌توانیم انسانیت‌مان را بازیابیم، مطرح می‌کند. این طبیعت نوع ماست که با همدیگر کار کنیم تا وجود جمعی خود را تضمین کنیم. اما نظام سرمایه‌داری که دولت پلیسی جهانی را به‌وجود می‌آورد، چنین تعامل و همکاری را به‌فرآیند تخریب توده‌های انسانی می‌گرداند، و ما را برای بقا مجبور به رقابت با یکدیگر می‌سازد. بحران ارزش‌ها، بحران هویت، معنا و اجتماع را به‌وجود می‌آورد. اگر قرار است که انسانیت خود را بازیابیم باید خود را بار دیگر در روابط متقابل و در سلامت متقابل در برابر سرمایه سازمان بدهیم.

سرانجام هشدار ضروری است. کوشیده‌ام که این

بررسی را برای کسانی که به‌لحاظ سیاسی درگیرند و فعالان عدالت اجتماعی قابل خواندن سازم؛ با وجود این، برای پژوهش‌گران عرصه‌های مختلف نیز رضایت‌بخش است. کوشیده‌ام متن را هرچه موجز نگاه دارم، و اطمینان از دسترس بودن آن به‌این معنی است که تعمیم‌های ناگزیری وجود دارد که همه‌جا قابل کاربرد نیست: در عبارت «جورج اورول برخطا بود»، بعضی ظرایف را باید کنار گذاشت. این کار را برعهده‌ی خوانندگانی می‌گذارم که به‌لحاظ اندیشگی یا از نگاه سیاسی با این بررسی برای پی‌گیری بیشتر موضوعاتی که طرح می‌شود، به‌حرکت درمی‌آیند. آن‌هایی که می‌خواهند ادبیات دانشگاهی و بحث‌های نظری را که به‌آگاه‌سازی بررسی من یاری داده‌اند، عمیق‌تر بکاوند، می‌توانند به‌منابع گسترده‌ای که در یادداشت‌ها قرار داده‌ام، مراجعه و آن‌ها را دنبال کنند.

لس آنجلس - اکتبر 2019

منابع:

[1] Liza Elliott, *everything is Known* (Birmingham, AL: Red Camel Press, 2018), pp. 9-10, 20-21.

[2] Nick Srnicek and Alex Williams, *Inventing the Future: Postcapitalism and a World Without Work* (London: Verso, 2016, revised edition), pp. 1-2.

فصل اول

سرمایه‌داری جهانی و بحران آن

«ارائه‌ی اندیشه‌های نو آن‌قدر دشوار نیست که گسستن از اندیشه‌های کهنه»
جان مینارد کینز

تمامی نظام‌های اجتماعی در حالت دائمی توسعه، گشتار و مرگ نهایی قرار دارند. سرمایه‌داری هم مستثنی نیست. سرمایه‌داری پویاترین، و همچنین ویران‌گرترین نظامی است که بشریت به‌خود دیده است. مسلم است که کارکردهای درونی نظام سرمایه‌داری طی قرن‌ها پایدار مانده است. محرک‌های بی‌امان برای انباشت بی‌پایان سرمایه (بیشینه‌سازی سود) و گسترش بیرونی به‌گونه‌ای بی‌پایان از این جمله‌اند. این محرک‌ها طی قرن‌ها به‌امواج مداوم استعمار و امپریالیسم به‌عنوان نظامی که از موطن اولیه‌اش در اروپای غربی گسترش یافت و به‌تدریج تمامی سیاره را دربرمی‌گرفته است، کشانده شد. آنچه به‌گونه‌ای پیوسته طی این قرن‌ها تغییر کرده است، صورت‌بندی‌های اجتماعی و فن‌آوری‌هایی است که سرمایه‌داری از طریق

آن‌ها عمل می‌کند، و نهادها و مجموعه‌های روابط طبقاتی است که این نظام را سازمان می‌دهند. اما اکنون سرمایه‌داری جهانی در میانه‌ی بحرانی شدید قرار دارد. آیا این نظام جان به‌درمی‌برد؟ آیا بشریت از تاخت و تازهای این بحران جان به‌درمی‌برد؟ سرمایه‌داری نشان داده است که طی وجود چندصد ساله‌اش انعطاف قابل توجهی، حتی در رویارویی با بحرانی از پی بحرانی دیگر داشته، پیش‌بینی‌های مرگ قریب‌الوقوع خود را به‌مبارزه طلبیده، و پس از هر بحران عمده به‌صورتی نو، باز ظهور یافته است. در واقع، در پاسخ به بحران جهانی، نظام در این زمان متحمل دور تازه‌ای از گشتارها می‌شود که متضمن ساختار دولت پلیسی جهانی است. در زمانی که فاشیسم و سوسیالیسم بار دیگر در دستور کار جهانی قرار گرفته‌اند، بررسی این گشتارها امری مبرم است.

سرمایه‌داری جهانی در تطور مداوم و بازآنتهای خود، از مراحل یا دوران‌هایی تاریخی چندی عبور کرده است. برپایی آنچه دانشمندان جامعه‌شناس به‌آن با عنوان «دوره‌بندی» اشاره می‌کنند، به‌ما این امکان را می‌دهد که فرآیند تحول تاریخی و گشتار این نظام را دریابیم؛ این بدان معنی نیست که مراحل اولیه ناپدید می‌شوند، بلکه این مراحل با گشتاری از درون جایگزین می‌گردند. نخستین مرحله در سرمایه‌داری جهانی با گشایش خون‌بار سرزمین‌های آمریکا نمادین می‌شود که در سال 1492 آغاز شد و معروف است به‌دوران *مرکانتیلیسم* [یا تجارت‌گرایی] و *انباشت ابتدایی*، آنچه مارکس به‌آن با عنوان «فلق سرخ‌فام دوران تولید سرمایه‌داری» اشاره می‌کند. این دوران با ایجاد بازار جهانی، نظام استعماری،

ظهور اقتصاد ترانس‌آتلانتیک و تشدید تجارت بین شرق و غرب مشخص می‌شود. دوره‌ی دوم، سرمایه‌داری کلاسیک یا رقابتی است که با انقلاب صنعتی، ظهور بورژوازی و تشکیل دولت‌ملت مدرن مشخص می‌شود، که کلید فهم آن انقلاب آمریکا در سال 1776 و انقلاب فرانسه در سال 1789 است. دوران تجارت با تاریخ‌های نمادین سال‌های 1492 تا 1789 تداعی می‌شود، در حالی‌که عصر سرمایه‌داری کلاسیک در اواخر سده‌ی نوزدهم جای خود را به مرحله‌ی سوم داد که سرمایه‌داری («انحصاری») یا مشارکتی ملی است. این مرحله موج جدیدی از فتوحات امپریالیستی، استحکام بازار جهانی و ظهور شرکت‌های بزرگ صنعتی و مالی قدرتمند ملی را فرآورد.

جهانی‌سازی نشان‌دهنده‌ی تغییر به‌سوی دوره‌ی به‌لحاظ کیفی جدیدی در سرمایه‌داری جهانی (یعنی، دوره‌ی سرمایه‌داری جهانی) است. بیابید نظریه‌ام درباره‌ی سرمایه‌داری جهانی را که در جای دیگری ارائه شده است، این‌جا نیز مرور کنیم.^[1] نقطه‌ی عطف در این تغییر دورانی، طی بحران جهانی دهه‌ی 1970 رخ داد که در ادامه درباره آن اندکی شرح خواهم داد. سرمایه‌داری توانست با «جهانی‌سازی» بر این بحران فائق آید، و فرآیندهای جهانی شدن را به‌صورت بازسازی و یکپارچگی گسترده جدید اقتصاد جهانی، به‌کارگیرد. این مرحله‌ی فراملی جدید با تعدادی تبدیلات کیفی در این نظام و با تبیین نوین قدرت اجتماعی در سراسر جهان مشخص می‌شود. نشان اصلی دوران جدید ظهور سرمایه‌ی به‌راستی فراملی و تولید یکپارچه شده‌ی جدید جهانی و

نظام مالی جهانی است، که همه‌ی ملت‌ها و بخش عمده‌ی بشریت در آن یکپارچه شده‌اند. مطمئناً، سرمایه‌داری همیشه نظامی جهانی بوده است. هیچ‌گاه صرفاً ملی یا منطقه‌ای نبوده است. از همان آغاز، توسعه یافت تا نهایتاً تمامی جهان را فراگرفت، و در سراسر وجودش بر شبکه‌ای از روابط تجاری جهانی وابسته بوده است. توسعه‌ی ملی همیشه مشروط به نظام جهانی گسترده‌تر تجارت و مالی، و به تقسیم بین‌المللی کار که استعمار فرآورد، مشروط بوده است.

اما این امر در دهه‌های آخر سده‌ی بیستم شروع به تغییر کرد. *اریک هابسبام*، مورخ بریتانیایی، با بررسی اقتصاد جهان در پایان آن سده، اظهار داشت:

اقتصاد جهانی در عصر طلایی {1945 تا 1973} بیش‌تر *بین‌المللی* باقی ماند تا *فراملی*. کشورها در سطح هرچه گسترده‌تری با یکدیگر تجارت داشتند... اگرچه اقتصادهای صنعتی تولیدات یکدیگر را به‌طور روزافزون خرید و فروش می‌کردند، اما حجم فعالیت اقتصادی‌شان عمدتاً وطن‌محور بود. معه‌ذا، اقتصاد به‌شدت فراملی مشخصاً از دهه‌ی 60 به بعد آغاز به ظهور کرد، یعنی نظامی از فعالیت اقتصادی که سرزمین‌های دولتی و مرزهای دولتی چارچوب اساسی آن را تشکیل نمی‌دهند، بلکه این‌ها صرفاً عوامل پیچیده‌سازند... و محدودیت‌هایی را بر چیزی که حتی اقتصادهای دولت‌های قدرتمند و بسیار بزرگ می‌توانند انجام دهند، اعمال می‌کنند. در اوایل دهه‌ی 1970 چنین اقتصاد فراملی به نیروی جهانی مؤثری تبدیل شد.^[2]

این مرحله‌ی فراملی شامل حرکت از *اقتصاد جهان به اقتصاد جهانی* است. در اقتصاد جهان کشورها و مناطق از طریق تجارت و جریان‌های مالی در بازار بین‌المللی با

یکدیگر یکپارچه شده بودند. در اقتصاد جهانی جدید، ملت‌ها به‌شيوه‌ای ارگانیک‌تر از طریق فراملی‌سازی فرآیندهای تولید و سرمایه‌مالي جهانی و از طریق مدارهای انباشت سرمایه با یکدیگر مرتبط می‌شوند.

منظور من از مدار انباشت، فرآیندی است که از طریق آن تولید هر کالا یا خدمت نخست (توسط سرمایه‌داران) برنامهریزی و تأمین مالی می‌شود، و از پی آن اجزای تشکیل‌دهنده‌اش (کار، زمین، مواد خام، ساختمان‌ها، ماشین‌آلات و غیره) تهیه، و در توالی تولید با یکدیگر می‌آمیزند، و سپس با محصول نهایی بازاریابی می‌شود. در پایان این فرآیند سرمایه‌دار سرمایه اولیه‌اش را به‌علاوه سود باز می‌یابد، و بدین‌سان سرمایه «انباشته» شده است. این همان چیزی است که مارکس تحت عنوان «چرخه‌ی سرمایه» به‌آن اشاره می‌کند. در دوره‌های اولیه بخش عمده‌ی این چرخه در درون یک کشور واحد «خودکفا» بود.

تحولات فن‌شناسی، و از همه مهم‌تر معرفی فن‌آوری‌های رایانه‌ای و اطلاعات، در کنار انقلابی در وسایل حمل‌ونقل و راهبردهای جدید مدیریتی و سازماندهی، امکان تحرک جهانی را برای سرمایه فراهم آورده است. سرمایه‌داران در اواخر سده‌ی بیستم برای بیشینه ساختن فرصت سودسازی، پیشرفت بیشتر و همچنین فائق آمدن بر طبقات مردمی و کارگر جهانی، تصمیم گرفتند تا تولید را در سطح جهان سازماندهی کنند. این زمان، سرمایه‌داران با دست‌یافتن به‌رسایی جهانی نوین، ضمن این‌که می‌توانستند آزادانه در جستجوی ارزان‌ترین کار، پایین‌ترین مالیات‌ها و منعطف‌ترین

محیط‌های نظارتی برآیند، درعین‌حال اقتصاد جهانی جدیدی را نیز به‌وجود می‌آوردند. آن‌ها تولید و نظام مالی را که به‌لحاظ مکانی تکه‌تکه شده و در همین حال به‌لحاظ جهانی یکپارچه است را از طریق شبکه‌های عظیم قطعه‌کاری، مقاطعه‌کاری و برون‌سپاری در سراسر کره‌ی زمین سازمان دادند. با تکه‌تکه شدن نظام‌های تولید ملی، آن‌ها به‌لحاظ بیرونی در درون مدارهای جهانی انباشت یکپارچه گردیدند.

به‌عنوان مثالی که اغلب نقل می‌شود، شرکت‌های خودروسازی را در نظر بگیریم، که قبلاً در آمریکا یک اتومبیل را به‌استثنای خرید برخی مواد خام از خارج و صدور آن به‌کشورهای دیگر، از نقطه‌ی آغاز تا نقطه‌ی پایان آن تولید می‌کردند. مدار انباشت، به‌استثنای سرمایه‌داری نهایی جهانی و صادرات بحرانی آن و پرداخت‌های خارجی، ملی بود. اکنون به‌جای وضعیت قبلی، فرآیند تولید اتومبیل غیرمتمرکز شده و به‌ده‌ها قطعه و مراحل مختلف تولید تقسیم شده که در بسیاری کشورها در اکناف جهان پراکنده‌اند. غالباً قطعات منفرد در چندین کشور مختلف تولید می‌شوند و ممکن است خط مونتاژ به‌کشورهای دیگر نیز کشیده شود، و مدیریت می‌تواند از یک پایانه‌ی رایانه‌ای مرکزی که به‌محل‌های واقعی تولید یا به‌کشور محل اقامت شرکت متصل نیست، هم‌آهنگ شود.^[3]

اقتصاد جهانی که از این تجدیدساختار برآمده است، با ظهور خط مونتاژ جهانی و به‌همراه گسترش بیگارخانه‌های روزگار مدرن در مناطق تجارت آزاد در اکناف جهان، و همچنین با نظام مالی جهانی دیجیتالی شده

که از طریق آن پول بدون هیچ نقصی در آن واحد در سرتاسر کره‌ی خاک حرکت می‌کند، و با فرهنگ سرمایه‌داری جهانی، برندهای شرکتی، مصرف‌گرایی و فردیت‌گرایی خودشیفته تجسم می‌یابد. در سال‌های اخیر، خدمات هم به‌نوعی فراملی‌سازی را تجربه کرده است، که ارائه‌ی خدمات تمرکززدایی شده در سراسر مرزهای خدماتی، از جمله خدمات دیجیتال و تجارت الکترونیکی، خصوصی‌سازی بیش‌تر مراقبت از سلامت، مخابرات، ارتباطات و دیگر صنایع خدماتی را نیز دربرمی‌گیرد. با این اقتصاد به‌لحاظ جهانی یکپارچه، یکپارچگی ارگانیک‌تر حیات اجتماعی در سراسر جهان فرامی‌رسد. هم‌اکنون حتی دورافتاده‌ترین جماعات با مدارهای جدید اقتصاد جهانی به‌هم مرتبط شده‌اند و جامعه از طریق شبکه‌های تمرکززدایی شده‌ی گسترده‌ی تولید و توزیع، به‌علاوه‌ی ارتباطات جهانی و دیگر فن‌آوری‌های یکپارچه و جریان‌های فرهنگی به‌طور روزافزونی این شبکه‌ها را تغذیه می‌کنند.

طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و دستگاه‌های دولت فراملی

اما سرمایه‌داری جهانی بی‌چهره نیست. طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی (که در این‌جا می‌توان با اختصارات ط س ف از آن یاد کرد) به‌عنوان عامل آشکار سرمایه‌داری جهانی ظهور کرده و در سال‌های اخیر مقالات متعددی درباره آن نگاشته‌اند.¹⁴ بخش‌های برجسته طبقات سرمایه‌دار فراملی، در فرآیند صورت‌بندی طبقه‌ی

فراملی، یکپارچگی با یکدیگر را در فراسوی مرزها تجربه کرده‌اند. منافع این طبقه بیش‌تر در ارتقای بازارها و مدارهای انباشت جهانی نهفته است تا بازارها و انباشت کشوری، و در رقابت با گروه‌های سرمایه‌دار محلی و ملی است که سرنوشت‌شان کم‌وبیش با دولت‌ملت‌های مشخصی گره خورده است. این طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی بخش هژمونیک سرمایه در مقیاس جهانی است. این طبقه از صاحبان و مدیران شرکت‌های فراملی غول‌آسا و نهادهای مالی که اقتصاد جهانی را به حرکت درمی‌آورند، تشکیل شده است.

این مجتمع‌های شرکتی فراملی دیگر شرکت‌های کشوری خاص نیستند و به‌گونه‌ای روزافزون نماینده سرمایه فراملی شده‌اند. شرکت‌های فراملی بازارها را به‌درون خود کشیده‌اند، و خود را در شبکه‌ای فراملی و فراسوی مرزهای منطقه‌ای، مستقل از دولت‌های منشأ و سرزمین‌های‌شان سازمان داده‌اند. طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی ممکن است در آغاز از «طبقه‌ی حاکمه‌ی آتلانتیک» یا در میان سرمایه‌داران اروپایی و آمریکای شمالی پدید آمده باشد. اما در دهه‌ی دوم سده‌ی بیست‌ویکم به طبقه‌ی حاکم واقعی جهانی تبدیل شد، حتی اگر هنوز هم به‌طور نامتناسبی به سمت هسته‌ی سنتی غربی سرمایه‌داری جهانی و هم‌اکنون چین اوریب شده باشد.^[5] هم‌چنان که مشاهده خواهیم کرد طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و مجتمع‌های شرکتی جهانی به‌گونه‌ای روزافزون در دولت پلیسی‌جهانی سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی چگونه منافع خود را در گرداگرد جهان دنبال می‌کند؟ چگونه این طبقه و روابط

اجتماعی سرمایه‌داری جهانی نهادینه شده‌اند؟ ساختار قدرت سیاسی این نظام چیست؟ علی‌رغم لفاظی بنیادگرایی بازار، نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند فقط از طریق روابط بازار حفظ شود. سرمایه‌داری به‌دولتی نیاز دارد تا کارکرد داشته باشد. دو روی‌کرد گسترده برای فهم دولت سرمایه‌داری در دهه‌های 60 و 70، در روزگار اوج نظریه‌پردازی درباره‌ی این‌که دقیقاً طبقه‌ی سرمایه‌دار چگونه می‌تواند اطمینان حاصل کند که دولت منافع او را نمایندگی می‌کند و سرمایه‌داری را باز می‌آفریند، پیدا شد. یک روی‌کرد بر این باور بود که دولت مستقیماً توسط گروه‌های مسلط به «ابزاری» تبدیل می‌شود تا خط مشی‌ها را بنابر منافع آن‌ها شکل دهد، مثلاً، با قرار دادن عوامل خودشان در سمت‌های دولتی با لابی‌گری یا با پشتیبانی مالی از کارزارهای انتخاباتی. روی‌کرد دیگر بر آن بود که گروه‌های مسلط لزوماً و به‌طور مستقیم دولت را ابزار نمی‌سازند، بلکه ترجیح می‌دهند که دقیقاً ساختار جامعه‌ی سرمایه‌داری دولت را بر اجرای خط مشی‌هایی مجبور سازد که منافع گروه‌های مسلط را پیش ببرد.

از منظر اخیر دولت به‌لحاظ ساختاری به‌سرمایه وابسته می‌شود؛ مثلاً، دولت برای سرمایه‌گذاری در اقتصاد نیازمند سرمایه است تا اشتغال و درآمد به‌وجود بیاورد، بنابراین باید سیاست‌هایی را اجرایی کند که فضای سرمایه‌گذاری مطلوب را برای سرمایه‌داران تأمین کند. روشن است که هر دوی این فرآیندها در سرمایه‌داری جهانی نقش دارند. طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی در گردهاگرد جهان دولت‌ها را مستقیماً به‌ابزار تبدیل می‌کند، و در همین حال هر کشوری و همچنین اقتصاد جهانی به‌طور کلی

به‌لحاظ ساختاری به‌سرمایه فراملی وابسته می‌شود. دولت‌ها مجبورند شرایطی را برای انباشت سرمایه فراملی به‌وجود آورند، و این بدان معناست که نه تنها فضای مساعد برای کسب سود را تأمین کنند، بلکه همچنین هر تهدیدی برای فرمانروایی سرمایه را سرکوب کنند. مشاهده‌ی این رابطه‌ی دولت با سرمایه فراملی حائز اهمیت است. بسا جنبش‌های عدالت‌خواهانه‌ی اجتماعی و جنبش‌های مقاومت، دولت‌ها را به‌عنوان سران مشهود دولت پلیسی‌جهانی هدف قرار می‌دهند، اما با این حال نمی‌توانند دست سرمایه فراملی را در پشت دولت ببینند که در جامعه مدنی سنگر گرفته است؛ همچنان که مشاهده خواهیم کرد، این حساس‌ترین محل برای دولت پلیسی‌جهانی است.

اما روشن است که در این عصر جهانی‌سازی دولت‌های ملی اقتدار سیاسی فراملی را که سرمایه‌داری جهانی نیاز دارد، اعمال نمی‌کنند. طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی کوشیده تا قدرت ساختاری اقتصاد جهانی را به‌اقتدار سیاسی فراملی تبدیل کند، و قدرت طبقاتی خود را از طریق دستگاه‌های دولت فراملی در سراسر جهان اعمال کند. دستگاه‌های دولت فراملی را نباید با دولت جهانی اشتباه گرفت، دولتی که هنوز وجود نیافته و احتمال هم دارد که هیچ‌گاه به‌وجود نیاید. به‌لحاظ روش‌شناختی، دولت فراملی شیئی نیست، این انتزاعی تحلیلی است که به‌ما کمک می‌کند تا تحولات معاصر را بفهمیم. این دولت فراملی به‌مثابه شبکه‌ای منعطف متشکل از سازمان‌های فراملی و تراملی، به‌همراه دولت‌های ملی است، که توسط سیاست‌سازانی که جهت‌گیری فراملی دارند و مدیران دولتی تصرف شده است. دستگاه‌های دولت فراملی برای

سازماندهی اوضاعی در پیرامون جهان عمل می‌کنند که انباشت فراملی را تأمین کند. یعنی، در چینه‌ی دستیابی به منابع را بگشاید و کار را در گِرداگرد جهان برای غارتِ شرکت‌های فراملی تأمین کند. این‌ها شبکه‌ای نهادی در پیرامون جهان تشکیل می‌دهند که طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و عوامل سیاسی‌اش از طریق آن تلاش می‌کنند تا اوضاعی را برای انباشت سرمایه جهانی به‌وجود آورده و بازآفرینی کنند. اما این بدان معنی نیست که دولت ملی ناپدید می‌شود. برعکس، هم‌چنان‌که در ادامه درباره‌ی آن بحث خواهیم کرد، یکی از تناقضات بسیار شدید سرمایه‌داری جهانی، احکام متناقضی است که دولت‌های ملی صادر می‌کنند. این دولت‌ها باید ضمن این‌که اوضاعی را در سرزمین‌های خودشان برای انباشت سرمایه جهانی اشاعه می‌دهند، در همین حال باید مشروعیت خود را نیز از طریق «ملت» تضمین کنند.

به‌سختی می‌توان ابعادی را که سرمایه به‌شیوه‌ای فراملی تلفیق شده، تمرکز یافته و در طبقه‌ی فراملی مرکزیت پیدا کرده، کم برآورد کرد. گزارش 2011 که اغلب به آن استناد می‌شود، توسط *انستیتیوی فن‌آوری فدرال* سوئیس تحلیلی از سهم مالکیت 43 هزار شرکت فراملی است. در میان این شرکت‌های هسته، 1318 شرکت سرمایه‌داری فراملی با مالکیتی در هم‌تنیده را مشخص کرد که هر یک از این شرکت‌های هسته به‌نوبه‌خود پیوندهایی با دو یا شرکت‌های بیش‌تری داشتند، و به‌طور میانگین با 20 شرکت مرتبط بودند. اگرچه آن‌ها تنها 20 درصد درآمد عملیات جهانی را نمایندگی می‌کردند، اما به‌نظر می‌رسد که این 1318 شرکت به‌شیوه‌ای دستجمعی و از طریق

سهامی که در اختیار دارند، اکثریت شرکت‌های تولیدی بزرگ جهان و شرکت‌های تراشه‌ی آبی [شرکت‌هایی با سرمایه‌های بسیار بزرگ، با ثبات و پایدار] را تحت کنترل دارند که نماینده بیش از 60 درصد درآمدهای جهانی‌اند، و در مجموع 80 درصد از درآمد جهان را در اختیار دارند.^[6] اما هنگامی‌که تیم تحقیقاتی بیش‌تر کندوکاو کرد، دریافت که این 1318 شرکت فراملی به یک «آبرموجودی» مرتبط‌اند که متشکل از 147 شرکت است که به‌نحوی بسیار شدیدتر در هم‌تنیده‌اند و معرف یک درصد سهام شرکتی جهانی‌اند، اما 40 درصد کل ثروت شبکه را در اختیار دارند. در تبیین دولت پلیسی‌جهانی طُرفه این‌که 50 درصد بالای این شرکت‌ها نهادهای مالی جهانی بوده‌اند. اگر طبقه‌ی سرمایه‌داران فراملی را بخش سرآمد سرمایه در مقیاسی جهانی بدانیم، روشن است که سرمایه مالی فراملی در درون این طبقه سرآمد است. نسج مقوم سرمایه مالی فراملی در سراسر جهان شاخک‌های خود را در تمامی سوراخ و سنبه‌های اقتصاد جهانی فروبرده و زندگانی هر شخص بر روی این سیاره را شکل می‌دهد. همچنان که مشاهده خواهیم کرد، سرمایه مالی فراملی عمیقاً با دولت پلیسی‌جهانی در هم‌تنیده و تقویت شده است.

پیتر فیلیپس جامعه‌شناس، در بررسی استادانه‌ی سال 2018 خود درباره‌ی *غول‌ها: سرآمدان قدرت جهانی*، تصویر حیرت‌انگیزی از میزان تمرکز طبقه سرمایه‌دار فراملی و تمرکز نظارت اقتصاد جهانی در سراسر جهان ارائه می‌کند. در سنت مطالعاتی سرآمدان قدرت، *پیتر فیلیپس* هسته‌ای درونی و متشکل از 389 نفر را افشا

می‌کند که از مراتب بالای طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی بیرون کشیده، که دقیقاً در رأس ساختار قدرت جهانی قرار گرفته‌اند، و نفوذ درونی فراملی چیزی را به‌وجود آورده‌اند که در دوره‌ی گذشته شبکه‌های قدرت ملی در اختیار داشتند. اکنون، در سطح جهانی پیوستگی و تثبیت قدرت سیاسی و اقتصادی این سرآمدان فراملی را شاهدیم: از طریق تمرکز بی‌سابقه سرمایه مالی و همچنین از طریق نفوذ سیاسی این نظارت اقتصادی بر دولت‌ها و بر نهادهای شرکت‌های فراملی. خلاصه این‌که در سال 2018، تنها 17 مجتمع مالی جهانی به‌طور دسته‌جمعی 41.1 تریلیون دلار را «در شبکه‌ی خودسرمایه‌گذاری سرمایه‌های درهم‌تنیده‌ای که تمامی کره خاک را فراگرفته بود»، مدیریت می‌کردند.^[7] به‌علاوه، این 17 مجتمع به‌میزانی در یکدیگر سرمایه‌گذاری کرده بودند که به‌نظر می‌رسید صرفاً یک توده‌ی درهم‌تنیده‌ی سرمایه مالی جهانی است. رقم 41.1 تریلیون در عمل به‌نحو گمراه‌کننده‌ای پایین است، زیرا همچنان‌که این بررسی نشان می‌دهد دربردارنده‌ی ارزش سهام آن سرمایه‌ای نیست که این مجتمع‌ها در همه شاخه‌های ساختار شرکتی جهانی در اختیار دارند. این توده‌ی درهم ادغام شده‌ی سرمایه مالی فراملی در رسانه‌ها، صنعت، تجارت و مجتمع‌های امنیتی-صنعتی-نظامی جهانی سرمایه‌گذاری شده است.^[8] این قدرت اقتصادی عظیم متمرکز، به‌نفوذ متمرکز سیاست‌گذاری در سراسر جهان در درون طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی تبدیل می‌شود. پیتر فیلیپس توجه می‌کند که مراتب بالایی سرمایه‌داران فراملی و سرآمدان قدرت جهانی نقشی فعال در نهادهای برنامه‌ریزی خط مشی

جهانی این شرکت‌ها دارند. آن‌ها در مقام مستشاران برای صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، بانک تسویه بین‌المللی، گروه هفت، گروه 20 باشگاه کشورهای ثروتمند خدمت می‌کنند؛ آن‌ها همچنین در دولت‌های ملی به‌ویژه در وزارتخانه‌های دارایی و خزانه‌داری و بانک‌های مرکزی و تجارت و امور خارجه، سِمَت‌های کلیدی را نیز اشغال می‌کنند، و اغلب در میان مسؤلان در سطح بالای هیأت دولت و در اختیار داشتن نقش‌های مستشاری برای سران دولت، وزارتخانه‌های دفاع را نیز در اختیار دارند. سرآمدان قدرت جهانی همچنین سیاست‌هایی را برای مدیریت سرمایه‌داری جهانی، بحران آن و حفاظت از سرمایه جهانی و گردآوری بدهی‌ها در سراسر جهان در بسیاری از انجمن‌های سیاست‌گذاری خصوصی اعمال نظر می‌کنند. این انجمن‌ها عبارت‌اند از: مجمع اقتصاد جهانی، کمیسیون سه‌جانبه، گروه 30، شورای آتلانتیک و گروه بیلدربرگ. در همین حال، اعضای طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و عُمال سیاسی‌شان این سیاست‌ها را از طریق جایگزینی افرادشان در درون دولت‌های منفرد و نهادهای شرکت‌های فراملی، تحمیل می‌کنند. این رابطه‌ی قدرت اقتصادی (طبقه‌ای) با قدرت دولتی، رابطه‌ای است که طبقه سرمایه‌دار فراملی از طریق آن، برای مسؤلان دولتی فرمان صادر می‌کند. همچنان که یکی از اعضای سرآمدان جهانی عنوان کرد، این مسؤلان «خلبانانی‌اند که هواپیمای ما را به‌پرواز در می‌آوردند». به‌بیان فیلیپس، سرآمدان قدرت جهانی «توصیه نمی‌کنند، بلکه بیش‌تر دستورالعمل صادر می‌کنند و انتظار دارند که پیروی و اجرا شود».⁹¹

در حالی که رقابت در میان مجتمع‌های مشارکتی جهانی غول‌آسا فراوان است، مراتب بالای طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی رهبری سیاسی آگاهانه و به‌خوبی سازمان‌یافته‌ای را برای طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی به‌طورکلی تشکیل می‌دهند. گروه کم‌تر شناخته شده‌ی جی 30 که در سال 1978 بنیان نهاده شد، بانکداران بزرگ، متخصصین مالی، سیاست‌سازان و سرآمدان دانشگاهی وابسته به طبقه سرمایه‌دار فراملی را گرد هم می‌آورد. اعضای این گروه که خود سیمت‌های رسمی در دولت‌ها و در نهادهای شرکت‌های فراملی دارند، برای دولت‌ها و نهادهای شرکت‌های فراملی در سراسر جهان گزارش‌های دوره‌ای صادر می‌کنند. گروه جی 30 و دیگر انجمن‌های خصوصی از این قبیل، محافل درونی سیاسی شده‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی‌اند، و روشن‌فکران جایی در خدمت‌شان‌اند که

سرآمدان قدرت طبقه‌ی فراملی می‌توانند آشکارا درباره‌ی سرمایه‌ی جهانی و مسائل امنیتی سخن بگویند و به‌سوی اتفاق آرا در فهم سیاست‌های لازم و اجرای آن‌ها حرکت کنند. این جلسات به‌افراد سرآمد قدرت در طبقه‌ی فراملی فرصت می‌دهد تا شخصاً در محیطی خصوصی و بیرون از مراتب رسمی با یکدیگر بدهبستان مستقیم داشته باشند؛ و محیط شکل‌گیری صمیمیت‌ها، اعتمادها و دوستی‌های شخصی را فراهم می‌کند. این کنش و واکنش‌ها اساس آگاهی طبقاتی طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی، و آگاهی اجتماعی از منافع مشترک آن‌هاست. فعالیت اصلی و مرکزی سرآمدان قدرت طبقه‌ی فراملی مدیریت و محافظت از سرمایه فراملی است. با این فهم، تنوع گسترده‌ای از مسائل سیاست‌گذاری برای اجرا توسط هیأت‌های فراملی پدید می‌آید: نهادهای امنیتی

(بنگاه‌های اطلاعاتی و پلیسی/نظامی)، و سازمان‌های
ایدئولوژیک (رسانه‌ها و شرکت‌های روابط عمومی).^[10]

خلاصه، مرکزیت‌یابی حیرت‌آور و تمرکز مدیریت اقتصادی، نظارت و قدرت تصمیم‌سازی در تعداد اندکی شرکت‌های هرچه قدرتمندتر حاکی از آن است که اقتصاد جهانی ماهیت انحصاری چندجانبه‌ی برنامه‌ریزی شده پیدا می‌کند؛ این برنامه‌ریزی متمرکز که در درون شبکه‌ی هسته‌های شرکت‌های فراملیتی و دستگاه‌های فراملیتی رخ می‌دهد، حاکی از اقتدار جلسات محفلی جهانی سرآمدانی است که *فلیپس* و دیگران آن را مستند ساخته‌اند. به‌طور مشخص، طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی در پی‌گیری منافع مشترک جهانی‌اش قدرت ساختاری عظیمی بر سر دولت‌ها و فرآیندهای سیاسی به‌دست آورده است. چنان‌چه گروهی کوچک نظارت حیرت‌آوری بر سرنوشت بشریت اعمال می‌کند، فرآیندهای گسترده در ارتباط با سرمایه‌داری جهانی متضمن روابط گسترده‌تر و بدیع‌تر سلطه، نابرابری و استثمار در جامعه‌ی جهانی است؛ از جمله اهمیت‌یابی روزافزون نابرابری‌های طبقاتی و اجتماعی فراملی نسبت به نابرابری‌های شمال‌جنوب یا نابرابری‌هایی که به‌لحاظ جغرافیایی و به‌لحاظ سرزمینی متصور است. نابرابری‌های شمال‌جنوب که به‌شیوه‌ی سنتی به‌مثابه نابرابری در تولید سرانه‌ی ناخالص ملی در میان کشورها اندازه‌گیری می‌شود، در واقع روبه‌رشد است و به‌عنوان بخش بحرانی این ماجرا همچنان باقی می‌ماند. اما این روابط طبقاتی نابرابر، و همچنین سلطه و استثمار نیز از طریق دولت پلیسی‌جهانی انجام می‌شود.

بحران بشریت

جهانی‌سازی، در اواخر سده‌ی بیستم و اوایل سده‌ی بیست‌ویکم، پس از دورانی از بحران و رکود دهه‌ی 1970، انباشت را در مقیاس جهانی از نو فعال ساخت. توسعه‌ی سرمایه‌فراملی از دهه‌ی 1980 تا نخستین دهه‌ی سده‌ی جدید متضمن انباشت بسیار زیاد از طریق فن‌آوری‌های جدید، مشخصاً فن‌آوری رایانه و اطلاعات، از طریق سیاست‌های نئولیبرالی (در صفحات آینده بیشتر در این باره سخن خواهیم گفت) و از طریق وجه‌های جدید بسیج و استثمار نیروی‌کار جهانی صورت گرفت. از جمله دور جدید انبوه انباشت ابتدایی که صدها میلیون نفر را جابه‌جا کرده و از ریشه بیرون آورده است. «انباشت آغازین» به‌فرآیندی اشاره دارد که به‌موجب آن توده‌های مردم، اغلب با خشونت از وسایل تولید، مشخصاً از زمین و دیگر اشکال دارایی اجتماعی جدا می‌شوند، همچنان‌که این وسایل تولید تحت نظارت سرمایه‌داران قرار می‌گیرد، برای این اشخاص هیچ راهی برای بقاء، جز فروش کار جسمانی و فکری خود به سرمایه‌داران و به‌نهادهای نظام سرمایه‌داری باقی نمی‌گذارد. موج نخست انباشت آغازین در روستاهای انگلیس در سده‌های پیش‌طی فرآیندی موسوم به‌حصارکشی صورت گرفت. در سده‌های پیشین صدها میلیون نفر در اطراف جهان، از طریق استعمار و امپریالیسم و با خشونت، در امواج مداوم انباشت آغازین مورد سلب مالکیت قرار گرفتند که هرچه بیشتر و بیشتر بشریت را به‌زیر سلطه‌ی سرمایه‌می‌کشاند. همچنان‌که پس

از این درباره‌اش بحث خواهیم کرد، جهانی‌سازی متضمن دور جدید انباشت آغازین انبوه در سراسر جهان بود، که صدها میلیون نفر را به‌مراتب بشریت زائد فزافکند که تحت نظارت دولت پلیسی‌جهانی روبه‌گسترش است.

اما رونق و اوج جهانی‌سازی در اواخر سده‌ی بیستم و اوایل سده‌ی بیست‌ویکم عمر کوتاهی داشت. سقوط مالی جهانی در سال 2008 نشانگر آغاز بحران ساختاری جدید سرمایه‌داری جهانی بود؛ بحرانی که امکان دگرگونی سیستمی را پیش می‌نهد. کارل مارکس نخستین کسی بود که بحران را به‌عنوان ذاتی سرمایه‌داری شناسایی کرد و نوشته‌های گسترده‌ای درباره بحران سرمایه‌داری وجود دارد.^[11] در این‌جا سه نوع بحران را مشخص می‌کنم. بحران‌های چرخه‌ای یا رکودها، تقریباً هر 10 سال یکبار در نظام سرمایه‌داری رخ می‌دهد، و به‌گونه‌ای نمونه‌وار حدود 18 ماه طول می‌کشد. این بحران‌ها آن چیزی را دربرمی‌گیرد که اصطلاحاً «چرخه‌ی کسب‌وکار» نامیده می‌شود. برای مثال، رکودهایی که در اوایل دهه‌ی 80 قرن بیستم، اوایل دهه‌ی 1990 و اوایل دهه‌ی 2000 وجود داشت. «بحران‌های ساختاری»، به‌این دلیل ساختاری نامیده می‌شوند که تنها راه خروج از بحران بازسازی سیستم است، و تقریباً هر 40 تا 50 سال یکبار رخ می‌دهند. موج جدیدی از استعمار و امپریالیسم نخستین بحران ساختاری را در دهه‌های 1870 و 1880 حل کرد (یعنی، جایگزین کرد). بحران ساختاری بعدی، رکود بزرگ دهه‌ی 1930 بود که از طریق نوع جدیدی از سرمایه‌داری بازتوزیعی حل شد که آن را «سازش طبقاتی» فوردیسم‌کینزیانیسم، سوسیال دموکراسی،

سرمایه‌داری نیودیل و مانند این‌ها نیز می‌گویند (که بعداً
بیش‌تر به آن می‌پردازیم). همچنان‌که مشاهده کرده‌ایم
سرمایه به‌بحران ساختاری بعدی‌اش، یعنی بحران دهه‌ی
1970، با جهانی‌سازی پاسخ داد.

هریک از این بخش‌های عمده‌ی بحران ساختاری این
استعداد را برای دگرگونی نظام‌مند ارائه کرده است.
به‌لحاظ تاریخی هرکدام متضمن در هم‌شکستن مشروعیت
دولت، اوج گرفتن مبارزات اجتماعی و طبقاتی، افزایش
ستیزها و درگیری‌های نظامی بوده است. بحران‌های
ساختاری گذشته به‌بازساختاری راهبر گردید که شامل
ترتیبات نهادهای تازه، روابط طبقاتی و فعالیت‌های انباشت
بود که نتیجه‌ی نهایی‌اش تثبیت نظام و تجدید گسترش
سرمایه‌داری بود. با وجود این، به‌نظر می‌رسد که در این
زمان دور تازه‌ای از تجدیدساختار پُردامنه از طریق
دیجیتالی کردن در راه است. پیش از آن‌که به‌این موج جدید
بازساختاری بازگردیم، بیایید بر ماهیت بحران جاری
متمرکز شویم که جنبه‌هایی از بحران‌های ساختاری قبلی
در سراسر سیستم در دهه‌ی 1880، و دهه‌های 1930 و
1970 را با خود دارد. با این حال، چندین بُعد متقابلاً
مربوط در این بحران جاری وجود دارد که به‌گمان من آن
را از بحران‌های قبلی متمایز می‌سازد و دارای این
پیش‌نهاده است که یک بازساختاری ساده‌ی نظام به‌تجدید
پایداری و ثبات آن نمی‌انجامد یعنی، اکنون بقای ما
مستلزم انقلابی علیه سرمایه‌داری جهانی است.

فراتر از همه، این بحران موجودیتی ناشی از
محدودیت‌های زیست‌بوم‌شناختی برای بازتولید نظام است.
پیش از این‌ها نکاتی را درباره‌ی تغییرات اقلیمی، چرخه‌ی

نیتروژن و از دست رفتن تنوع و گونه‌گونی‌های طبیعی ارائه کردیم. برای نخستین بار رفتار انسان با دگرگون ساختن نظام کره‌ی زمین برخورد کرده، به‌گونه‌ای که تهدید ششمین انقراض انبوه را به‌وجود آورده است. [12]

درحالی‌که سرمایه‌داری را نمی‌توان تنها مسؤل بحران زیست‌بوم‌شناختی دانست، اما با توجه به‌انگیزه‌ی غیرقابل جایگزینی سرمایه برای انباشت و شتاب گرفتن کالایی شدن طبیعت، دشوار بتوان تصور کرد که فجایع زیست‌محیطی می‌تواند در نظام سرمایه‌داری حل شود. ابعاد زیست‌بوم‌شناختی بحران جهانی، از طریق جنبش عدالت‌خواهی زیست‌بوم‌شناختی در سراسر جهان در دستور کار جهانی قرار گرفته است. اجتماعات مدافع طبیعت در سراسر جهان تحت سرکوب روزافزون دولت پلیسی‌جهانی قرار می‌گیرند؛ چون‌که در برابر غارت محیط زیست‌شان توسط شرکت‌های فراملی قرار گرفته‌اند و خواهان عدالت محیطی، و همچنین اقدام توسط دولت‌ها برای دگرگون ساختن و اجتناب از فاجعه‌ی اقلیمی‌اند. و پناهندگان تغییرات اقلیمی که احتمالاً در سال‌های آینده به‌صدها میلیون نفر خواهد رسید، توسط نیروهای نژادپرست و نئوفاشیست مورد توهین قرار می‌گیرند و توسط دولت پلیسی‌جهانی سرکوب می‌شوند.

این کالایی شدن شتاب گرفته‌ی طبیعت به‌عُدد نهفته‌ی دیگری از بحران جاری اشاره دارد. ما داریم به‌حدودی نزدیک می‌شویم که نهایی‌ترین گسترش گسترده‌ی سرمایه‌داری است، به‌این معنی که هیچ سرزمین حائز اهمیت دیگری برای یکپارچه شدن به‌صورت سرمایه‌داری جهانی وجود ندارد، و مکان‌های جدید برای کالایی شدن

هم در حال خشک شدن‌اند. نظام سرمایه‌داری به‌طور طبیعی گسترش‌طلب است. در هریک از بحران‌های ساختاری پیشین، این نظام دور جدیدی از توسعه‌ی گسترده را طی کرده است - یعنی یکپارچه‌سازی سرزمین‌ها و جمعیت‌های جدید در آن - از گشایش امواج استعماری در سده‌های پیشین تا یکپارچگی در اواخر سده‌ی بیستم و اوایل سده‌ی بیست‌ویکم کشورهای بلوک سوسیالیستی پیشین، چین، هند و عرصه‌های دیگری که به‌طور حاشیه‌ای بیرون از نظام قرار داشتند. دیگر هیچ سرزمین تازه‌ای وجود ندارد که با سرمایه‌داری جهانی یکپارچه شود. در همین حال، خصوصی‌سازی آموزش، بهداشت و سلامت، خدمات پایه، صنایع عمومی و زمین‌های همگانی، فضاهایی را که در جامعه جهانی خارج از کنترل مستقیم سرمایه بودند، مستقیم تحت کنترل «فضای سرمایه» قرار می‌دهند، به‌نحوی که توسعه‌ی فشرده، یعنی، کالایی‌سازی منابع و فعالیت‌های غیرکالایی - در حال رسیدن به عمقی است که پیش از این هیچ‌گاه دیده نشده بود. کالایی‌سازی به‌فرآیند چرخش اشخاص، چیزهایی که انسان‌ها تولید می‌کنند و طبیعتی اشاره دارد که به چیزهای تحت مالکیت خصوصی تبدیل می‌شوند، ارزش پولی دارند، و می‌توان آن‌ها را خرید یا فروخت. سرمایه‌داری بنا به طبیعتش باید با کالایی ساختن هرچه بیشتر و بیشتر جهان به‌طور پیوسته و به‌صورت فشرده توسعه یابد. چه چیزی برای کالایی شدن باقی مانده است؟ اکنون این نظام کجا می‌تواند گسترش یابد؟ فضاهای تازه باید با خشونت شکسته و باز شوند، و مردم در این فضاها باید توسط دولت پلیسی جهانی سرکوب شوند. اما فرسودگی فضاها برای

گسترش فشرده و ممتد چه معنا و پیامی برای بازآفرینی نظام دارد؟

بزرگی وسایل خشونت و نظارت اجتماعی به‌تنهایی بی‌سابقه است؛ علاوه بر این، نظارت بسیار زیاد و تمرکز یافته - و به‌طور روزافزون خصوصی شده - بر این وسایل خشونت به‌همراه وسایل ارتباط جهانی و تولید و به‌حرکت انداختن نمادها، تصاویر و دانش نیز بی‌سابقه است. همچنان‌که با تفصیل بیش‌تری در فصل دوم و سوم مورد بحث قرار خواهیم داد، جنگ‌های رایانه‌ای، جنگ پهبادی، سربازان رباتیک، بمب‌های سنگرکوب، نظارت ماهواره‌ای، جنگ سایبری، فن‌آوری نظارت فضایی و مانند این‌ها، چهره‌ی جنگ را دگرگون ساخته، و به‌صورت عمومی‌تر، نظام‌های سرکوب و نظارت اجتماعی را به‌صورت نظارت فراگیر و همه‌جانبه درآورده است. ما به‌جامعه‌ی نظارت 360 درجه‌ای رسیده‌ایم، نکته‌ای که افشاگری‌های *انوارد / سنودن*، این فراری از بنگاه امنیت آمریکا فرآورد، که این بنگاه امنیتی عملاً همه‌ی ارتباطات را در سراسر کره‌ی خاک پایش می‌کند. به‌هیچ‌وجه مبالغه نیست اگر بگوییم که اکنون در عصر نظارت بر فکر و اندیشه توسط کسانی هستیم که جریان‌های ارتباطی، اطلاعاتی و تولید نمادین را به‌صورت جهانی کنترل می‌کنند. اما سهم‌ناک‌تر از این‌ها تولید و به‌کارگیری نسل تازه‌ای از سلاح‌های هسته‌ای و تهدید جنگ هسته‌ای «محدود» است.^[13] چنان‌چه بحران جهانی به‌جنگ جهانی جدیدی منتج گردد، ویرانی آن واقعاً بی‌سابقه خواهد بود. این وضعیت به‌همراه فروپاشی زیست‌بوم‌شناختی، دشوار بتوان دید که چگونه بشریت می‌تواند از چنان آتش‌افروزی عظیمی جان بدربرد.

سرمایه‌داری جهانی مستعد تنش‌های روزافزون بین‌ملی با استعداد سرریز کردن ستیزهای عمده بین‌دولتی است. اما نباید این تنش‌ها را با توسل به شیوهی منسوخ بین‌دولتی یا دولت‌ملتی توضیح داد، که چنین تنش‌هایی را به رقابت ملی و رقابت میان طبقات سرمایه‌دار ملی برای نظارت اقتصادی بین‌المللی توضیح می‌دهد. در عوض، این تنش‌ها بیش از هر چیز از تضاد سیاسی حاد در سرمایه‌داری جهانی برمی‌خیزد که پیش از این به آن اشاره کردم: جهانی‌سازی اقتصادی در درون نظام مبتنی بر اقتدار سیاسی دولت‌ملت رخ می‌دهد. دولت‌ملت‌ها با تضادی بین نیاز به رشد انباشت سرمایه فراملی در قلمرو خود و نیاز برای دستیابی به مشروعیت سیاسی مواجه‌اند. در عصر جهانی‌سازی سرمایه‌داری، حکومت‌ها باید شرکت‌های فراملی و سرمایه‌گذاری‌های مالی را به قلمرو ملی خود جذب کنند، که این مستلزم فراهم کردن سرمایه با همه‌ی محرک‌های مرتبط با نئولیبرالیسم است. فشار برای پایین بردن دستمزدها، مقررات‌زدایی، معافیت یا کاهش مالیاتی، خصوصی‌سازی، ریاضت مالی و مانند این‌ها - که نابرابری، فقر و عدم امنیت را برای طبقات مردمی و کارگر و خیم‌تر می‌سازد. در نتیجه دولت‌ها در سراسر جهان بحران‌های مارپیچی مشروعیت را تجربه می‌کنند. به بیان فنی‌تر، بین نقش انباشت‌گری و کارکرد مشروعیت دولت-ملت‌ها تناقض وجود دارد.

این وضعیت سیاست‌های ظاهراً متناقض و ناپایدار و حیرت‌آوری را به وجود می‌آورد. این امر به توضیح ظهور راست افراطی و نیروهای نئوفاشیست کمک می‌کند که از لفاظی‌های ملی‌گرایانه و حمایت‌گرایانه دفاع می‌کنند،

درحالی که مانند دولت ترامپ در آمریکا، ارتقا و اشاعه‌ی نئولیبرالیسم را نیز ترویج می‌کنند؛ این ناسازه برخی را به این باور کشانده است که «جهانی‌سازی‌زدایی» در راه است و به عقب، به عصری ابتدایی‌تر از حمایت‌گرایی ملی برمی‌گردیم. هدف «حمایت‌گرایی کهنه»ی سده‌ی بیستم، در واقع، حمایت از تولیدات ملی و گروه‌های سرمایه‌دار ملی بود که از طریق تعرفه‌های وارداتی و مالیاتی و نیز یارانه‌ها مورد حمایت قرار می‌گرفتند. حمایت‌گرایی جدید- اگر بتوان آن را چنین نامید، اصطلاحی که بسیار گمراه‌کننده است و به سردرگمی منتج می‌گردد- هدفش ایجاد اوضاعی برای جذب سرمایه فراملی به قلمروهای ملی است. مثلاً، کاخ سفید ترامپ، علی‌رغم لفاظی‌های حمایت‌گرایانه‌اش، نه برای توقف ورود سرمایه‌های خارجی، بلکه برای جذب سرمایه‌گذاران فراملی از سراسر جهان برای سرمایه‌گذاری در آمریکا تبلیغ می‌کرد، که با اصلاحات مالیاتی کاهش‌یابنده، مقررات‌زدایی بی‌سابقه و با برخی دیوارهای تعرفه‌ای محدودکننده ترغیب می‌کرد تا همه‌ی گروه‌ها از هر جای دنیا که عملیاتی را پشت سر آن‌ها انجام می‌دادند، سود ببرند. «آمریکا برای فعالیت اقتصادی باز است»؛ در اجلاس 2018 سرآمدان جهانی که در مجمع سالانه‌ی دبیوئی‌اف (اجلاس اقتصاد جهانی دافوس) در سویس گردآمده بودند، ترامپ این مسأله را اعلام کرد: «اکنون زمان آن رسیده است که فعالیت اقتصادی خود را، مشاغل‌تان را و سرمایه‌گذاری‌های‌تان را به آمریکا بیاورید». ^[14] و بزرگ‌ترین مزیت تعرفه‌های فولادی که ترامپ در سال 2018 بر فولاد وارداتی اعلام کرد، برای شرکت آرسلورمیتال بود که در هندوستان

مستقر است، اما سهام عمده‌ی آن را شرکت فولادِ آمریکا در اختیار دارد. [15] به علاوه، همچنان که مشاهده خواهیم کرد، وابستگان به‌طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی از همه کشورهای جهان، که به‌نظر می‌رسد به‌لحاظ ژئوپلیتیکی در رقابت‌اند، سرمایه‌گذاری سنگینی در دولت پلیسی‌جهانی نکرده‌اند، چون این کشورها در تقابل‌اند، سرمایه‌گذاری‌های‌شان نیز متقابل است.

در این‌جا باید بیش‌تر به‌این امر توجه دهیم که جهانی‌سازی اقتصادی همچنان که در نظام بین‌دولتی گسترش می‌یابد، تنش‌های ژئوپلیتیک و بین‌المللی روزافزونی را ایجاد می‌کند، این تنش‌آفرینی تاجایی است که بحران مشروعیت را وخیم‌تر می‌کند و نظام‌های سیاسی ملی و نظارت سرآمدان را ناپایدار می‌سازد. تنش‌های بین‌ملی را باید مشتقی از تضاد بین توسعه‌ی سرمایه فراملی درون چارچوب نظام بین‌دولتی یا دولت‌ملتی در نظر گرفت که در آن سرمایه‌داری جهانی کارگرانی را که به‌لحاظ ملی محدود شده‌اند برضد یکدیگر در برابر هم قرار می‌دهد و اوضاعی به‌وجود می‌آورد که طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی بحران‌های مشروعیت دولت و تنش‌های بین‌المللی ایجاد شده توسط این تضاد را بتواند، به‌زبان توده‌های مردم، دستکاری کند. تنش‌های سیاسی ناشی از این تناقض می‌تواند ظاهر رقابت ژئوپلیتیکی را به‌خود بگیرد و در واقع چنین هم می‌کند. [16] آیا فشارهای گریز از مرکز ایجاد شده توسط این تنش فشارهای روبه‌مرکزی را که توسط جهانی‌سازی اقتصادی ایجاد شده است، تضعیف می‌کند؟ آیا این فشارهای گریز از مرکز بیرون می‌ریزد و جنگی بین‌دولتی در مقایس گسترده

درمی‌گیرد؟¹⁷¹ آیا تنش‌های ژئوپلیتیک «بیش از اندازه» منافع شرکت‌های طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی را تعیین می‌کند؟

در این‌جا لازم است که تحلیل سیاست فراملی و دولت فراملی را بسط دهیم تا این بُعد بحران جهانی را، به‌ویژه با توجه به نقش محوری آن در روایت دولت پلیسی‌جهانی، بفهمیم. سرآمدان فراملی مصرانه متقاضی نهادهای مؤثرتر دولت فراملی‌اند، این امر تا حدودی برای حل گسست بین جهانی‌سازی اقتصادی و نظام دولت‌ملت برای اقتدار سیاسی است. به‌هر روی، ماهیت پراکنده و بسیار نوظهور دستگاه‌های دولت فراملی، با توجه به پراکندگی اقتدار سیاسی رسمی در بسیاری از دولت‌ملت‌ها و همچنین طبیعت دستگاه‌های دولت فراملی که هیچ مرکز رسمیت‌یافته‌ای ندارند، این تلاش را مشکل‌ساز می‌کند. اکنون نمایندگان «روشن‌فکرتر» سرآمدان طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی در پی یافتن راه‌هایی برای گسترش دولت فراملی مقتدرتر‌اند، دولتی که بتواند مقررات را بر بازار جهانی تحمیل کند و نظارت‌های معینی را بر انباشت جهانی افسارگسیخته اعمال کند. آن‌ها در پی سازوکارهای فراملی «حکومتی»‌اند که به طبقه‌ی حاکم جهانی اجازه دهد تا هرج و مرج این نظام را مهار کرده و سرمایه‌داری جهانی را از دست خودش و همچنین از چالش‌های رادیکال از پایین - هم از چپ قیام‌گر و هم از راست افراطی - نجات دهد.

بیش از هر عرصه‌ی دیگری، اقشار سیاسی سرآمدان فراملی در فعالیت‌های دلبیوئی‌اف‌گرد می‌آیند، «شبکه‌ای از شبکه‌ها» برای طبقه‌ی فراملی و سرآمدان فراملی که

شهرت اجلاس‌های سالانه‌اش در دافوس زبانزد است. در واقع، بی‌جهت نیست که از «آدم دافوسی» برای توصیف طبقه‌ی فرمانروای جدید جهانی استفاده شده است. بنیان‌گذار دبلیوئی‌اف و رئیس هیات اجرایی آن (کراس شوپ) در سال 2008 برای نوسازی آشکال «رهبری جهانی» توسط طبقه سرمایه‌دار فراملی این فراخوان را داد:

خواه مسأله فقر در آفریقا باشد یا مه بر فراز جنوب شرقی آسیا، تعداد روزافزونی از مسائل نیازمند راحل‌های دوجانبه، منطقه‌ای یا جهانی‌اند، و در بسیاری موارد بسیج منابع بیش‌تر از آن چیزی است هر دولت واحدی بتواند فراهم آورد... محدودیت‌های قدرت سیاسی هر روز آشکارتر می‌شود. فقدان رهبری جهانی نه کم اهمیت، که خیره‌کننده است، این امر تنها به‌این علت با مشکل مواجه نشده است که نهادهای حکومتی جهانی فی‌الحال موجود با قراردادهای کهنه و روندهای قدیمی، و در برخی موارد مربوط به‌پایان جنگ جهانی دوم، ابداع شده‌اند. قدرت حاکمه همچنان با دولت‌های ملی است، اما رهبری جهانی مؤثر و حقیقی هنوز جا دارد که ظهور کند. در این اثنا، حکومت همگانی در سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی تضعیف شده است. حتی بهترین رهبران هم نمی‌توانند به‌شیوه‌ای موفقیت‌آمیز در نظامی ورشکسته عمل کنند.^[18]

اما، اگر سرآمدان فراملی بخواهند دولت فراملی نیرومندتری داشته باشند تا حاکمیت طبقه فراملی را استحکام بخشند و این نظام را پایدار سازند، معه‌ذا هنوز نتوانسته‌اند دستور متناقضی را که به‌دولت فراملی داده‌اند، حل کنند. از یک‌سو، دولت فراملی عزم دارد که اوضاع را برای جهانی‌سازی سرمایه‌داری گسترش بخشد؛ از

سوی دیگر، می‌کوشد مسائل بی‌شماری را که جهانی‌سازی به‌وجود آورده، حل کند: بحران اقتصادی، فقر، تخریب محیط زیست، ناپایداری سیاسی مزمن و ستیزهای نظامی. دولت فراملی در پرداختن به این مسائل دشواری عظیمی داشته است، زیرا اقتدار سیاسی رسمی موجود در بین چندین دولت‌ملت پراکنده است. تکرار می‌کنیم، دستگاه‌های دولت فراملی تکه‌پاره‌اند؛ هیچ مرکز یا بنیاد رسمی وجود ندارد، و یقیناً هیچ ظرفیت اجرایی فراملی هم وجود ندارد. این دستگاه‌های دولت فراملی نتوانسته‌اند برای دولت‌ملت جانشینی هدایت‌گر ارائه دهند. آنچه ادبیات روابط بین‌الملل از آن به‌عنوان «هژمون» یاد می‌کنند- جانشینی با قدرت و اقتدار کافی برای سازماندهی و استقرار این نظام است، و به‌مراتب کم‌تر از آن‌که بتواند به‌سرمایه فراملی مقرراتی را تحمیل کند.

لایه‌های سیاسی شده‌ی طبقه سرمایه‌دار فراملی، سرآمدانی که سوگیری فراملی دارند و همچنین روشن‌فکران ارگانیکی (ازجمله آن‌ها که از کارکنان نهادهای دولت فراملی‌اند)، می‌کوشند تا منافع درازمدت این نظام را تعریف کنند و ایدئولوژی‌ها، برنامه‌ها و سیاست‌هایی را برای تأمین این منافع توسعه دهند. چون منافع مشخص اجزای گوناگون بلوک قدرت جهانی ناهمگون‌اند، این نقش دولت فراملی است که طبقات و بخش‌های گوناگون را سازماندهی و متحد سازد، تا از منافع سیاسی درازمدت خود در برابر تهدید طبقات استثمارشده و ستم‌بر در سراسر جهان حمایت کند. اما ناتوانی دولت فراملی برای تحمیل انسجام و مقررات بر انباشت فراملی و استقرار این نظام به‌موجب آسیب‌پذیری

طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی به‌عنوان گروه طبقه‌ای فاقد وحدت درونی و کسربندی شده، و نیز پیگیری کورکورانه‌ی انباشت بی‌درنگ یعنی، به‌جای پیگیری منافع درازمدت همگانی یا دراز مدت طبقه، منافع مستقیم و به‌طور مشخص سودجویانه خود را دنبال می‌کند.

البته بُعد اجتماعی عمیقی از بحران جهانی هم وجود دارد. در این روزگار نابرابری‌های بی‌سابقه در سراسر جهان، بحران سرمایه‌داری بافت اجتماعی را از هم می‌گسلد و همه‌جا جوامع را به‌ویرانی می‌کشاند. میلیاردها انسان در سراسر جهان با مبارزه برای بقا از یک روز تا روز دیگر دست به‌گریبان‌اند، بدون هیچ تضمینی که در پی این مبارزه موفق خواهند شد (در واقع، بسیاری نیز موفق نیستند و بسیاری دیگر هم موفق نخواهند بود). به‌بیان دانشگاهی می‌توان این را بحران بازآفرینی اجتماعی نامید، اما این عبارت به‌هیچ‌وجه عمق بینوایی ناشی از فقر، بیماری، بیکاری و کم‌کاری، عدم امنیت غذایی، طردشدگی اجتماعی، نژادپرستی، بیگانه‌هراسی و دیگر صورت‌های خشونت‌های اجتماعی را نشان نمی‌دهد که روزانه میلیاردها انسان به‌درون آن پرتاب می‌شوند، ضمن این‌که این‌گونه عبارات چیزی هم از آن‌چه مهاجران، پناهجویان، نیروی‌کار زائد و غیره با آن روبرویند، نمی‌گوید. در دو فصل بعدی باز هم به‌این مطالب می‌پردازیم. با این حال، بگذارید خاطر نشان شوم که بحران اجتماعی قطعاً بحرانی در مقابل سرمایه نیست و حتی می‌تواند به‌بازآفرینی حاکمیت آن یاری دهد، البته تنها تا زمانی‌که و تنها در صورتی‌که به‌شورشی توده‌ای نینجامیده باشد، که نظارت گروه‌های حاکم را تهدید کند.

انباشت بیش از اندازه: چشم‌انداز سرمایه‌داری

چرخش به‌سوی دولت پلیسی‌جهانی به‌لحاظ ساختاری شاید در تضاد بنیادین سرمایه‌داری ریشه داشته باشد: *انباشت بیش از اندازه*. سیر انباشت سرمایه جهانی در سال‌های اخیر با انباشت بیش از اندازه شکل گرفته است، که با ابعاد دیگر بحران جهانی که پیش از این مورد بحث قرار دادیم، در هم‌تنیده است. منظور از انباشت بیش از اندازه چیست؟ گرایش به‌کاهش نرخ سود پویایی درونی و سازوکار انباشت سرمایه است، زیرا سرمایه‌دارانی که با یکدیگر رقابت می‌کنند، می‌کوشند بر کار نظارت داشته باشند و هزینه‌های نیروی‌کار را کاهش دهند، و بارآوری تولید را از طریق نوآوری‌های فن‌آوری و سازماندهی در فرآیند تولید افزایش دهند. این بدان معنی است که کار هرچه کم‌تری برای تولید ثروت هرچه بیش‌تری مورد نیاز باشد. با وجود این، کار منشأ تمامی ارزش اضافی است، یعنی منشأ سود است. انباشت بیش از اندازه به‌مقادیر عظیم سرمایه اشاره دارد که انباشته شده و این سرمایه را نمی‌توان مجدداً به‌نحو سودآور سرمایه‌گذاری کرد و در نتیجه راکد می‌شود، یا به‌بیان مارکس «تقلای سرمایه‌دار هیچ چیزی عاید او نمی‌کند، جز اجبار به‌عرضه‌ی بیش‌تر در همان زمان کار، خلاصه، شرایط دشوارتری برای افزایش ارزش سرمایه‌اش».^[19]

در فصل بعد این تحلیل انباشت بیش از اندازه یا اضافی را بسط می‌دهم. در این‌جا توجه کنیم که انباشت اضافی در سطح بازار به‌عنوان مسأله‌ی «تولید بیش از اندازه» یا

«مصرف کمتر از حد» ظاهر و یا بیان می‌شود. مارکس در کتاب سرمایه تحلیل کرد که چگونه قطبی‌سازی اجتماعی و نابرابری ذاتی نظام سرمایه‌داری است، چون سرمایه‌داران صاحب وسایل تولید ثروت‌اند، و بنابراین هر ثروت ممکن را که جامعه به‌طور جمعی تولید می‌کند، به‌عنوان سود تصاحب می‌کنند. لیکن چنین نابرابری‌هایی در نهایت به‌تضعیف ثبات و پایداری سیستم می‌انجامد، چون انبوه اشخاص کارگر، که به‌طور نسبی درآمد ناچیزی از سهم کار خود دارند، نمی‌توانند ثروتی را که از اقتصاد سرمایه‌داری سرریز می‌شود، به‌میزانی بخرند که سرمایه‌داران و افراد ثروتمند جامعه می‌خرند، که در عین حال هرچه بیشتر و بیشتر از کل تولید درآمد کسب می‌کنند. بدین‌سان شکاف بین آنچه تولید می‌شود یا می‌تواند تولید شود و آنچه بازار می‌تواند جذب کند، گسترش می‌یابد. اگر سرمایه‌دار، در واقع، نتواند محصولات مزارع، کارخانجات و دفاتر خود را بفروشد یا «تخلیه کند»، در این صورت نمی‌تواند سود ببرد، «با سود را متحقق کند». این همان چیزی است که در اقتصاد سیاسی انتقادی، تضاد درونی زیرین سرمایه‌داری یا مسأله‌ی انباشت بیش از اندازه می‌نامند. سرمایه‌داران مبالغه‌عظیمی از مازاد را انباشت می‌کنند، اما تکرار می‌کنیم. مفری برای تداوم سرمایه‌گذاری سودآور این مازاد پیدا نمی‌کنند. از این‌رو، اگر بدون نظارت رها شود، قطبی شدن روزافزون اجتماعی که بومی سرمایه‌داری است، به‌بحران می‌انجامد: رکود، بی‌حرکتی، ایستایی، کساد و خیزش‌های اجتماعی و جنگ.

جهانی‌سازی انباشت بیش از اندازه را به‌شدت افزایش

بخشیده است. برای درک این موضوع باید روایت را به‌اوایل سده‌ی بیستم بازگردانیم. شکل مشخص سرمایه‌داری یا سامان اجتماعی که پس از رکود عظیم دهه‌ی 1930 پدید آمد، آنچه ما فوردیسم-کینزیانیسم می‌نامیم، متضمن نرخ‌های رشد بالا، افزایش سطح زندگی برای بخش‌های قابل توجه طبقه‌ی کارگر و کاهش نابرابری در هسته‌ی توسعه‌یافته‌ی سرمایه‌داری جهان بود. اما چرا «فوردیسم-کینزیانیسم»؟ این هنری فورد، صاحب‌صنعت آمریکایی بود که نخستین بار دریافت که نظام جدید تولید استاندارد شده‌ی انبوه، یعنی «فوردیسم» را نمی‌توان بدون ارائه‌ی مصرف استاندارد شده‌ی انبوه حفظ کرد. این به‌معنی استقرار ترتیبات استخدامی پایدار یا رابطه‌ی کار و سرمایه- برای بخش عمده‌ای از طبقات کارگر و دستمزدهای به‌اندازه کافی بالا بود که طبقه بتواند در ازای اطاعت از سرمایه‌داران، از کالاها و خدماتی که با کار خود تولید می‌کند، برخوردار شود. از طرف دیگر، جان کینز اقتصاددان انگلیسی تحلیل کرد که رکود عظیم نتیجه‌ی تقاضای ناکافی ناشی از تمرکز ثروت است. در نظر کینز، لازم بود که دولت در اقتصاد مداخله کند تا بازار را و به‌ویژه بازارهای مالی را تنظیم کند و از طریق هزینه‌های دولتی در برنامه‌های همگانی (مانند زیرساخت‌ها و خدمات اجتماعی)، و همچنین از طریق تعیین حداقل دستمزد، بیمه‌ی بیکاری، مستماری و مانند این‌ها تقاضا را افزایش دهد. [20]

ترتیبات فوردی-کینزی از خیرخواهی سرمایه‌داران برخاست، بلکه به‌این دلیل بود که مبارزات توده‌ای طبقات مردمی و کارگر از اواخر قرن نوزدهم تا دهه‌ی 1930،

از جمله جنبش‌های سوسیالیستی و مردمی و کارگری، انقلاب بلشویکی و مبارزات آزادی‌بخش ملی و ضداستعماری در جهان سوم ادامه داشت. دوره‌ی رونق پس از جنگ دوم جهانی در کشورهای هسته تا حد زیادی مرهون تلفیق تولیدفوریدی و روابط سرمایه‌کار تنظیم شده و سیاست‌های تنظیمی و بودجه‌ای و پولی‌کینزی (به‌همراه غارت جهان استعماری بود که اجازه می‌داد سیل ثروت به‌کشورهای هسته، یعنی جایی که بازتوزیع صورت می‌گرفت، بازگردد). مداخله‌ی دولت در بازار سرمایه‌داری و مؤلفه‌ی بازتوزیع، درحالی سیاست اقتصادی اواسط قرن بیستم در جهان اول آن زمان را تعیین می‌کرد که جهان سوم آن زمان در پی استعمارزدایی بود. بنابراین، این سرمایه‌داری دولت‌ملتی بازتوزیع‌کننده، پس از بحران دو جنگ جهانی و رکود عظیم دهه‌ی 1930، ناشی از تطابق سرمایه با خیزش‌های توده‌ای از پایین بود که می‌توانست اساس وجودی نظام سرمایه‌داری را به‌خطر بیندازد. تنظیم دولتی بازار، سیاست‌های بازتوزیعی و قدرت طبقه‌ی کارگر به‌مثابه چیزی عمل می‌کرد که ما آن را «گرایش‌های متقابل جبران‌کننده» می‌نامیم که در تقابل با انباشت بیش از اندازه عمل می‌کرد - یعنی، به‌خنثی کردن انباشت بیش از اندازه یاری می‌رسانند.

اما هنگامی‌که بحران بعدی، یعنی بحران عظیم دهه‌ی 1970، درگرفت، سرمایه فراملی نوظهور جهانی شد؛ و جهانی‌سازی به‌استراتژی طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی تبدیل گردید تا قدرت اجتماعی خود را بازسازی کند، از محدودیت‌های دولت‌ملت برای انباشت رها شود، ترتیبات فورדיستی‌کینزی را کنار بزند، و ناخواسته موج انقلاب

را به جهان سوم برگرداند. «سازش طبقاتی» پس از جنگ جهانی دوم برای چندین دهه به خوبی به سرمایه خدمت کرده بود. سود شرکت‌ها از سال 1945 تا 1968 به شدت افزایش یافت و سپس تا اوایل دهه‌ی 80 قرن بیستم سیر افولی داشت تا هنگامی که بار دیگر در نتیجه‌ی جهانی‌سازی به سرعت بسیار زیاد افزایش یافت. [21] طبقه‌ی شرکت‌ها و عوامل آن مبارزات توده‌ای و مطالبات مردمی و طبقه‌ی کارگر و همچنین تنظیمات دولتی را همچون قیدی در آزادی خویش برای انباشت ثروت، سودسازی و کاهش نرخ سود در دهه‌ی 1970 تشخیص دادند. همچنان که طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی استحکام می‌یافت، چیزی را شکل داد که به «اجماع واشنگتن» یا توافقی در مورد تجدیدساختار اقتصادی گسترده در سراسر جهان معروف شد؛ بدین ترتیب، تجدید ساختار اقتصادی جهانی از طریق نئولیبرالیسم برای اجرای یک نظم جدید شرکتی فراملی و تهاجمی در جنگ طبقاتی علیه طبقات کارگر و مردمی در دستور کار طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی قرار گرفت. وارن بافت، یکی از ثروتمندترین مردان جهان که ثروت چندین میلیارد دلاری‌اش را در دوران اواخر جهانی‌سازی سده‌ی بیستم به دست آورد، در این باره کاملاً صراحت دارد. او در سال 2011 اعلام داشت: «در 20 سال گذشته جنگ طبقاتی در جریان بوده، و طبقه‌ی من پیروز شده است.» [22]

بازسازی از طریق جهانی‌سازی سرمایه‌داری متضمن از میان برداشتن هرگونه مانعی از سر راه جریان آزاد سرمایه جهانی، تضمین دسترسی بی‌مانع به منابع کره‌ی زمین و نیز گشایش پیوسته‌ی فضاها‌ی جدید برای

توسعه بوده است. این فرآیند متضمن مقررات‌زدایی از بازارها و برداشتن مقررات از عملیات سرمایه‌فراملی، از جمله گذراندن قوانین سرمایه‌گذاری آزاد و موافقت‌نامه‌های تجاری آزاد - یعنی، اوضاعی است که به حاکمیت آزاد سرمایه‌فراملی در گوشه‌وکنار جهان اجازه می‌دهد. همچنین متضمن خصوصی‌سازی سریع دارایی‌های همگانی، ریاضت‌کشی اجتماعی و کاهش و حتی حذف نظام‌های حمایت اجتماعی مانند رفاه و دیگر اقداماتی است که نظارت‌های دولت‌ملتی را بر سرمایه‌فراملی از میان برمی‌دارد، و یکپارچگی اقتصادی جهانی را ترویج می‌کند. همچنان که کشورهای سابق سوسیالیستی وارد بازار جهانی شدند و سرمایه از فشارهای دولت‌ملتی آزاد شد، اقتصاد جهانی رونقی را در اواخر سده بیستم تجربه کرد، و دور گسترده‌ی جدید انباشت نیز در سراسر جهان آغاز گردید. طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی مازادها را تخلیه کرد، و سودهای حاصله را در تولید به‌لحاظ جهانی یکپارچه‌ی نوظهور مجدداً سرمایه‌گذاری کرد و سودسازی را از طریق دستیابی به‌دارایی‌های خصوصی شده، بسط معدن‌کاوی و سرمایه‌گذاری صنعتی‌کشاورزی از نو آغاز کرد که به‌دنبال جابه‌جایی صدها میلیون روستائی و موج جدیدی از توسعه‌ی صنعتی و به‌کمک انقلاب در فرآوری رایانه و اطلاعات ممکن گردید. سیاست همگانی از طریق ریاضت اقتصادی، کمک مالی، یارانه‌ی شرکتی، بدهی دولتی و بازار اوراق قرضه‌ی جهانی از نو و به‌نحو دیگرگونه‌ای شکل گرفت، درحالی‌که دولت‌ها ثروت را مستقیم و غیرمستقیم از نیروی‌کار به‌طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی منتقل می‌کردند.

رونق جهانی‌سازی در اواخر سده‌ی بیستم و اوایل سده‌ی بیست‌ویکم، با ظهور بخش‌های بازار پرمصرف جدید در گوشه‌وکنار جهان شدت یافت؛ این محصولی بود که به‌قطبی شدن و نابرابری اجتماعی دامن می‌زد. مدافعان سرمایه‌داری جهانی، ظهور چندصد میلیون مصرف‌کننده متوسط جدید را در چین، هند و جاهای دیگر در جهان سوم سابق می‌ستایند. با وجود این، در زیر این لایه‌های به‌تازگی ثروتمند شده که وارد بازار جهانی شده بودند، اوج گرفتن نابرابری در این کشورها، نابرابری و بینوایی و بدبختی برای اکثریت‌هایی بود که از این فراوانی جهانی محروم مانده بودند.^[23] در آمریکا 5 درصد بالای خانوارها برحسب درآمد، مسؤلیت حدود 27 درصد کل هزینه‌ی مصرفی در سال 1992 را داشتند، در حالی‌که این رقم تا سال 2012 به 38 درصد افزایش یافت.^[24] تا پیش از سال 2005 گروهی از تحلیل‌گران بازار بورس در سیتی‌گروپ هشدار دادند که آمریکا به‌صورت «پلوتوکراسی» در می‌آید که در آن رشد توسط خوشه‌های کوچک پردرآمد هدایت می‌شود. آن‌ها به‌سرمایه‌گذاران ثروتمند توصیه کردند که از خرید سهام کارخانه‌هایی که برای مصرف انبوه تولید می‌کردند خودداری کنند و به‌جای آن در شرکت‌هایی سرمایه‌گذاری کنند که کالاهای تجملی تولید می‌کنند و خدماتی برای ثروتمندان ارائه می‌کردند.^[25] هم‌چنان که در سطور بعدی مشاهده خواهیم کرد، هزینه‌ی مصرف‌کننده‌ی ورای سرآمدان، به‌دلیل افزایش و ناپایداری بدهی افزایش یافته است.

بدین‌سان، جهانی‌سازی قدرت ساختاری سرمایه فراملی را بر دولت‌ها و طبقات مردمی در سراسر جهان

افزایش داد. طبقات کارگر و مردمی در دفاع از دستمزدها در برابر تحرک جهانی جدیدبنیاد سرمایه ناکارآمدتر شده‌اند. و آنچه دولت‌ها در برابر خود دیدند، عبارت بود از: با توجه به خصوصی‌سازی دارایی‌های همگانی، کاهش توانایی خود در جذب و توزیع مجدد مازاد، نظام‌های مالیاتی هرچه کاهش‌یابنده‌تر و چشم‌اندازها برای فرار مالیاتی شرکتی، بدهی فزاینده سرمایه مالی فراملی، رقابت بین‌دولتی برای جذب سرمایه فراملی و توانایی طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی برای انتقال پول در آن واحد در گرداگرد جهان از طریق مدارهای مالی دیجیتال جدید. در پس این ادعای «حاکمیت دولتی از دست رفته»، جهانی‌سازی سرمایه‌داری همبستگی نیروهای طبقاتی را در سراسر جهان هرچه بیشتر به نفع طبقه سرمایه‌دار فراملی دگرگون ساخت. سرمایه فراملی توانسته است قدرت ساختاری تازه بنیادی را بر دولت‌ها و همچنین به طبقات مردمی و کارگری به لحاظ منطقه‌ای وابسته به این دولت‌ها اعمال کند. مدیریت یک شرکت سرمایه‌گذاری جهانی، بدون پرده‌پوشی می‌گوید: «شرکت‌ها در گوشه‌وکنار جهان به‌طور هم‌زمان از افول گسترده پایه‌ی قدرت چانه‌زنی نیروی کار، جهانی‌سازی افزایش‌یافته، اجرای کمتر اقدامات ضدتراست، پیشرفت فن‌آوری که به‌میزان بیشتر و با هزینه‌ی حاشیه‌ای پایین‌تر امکان‌پذیر شده است، مالیات‌های شرکتی پایین، نرخ‌های بهره و تعرفه‌های پایین‌تر» نفع می‌برند؛ همچنان‌که «این عوامل بیشتر از هر زمانی در تاریخ، محیط هوادار شرکتی را در عرصه‌ی جهانی به‌وجود آورده‌اند».^[26]

اما بارهایی سرمایه از قید بازتوزیع در سطح

دولت‌ملت به‌عنوان گرایش متعادل‌ساز در قطبی شدن اجتماعی، جهانی‌سازی مارپیچی سرگیجه‌آور از قطبی شدن اجتماعی و نابرابری‌های بی‌سابقه‌ی جهانی را ایجاد کرد که به‌دور از کاهشی با نرخ حیرت‌آور پس از رکود بزرگ 2008، به‌طورکلی روبه‌افزایش بوده است. طبق گزارش آژانس توسعه‌ی بین‌المللی (آکسفام) در سال 2015 فقط یک درصد از بشریت بیش از نیمی از ثروت جهان را در اختیار داشتند، و 20 درصد بالایی جامعه 94.5 درصد این ثروت را در اختیار داشتند، درحالی‌که بقیه 80 درصد جمعیت می‌بایست فقط به 4.5 درصد اکتفا می‌کردند.^[27] تمرکز بسیار زیاد ثروت سیاره در دست مشتکی معدود و فقر شتابنده و سلب مالکیت از اکثریت مردم به‌این معنی بود که طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی دشواری‌های روزافزونی را در یافتن مفرهای تولیدی برای به‌کار انداختن مقادیر عظیمی از مازادی دارد که انباشته بود. تا اواخر دهه‌ی 1990 رکود و ایستایی بار دیگر وارد شد و این نظام با بحرانی جدید روبرو گردید، همچنان که جریان خصوصی‌سازی‌ها خشک گردید، مناطق گشوده شده و بازگشوده شده به‌درون نظام کشیده شدند، بازارهای جهانی اشباع شد و فن‌آوری‌های جدید به‌حدودی رسید که توسعه‌ی سرمایه ثابت ماند.

رشته‌ای از تکان‌های آرام‌تر به‌اقتصاد جهانی از بحران پیروی مکزیکی در سال 1995 گرفته تا سقوط مالی آسیایی سال‌های 1997-1999 و گسترش آن به‌چندین منطقه‌ی دیگر و سپس انهدام شرکت‌های اینترنتی و رکود جهانی سال 2000-2001 مقدمه‌ای بر سقوط نظام مالی جهانی 2008 بود. رکود عظیم 2008 نشانه‌ی آغاز بحران

ساختاری جدید انباشت زیاده از حد بود. با توجه به‌چنین قطبی شدن شدیدی از درآمد و ثروت، بازار جهانی نمی‌تواند برونداد اقتصاد جهانی را جذب کند. شرکت‌ها سودهای بی‌سابقه‌ای را طی دهه‌ی دوم سده‌ی جدید ثبت کردند، در همین حال سرمایه‌گذاری شرکتی کاهش یافت. [28] در سال 2017 بزرگترین شرکت‌های آمریکایی بنیاد 1.01 تریلیون دلار پول نقد سرمایه‌گذاری نشده در اختیار داشتند [29]، این درحالی است که نقدینه‌ی شرکت‌ها در سراسر جهان به رقم 12 تریلیون دلار رسید، که بیش از ذخیره‌ی ارزی دولت‌های عمده در جهان بود. [30] شرکت‌های فراملی نتوانستند فرصتی برای سرمایه‌گذاری سودآور سودهای خود بیابند. [31] با انباشته شدن سرمایه‌های سرمایه‌گذاری نشده، فشارهای زیادی برای یافتن راه‌هایی برای تخلیه مازاد ایجاد می‌شود. گروه‌های سرمایه‌دار دولت‌ها را زیر فشار قرار دادند تا فرصت‌های جدیدی برای سودسازی به‌وجود بیاورند. در سده‌ی بیست‌ویکم طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی به‌سازوکارهای چندی روی آورد تا انباشت جهانی را در برابر انباشت زیاده از حد حفظ کند؛ سفته‌بازی مالی، غارت ذخایر مالی عمومی، رشد بدهی‌محور، و انباشت نظامی شده‌ی سازمان‌یافته توسط دولت از جمله‌ی این‌ها بود.

دنیای غارتگر انگلی و سرمایه مالی فراملی

مقررات‌زدایی از صنعت مالی و ایجاد نظام مالی یکپارچه‌ی جهانی در دهه‌های اخیر به‌طبقه‌ی سرمایه‌دار

فراملی اجازه داد تا تریلیون‌ها دلار را در بورس سرمایه‌گذاری کند. توالی امواج سفته‌بازانه در کازینوی جهانی از دهه‌ی 1980، از جمله سرمایه‌گذاری‌های مستغلات و املاک در بازار دارایی جهانی نوظهور که ارزش‌های دارایی را یکی پس از دیگری متورم می‌ساخت، سفته‌بازی افسارگسیخته‌ی بازار سهام که به رونق و رکود دوره‌ای راهبر گردید، صعود و افزایش بی‌سابقه و چشمگیر جریان‌های صندوق‌های تأمین، بورس ارزی و هر مشتق قابل تصور دیگری، که مهم‌ترین‌شان، ترکیدن حباب بازارهای اینترنتی در سال 2001 بود (به صفحات بعد نگاه کنید)، کمک‌های مالی خزانه‌داری آمریکا به بانک‌های مستقر در وال استریت پس از فروپاشی 2008 که با بورس‌بازی در بازار مسکن آغاز شد، برای نجات سرمایه‌گذاران منفرد و نهادی از گوشه‌وکنار جهان ارائه شد؛ این درحالی بود که بدهی آمریکا خود توسط همین سرمایه‌گذاران از گوشه‌وکنار جهان تأمین مالی می‌شد. بنابر گزارش سال 2011 ذیحسابی کل دولت آمریکا، صندوق تأمین مالی ملی به واسطه‌ی کمک‌های مالی پنهانی بین 2007 و 2010 به بانک‌ها و شرکت‌هایی در گوشه‌وکنار جهان جهشی 16 تریلیون دلاری داشته است.^[32] لیکن، پس از این‌که بانک‌ها و نهادهای سرمایه‌گذاری این تریلیون‌ها دلار را صرفاً به صورت کمک پولی دریافت کردند، در فعالیت‌های بورس‌بازانه‌ی جدید، در بازارهای جهانی کالا، در ارزش‌های رمزگذاری شده، و در معاملات زمین در گوشه‌وکنار جهان به جریان انداختند، که نتیجه‌اش دامن زدن به «زمین‌خواری جدید» جهانی بود (فصل بعد را ببینید). با از بین رفتن فرصت‌ها

برای سرمایه‌گذاری قماربازانه در یک بخش، طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی بلادرنگ به‌بخش دیگر روی می‌آورد تا مازاد خود را سرمایه‌گذاری کند.

دنیای حیرت‌آور سرمایه‌مالی فراملی ما را وادار می‌کند تا به‌شیوه‌های جدیدی درباره‌ی سرمایه‌های جهانی، درباره‌ی بحران‌هایش و درباره‌ی چشم‌انداز مقاومت در برابر آن بیاندیشیم. یکی از نوآوری اصلی در این «انقلاب در امور مالی» توسعه سرمایه‌داری جهانی و بحران اوراق بهادار با پشتوانه‌ی دارایی‌ها بود که اغلب به‌صورت اب‌پد خلاصه می‌شود. اب‌پد که با دیجیتالی شدن و یکپارچگی روزافزون جهانی بازارها و امور مالی امکان‌پذیر گردیده است، اساساً شامل تبدیل بدهی به‌کالایی است که می‌تواند توسط سرمایه‌داران خرید و فروش شود و سپس بتوان با آن معامله‌ی قماری کرد.

هر جریان درآمد جاری یا آتی (سود سهام، بهره، رهن، پرداخت‌های کارت اعتباری، سررسیدهای اوراق قرضه‌ی دولتی و خصوصی، تحویل کالا و مانند این‌ها) توسط اب‌پد به‌دارایی سرمایه‌ای قابل معامله تبدیل می‌شود. این پدیده در اوایل دهه‌ی 1970 ظهور کرد، اما تا اواخر دهه‌ی 1990، هنگامی که از کشور خاستگاه خود در آمریکا به‌اقتصاد یکپارچه‌ی جهانی در بستر جهانی‌سازی پرشتاب گسترش یافت، از میدان خارج نشد. از طریق اوراق بهادار، بدهی‌های منفرد به‌صورت یک بسته‌ی یکپارچه می‌شود و اصطلاحاً آن را «وسیله‌ی قرضه» می‌نامند. به‌عبارت دیگر، هزاران یا حتی میلیون‌ها رهن، وام دانشجویی، کارت اعتباری و دیگر بدهی‌ها از جمله بدهی دولتی- را نهادهای مالی به‌صورت «یک بسته» روی هم

می‌ریزند و آن را به‌بدهی منفرد غیرنقدشونده و قابل ارائه به‌بازار متحرک تبدیل می‌کنند که می‌تواند توسط سرمایه‌گذاران منفرد و نهادهای سرمایه‌گذار در گوشه‌وکنار جهان خرید و فروش شود. مثلاً، در گذشته چنانچه خانواده‌ای از بانکی رهن می‌گرفت، این بانک رهن را طی سال‌ها یا دهه‌هایی که آن خانواده به‌تدریج وام را به‌همراه بهره‌اش- بازپرداخت می‌کرد، نگه‌می‌داشت. این ایده که بانک می‌تواند رهن را به‌نهادهای مالی دیگر بفروشد، بی‌سابقه بود. با وجود این، رهن‌دهنده‌ی اولیه می‌تواند تضمین‌های مبتنی بر دارایی را «بفروشد»، و تقریباً همیشه، گاهی طی چند ساعت یا چند روز پس از صدور رهن، رهن را به‌یک نهاد مالی «می‌فروشد». میلیون‌ها از این رهن‌ها پس از این‌که کنار هم‌دیگر گذاشته می‌شوند، به‌صورت «یک بسته» و توسط سرمایه‌گذاری‌های معاملات قماری خرید و فروش می‌شوند.

به‌بیان ساده، این انقلاب در امور مالی که با تضمین مبتنی بر دارایی هدایت می‌شود، در چند دهه‌ی گذشته متضمن افزایشی در انواع نوآوری‌های مالی از طریق ضمانت‌سازی بوده است: رشته‌ای بسیار گسترده و حیرت‌آور از مشتقات ناشی از مبادلات، مانند بازارهای آتی خرید و فروش، صندوق‌های تأمین، صندوق‌های سرمایه‌گذاری نهادی، ضمانت‌هایی با پشتوانه‌ی رهن، وثیقه‌ی متقابل برای تعهدات بدهی، طرح‌های کلاهبردارانه، دارایی‌های مبتنی بر هرم‌سازی و بسیاری اشکال دیگر.^[33] این نوآوری‌ها، کازینوی جهانی یا مدارهای مالی فراملی مبتنی بر سفته‌بازی و توسعه‌ی

مداوم سرمایه واهی را امکان‌پذیر ساخته است که به‌پولی اشاره دارد که بدون هرگونه اساس و پشتوانه‌ی کالایی یا تولیدی وارد چرخه می‌شود. درست همچنان‌که سرمایه‌ی تمامی عرصه‌ها را از طریق مارش کالاسازی تصرف می‌کند، و مدارهای انباشت مالی پیوسته در نظام سرمایه‌داری تسخیر می‌شود، چون سرمایه‌ی پولی در همه‌جا قابل تبدیل به هر شکل دیگر کالای سرمایه‌ای است. البته تصور «پول ساختن از پول» صرفاً توهم است. رشد بی‌سابقه‌ی این «ابزارهای مالی» حاکی از ایجاد ارزش جدید (ثروت) نیست، که تنها با کار ایجاد می‌شود، بلکه نشان‌دهنده‌ی گسترش سرمایه‌ی وهمی است. از یک سو، جریان‌های درآمدی حاصل از سفته‌بازی مالی در استفاده از این «ابزارهای مالی»، صرفاً ارزش‌های تولید شده در اقتصاد جهانی را در کارخانه‌ها، مزارع، معادن و مراکز خدماتی بین قماربازان مالی و در قلمرو گردش پولی محض بازتوزیع می‌کند.^[34] از سوی دیگر، بخش عمده‌ی درآمد حاصل از قمار مالی توهمی است، بدین معنی که (در این‌جا شکل ساده‌ی آن را بیان می‌کنم) فقط روی کاغذ وجود دارد، اما با ثروت واقعی در جهان مانند خوراک، پوشاک، مسکن و مانند این‌ها انطباق ندارد. انباشت سرمایه‌ی واهی از طریق قمار سفته‌بازی می‌تواند بحران را به‌طور موقتی فرونشانده و به‌آینده موکول کند یا به‌لحاظ مکانی به‌جغرافیای دیجیتالی جدید و گروه‌های جمعیت تازه‌ای منتقل کند، اما در درازمدت نه تنها مسأله‌ی نهفته در انباشت بیش از اندازه را وخیم‌تر می‌سازد، بلکه تشدید هم می‌کند. دقیقاً، این تبدیل میلیون‌ها رهن با تضمین پشتوانه‌ی دارایی و قمار کنترل نشده یا افسارگسیخته در

این بازار بود که فروپاشی مالی 2008 را کلید زد (اما علت آن نبود). عدم پرداخت آبخارگونه‌ی کارت‌ها، کارت‌های اعتباری، وام دانشجویی یا بازارهایی دیگر از این‌گونه، احتمالاً، مانند عدم پرداخت‌های دولتی، به‌بحران‌های مالی جدیدی انجامید.

عروج هژمونیک سرمایه‌ی مالی فراملی تحول تاریخی عمده‌ای در عصر جهانی‌سازی است. با مقررات‌زدایی و رهاسازی بازارهای مالی در سراسر جهان در دهه‌های 1980 و 1990، و ابداع فن‌آوری اطلاعات و رایانه، نظام‌های مالی ملی به‌طور روزافزون در نظام مالی یکپارچه‌ی جهانی ادغام شدند - مجموعه‌ی جهانی غول‌آسایی که امکان تمرکز تاکنون ناشناخته‌ی قدرت اجتماعی، از جمله توانایی دیکته کردن به‌دولت‌ها و به‌دیگر مدارهای انباشت را فراهم می‌آورد. صاحب‌منصبان، مدیران و صاحبان شرکت‌های مالی (بانک‌ها، شرکت‌های بیمه، شرکت‌های تضمین‌کننده‌ی اوراق بهادار و مانند این‌ها) معمولاً در مرکز مدیریت‌های در هم‌تنیده اقتصاد شرکتی قرار دارند. با این حال، مفهوم سرمایه مالی منحصراً به‌نهاده‌ها یا افراد در بخش مالی اشاره ندارد؛ این اصطلاح به‌وزن ممتاز بخش مالی در اقتصاد سرمایه‌داری به‌طور کلی اشاره می‌کند. بخش مالی اکنون دقیقاً در کانون و درست نزدیک هر مدار انباشت، از جمله در هسته‌ی قمار سفته‌بازی مالی در کازینوی جهانی قرار دارد. مارازی می‌گوید: «امروزه اقتصاد مالی مسلط است، یعنی در سراسر چرخه‌ی اقتصادی به‌طور کلی گسترش دارد، گویی از آغاز تا پایان هر فرآیند مالی با آن همزیست است». *مارازی* ادامه می‌دهد: «این بدان معنی

است ما در دورانی تاریخی قرار داریم که در آن امر مالی با تولید کالا و خدمات همزیستی اساسی دارد». [35] آنچه در اینجا مورد توجه ماست، این است که سرمایه مالی فراملی همچنان که مشاهده خواهیم کرد به عقد دولت پلیسی جهانی درآمده است.

در همین اثنا، طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی نیز به سرمایه مالی همگانی حمله‌ور شده و آن را غارت می‌کند، غارتی که از طریق ریاضت‌کشی، کمک‌های مالی، یارانه‌های شرکتی، قرض دولتی و بازار قرضه‌ی جهانی تجدید شکل می‌یابد؛ همچنان که حکومت‌ها ثروت را مستقیم و غیرمستقیم از مردمان کارگر به طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی انتقال می‌دهند. بازار اوراق قرضه‌ی جهانی شاخصی برای بدهی حکومتی در سراسر جهان- در فاصله‌ی سال‌های 2003 و 2017 بیش از دوبرابر شد و از 100 تریلیون دلار هم عبور کرده است. [36] دولت‌ها برای سرمایه‌گذاران اوراق قرضه صادر می‌کنند تا کمبود بودجه‌ی دولتی را ببندند، و به‌انباشت خصوصی به‌نحوی یارانه بدهند که اقتصاد جریان یابد. سپس مجبورند این قرضه‌ها را (به‌همراه بهره‌اش) از طریق اخذ مالیات از دستمزدهای جاری و دستمزدهای آینده‌ی طبقه‌ی کارگر بازپرداخت نمایند. در اواخر سده‌ی بیستم، درآمد دولتی که از طریق قرضه‌ها فراهم می‌آمد، اغلب مستقیماً به‌طلبکاران باز می‌گشت. بدین‌سان، تجدید پیکربندی منابع امور مالی دولت طی زمان به‌مبادله‌ی ثروت از کار جهانی به سرمایه فراملی راهبر شده است؛ این ادعایی است که سرمایه فراملی نسبت به دستمزدهای آینده و انتقال بار بحران به‌دوش طبقات مردمی و کارگر دارد. مسأله را

به‌نحو دیگری بیان کنیم، امور مالی دولت سرمایه‌داری با کاهش یا حتی حذف نقش دولت در بازتولید اجتماعی و گسترش نقش او در تسهیل انباشت سرمایه فراملی تجدیدشکل یافته است.

در این دنیای منحط سرمایه مالی غارتگر فراملی، کسر بودجه و بدهی‌های دولت به‌منابع جدیدی برای قمار مالی تبدیل می‌شود که - به‌طور لحظه‌ای- به‌جابه‌جایی بحران انباشت بیش از حد کمک می‌کند. دولت‌ها که در آغاز رکود بزرگ با ورشکستگی روبرو بودند، به‌انتشار اوراق قرضه روی آوردند تا شناور باقی بمانند، و این به‌سرمایه‌گذاران فراملی این امکان را داد که مازادهای خود را در این بازارهای بدهی دولتی که خود به‌ایجاد آن کمک کرده بودند، سرمایه‌گذرای کنند. درست هم‌چنان‌که با تضمین با پشتوانه‌ی دارایی مطرح بود، مواقعی هم بوده که این‌گونه اوراق را خریداری و تا سررسید نگه‌می‌داشتند. این اوراق توسط سرمایه‌گذاران نهادی یا منفرد به‌صورت بیست‌و‌چهار ساعته در سراسر دنیا به‌شکل جنون‌آمیز و پیوسته از طریق سازوکارهایی چون عدم پرداخت اعتباری خرید و فروش می‌شوند که ارزش آن‌ها را تغییر می‌دهد و بازارهای اوراق قرضه را به‌صورت قمار پُرخطر نوسان و ریسک برای سرمایه‌گذاران درمی‌آورد. آمیخته‌ی زهرآگین امور مالی همگانی و امور مالی سرمایه فراملی خصوصی در این دوران سرمایه‌داری جهانی میدان نبرد جدیدی است که در آن ثروتمندان جهانی جنگی برضد بینوایان جهانی و طبقات کارگر به‌راه انداخته‌اند. با افزایش مقاومت در برابر این غارت مالی در سراسر جهان، نبرد ثروتمندان جهان علیه

بینوایان جهان به‌بخش مهمی از روایت دولت پلیسی‌جهانی تبدیل می‌شود. خشونت ساختاری سرمایه مالی فراملی، هسته‌ی اصلی دورهای جدید انبوه سلب مالکیت در سراسر جهان است، درحالی‌که سلب مالکیت واقعی با خشونت مستقیم دادگاه‌ها، دولت و سرکوب پلیسی و نظامی خصوصی و دولتی اعمال می‌شود (دو فصل بعدی را مشاهده کنید). در همین حال، نظارت مالی برای حکایت فشار انضباطی شدت‌یافته بر این طبقات، که در معرض شکل‌های بی‌رحمانه و جدید قهر توسط اعتباردهندگان و دولت‌ها قرار می‌گیرند، نقشی اساسی پیدا می‌کند.^[37] مالی‌سازی اهرم اساسی در گذار از دولت‌های رفاه اجتماعی به‌دولت‌های نظارت اجتماعی است. همچنان‌که در دو فصل بعد مشاهده خواهیم کرد، بینوایان به‌گونه‌ای روزافزون هدف سرمایه مالی فراملی برای اخاذی مالی اساساً از طریق کلاهبرداری بدهی و وابسته‌سازی - در فرآیندهایی قرار می‌گیرند که به‌نوبه‌ی خود به‌دولت اجازه می‌دهد که آن‌ها را جرم‌انگاری کند؛ این درحالی است که این جرم‌انگاری فرصت‌های جدید گسترده‌ای برای انباشت نظامی شده و انباشت از طریق سرکوب فراهم می‌آورد.

با این حال، تاراج مالی نمی‌تواند راحل بحران انباشت بیش از حد باشد، و در نهایت به‌تشدید آن و وخیم‌تر ساختن آن می‌انجامد؛ زیرا با انتقال ثروت از کارگران به‌طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی بازار باز هم محدودتر می‌شود. رشد در دهه‌های اخیر و به‌طور مشخص از سال 2008، با صعود بدهی‌های خصوصی و عمومی - از جمله بدهی‌های دولت، شرکت‌ها و مصرف‌کننده‌ها - افزایش یافته است. در آمریکا که مدت‌هاست برای اقتصاد جهانی «بازارِ آخرین راحل»

به حساب می‌آید، بدهی خانوار در سال 2017 بیش‌تر از آن چیزی بود که برای تمام تاریخ پس از جنگ بوده است. خانوارهای آمریکایی تقریباً 13 تریلیون دلار به صورت وام دانشجویی، بدهی کارت اعتباری، وام‌های اتومبیل و رهن بدهکار بودند؛ [38] چیزی که سوبربرگ آن را انباشت «اعتبار محور» نامیده است. [39] از این مجموعه، بدهی کارت اعتباری آمریکا به بیش از 1.02 تریلیون دلار در سال 2017 رسید، همچنان که تخلفات کارت اعتباری نیز پیوسته افزایش می‌یافت. [40] تقریباً در همه کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه نسبت درآمد بدهی خانوار به لحاظ تاریخی بالا باقی مانده، و از سال 2008 به بعد پیوسته بدتر شده است. [41] در چین که نرخ بدهی خانوار به درآمد ناخالص ملی از 2011 تا 2017 بیش از دو برابر شده است، ترس از عدم پرداخت بدهی مصرف‌کننده اوج گرفته است، همچنان که رهن خانوار و بدهی کارت اعتباری، صعودی بی‌سابقه داشته است. [42] همین نکته درباره‌ی هند، برزیل، آفریقای جنوبی و کشورهای دیگر در جهان سوم سابق مصداق دارد. [43] همچنان که توجه کردیم، بازار اوراق قرضه‌ی جهانی شاخص بدهی کلی دولت‌ها در سراسر جهان - از 100 تریلیون دلار در سال 2017 فراتر رفت، در حالی که بدهی کلی جهانی به رقم حیرت‌آور 215 تریلیون دلار در سال 2016 رسید. [44]

با افزایش تراز مالی و بدهی، شکاف بین اقتصاد تولیدی و «سرمایه واهی» هرچه گسترده‌تر می‌شود، همچنان که قمار مالی به صورت مارپیچ‌گونه‌ی خارج از اختیار افزایش می‌یابد. داگ هِنوود گزارش می‌دهد که در

سال 1986 اصل در مبادله‌ی نرخ بهره 400 میلیارد دلار با 100 میلیارد دلار دیگر به‌صورت مبادله‌ی ارزی بود. درست 4 سال بعد تا پایان سال 1990، این ارقام به‌ترتیب 2.3 تریلیون دلار و 578 میلیارد دلار شدند که باید رقم دیگر 561 میلیارد دلار را به‌صورت حداکثر، حداقل و نرخ‌های انتخابی مبادله به‌آن افزود. تا سال 1997، این ارقام به‌رقم حیرت‌آور 24 تریلیون دلار رسید. [45] برای این‌که رابطه‌ی بین سهام و بازارهای اشتقاقی آن را در چشم‌انداز خود بیاوریم، می‌بایست توجه داشته باشیم که تا اواخر 2008 ابعاد بازار سهام جهانی حدود 37 تریلیون دلار برآورد می‌شد، درحالی‌که مجموعه‌ی بازار مشتقات جهانی و بحران به‌رقم غیرقابل‌تصور 791 تریلیون دلار رسیده بود، یعنی 11 برابر تمامی اقتصاد جهان. [46] تا سال 2017 تولید ناخالص جهان یا ارزش کلی کالاها و خدمات تولید شده در سراسر جهان چیزی حدود 75 تریلیون دلار بود، [47] درحالی‌که قمار ارزی روزانه به‌تنهایی به 5.3 تریلیون دلار بالغ می‌گردید؛ [48] و برای بازار مشتقات جهانی آن سال رقم غیرقابل‌تصور 1.2 کادریلیون [کادریلیون، عدد یک با 15 صفر بتوان 2] دلار برآورد می‌شد. [49]

مضمون‌های این مسأله این است که همچنان که در سده‌ی بیست‌ویکم به‌پیش می‌رویم، تمرکزهای انبوه سرمایه‌ی مالی فراملی نظام را ناپایدار می‌سازند و سرمایه‌داری جهانی برضد حدود تثبیت‌کننده‌های مالی پیش می‌رود. نتیجه این‌که ناپایداری اساسی بیش از هر زمان دیگری در اقتصاد جهانی وجود دارد. ناپایداری و بحران‌ها دیگر استثنا به‌نظر نمی‌رسند، بلکه هنجار و قاعده است.

سرآمدان دوراندیش‌تر فراملی‌نگرانی روزافزون خود را نسبت به‌شکونده بودن این وضعیت در اقتصاد جهانی، و شبح رکود درازمدت مزمن ابراز کرده‌اند. *آگری سامرز*، خزانه‌دار سابق آمریکا و بانک جهانی در سال 2016، «رکودی دیرپا» را در اقتصاد جهانی هشدار داد که «وارد قلمرو خطرناک و نامکشوفی» شده است. [50] با این حال، این سرآمدان آمادگی ندارند که به‌پس‌زمینه‌های عظیم‌تر ناخوشی اقتصاد جهانی بپردازند یعنی مسأله‌ی لاینحل افسارگسیختگی بیش از حد انباشت سرمایه‌داری- را بررسی کنند. خلاصه این‌که قمار مالی، تاراج دولت و رشد مبتنی بر بدهی نمی‌تواند بحران انباشت بیش از حد را حل کند. این‌ها پارامترهای «ثابت» مدیریت بحران است که صرفاً روز حساب را به‌تعویق می‌اندازند. اگرچه اقتصاد جهانی تا حدود زیادی از رکود عظیم 2008، بدترین بحران اقتصادی پس از دهه‌ی 1930 تاکنون بهبود یافته است، اما آن اوضاع ساختاری زیرین که آن فروپاشی مالی را رقم زد، هنوز در جای خود باقی است. با رشد روبه‌جلو در دهه‌ی دوم سده‌ی بیست‌ویکم، به‌نظر می‌رسد که طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی خود را برای دور جدیدی از گسترش سرمایه‌داری و سودسازی مبتنی بر دیجیتالی کردن کامل‌تر اقتصاد جهانی و براساس دولت پلیسی جهانی آماده می‌کند.

دیجیتالی کردن سرمایه‌داری جهانی

مشهور است که کارل مارکس و فردریک انگلس در *بیانیه‌ی کمونیست* اعلام کردند که با آهنگ گنج‌کننده‌ی

تغییراتی که سرمایه‌داری ایجاد می‌کند: «هرآنچه جامد است، دود می‌شود و به‌هوا می‌رود». دنیا از زمان انقلاب صنعتی سده‌ی هجدهم تاکنون چنان تغییرات ژرف و سریعی را تجربه نکرده است که با جهانی‌سازی آغاز شد. اما اکنون به‌نظر می‌رسد که این نظام در مرز دور دیگری از دگرگونی و تجدید ساختار مبتنی بر دیجیتالی کردن و فن‌آوری‌های انقلاب صنعتی چهارم قرار دارد. تغییر فن‌آوری عموماً با چرخه‌های بحران سرمایه‌داری و پریشانی سیاسی و اجتماعی مرتبط بوده است. ظهور اقتصاد دیجیتال پاسخی به چرخه‌های پیشین تحول سرمایه‌داری و بحران، به‌ویژه رکود دهه‌ی 1970 بود که نخستین بار به‌جهانی شدن منتج گردید؛ سپس، رونق دهه‌ی 1990 را داشتیم و به‌دنبال آن رکود شرکت‌های اینترنتی، رکود جهانی در سال‌های 2001-2000 و پس از آن فروپاشی مالی جهانی 2008 و پیامدهایش. هریک از این‌ها حاکی از نقطه‌ی عطف اساسی در دیجیتالی کردن بودند. فن‌آوری اطلاعات و رایانه از دهه‌ی 1980 ارائه شد و امکان دیجیتالی کردن را فراهم آورد، درحالی‌که گسترش شرکت‌های اینترنتی در دهه‌ی بعد، اینترنت را تجاری ساخت و اساس زیرساخت اقتصاد دیجیتالی را بنیان نهاد.

انقلاب مرتبط به‌ظهور فن‌آوری اطلاعات و رایانه در دهه‌ی 1980 خود پاسخی بود از جانب سرمایه‌داران به بحران انباشت اضافی، نرخ‌های نزولی سود و جنبش‌های اجتماعی و طبقه‌ی کارگر که در دهه‌های 1960 و 1970 به‌خوبی سازمان‌یافته بودند. فن‌آوری اطلاعات و رایانه به‌همراه انقلاب در حمل‌ونقل (مانند حمل‌ونقل چند وجهی،

حمل و نقل یخچالی و مانند این‌ها) و راهبردهای سازمانی نو و مدیریتی نو، اساس فن‌شناختی را برای اقتصاد جهانی فراآوردند که منوئل کاستلنز، جامعه‌شناس، آن را در سه‌گانه‌ی خود «جامعه‌ی شبکه‌ای»، به‌عنوان «اقتصاد با ظرفیت کارکردن یک واحد در زمان واقعی، یا انتخاب زمان به‌میزان سیاره‌ای» توصیف می‌کند. [51] این فن‌آوری‌ها به‌سرمایه اجازه داد تا جهانی شود و محل کار را نیز تجدیدسازمان کند، وابستگی به‌توده‌های کارگر متمرکز و به‌خوبی سازمان‌یافته را کاهش دهد و به‌جای آن از کارگران بیرون‌سپار استفاده کند و انعطاف‌پذیری را تحمیل کند، و بدین‌سان رابطه‌ی مساعدتری برای کارسرمایه رقم بزند (فصل بعد را ببینید).

لیکن اکنون نسل دوم فن‌آوری‌های دیجیتال بنیاد به‌دور جدیدی از بازسازی اجتماعی و اقتصادی در سطح جهان رهنمون می‌شود. فن‌آوری دیجیتال اهمیتی سیستماتیک کسب می‌کند، بدین معنا که درست همچنان که معرفی اولیه فن‌آوری اطلاعات و رایانه و اینترنت در اواخر سده‌ی بیستم سرمایه‌داری جهانی را عمیقاً دگرگون ساخت، اکنون دیجیتالی کردن پیوسته نیز تأثیر دگرگون‌ساز دیگری را بر ساختارهای اقتصاد جهانی، ساختار جامعه و ساختار سیاسی را نوید می‌دهد. در قلب این دور جدید بازسازی، اقتصاد دیجیتالی مبتنی بر فن‌آوری اطلاعات پیشرفته‌تر، جمع‌آوری و همچنین پردازش و تحلیل داده‌ها قرار دارد که کاربرد دیجیتالی‌سازی در هر جنبه‌ای از جامعه‌ی جهانی، از جمله سرکوب و جنگ را نیز دربرمی‌گیرد. بخش فن‌آوری که تولید محصولات الکترونیکی، ارتباطات راه دور، داده‌پردازی، میزبانی سایت‌های در شبکه، و دیگر

خدمات اطلاعاتی و همچنین عرصه‌ها و طراحی نظام‌های رایانه‌ای و خدمات مرتبط را نیز شامل می‌شود. اکنون لبه‌ی تیز تیغ جهانی‌سازی سرمایه‌داری قرار دارد و جهانی‌سازی تمامی اقتصاد جهان را به‌پیش می‌راند.

نخستین نسل جهانی‌سازی سرمایه‌داری از دهه‌ی 1980 به‌بعد متضمن نظام مالی و تولیدی یکپارچه‌ی جهانی بود، درحالی‌که اخیراً دیجیتالی‌سازی با ظهور برنامه‌های موسوم به «پلتفرم»، فراملی‌سازی بسیار سریع خدمات تسهیل شده است (برون‌مرزی الکترونیکی برخلاف جابه‌جایی امکانات تولید برای ماورای دریاها، عملاً بدون اصطکاک بوده و به‌هزینه‌های حمل و نقل و دیگری هزینه‌های مربوطه، مانند عوارض گمرکی، چیزی نمی‌افزاید). این برنامه‌ها به‌زیرساخت‌های دیجیتال اشاره دارد که دو یا تعداد بیش‌تری گروه از طریق آن می‌توانند ارتباط متقابل داشته باشند. با گسترش بستگی فعالیت اقتصادی به‌این برنامه‌ها، بخش فن‌آوری برای سرمایه‌داری جهانی هرچه راهبردی‌تر می‌شود. بنابر داده‌های سازمان ملل متحد، تجارت در کالاهای فن‌آوری اطلاعات و رایانه در سال 2015 بیش از 2 تریلیون دلار بود، درحالی‌که بین سال‌های 2010 و 2015، خدمات فن‌آوری اطلاعات و رایانه 40 درصد افزایش یافت. در آن سال تولید کالاهای فن‌آوری اطلاعات و خدمات رایانه‌ای 6.5 درصد تولید ناخالص جهانی را تشکیل می‌داد و 100 میلیون نفر نیز در بخش خدمات فن‌آوری و اطلاعات رایانه به‌کار مشغول بودند. علاوه بر این، فروش‌های تجارت الکترونیک جهانی به 25 تریلیون دلار رسید، درحالی‌که 380 میلیون نفر از وب‌سایت‌های

آن‌سوی دریاها خرید کردند. [52] از سال 2009 تا 2019 حجم داده‌های فرامرزی 64 برابر افزایش داشت. [53] تا سال 2017، خدمات بالغ بر 70 درصد کل محصول ناخالص جهان بود [54] که ارتباطات، اطلاعات، آمار، فن‌آوری برنامه و دیجیتال، تجارت الکترونیکی، خدمات مالی، کار فنی و حرفه‌ای، و مجموعه‌ی دیگری از محصولات غیرملموس، مانند فیلم و موسیقی را نیز دربرمی‌گرفت. دیجیتالی کردن و فراملی‌سازی خدمات که به‌نوبه‌ی خود به‌مالی‌سازی سراسر جهانی مرتبط بود، و همچنان که پیش از این مورد بحث قرار دادیم- به‌سوی مرکز دستور کار سرمایه‌داری جهانی حرکت کرده است. رسانه‌های اجتماعی و مطبوعات مجموعه‌ای از عبارات چشم‌گیر را به‌وجود آورده‌اند که به‌ظهور اقتصاد دیجیتال اشاره دارد: «اقتصاد پلتفرمی یا برنامه‌ای»، «اقتصاد مشارکتی»، «اقتصاد مورد تقاضا»، «اقتصاد موقت‌کاری»، «اقتصاد مبتنی بر تلفن همراه» و مانند این‌ها.

در سال 2019 گزارش ویژه‌ای در مجله‌ی *اکنون‌میست* درباره‌ی «آینده‌ی تجارت جهانی» به‌اعتباری دگرگونی‌هایی را که از طریق دیجیتالی‌سازی، خدمات فراملی و داده‌ها در شرف انجام در اقتصاد جهانی بود، چنین ارائه داد:

تجارت در سده‌ی بیستم سه بار تغییر شکل داشت، از قایق‌های مملو از فلزات، گوشت و پشم تا کشتی‌هایی پر از اتومبیل و رادیوی ترانزیستوری، تا کانتینرهایی که قطعاتی در اختیار داشتند که زنجیره‌های تدارکاتی را تغذیه می‌کردند. اکنون خدمات فرصت بزرگ است.

جریان‌های اندیشه‌ها می‌توانند ضربه‌ای اقتصادی در پی داشته باشند؛ بیش از 40 درصد رشد بارآوری تولید در اقتصادهای نوظهور در سال‌های 2004 تا 2014 ناشی از جریان‌های فکری بودند. اما ریچارد بالدوین، اقتصاددان، انقلاب جهانی رباتیک را پیش‌بینی می‌کند که در آن کارگران از راه دور، در خارج از کشور، هرچه بیش‌تر در عملیات شرکت‌ها استقرار می‌یابند. شرکت‌های برون‌سپاری هندی از اجرای نقش‌های خود، مانند نظام‌های لیست پرداخت غربی، به برنامه‌های خلاق‌تری، مانند تجدیدپیکر سوپرمارکت‌های جدید *وال مارت* در حال تغییرند. در ماه نوامبر بزرگ‌ترین شرکت هندی موسوم به *سی‌ال* یک استودیوی دیجیتالی در لندن موسوم به *دبلیو 12* را خریداری کرد. تجارت الکترونیکی فرامرزی نیز همچنان رشد می‌کند. *علی بابا* انتظار دارد مشتریان چینی‌اش در سال 2023 دست‌کم 40 میلیارد دلار در خارج هزینه کنند. *نت‌فلیکس* و *فیس‌بوک* به همراه هم بیش از یک میلیارد مشتری فرامرزی دارند. [55]

دیجیتالی کردن به‌نوبه‌ی خود به‌موج جدیدی از تحول فن‌شناسی رهنمون شده است که ما را به‌آستانه‌ی «چهارمین انقلاب صنعتی» مبتنی بر رباتیک، چاپ سه بعدی، اینترنت اشیا، هوش مصنوعی (آی)، یادگیری ماشینی، زیست‌فن‌شناسی، فن‌شناسی نانو، رایانش ابری و کوانتومی، شکل‌های جدید ذخیره‌ی انرژی و وسایل نقلیه‌ی خودران رسانده است. [56] اکنون آمیخته‌ای از فن‌شناسی‌ها از دنیا‌های زیست‌شناسی، دیجیتالی و فیزیکی وجود دارد، (آن‌گونه که در زیست‌چاپ‌گری مشاهده می‌کنیم، که به‌کاربرد چاپ سه بعدی با موادی اشاره دارد که از یاخته‌های زنده استفاده می‌کنند). درحالی‌که بخش فنی که

این انقلاب جدید را به‌پیش می‌راند، تنها از بخش کوچکی از تولید ناخالص جهانی برخوردار است، دیجیتالی کردن تقریباً تمامی اقتصاد جهانی از تولید و مالی تا خدمات را، هم در بخش‌های رسمی و هم در بخش غیررسمی، دربرمی‌گیرد. شرکت‌ها اکنون به‌ارتباطات دیجیتال و داده‌ها برای همه‌ی ابعاد فعالیت اقتصادی‌شان وابسته‌اند. به‌نظر فولیس «شرکت‌های فن‌آوری در حال تبدیل به‌مجربایی هستند که مردم از طریق آن‌ها با دنیا در تعامل‌اند. بخش فن‌آوری لایه‌ای است که سرتاسر تمامی اقتصاد را می‌پوشاند».[57]

تغییر در فن‌آوری این امکان را به‌وجود آورده است که مقادیر بسیار عظیم داده جمع‌آوری شود. نیک سرنیچک، دانشمند علوم سیاسی در مطالعه خود تحت عنوان *سرمایه‌داری پلاتفرم* می‌گوید «با افول طولانی مدت سودآفرینی تولید، سرمایه‌داری به‌داده‌ها به‌عنوان یکی از راه‌های حفظ رشد و سرزندگی اقتصادی در برابر بخش‌های تولید روی آورده است». به‌بیان سرنیچک، این تریبون الگوی فعالیت اقتصادی جدیدی است «که می‌تواند مقادیر عظیم داده‌ها را استخراج و برآن نظارت کند».[58] به‌قول سرنیچک، فن‌آوری لازم برای تبدیل فعالیت‌های ساده به‌داده‌های ثبت شده به‌طور روزافزونی ارزان شده است، درحالی‌که حرکت به‌سمت ارتباطات دیجیتال بنیاد کار ضبط و ثبت را بسیار ساده کرده و گستره‌های عظیم جدیدی از داده‌های بالقوه را باز کرده است. سرنیچک می‌گوید «درست مثل نفت، داده ماده‌ای است که باید استخراج و پالایش شود، و به‌شیوه‌های مختلف مورد استفاده قرار گیرد».[59] کالاهای مادی دربردارنده‌ی مقادیر روزافزون

دانش‌اند که در آن‌ها تجسم یافته است، یعنی با داده به حرکت در می‌آیند. داده‌ها به‌طور روزافزونی به‌منبع اصلی فعالیت اقتصادی تبدیل می‌شوند تا بتوانند رقابتی باقی بمانند؛ از این‌رو، در امر نظارت و برون‌سپاری کارگران، انعطاف فرآیندهای تولید، جریان‌های جهانی مالی، هم‌آهنگی زنجیره‌های جهانی عرضه، پیمان‌کاری و برون‌سپاری، ثبت و نگهداری سوابق، بازاریابی و فروش، و حتی در سرکوب و جنگ نیز نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند. همچنان که در فصل سوم با شفافیت بسیار زیاد و همچنین اسناد فراوان خواهیم دید، سیلیکون‌ولی به‌عقد ازدواج دولت پلیسی‌جهانی درآمده است. همچنان که تحلیل و کاوش داده‌ها هر چه گسترش بیشتری پیدا می‌کنند، آشکار می‌شود که استعداد جدید بسیار وسیعی هم برای نظارت اجتماعی دارند و به‌عنصر اصلی و مرکزی در ایجاد دولت پلیسی‌جهانی تبدیل می‌گردند.

در پی رکود عظیم سال 2008، بخش فن‌آوری و داده‌های کلان به‌خروجی جدیدی برای سرمایه‌مازاد انباشته در مواجهه با رکود تبدیل شدند. قبلاً، از سال 1995 تا سال 2000 ارزش شرکت‌های فن‌آوری در نخستین بازار الکترونیکی سهام‌نزدک پنج برابر شده بود که در مقدمه‌ی رکود 2001 سقوط کردند.^[60] لیکن طولی نکشید که سرمایه‌گذاران نهادی، به‌ویژه تأمین‌کنندگان صندوق‌های متقابل و قمارئ میلیاردها دلار را به‌بخش فن‌آوری ریختند. سرمایه‌گذاری در بخش فن‌آوری اطلاعات از 17 میلیارد دلار در دهه‌ی 1970 به 175 میلیارد دلار در سال 1990 رسید، سپس در سال 2000 به 496 میلیارد دلار رسید، و در شام‌گاه چرخش قرن حباب شرکت‌های اینترنتی ترکیب؛

لیکن پس از آن بار دیگر، پس از سال 2008 به اوج‌های تازه‌ای رسید و با نزدیک شدن به اواخر سال 2018 از 800 میلیارد دلار هم عبور کرد. [61] بخش فن‌آوری در سال 2008، حدود 20 درصد کل سرمایه‌گذاری‌های جدید را از تمامی اقتصاد آمریکا تشکیل می‌داد. [62] همچنان که مشاهده خواهیم کرد، به نظر می‌رسد که بخش فن‌آوری اطلاعات و بخش مالی، با نقش‌های اصلی و مرکزی خود، در دولت پلیسی‌جهانی به هم آمیخته‌اند. معدودی شرکت‌های فن‌آوری مستقر در آمریکا و چین که داده‌ها را تولید، استخراج و پردازش می‌کنند، مقادیر عظیمی از نقدینه را از سرمایه‌گذاران مالی که نومیدانه در پی فرصت‌های جدید سرمایه‌گذاری‌اند، جذب کرده‌اند. در سال 2017، اپل، 262 میلیارد دلار، مایکروسافت 133 میلیارد دلار، شرکت آلفابت (شرکت مادر گوگل) 95 میلیارد دلار، سیسکو 58 میلیارد دلار، اوراکل 66 میلیارد دلار و دیگر شرکت‌ها متناسب با وضعیت خود میلیاردها دلار را در اختیار داشتند. [63] علی‌بابا غولی که در چین مستقر است، در آن سال 32 میلیارد دلار ذخیره داشت و شرکت تین‌سنت 52 میلیارد دلار در اختیار داشت؛ [64] گرچه هر دو شرکت همچنان از درآمد خود برای مشارکت در خریدهای بزرگ در سراسر جهان استفاده کردند.

آیا دیجیتالی کردن می‌تواند مسائل دیرپای انباشت بیش از حد و رکود را حل کند؟ مطمئناً خوش‌نماست که بگوییم دیجیتالی کردن دور جدیدی از توسعه‌ی سرمایه‌داری را می‌آغازد. اما احمقانه خواهد بود اگر پیش‌بینی کنیم که بحران ساختاری که به نظر می‌رسد این نظام در آن فروغلطیده است، «بحران نهایی» است.

سرمایه‌داری ممکن است در برابر محدودیت‌های زیست‌بوم‌شناسی برای باز تولید خود محدود شده باشد؛ اما فروپاشی اگر جلوگیری نشود، می‌تواند طی دهه‌ها یا حتی طولانی‌تر از آن رخ دهد. با وجود این، ذخایر نقدی عظیم و سودهای انباشه شده در بخش فن‌آوری، آن‌قدر تولید ارزش جدیدی را ارائه نمی‌دهند که سرمایه‌داران دیجیتال برای سهم شیر ارزش اضافی از طریق اجاره به‌دست می‌آورند. پلاتفرم‌ها به‌عنوان واسطه در مدارهای تولید و چرخه‌ی ارزش‌ها از طریق نظارت بر تولید، استخراج و تحلیل داده‌های دیجیتالی شده، بخش‌هایی از بهترین قسمت این ارزش را به‌صورت «دارایی معنوی» تصاحب می‌کنند. این نکته در فهم این مسأله که رشد شرکت‌های برجسته‌ی برنامه‌ای و دیجیتال چه‌قدر بیمارگونه است، به‌ما کمک می‌کند.

در سال 2018، شرکت‌های بزرگ ِتک در سراسر جهان بازار سرمایه تریلیون‌ها دلاری را به‌ثبت رساندند. اگرچه ارقام هیچ‌گاه پایدار و ثابت نیستند، معهذاً *آپل* با سرمایه‌گذاری حیرت‌آوری نزدیک به یک تریلیون دلار در رده‌ی نخست بود، در پی آن *مایکروسافت* (855 میلیارد دلار)، *سامسونگ* (765 میلیارد دلار)، *آلفابت* (757 میلیارد دلار)، *علی بابا* (457 میلیارد دلار)، *برکشایر هاتاوی* (که سهام عمده‌ی *اپل*، *آی‌بی‌ام* و دیگر شرکت‌های فن‌آوری را در اختیار دارد، 433 میلیارد دلار)، *آمازون* (402 میلیارد دلار)، *فیس‌بوک* (435 میلیارد دلار) و شرکت *تین‌سنت* (357 میلیارد دلار).^[65] در مقایسه نزدیک‌ترین شرکت‌های صنعتی *اکسون موبایل* در بازار سرمایه‌گذاری آن سال 344 میلیارد دلار داشت.^[66]

همچنان‌که هر عرصه‌ای از اقتصاد به‌گونه‌ای روزافزون با لایه‌ی دیجیتال یکپارچه می‌شود، شرکت‌هایی که بر زیرساخت دیجیتالی نظارت دارند، بی‌اندازه قدرتمند می‌شوند و می‌توانند سهمی روزافزون از سود مشارکتی کلی را، که به‌نظر می‌رسد بخش عمده‌ی آن به‌صورت اجاره [یا رانت] است، درو کنند. دیجیتالی‌سازی و مالی‌سازی همچون حیوانی خون‌آشام ارزش هرچه بیش‌تر و بیش‌تری را از اقتصاد جهانی می‌مکند. تقریباً تمامی درآمدهای گوگل و اپل از آگهی می‌آید، درحالی‌که اوپو و ایربی‌ان‌بی که هیچ وسیله‌ی نقلیه یا واحد مسکونی در اختیار ندارند، ارزش را از کار و منابع رانندگان، دارندگان خانه و مشتریان‌شان بیرون می‌کشند.

با وجود این، جای تردید است که آیا دور بعدی این گشتار که با دیجیتالی‌سازی و فن‌آوری‌های انقلاب صنعتی چهارم به‌حرکت درمی‌آید، می‌تواند این بحران را دفع کند. در کوتاه مدت دیجیتالی‌سازی می‌تواند فرصت‌هایی را برای انباشت گسترش دهد و دور جدیدی از توسعه‌ی سرمایه ثابت را امکان‌پذیر سازد. معه‌ذا، دیجیتالی‌سازی کلی سرمایه‌داری جهانی تسلط ارزش اضافی نسبی بر ارزش اضافی مطلق را شتاب می‌دهد. ارزش اضافی به‌ارزشی اشاره دارد که سرمایه‌داران، بالاتر و فراتر از ارزش ایجاد شده‌ای که با پرداخت دستمزد به‌کارگر جبران می‌شود، تصاحب می‌کنند. بدین معنی که بخشی از ثروتی که توسط کار ایجاد شده توسط سرمایه به‌عنوان ارزش اضافی یا سود تصاحب می‌شود. ارزش اضافی به‌دو شیوه می‌تواند افزایش یابد. به‌بیان ساده، نخست با افزایش سطح بارآوری تولید کارگران از طریق افزایش محتوای

فن‌شناختی یا اجزای سرمایه ثابت (ماشین‌آلات، فن‌آوری)، و فرآیند تولید نسبت به مؤلفه‌ی کار - این همان چیزی است که در اقتصاد سیاسی مارکسیستی به ترتیب به‌عنوان «سرمایه ثابت» (یا ماشین‌آلات و فن‌آوری) و «سرمایه متغیر» (کار) از آن یاد می‌شود. مقوله‌ی اخیر با افزایش زمانی که کارگر کار می‌کند، درحالی تأمین می‌شود که مزد او ثابت بماند و یا دستمزدش کاهش پیدا کند. دیجیتالی‌سازی عمومی به‌طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی اجازه می‌دهد که وجه‌های جدیدی برای سازماندهی استخراج ارزش اضافی نسبی از کارگران ارائه دهد، همچنان‌که «دانش عمومی جامعه» را تصاحب می‌کند.

بحران‌ها برای سرمایه فرصت تجدیدساختار و همچنین فرآیند اجبار بارآوری بیش‌تر از کارگران کم‌تر را به‌وجود می‌آورند - فرآیندی که می‌تواند از طریق دیجیتالی کردن به‌صورت تصاعدی افزایش یابد. مدافعان نظم حاکم جاری ادعا می‌کنند که اقتصاد دیجیتالی مشاغلی با دستمزد بالا و مهارت زیاد فراهم می‌آورد که مسائل قطبی شدن اجتماعی و رکود را حل می‌کند. اما همان‌طور که در فصل بعد مشاهده خواهیم کرد، شواهد حاکی از این است که دیجیتالی‌سازی می‌تواند مهارت‌زدایی کند یا بسیاری از مشاغل را به‌طور کامل از میان ببرد، نابرابری را تشدید کند و قطبی شدن اجتماعی را بارها و بارها افزایش دهد. درنهایت، دیجیتالی‌سازی به‌میزانی که فن‌شناسی را جایگزین کار می‌کند، هزینه‌ها را به‌سمت صفر کاهش می‌دهد. در واقع، درحالی‌که حجم مطلق سود شرکت‌های فراملی به‌من‌گونه افزایش یافته است، نرخ سود از میانگین 10 درصد در سال‌های 2005 تا 2007 به 6 درصد در

سال 2017 کاهش یافته است،^[67] که حاکی از این است که شاید این شاخصی قدرتمندتر از بحران انباشت ناشی از انبوه مازاد سرمایه‌گذاری نشده و عاطلی باشد که پیش از این شرح دادیم. مهمی تضادهای سرمایه‌داری تشدید می‌شود. نرخ سود کاهش می‌یابد. مسأله‌ی تحقق سود وخیم‌تر می‌شود. از این‌رو، بعید است که اقتصاد دیجیتال در حال ظهور مشکل انباشت بیش از حد را حل کند. طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی به‌کجا روی آورد تا بتواند سرمایه‌گذاری مقادیر روزافزون مازاد انباشته شده را تداوم بخشد؟ آیا جنگ و دولت پلیسی‌جهانی می‌تواند این معضل نظام را حل کند؟

یادداشت‌ها:

[1] در این‌جا خلاصه‌ای از آثار گسترده‌ام درباره‌ی جهانی‌سازی سرمایه‌داری به‌مثابه دورانی جدید که ویژگی‌های خود و مشخصه‌های جدیدی دارد، ارائه می‌شود. از جمله‌ی این کارها نگاه کنید به:

William I. Robinson, *A Theory of Global Capitalism: Production, Class, and State in a Transnational World* (Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press, 2004); Robinson, *Global Capitalism and the Crisis of Humanity* (New York: Cambridge University Press, 2014); Robinson, *Into the Tempest: Essays on the New Global Capitalism* (Chicago, IL: Haymarket, 2018).

[2] Eric Hobsbawm, *The Age of Extremes* (New York: Vintage Books, 1994), p. 277; original emphasis.

[3] بهترین اثر واحد درباره‌ی کالبدشناسی اقتصاد جهانی، و مشخصاً نظام جهانی تولید همچنان عبارت است از:

Peter Dicken, *Global Shift: Mapping the Changing Contours of the World Economy* (New York: Guilford, 2015, seventh edition).

[4] درباره‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی، به‌آثار رابینسون که در یادداشت پایانی آمده، نگاه کنید. برای خلاصه‌ای دقیق از پیدایش این مفهوم و مرور پژوهش‌های آن نگاه کنید به:

William I. Robinson and Jeb Sprague, "The Transnational Capitalist Class," in Mark Juergensmeyer, Saskia Sassen, and Manfred Steger (eds.), *Oxford Handbook of Global Studies* (New York: Oxford University Press, 2018).

[5] برای بحث مفصل در این باره، نگاه کنید به فصل‌های گوناگون در به‌توفان، مجموعه مقالات درباره‌ی سرمایه‌داری جدید جهانی، رابینسن. از 2158 میلیارد در سال 2017 تعداد 631 نفر از آمریکای شمالی‌اند (که شامل مکزیک هم می‌شود)، 475 نفر از چین بزرگ، 414 نفر از اروپای غربی، 295 نفر از آسیای جنوب شرقی، 163 نفر از اروپای شرقی، 84 نفر از آمریکای مرکزی و جنوبی، 52 نفر از خاورمیانه و آفریقا، 43 نفر از اقیانوسیه. نگاه کنید به رپورت نیت که، «گزارش نشان می‌دهد در سال 2017 میلیاردی‌های جهان 20 درصد ثروتمندتر شدند. روزنامه‌ی گاردین، روز 26 آوریل 2018 که در 9 آوریل 2019 در سایت زیر به‌آن دسترسی یافتیم:

www.theguardian.com/news/2018/oct/26/worlds-billionaires-became-20-richer-in-2017-report-reveals

[6] Stefania Vitali, James B. Glattfelder, and Stefano Battiston, 2011. "The Network of Global Corporate Control," PLOS ONE: 1-36, accessed on 12 March 2019 at:

www.scribd.com/doc/70706980/The-Network-of-Global-Corporate-Control-by-Stefania-Vitali-James-B-Glattfelder-and-Stefano-Battiston-2011

[7] Peter Phillips, *Giants: The Global Power Elite* (New York: Seven Stories Press, 2018), p. 35.

[8] در تاریخ سرمایه‌داری هیچ‌گاه سرمایه‌چنین تمرکز شدید و مرکزی‌تی در مقیاسی جهانی نداشته، و هرگز با چنین سرعتی پیش

نرفته است. از سال 1998 تا 2018 شرکت‌های فراملی 44 تریلیون دلار برای تصاحب شرکت‌های دیگر در اختیار هزینه کردند. در آمریکا سودهای شرکتی از 1.9 درصد تولید ناخالص ملی در 1978 به 4.5 درصد در سال 2018 افزایش داشت. نگاه کنید به پاتریک فولیس، «عصر غول‌ها». اکونومیست، 17 نوامبر 2018، گزارش ویژه در صص. 4-5.

Patrick Foulis, "An Age of Giants," The Economist, 17 November 2018, special report insert, (pp. 4-5.)

[9] فیلیپس، غول‌ها، ص. 153.

[10] فیلیپس، غول‌ها، ص. 162.

[11] این‌جا برای مرور مطالب در این‌باره مناسب نیست. لیکن نگاه کنید از جمله به: خلاصه‌ی بحث و مراجع در رابینسن، سرمایه‌داری جهانی و بحران بشریت، فصل 4؛ اندرو کلیمن، شکست تولید سرمایه‌داری: علل نهفته‌ی رکود بزرگ (لندن: پلوتو، 2011)؛ و «چشم‌اندازهای رادیکال درباره‌ی بحران» وب‌سایتی با ده‌ها مقاله درباره‌ی نظریه‌ی بحران مارکسی و بحران معاصر. قابل دسترسی در:

<https://sites.google.com/site/radicalperspectivesonthecrisis/finance-crisis>

Michael Roberts, Marx 200 (London: Lulu, 2009).

[12] درباره‌ی بحران زیست‌بوم‌شناسی جهان مطالب بسیاری وجود دارد که رشدی روزافزون دارد. از جمله نگاه کنید به:

John Bellamy Foster, Richard York, and Brett Clark, The Ecological Rift: Capitalism's War on the Earth (New York: Monthly Review Press, 2011); Jason W. Moore, Capitalism in the Web of Life: Ecology and the Accumulation of Capital (London: Verso, 2015); Naomi Klein, This Changes Everything: Capitalism Versus the Climate (New York: Simon & Schuster, 2015); Elizabeth Kolbert, The Sixth Extinction: An Unnatural History (New York: Picador, 2015).

[13] درباره‌ی این تهدید نگاه کنید به:

Marek Hrubec, "Threat of Limited Nuclear War," *Critical Sociology*, 19 September 2018, online edition, accessed on 15 March 2019 at: <https://journals.sagepub.com/eprint/R48PdvKxqIVIQTvnbvcb/full>

[14] Joah Bierman, "A Sales Pitch for Davos Globalists," *Los Angeles Times*, 26 January 2018, p. A3.

[15] همچنان‌که یکی از مقامات اجرایی آرسیلورمیتال توضیح داد: «ما در مواجهه‌ای شدید با آمریکاییم. ما از در اقدامات تجاری کاملاً ذینفع‌ایم»:

Jeff Stein, "Trump Cozies Up to Steel," *Los Angeles Times*, 8 October 2018, p. A12.

[16] در حالی‌که ترامپ در دفاع از «خودروهای آمریکایی» به‌شدت از واردات خودروهای خارجی انتقاد می‌کرد، در واقع، صنعت خودرو در آمریکا پیوندی پیچیده با شبکه‌ای جهانی از کارخانه‌ها، زنجیره‌های تدارکات، و بازارهای بین‌المللی دارد، و درگیری سرمایه‌ها در میان شرکت‌های فراملی خودرو چنان کامل است که منظری که شرکت‌های خودرو را ملی یا در رقابت با یکدیگر در سطح بین‌المللی ببیند، اتلاف وقت است. هوندا در آمریکا از جنرال موتورز که عمده خودروهایش را خارج از آمریکا می‌فروشد، بیش‌تر ماشین تولید می‌کند و می‌فروشد. برای شرح مفصل آن نگاه کنید به:

Thomas Suh Lauder, "Can Trump's Plans Rev Up the U.S. Auto Industry?," *Los Angeles Times*, 20 February 2017, p. A8.

بسیاری مشاهده‌گران چنان در چارچوب تحلیلی دولت-مرکزی و دولت-ملتی یا بین‌دولتی گیر افتاده‌اند که پویایی سیاسی جهانی را به‌رقابت سرمایه‌داری میان دولت-ملت‌ها نسبت می‌دهند و نمی‌توانند دریابند که چگونه تضادهای سیاسی ناشی از بحران مشروعیت به‌اقتصاد بازخورد می‌دهد. بنابر گزارش اکونومیست در شماره‌ی 26 ژانویه 2019 «بهمنی‌شدن»، تردید شرکت‌های فراملی مستقر در آمریکا در مبادله‌ی صندلی‌های هیئت مدیره با شرکت‌های مستقر در چین به‌دلیل رقابت بین شرکتی نبود، بلکه می‌ترسیدند زبان دونالد

ترامپ درباره‌ی چین موجب اختلاف سیاسی شود. بدین‌سان، سیاست زیاده‌تعیین‌کننده می‌شود. رویکردهای دولت-محور ناقض اصول روش‌شناختی بنیادین مارکسیسم است که روایت را با شیوه‌ی تولید و روابط طبقاتی آغاز می‌کنند، و اشکال دولت از آن اشتقاق می‌یابد. [17] در حالی‌که در این‌جا نمی‌توانم به انتقادهایی بپردازم که منتقدان معمولاً مارکسیست‌های دگم- از نظریه‌ی سرمایه‌داری جهانی من کرده‌اند و از بر عهده گرفتن معضلات ژئوپولیتیک توسط من، ترامپیسم و امثال آن مرتکب سه نقیضه‌اند (یعنی، سه قاعده را در جستجوهای علوم اجتماعی انتقادی نقض می‌کنند): 1- ناتوان از دیدن لزوم تمیز ظواهر سطحی از اساس نهفته‌اند - یعنی، همان ارزش صوری ظاهر سطحی به چشم‌شان می‌آید؛ 2- آنان تضادهایی که در این‌جا مورد بحث قرار دادیم را بیش‌تر هم‌چون ناهنجاری‌هایی می‌دیدند که استدلال‌ات من را تکذیب می‌کند تا این‌که تضادها را جنبه‌ای ذاتی از واقعیت ببیند؛ 3- آنان بی‌آن‌که به داده‌هایی که من ارائه کرده‌ام توجه کنند و اغلب بدون ارائه‌ی هیچ داده‌ای خلاف آن، با استدلال‌ات من مخالفت می‌کنند. اگر بخواهم نمونه‌ای از این سومین سفسطه ارائه دهم، به‌نظر می‌رسد رقابت چین-آمریکا به‌رقابت بین گروه‌های سرمایه‌داری چینی و آمریکایی مربوط می‌شود، اما مدارک فراوان، روزافزون و در این زمان منکوب‌کننده‌ای از یکپارچگی فراملی آن‌چه به‌نظر می‌رسد در اصطلاح رایج شرکت‌های چینی و آمریکایی می‌نماید. کافی است این‌جا خاطر نشان شویم که حتی سرمایه‌گذاری‌های تحت تملک دولت چین هم خود با گروه‌های طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی سرمایه‌گذاری مشترک دارند. 86 درصد از بنگاه‌های اقتصادی در تملک دولت که در سیاهه‌ی الف بازارهای بورس قرار دارند، کمتر از 20 درصد سهام در مالکیت دولت است و شرکت‌های سرمایه‌گذار از گوشه‌وکنار جهان در این شرکت‌های دولتی سرمایه‌گذاری زیادی کرده‌اند (مثلاً، گزارش دانیل اچ. روزن، وندی لویپرت، و شان گوئو را با عنوان «حلقه‌ی گمشده: حاکمیت شرکتی در بخش دولتی چین» ببینید، انجمن آسیا/گروه رودیوم، نوامبر 2018، دسترسی در 7 مه 2019 در:

https://asiasociety.org/sites/default/files/inlinefiles/ASNC_Rhodium_SOERreport.pdf

و گزارش جری هریس نشان می‌دهد که نهادهای بزرگ مالی جهانی، از جمله بلک‌راک، جی.پی. مورگان، بارکلیز، و و.بی.اس،

همچنین بانک‌های سرمایه‌گذاری در سراسر جهان چه خصوصی یا دولتی، مانند بانک سرمایه‌گذاری اروپا و شرکت مالی بین‌المللی بانک جهانی سرمایه‌گذاری سنگینی در بانک‌های خصوصی-دولتی چین کرده‌اند. نگاه کنید به «چه کسانی سرمایه‌داری جهانی را رهبری می‌کنند؟» ظهور بعید چین» طبقه، نژاد و قدرت شرکتی، 6(1)، 2018، دسترسی در 7 مه 2019 در:

<https://digitalcommons.fiu.edu/cgi/viewcontent.cgi?referer=https://www.google.com/&httpsredir=1&article=1119&context=classracecorp-oratepower>

[18] کلاوس شواب، «تابعیت شرکتی جهانی: کار با جامعه‌ی مدنی و دولت‌ها» وزارت خارجه، ژانویه-فوریه 2008، صص. 109-108.

[19] کارل مارکس، «کار دستمزدی و سرمایه» در رابرت سی. تاکر (ویراستار)، گزیده‌ای از مارکس-انگلس (نیویورک: و.و. نورتون، 1978)، ص. 214.

[20] مطالب زیادی درباره‌ی نظریات فوردی و کینزی وجود دارد. وضعیت پسامدرنیته دیوید هاروی (کمبریج، ماساچوست: بلکول، 1990)، گرچه از جهتی کهنه شده، باز هم نظریه‌ی مهمی درباره‌ی این موضوع است. همچنین نگاه کنید به: آس آمین (ویراستار) پسافوردیسم: خواندنی‌ها (کمبریج، ماساچوست: بلکول، 1994)، رابرت و. کاکس، تولید، نیرو، و نظم جهانی: نیروهای اجتماعی در ساختن تاریخ (نیویورک: انتشارات دانشگاه کلمبیا، 1987)؛ ویلیام آی. رابینسون، سرمایه‌داری جهانی و بحران بشریت (نیویورک: انتشارات دانشگاه کمبریج، 2014).

[21] توماس پیکتی نشان می‌دهد که این نوسانات در نرخ سود در سرمایه در سده‌ی بیست و یکم (کمبریج، ماساچوست: انتشارات دانشگاه هاروارد، 2014)، نمودار 6.8، ص. 227. حجم مطلق سود شرکتی در سراسر جهان بالغ بر دو تریلیون دلار تنها در نخستین چارک سال 2019، تقریباً دو برابر ده سال پیش‌تر از آن. نگاه کنید به «سود شرکتی: بازپرداخت سود»، اکونومیست، 20 ژوئیه 2019، ص. 52.

[22] گرگ سارجنت، «در 20 سال گذشته جنگ طبقاتی در جریان بوده، و طبقه‌ی من پیروز این جنگ بوده است» واشنگتن پست، 30 سپتامبر 2011، دسترسی در 15 مارس 2019 در:

www.washingtonpost.com/blogs/plum-line/post/theres-been-classwarfare-for-the-last-20-years-and-my-class-has-won/2011/03/03/gIQApaFbAL_blog.html?utm_term=.486c085504e7

[23] یک شرح از این بینواسازی روزافزون را در گری لیچ، سرمایه‌داری: نسل‌کشی ساختارمند (لندن: زد، 2012).
[24] مارتین فورد، ظهور ربات‌ها (نیویورک: کتاب بیسیکس، 2015)، ص. 198.

[25] رابرت کاکس و الیزا روزنباوم، «سودبرنده‌های رکود»، نیویورک تایمز، 28 دسامبر 2008، دسترسی در 9 آوریل 2019 در:

www.nytimes.com/2008/12/29/business/29views.html

[26] نگاه کنید به گرگ پنین، اتول نارایان، دانیل کرولی، و سام گرین، «بیشترین حاشیه‌های سود؟ دیدگاهی جهانی»، همکاران بریجواتر، 27 مارچ 2019، دسترسی در 24 آوریل 2019 در:

www.bridgewater.com/research-library/daily-observations/peak-profit-margins-a-global-perspective/?fbclid=IwAR0fnkRcMxDcG3oUaDCgRUz5UIE44vhHrfqy3011zNXYQvMJMDFINKyTRXo

[27] آکسفم (لندن)، ثروت: همه چیز داشتن و بیشتر خواستن، گزارش اینترنتی دسترسی در 4 مارس 2018 در وبسایت آکسفم:

<http://policy-practice.oxfam.org.uk/publications/wealth-having-it-all-and-wanting-more-338125>

[28] اِکونومیست، «معضل سود» 26 مارس 2016، دسترسی در 2 فوریه 2018 در:

www.economist.com/news/leaders/21695392-big-firms-united-states-have-never-had-it-so-good-time-more-competition-problem

[29] آنیلی پلایسون و گراهام راپییر، «این نمودار نشان می‌دهد که 17 شرکت آمریکایی با بیشترین حجم نقدینه» بیزنس اینسایدر، 4 دسامبر 2017، دسترسی در 2 فوریه 2018 در:

www.businessinsider.com/chart-us-companies-with-largest-cash-reserves-2017-8

[30] نیکی ایثین ریویو، «چندملیتی‌های آسیا به طرز بی‌سابقه‌ای نقدینه انباشت می‌کنند» 28 سپتامبر 2017، دسترسی در 15 آوریل 2019 در:

<https://asia.nikkei.com/Economy/Asia-s-multinationals-are-hoarding-cash-like-never-before2>

[31] ویلیام آی. رابینسون، «بحران انباشت و دولت پلیسی جهانی»، جامعه‌شناسی انتقادی، مارس 2018، نسخه‌ی اینترنتی در نشانی زیر در دسترس است:

<http://journals.sagepub.com/doi/abs/10.1177/0896920518757054>

[32] نیکسب آمریکا، «خزانه‌داری مرکزی: فرصت‌هایی برای تقویت سیاست‌ها و فرآیندهای مدیریت مساعدت اضطراری وجود دارد» (واشنگتن، دی.سی.: GAO-11-696, July 2011)

[33] پیچومهره‌های نظام جدید مالی و تمامی «ابزارهای» آن را ویلیام ک. تَب در بازسازی سرمایه‌داری در روزگار ما به‌خوبی توضیح داده است (نیویورک: انتشارات دانشگاه کلمبیا، 2012)

[34] این‌جا بحث تفصیلی موضوع جایی ندارد، اما این اظهارنظر جای چکش‌کاری دارد. به‌یک معنا، اعتبار به‌ایجاد ثروت جدید کمک می‌کند. مثلاً، ممکن است مشتری با رهن بانک با شرکت ساختمانی قرارداد دادی ببندد و بنا کردن خانه‌ای را تأمین مالی کند. اما این حکایت از این قمارخانه‌ی جاری جهانی که در آن تریلیون‌ها دلار مستقل از هر گونه ایجاد ثروتِ درستی دست به‌دست می‌شود، چندین سال نوری فاصله دارد، و در آن سفته‌بازی در مشتقات اغلب ثانوی محسوب می‌شود، بدان معنی که سفته‌بازی بر سفته‌بازی می‌شود.

[35] کریستین مَرزی، خشونت سرمایه‌ی مالی (بلینزونا، سویس: اِدیژیونی کاساگرانده، 2011)؛ تأکید در نسخه‌ی اصلی است.

[36] انجمن بازارهای مالی و صنعت امنیت (ابمصا)، کتاب واقعیت‌های ابمصا 2018، ص. 51، جدول «بازار برجسته‌ی جهانی اوراق قرضه - ارزش» دسترسی در 15 آوریل 2019 در:

www.sifma.org/wp-content/uploads/2017/08/US-Fact-Book-2018-SIFMA.pdf

هم‌چنین نگاه کنید به «حباب جهانی صد تریلیون دلاری در اوراق قرضه موجب خطری نظام‌مند برای نظام مالی است»، گلد کور، 31 مارس 2015، دسترسی در 17 مارس 2018 در:

www.goldcore.com/us/gold-blog/100-trillion-global-bond-bubble-poses-systemic-risk-to-financial-system/

شورای همکاری‌های اقتصادی به افزایش گسترده‌ی بدهی دولت در کشورهای مشترک‌المنافع بر حسب درصدی از تولید ناخالص ملی اشاره کرده است. نگاه کنید به ساسکیا ساسین، اخراج‌ها: بی‌رحمی و

پیچیدگی در اقتصاد جهانی (کمبریج، ماساچوست: انتشارات دانشگاه هاروارد، 2014)، ص. 21.

[37] آثار متعددی درباره‌ی سلب مالکیت از طریق فرآیندهای جدید مالی مربوط به اقتصاد جهانی وجود دارد. از جمله نگاه کنید به اثر پیشین من، ویلیام آی. رابینسن، سرمایه‌داری جهانی و بحران بشریت، ساسکیا ساسین، اخراج‌ها: بی‌رحمی و پیچیدگی در اقتصاد جهانی (کمبریج، ماساچوست: انتشارات دانشگاه هاروارد، 2014). دیوید هاروی مفهوم خود از «انباشت از طریق سلب مالکیت» را رواج داد (که خود استدلال‌ات روزآمد شده‌ی رزالوکزامبورگ است) در دو کتاب امپریالیسم جدید (نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد، 2003) و تاریخ مختصر نئولیبرالیسم (نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد، 2005).

[38] آکین آیدیل، «آمریکا 12.58 تریلیون دلار بدهکار است» اینجا این چنین می‌نماید» بیزنس اینسایدر، 17 فوریه 2017، دسترسی در 2 فوریه 2018 در:

www.businessinsider.com/us-household-debt-credit-ny-fed-q4-2016-2017-2

[39] سوزان زودربرگ، دولت‌های بدهی و صنعت فقر (نیویورک: روتلیج، 2014).

[40] درباره‌ی رقم بدهی کارت اعتباری 1 تریلیون دلاری، نگاه کنید به جنیفر سوران، «بدهی کارت اعتباری در آمریکا از سابقه‌ی برجای مانده در لبه‌ی بحران پیشی گرفت»، بلومبرگ، 7 اوت 2017، دسترسی در 2 فوریه 2018 در:

www.bloomberg.com/news/articles/2017-08-07/u-s-credit-card-debt-surpasses-record-set-at-brinkof-crisis

درباره‌ی بزه‌کاری‌ها، نگاه کنید به پیدرو نیکلاسی دا کوستا، «بازپرداخت کارت‌های اعتباری برای آمریکایی‌ها معضلی است» و برای اقتصاد می‌تواند معضل‌آفرین باشد»، بیزنس اینسایدر، 21 نوامبر 2017، دسترسی در 2 فوریه 2018 در:

www.businessinsider.com/credit-card-delinquenciesa-red-flag-on-consumer-spending-2017-11

[41] برای ارقام نگاه کنید به جدول «بدهی خانوار» در وبسایت شورای همکاری اقتصادی، دسترسی در 2 فوریه 2018 در:

<https://data.oecd.org/hha/household-debt.htm>

و برای بحث به‌گزارش غیرمحرمانه‌ی اخیر شورای همکاری اقتصادی رجوع کنید، کریستف آندره، «بدهی خانوار در کشورهای مشترک‌المنافع: واقعیت‌های تلطیف شده و مسایل خط‌مشی»، شورای همکاری‌های اقتصادی، مقاله‌ی شماره‌ی 1277 کارگروه اقتصاد، 1 فوریه 2016، دسترسی در 2 فوریه 2018 در:

[www.oecd.org/officialdocuments/publicdisplaydocumentpdf/?cote=E/CO/WKP\(2016\)1&docLanguage=En](http://www.oecd.org/officialdocuments/publicdisplaydocumentpdf/?cote=E/CO/WKP(2016)1&docLanguage=En)

[42] تام هنکاک و وانگ زوئیکائو، «عشق دهه‌ی هفتاد {1370} های چینی به‌کارت اعتباری ترس از بدهی را افزایش می‌دهد»، تایمز مالی، 5 اوت 2018، دسترسی در 12 آوریل 2019 در:

www.ft.com/content/bb3166ea-8b1f-11e8-b18d-0181731a0340

در دهه‌ی 2010، خانوارهای چینی بیش‌ترین کاربران کارت اعتباری درجهان بودند، و بیش از هفت میلیارد کارت اعتباری در این کشور صادر شد. نگاه کنید به لین ویلن و گری شیه، «محاصره‌ی پکن توسط کارت‌های اعتباری شرکت‌های آمریکایی شاید پایان یابد - اکنون شرکت‌های چینی مسلط می‌شوند»، واشنگتن پست، 21 ژانویه 2019، دسترسی در 12 آوریل 2019 در:

www.washingtonpost.com/business/economy/beijings-blockade-of-us-credit-card-companies-may-finally-end-now-that-chinese-companies-dominate/2019/01/20/d52d8ad4-1354-11e9-803c-4ef28312c8b9_story.html?utm_term=.a0b9593ab0a9

[43] سمیر بهار دواج، «بدهی خانوار سرخپوستی دو برابر می‌شود در آف‌وای 17-18»، تایمز اقتصادی، 28 ژانویه 2019،

<https://economictimes.indiatimes.com/wealth/borrow/indian-households-debt-doubles-in-fy17-18-what-are-weborrowing-for-and-how-much/articleshow/67700374.cms?from=mdr>

[44] دیوید اسکات، «بدهی جهانی رقم خیره‌کننده‌ی 215 تریلیون دلار را رد کرد»، بیزنس اینسایدر، 4 آوریل 2017، دسترسی در 2 فوریه 2018 در:

www.businessinsider.com/global-debt-staggering-trillions-2017-4?platform=bi-androidapp

[45] داگ هنود، وال‌استریت (لندن: ورسو، 1998)، ص. 36.

[46] گرچه این بیش‌تر ارزشی مفهومی است (تا بالفعل، و به علاوه اکثریت عظیم مشتقات همدیگر را جبران می‌کنند چون نوعی شرط‌بندی روی رویدادی است که روی نمی‌دهد).

- [47] بانک جهانی، پایگاه داده‌های شاخص‌های جهانی توسعه، 15 دسامبر 2017، ص. 1، دسترسی در 2 فوریه 2018، در: <http://databank.worldbank.org/data/download/GDP.pdf>
- [48] گرگوری مک لود، «اندازه‌ی بازار فورکس: مزیت معامله‌گران»، دیلی اف‌ایکس، 23 ژانویه 2014، دسترسی در 2 فوریه 2018 در: www.dailyfx.com/forex/education/trading_tips/daily_lesson/2014/01/24/FX_Market_Size.html
- [49] جی.بی.ماوریک، «بازار مشتقات چه اندازه است»، اینوستوپدیا، 22 ژانویه 2018، دسترسی در 2 فوریه 2018 در: www.investopedia.com/ask/answers/052715/how-big-derivatives-market.asp
- [50] لاری سامرز، «عصر رکود سکولار»، وزارت خارجه، 15 فوریه 2016، دسترسی در 2 فوریه 2018 در: <http://larrysummers.com/2016/02/17/the-age-of-secular-stagnation/>
- [51] مانوئل کاستلز، پیدایش جامعه‌ی شبکه‌ای، مجلد 1 (نیویورک: بلکول، 1996)، صص. 101-102.
- [52] همایش ملل متحد درباره‌ی تجارت و توسعه (یوان‌سی‌تی‌دی)، گزارش اقتصاد اطلاعات، 2017 (یوان‌سی‌تی‌دی: جنیوا، 2017)، ص. 17.
- [53] اکونومیست، «سیاهه‌ی جهانی»، 26 ژانویه 2019، ص. 20.
- [54] توماس موریس، «تیسا و تهدید برای بانک‌های دولتی»، مؤسسه‌ی فراملی (آمنستردام)، آوریل 2017، دسترسی در 2 فوریه 2018 در: www.tni.org/files/publication-downloads/tisa_and_the_threat_to_public_banks.pdf
- [55] اکونومیست، «سیاهه‌ی جهانی»، 26 ژانویه 2019، ص. 21.
- [56] مطالب انقلاب صنعتی چهارم فراوان است و با شتاب گسترش می‌یابد. نگاه کنید از جمله به: کلاوس شواب، انقلاب صنعتی چهارم (ژنو: مجمع جهانی اقتصاد، 2016)؛ فورد، ظهور ربات‌ها.
- [57] پاتریک فولیس، «عصر غول‌ها»، اکونومیست، 17 نوامبر 2018، درج گزارش ویژه، ص. 7.
- [58] نیک اسرنیسک، سرمایه‌داری برنامه‌ای (کمبریج: پولیتی، 2017)، ص. 6. برای برخورد نظری در این باره که

چگونه سرمایه‌داری دیجیتال نظارت اینترنتی را در عرصه‌های تولید، گردش، و مصرف، نگاه کنید به توماس آلمر، به‌سوی نظریه‌ی انتقادی نظارت در سرمایه‌داری اطلاعات (فرنکفورت: پیتر لانگ با مسئولیت محدود، 2012).

[59] نیک اسرنیسک، سرمایه‌داری برنامه‌ای (کمبریج: سیاست، 2017)، ص. 40.

[60] یاسر لوین، دره‌ی نظارت: تاریخ نظامی سری اینترنت (نیویورک: امور عمومی، 2018)، ص. 103.

[61] بانک مرکزی سن لویی، «سرمایه‌گذاری ثابت خصوصی در تجهیزات پردازش اطلاعات و نرم‌افزار» (نمودار فراهم آمده از اداره‌ی تحلیل اقتصادی آمریکا)، 2018، دسترسی در 15 آوریل 2019 در:

<https://fred.stlouisfed.org/series/A679RC1Q027SBEA>

[62] اکونومیست، «آشنایی: تجارت در زمان ترامپ»، 26 مه 2018، ص. 42.

[63] پلیسن و رایپر، «نمودار 17 شرکت آمریکایی با بیش‌ترین حجم نقدینه».

[64] نیکی اینین ریویو، «چندملیتی‌های آسیا بیش از هر زمانی انباشت نقدینگی دارند»، 28 سپتامبر 2017، دسترسی در 15 آوریل 2019 در:

<https://asia.nikkei.com/Economy/Asia-s-multinationals-are-hoarding-cashlike-never-before2>

[65] ملیسا پاریتی، «10 شرکت فناوری سرآمد»، اینوستوپدیا، 8 نوامبر 2018، دسترسی در 15 آوریل 2019 در:

www.investopedia.com/articles/markets/030816/worlds-top-10-technology-companies-aaplgoogl.asp

[66] کنث کیسنوسکی، سی‌ان‌بی‌سی، 8 مارس 2017 در: www.cnbc.com/2017/03/08/the-top-10-us-companies-by-market-capitalization.html#slide=10

اکونومیست توجه می‌دهد که «تیتان‌ها» اصطلاحی که برای مشتری شرکت‌های فن‌آوری به‌کار می‌برد که بازار جهانی را در اختیار دارند. «خود بازاریان، و زیرساخت (یا برنامه‌ها) را برای بخش بزرگی از اقتصاد دیجیتال فراهم می‌آورند. بسیاری از خدمات‌شان ظاهراً رایگان است، اما کاربران با ارائه‌ی داده‌هایشان هزینه می‌کنند. هرچند که هم‌اکنون نیز قدرتمندند، ارزش‌های بسیار زیاد

آن‌ها در بازار بورس حاکی از آن است که سرمایه‌گذاران انتظار دارند در دهه‌ی بعدی ابعادشان دو یا چند برابر شده باشد» اکونومیست، 20 ژانویه 2018، «رام کردن تیتان‌ها»، ص. 11.

[67] اکونومیست، «سیاهه‌ی جهانی»، 26 ژانویه 2019، ص. 20.

فصل دوم

نابرابری های وحشی: ضرورت نظارت اجتماعی

از جمله مطالبی که این روزها، یعنی از زمان انتخابات {آمریکا در سال 2016 و انتخاب دونالد ترامپ} از افراد خیلی ثروتمند شنیده‌ام، این است که همه‌ی آن‌ها برنامه‌ی فرار دارند. افراد ثروتمند مزرعه‌هایی را در نیوزیلند می‌خرند و در باهاماس یا هر جاکه می‌روند، پناهگاه‌هایی را به‌وجود می‌آورند. آن‌ها فکر می‌کنند که به‌نوعی می‌توانند از فاجعه‌ی نهایی، هنگامی که فرا برسد، اجتناب ورزند. در واقع، این هم فعالیتی اقتصادی است که در نیویورک عمل می‌کند. این فعالیت اقتصادی قایقی است که ظاهراً بلیط آن را می‌توان پیشاپیش خرید تا در صورتی که بحرانی سیاسی رخ بدهد یا در لحظه‌ی خطر، بیاید شما را بردارد و با

سرعت هرچه بیشتر از رودخانه‌ی هادسون
نجات‌تان دهند.

مصاحبه با رنا فروهر؛ دستیار

سردبیر فایننشیال تایمز مالی و تحلیل‌گر اقتصادی سی‌ان‌ان^[1]

یوهان روپرت، میلیاردر صاحب شرکت جواهرات
تجملی [یا لاکچری] کارتیه، در سال 2015 در «نشست
تجارت تجملی» به‌حضار گفت که چشم‌انداز جایگزینی
کارگران توسط ربات‌ها و خیزش بینوایان «شب‌ها خواب
را از چشمان‌ام می‌رباید». او در ادامه گفت که به‌همین
اندازه هم در برابر تحول اجتماعی قریب‌الوقوع طبقات
متوسط که دیگر مشتاق خریداری کالاهای تجملی نباشند،
وحشت دارد؛ چون از به‌نمایش گذاشتن ثروت خود
می‌ترسند.^[2] طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی که روپرت به‌آن‌ها
تعلق دارد، دلایل خوبی برای ترسیدن دارند. امروزه
داده‌های مربوط به‌نابرابری در سطح جهانی بسیار گسترده
است. هم‌چنان‌که در فصل پیش مشاهده کردیم،
جهانی‌سازی سرمایه‌داری به‌طرز بی‌سابقه‌ای به‌قطبی شدن
اجتماعی در سراسر دنیا انجامیده است. میزان
نابرابری‌های جهانی و نرخ شتاب‌شان به‌نظر می‌رسد که
قدرت تصور را به‌چالش می‌کشد. تکرار یافته‌های گزارش
2016 آکسفام می‌گوید، در سال 2015 فقط یک درصد
از بشریت صاحب نیمی از ثروت جهان بود، و 20 درصد
بالایی جامعه 94.5 درصد ثروت را در اختیار داشت،
درحالی‌که 80 درصد بقیه مجبور بودند با 4.5 درصد
بسانند.^[3]

اما این قطبی شدن با چنان نرخی شدت می‌یابد که
به‌نظر می‌رسد تصاعدی باشد. براساس گزارش آکسفام در

سال 2019، بین سال‌های 2017 تا 2018، هر دو روز یک میلیارد در جدید ایجاد می‌شد، و 26 ثروتمند جهان به اندازه 50 درصد فقیرترین انسان‌ها مالکیت داشتند. ثروت بیش از 2200 میلیارد در گوشه‌وکنار جهان، در سال 2018 از 900 میلیارد دلار هم بیش‌تر شد. در آن سال، افزایش 12 درصدی ثروت غنی‌ترین اشخاص با سقوط 11 درصدی ثروت فقیرترین نیمه‌ی جمعیت جهان در تقابل قرار داشت.^[4] به عبارت دیگر، در آن سال، 900 میلیارد ثروت از نیمه‌ی فقیرترین‌ها در جامعه به جگرگهی ثروتمندترین میلیاردی‌های کره‌ی زمین مستقیماً منتقل گردید. در ضمن، مجلس عوام انگلیس در گزارشی که در سال 2018 منتشر کرد، هشدار داد تا سال 2030، یک درصد از ثروتمندترین اشخاص در مسیر نظارت بر دوسوم ثروت جهان خواهند بود.^[5] و گزارشی که همان سال توسط بانک سوئیسی یو.بی.اس ارائه شد، مشاهده می‌کرد که «دارایی ابرثروتمندان امروز با نرخ به‌مراتب بزرگتری از آنچه در پایان سده‌ی بیستم بود، روبه‌افزایش است، هنگامی‌که خانواده‌هایی مانند روتچیلدها، راکفلرها و واندربیلدها ثروت عظیمی را در اختیار داشتند».^[6]

اگر چنین نابرابری‌های افسارگسیخته‌ای اعضای طبقه‌ی فراملی را شب‌ها بیدار نگه‌می‌دارد، برای میلیاردها انسانی که با مبارزات روزانه برای بقا و آینده‌ای نامشخص مواجه‌اند، سختی‌های بی‌شماری ایجاد می‌کند. اما، این نابرابری‌ها بحرانی از سرمایه‌داری جهانی را منعکس می‌کند که همان‌قدر که سیاسی است، ساختاری نیز هست. اگرچه اقتصاد جهانی رشدش را از سر گرفت و سرمایه

انضباط خود را بار دیگر در سال‌های پس از رکود بزرگْ
 تحمیل کرد، اما ناکامی مفضحانه‌ی سال 2008 نقطه‌ی
 عطفی سیاسی در گسستِ هژمونی سرمایه‌داری بود.
 نابرابری افراطی مستلزم سرکوب و خشونت افراطی است
 که خود را در اختیار دولت پلیسی‌جهانی و برنامه‌های
 فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم قرار می‌دهد. همچنان که در
 فصل پیش مشاهده کردیم، جهانی‌سازی سرمایه‌داری
 سیاست‌های بازتوزیعی را که پس از رکود بزرگْ دهه‌ی
 1930 به‌وجود آمده بودند، سیاست‌هایی که خودْ نتیجه‌ی
 مبارزات طبقاتی و اجتماعی گسترده‌ای از پایین بود و
 آن‌گونه بازتوزیع را به‌دولت‌های سرمایه‌داری تحمیل کرده
 بودند، تضعیف کرده است. هرچه نابرابری‌های جهانی
 گسترش بیشتری می‌یابد، بازار جهانی نیز محدودتر
 می‌شود، و این نظام بیش‌تر با بحران ساختاری انباشتِ بیش
 از اندازه مواجه می‌گردد. در همین حال، چنین سطوح
 شدیدی از قطبی شدن اجتماعی برای گروه‌های مسلط نیز
 چالشی روزافزون در نظارت اجتماعی به‌وجود می‌آورد.
 همین الزام نظارت اجتماعی است که در وهله‌ی نخستْ
 دولت پلیسی‌جهانی را پیش می‌راند.

گسترش طبقه‌ی کارگر جهانی: بشریت زائد و کارگران موقت

همچنان که پیش از این مشاهده کردیم، جهانی‌سازی
 تغییری در روابط قدرت در سراسر جهان بین سرمایه و
 کار به‌وجود آورده است. قدرت نسبی جدید سرمایه جهانی
 بر نیروی کار جهانی حول رابطه سرمایه‌کار جدیدی

می‌چرخد. اساس سرمایه‌داری، تولید است که از طریق شکل خاصی از کنش و واکنش اجتماعی، یعنی رابطه‌ی کار سرمایه یا روابط تولید سرمایه‌داری به این منظور انجام می‌شود که محصولات تولید شده برای کسب سود در بازار مبادله شود. برای آن‌که تولید سرمایه‌داری واقع شود، لازم است طبقه‌ای از اشخاص وجود داشته باشند که هیچ وسیله‌ی تولیدی از آن خود نداشته باشند - یعنی، طبقه‌ی کارگر. این طبقه با طبقه‌ی دیگری از مردم، یعنی طبقه‌ی سرمایه‌دار، که وسائل تولید را در اختیار گرفته، به نحوی وارد رابطه می‌شود تا کالا بتواند تولید شود و با سود بفروش برسد. سرمایه و کار (سرمایه‌داران و کارگران) تنها در رابطه با یکدیگر وجود دارند؛ آن‌ها انتهای متضاد قطبی واحدند. مارکس مشاهده و استدلال می‌کند که: «سرمایه پیش‌فرضی برای کار مزدی است؛ کار مزدی نیز پیش‌فرضی برای سرمایه است. آن‌ها شرایط متقابل یکدیگرند؛ آن‌ها به‌طور متقابل یکدیگر را به‌وجود می‌آورند».¹⁷¹

در هسته‌ی فرآیند تولید سرمایه‌داری رابطه‌ی کار سرمایه قرار دارد که به رابطه‌ی بین کارگران و سرمایه‌داران (یا دقیق‌تر بگوییم: به شکل رابطه) اشاره دارد، که در فرآیند تولید کالاهایی که مردم می‌خواهند یا نیاز دارند، به همراه فرایندها، نهادها و هنجارهای اجتماعی که این روابط را بازتولید می‌کنند، گردهم می‌آیند و با هم به‌تبادل می‌پردازند. در حالی که سرمایه و کار به یکدیگر مقیدند تنها در رابطه با یکدیگر وجود دارند - شیوه‌ی خاص گردهم آمدن آن‌ها به لحاظ تاریخی توسط عوامل بسیاری تعیین می‌شود؛ اما شاید بیش از هر چیز و

تعیین‌کننده‌ترین عامل مبارزه‌ی طبقاتی بین سرمایه‌داران و کارگران، یا به عبارت گسترده‌تر مبارزات اجتماعی بین گروه‌های حاکم و توده‌های مردمی باشد.^[8] پویایی درونی سرمایه‌داری و چرخه‌های توسعه و بحران آن به‌برخورد نیروهای اجتماعی و بازسازی مداومی می‌انجامد که روابط کار سرمایه را به‌شیوه‌های متفاوتی در دوره‌های تاریخی خاص شکل می‌دهد.

جهانی‌سازی سرمایه‌داری الگوی اقتصادی جدیدی را فرآورده که به‌انباشت/انعطاف‌پذیر معروف است. این الگو متضمن اشکال مدیریتی نوینی مانند ازهم‌پاشیدگی عمودی تولید، «درست به‌موقع» و تولید در مقادیر کم، زنجیره‌های گسترده‌ی پیمان‌کاری و برون‌سپاری است که سراسر جهان را درمی‌نوردد و به‌شکای اقتصادی فراملی غیررسمی و رسمی سرایت می‌کند که به‌همراه کار بُرد فن‌آوری دیجیتال تقسیمات فرعی جدید و تخصص‌های جدید در تولید را امکان‌پذیر می‌سازد.^[9] اما هسته‌ی انباشت/انعطاف‌پذیر آن‌چه بیش از همه مورد توجه ماست-روابط جدید کار سرمایه در گوشه‌وکنار جهان است. بازسازی فرآیند کار در ارتباط با انباشت/انعطاف‌پذیر پسافوردی متضمن تکه‌تکه کردن و ارزان‌سازی نیروی‌کار از طریق غیررسمی ساختن و ناپایدارسازی کار به‌میزان گسترده است. این ترتیبات دربردارنده‌ی نظام‌های بدیل نظارت بر کار و دسته‌بندی‌های متنوع و مشروط کار است که امروزه اغلب با اصطلاح کار پُر مخاطره از آن نام می‌برند. کار پُر مخاطره تمامی انواع مقولات تصادفی و ناپایدار کار (مانند کار پاره وقت، کار موقتی، کار فصلی و کشیکی،

قراردادهای غیراتحادیه‌ای و قطعه‌کاری) را دربرمی‌گیرد. [10]

بازارهای کار در سراسر جهان تحت این ترتیبات انعطاف‌پذیر مقررات‌زدایی شده‌اند و کارگران در اقتصاد جهانی به‌طور فزاینده‌ای بیش‌تر به‌عنوان یک پیمانکاری فرعی، نه جزء داخلی سازمان‌های کارفرمایی، تلقی می‌شوند؛ آن‌ها را به‌عنوان ورودی‌های صرف (مانند هر ماده‌ی اولیه دیگری)، به‌فرآیند انباشت می‌ریزند و هنگامی هم که دیگر نیازی به آن‌ها نباشد، دور انداخته می‌شوند. همچنان‌که کارگران تحت این ترتیبات کنار گذاشته و یک‌بار مصرف می‌شوند، نه تنها ثبات شغلی را از دست می‌دهند، بلکه همچنین حمایت‌های اجتماعی مرتبط با کارهای تنظیم‌شده و مقرر، مانند تضمین حداقل دستمزد، بیمه بیکاری، دسترسی به کمک‌های رفاهی، بیمه سلامت، تعطیلات با حقوق و غیره را نیز از دست می‌دهند. این ترتیبات در پس‌نشینی مداوم دولت از حمایت کار و فرسایش وظایف متقابل از سوی دولت و سرمایه نسبت به نیروی کار، و یا حتی هرگونه تصویری است که بازتولید اجتماعی کارگر بخشی از قرارداد کار باشد. این تعهدات متقابل با سلطه یک‌طرفه‌ی سرمایه جایگزین می‌شود. این روابط کار سرمایه جدید نتیجه‌ی مبارزه یا به‌بیان درست‌تر: سرکوب طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی بر ضد طبقات مردمی و کارگر جهانی است که قدرت جمعی‌شان با جهانی‌سازی سرمایه‌داری تضعیف شده است.

با «منعطف» شدن کارگران، آن‌ها به‌مراتب پرولتاریای جهانی جدید «موقت‌کار» می‌پیوندند که تحت شرایط و ترتیبات کار موقتی و ناپایدار کار می‌کنند. در

حالی که مفهوم موقت‌کاری با بررسی سال 2011 استندینگ تحت عنوان موقت‌کاری: طبقه‌ی خطرناک جدید، رواج یافته است،^[11] اما موقت‌کاران را، همان‌طور که استندینگ اصرار دارد، نباید به‌عنوان یک طبقه جداگانه دید، بلکه باید به‌عنوان وضعیتی از موقت‌کاری در نظر بگیریم که بر تعداد فزاینده‌ای از طبقه کارگر جهانی در مواجهه با جهانی‌سازی سرمایه‌داری و گذار چندین دهه اخیر از انباشت فوردیستی به انباشت انعطاف‌پذیر تحمیل شده است. موقت‌کاران به‌میزانی که این مفهوم سودمند افتد - بخشی از طبقه‌ی کارگر جهانی‌اند؛ این چهره‌ی طبقه‌ی کارگر است. در حالی که موقت‌کاری شرط وجودی اکثریت اشخاصی است که طی قرن‌ها وارد اقتصاد سرمایه‌داری شده‌اند، اما امروزه به‌نظر می‌رسد که موقت‌کاری‌سازی با پرولتریزه شدن و نهادینه شدن روبه‌گسترش روابط کار سرمایه در سراسر جهان همراه گردیده، و کار یقه سفید و یقه آبی و همچنین، کارهای خدماتی و مدیریتی و حرفه‌ای را نیز دربرمی‌گیرد (به‌سطور آینده مراجعه کنید). تکه‌تکه شدن بازارهای کار تا حدودی با دیجیتالی شدن امکان‌پذیر گشته است، و همچنان که پیش از این هم دیدیم به‌عدم تمرکز مکانی، به‌تجدید سازمان فرآیند کار و به‌وجه‌های جدید بیرون کشیدن ارزش نیز یاری داده است.

چنان‌چه جهانی‌سازی قدرت سرمایه بر کار را افزوده است و با آن روابط کار سرمایه جدیدی را تحمیل می‌کند، عامل مهم دیگر گسترش چشم‌گیر طبقه‌ی کارگر جهانی است. پرولتاریایی شدن در سراسر جهان از طریق امواج جدید انباشت آغازین شتاب یافته است، زیرا میلیاردها

انسان از جوامع خود ریشه‌کن شده و سرگردان به‌درون بازار کار جهانی پرتاب شده‌اند که به‌طرز روزافزونی اشباع شده و مقررات‌زدایی گردیده است. انباشت ابتدایی به‌فرآیندی اشاره دارد که به‌موجب آن مردم به‌نحوی خشونت‌بار از وسایل تولید (مثلاً، از زمین) جدا می‌شوند و برای بقا جز فروش نیروی کارشان به‌کسانی که ابزارهای تولید را با خشونت تصاحب کرده‌اند، یعنی طبقه‌ی سرمایه‌دار، هیچ راه دیگری ندارند. مارکس تاریخ انباشت اولیه را در آخرین بند جلد یک سرمایه به‌طرز داهیه‌ای توصیف کرد:

انباشت سرمایه، ارزش اضافی را مفروض دارد؛ ارزش اضافی تولید سرمایه‌داری را پیش‌فرض خود دارد؛ تولید سرمایه‌داری مستلزم وجود توده‌های قابل توجهی از سرمایه و قدرت کار در دست تولیدکنندگان کلاست. بنابراین، به‌نظر می‌رسد که تمامی این جنبش در دور باطلی جریان دارد که از آن صرفاً می‌توان انباشت اولیه را مقدم بر تولید سرمایه‌داری فرض کرد. در تاریخ واقعی، کاملاً آشکار است که فتح، برده‌سازی، غارت، قتل و اعمال قهر نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. روش‌های انباشت اولیه هر چیزی می‌تواند باشد جز ایده‌آل. این تاریخ در سالنامه‌های بشر، با حروف خون و آتش نگاشته شده است. کشف طلا و نقره در آمریکا، نابودسازی، برده‌سازی و مدفون کردن جمعیت بومی قاره در معادن، آغاز فتح و غارت هندوستان و تبدیل آفریقا به‌ذخیره‌ای برای شکار تجاری سیاه‌پوستان همه و همه فلک گلگون عصر تولید سرمایه‌داری را توصیف می‌کنند. این رویه‌های شگفت‌انگیز، لحظه‌های عمده در انباشت ابتدایی‌اند. جنگ‌های تجاری ملل اروپایی با جهان، به‌مثابه‌ی صحنه‌ی تأثر، براین پاشنه حرکت می‌کند. این روش‌ها تاحدودی به‌قهری بی‌رحم، یعنی به‌نظام استعماری بستگی داشت. قهر قابله‌ی هر جامعه‌ی

کهنه‌ای است که جامعه‌ی نوینی را باردار است. این قهر، به‌خودی‌خود قدرت اقتصادی است. اگر پول، براساس یکی از بندهای کتاب مقدس، با لکه‌ی خون مادرزاد روی گونه‌های انسان وارد جهان می‌شود، سرمایه‌ی از سر تا پا، و از هر منفذی، خونین و کثیف برگونه‌های انسان می‌چکد. [12]

اما تاریخ انباشت اولیه با محصورسازی‌ها در انگلستان و سیستم استعماری که سرمایه‌داری جهانی را به حرکت درآورد، پایان نیافت. این فرآیند هیچ‌گاه طی قرون متوقف نشده و با جهانی‌سازی سرمایه‌داری تسریع شده است. نیروی کار دستمزدی جهانی از حدود 1.5 میلیارد در سال 1980، در سال 2006، همچنان که کارگران از چین، هند و بلوک شوروی سابق وارد ذخیره‌ی جهانی نیروی کار می‌شدند، دو برابر شد، و به حدود 3 میلیارد رسید، [13] و سپس تا سال 2018 با افزایش 500 میلیون نفر دیگر به بزرگ‌ترین رقمی رسید که در تاریخ نیروی کار جهانی ثبت شده است. [14] صدها میلیون نفر، شاید میلیاردها نفر از مناطق روستایی جهان سوم، از طریق دوره‌های جدید انباشت آغازین ناشی از سیاست‌های نئولیبرالی، و همچنین پاکسازی اجتماعی و خشونت سازمان‌یافته، مانند «جنگ علیه مواد مخدر» و «جنگ علیه ترور»، جابه‌جا شدند که هر دوی این‌ها به‌عنوان ابزارهای انباشت آغازین و همچنین تجدیدساختار خشونت‌بار و یکپارچگی کشورها و مناطق به‌صورت اقتصاد جدید جهانی، خدمت کرده‌اند. [15] بانک‌ها، مؤسسات سرمایه‌گذاری و شرکت‌های کشاورزی در دهه‌ی 2000 زمین خواری‌های جدیدی را پیرامون جهان آغاز

کردند که به‌نوعی دور جدیدی از محصورسازی جهانی محسوب می‌شود. در چین، در سال‌های اخیر چندصد میلیون روستایی، در جریان یکپارچه شدن با سرمایه‌داری جهانی، از زمین‌های خود کنده شده‌اند. در سراسر جهان سوم سابق، سیاست‌های کشاورزی و لیبرالیزه کردن تجارت و سرمایه‌گذاری که توسط نهادهای مالی دولت فراملی تحمیل شده‌اند، همراه با سرکوب دولتی و خشونت خصوصی مالکان بزرگ زمین، به‌خارج میلیون‌ها کشاورز از مناطق روستایی و تصرف زمین‌هایشان توسط شرکت‌های بزرگ کشاورزی فراملی منجر شده است. در هند، چندصد هزار کشاورز در سال‌های اخیر، پس از این‌که زمین‌هایشان توسط اعتباردهندگان به آن‌ها تصرف شد، خودکشی کردند. در مکزیک، چند میلیون خانواده در پی موافق‌نامه تجاری آزاد آمریکای شمالی (نفتا) که توسط آمریکا و کانادا در سال 1994 امضا شد، زمین‌هایشان را از دست داده‌اند و به‌مهاجران داخلی و فراملی تبدیل شدند. روایت مشابهی در آفریقای تحت صحرا و آمریکای جنوبی و مرکزی نیز وجود دارد.^[16] کسانی‌که از زندگانی سنتی کنده شده‌اند، به‌طور روزافزونی در ویرانه‌های وسیع، حلبی‌آبادها و زاغه‌نشین‌های کلان‌شهرهای جهان متمرکز می‌شوند. به‌نظر می‌رسد که اقتصاد جهانی دنیا را با جریان‌های مخابراتی، مالی و تجاری در شبکه‌ای از کلان‌شهرها به‌هم متصل می‌کند. مایک دیویس در کتاب *سیاره‌زاغه‌ها* یادآور می‌شود که «در تاریخ بشر، تحولی قابل مقایسه با انقلاب‌های نوسنگی یا صنعتی» رخ داده است. او می‌افزاید «نخستین بار است که جمعیت شهری زمین از جمعیت

روستایی بیشتر می‌شود».^[17] تا سال 2030، 41 شهر جمعیتی بیش از 10 میلیون خواهند داشت که نسبت به 31 شهر در سال 2016 افزایشی است؛ و تا سال 2050، 66 درصد جمعیت جهان در فضاهای شهری زندگی خواهند کرد.^[18] سمیر امین در اوایل دهه‌ی 2000 برآورد کرد که طبقات مردمی (یعنی طبقات کارگر، خواه شاغل یا بیکار، و اعم از این‌که در اقتصاد رسمی یا غیررسمی کار کنند)، حدود سه‌چهارم جمعیت شهری جهان را تشکیل می‌دهند، و زیرمجموعه‌ی موقت‌کاری دوسوم طبقات مردمی را در مقیاس جهانی شامل می‌شود. او مشاهد کرد: «گشتار اجتماعی عمده‌ای که نیمه‌ی دوم قرن بیستم را توصیف می‌کند، می‌توان با آمار ساده‌ای خلاصه کرد: نسبت طبقات مردمی موقت‌کار از کمتر از یک‌چهارم به‌بیش از نیمی از جمعیت شهرنشین جهان افزایش یافت، و این پدیده‌ی بینواسازی بار دیگر در مراکز توسعه‌یافته در مقیاسی چشمگیر خود را نشان می‌دهد... این جمعیت شهرنشین بی‌ثبات در نیم قرن از کمتر از 250 میلیون به‌بیش 1.5 میلیارد افزایش یافته است و نرخ رشدی را ثبت کرده که از آنچه توسعه‌ی اقتصادی، رشد جمعیت یا خود فرآیند شهرنشینی را توصیف می‌کند، درمی‌گذرد».^[19]

دوره‌ای جدیدی از انباشت ابتدایی، لشکر عظیمی از مهاجران داخلی و فراملی را تولید کرده که مراتب جمعیت موقت‌کار را متورم ساخته و به‌لحاظ ساختاری در حاشیه قرار داده است. براساس گزارش سازمان بین‌المللی مهاجرت، در سال 2015، 232 میلیون مهاجر بین‌المللی و 740 میلیون مهاجر داخلی وجود داشت.^[20] برخی از این میلیون‌ها نفر که از ریشه‌گنده شده بودند، از طریق

شرکت‌ها در کارخانه‌ها، مزارع و ادارات به‌عنوان نیروی‌کار موقت به‌صورت فوق‌العاده‌ای استثمار می‌شدند، درحالی‌که دیگران به‌حاشیه رانده شده و به‌بشریت زائد تبدیل شدند، و به‌زندگی حاشیه‌ای در سیاره‌ی ویرانه‌ها فروافکنده شدند. *سازمان بین‌المللی کار* گزارش کرد که در سال 2009، 1.53 میلیارد کارگر در گوشه‌وکنار جهان در چنان مراتب استخدامی «آسیب‌پذیری» قرار داشتند که بیش از 50 درصد نیروی‌کار جهانی را نمایندگی می‌کنند، [21] و در سال 2018 اکثریتی از 3.5 میلیارد کارگر در جهان «فاقد رفاه مادی، امنیت اقتصادی، فرصت‌های برابر یا عرصه‌ای برای رشد انسانی بوده‌اند». [22] از آن‌جایی که اکنون دیجیتالی‌سازی دور جدیدی از تجدیدساختار جهانی را پیش می‌برد، انتظار می‌رود که این فرآیند موقت‌کاری کارگرانی را که در حال حاضر در استخدام‌اند گسترش دهد و به‌مراتب بشریت زائد نیز بیفزاید. *سازمان بین‌المللی کار* همچنین گزارش داده است که در اواخر قرن بیستم، حدود یک‌سوم نیروی‌کار جهانی زائد شده و بیرون از اقتصاد جهانی قرار گرفته است. [23] حتی *سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا* (سی‌آی‌ای) در سال 2002 مجبور شد هشدار دهد که «تا پایان دهه‌ی 1990 رقم حیرت‌آور یک میلیارد کارگر که نماینده‌ی یک‌سوم نیروی‌کار جهان جنوب بودند، یا بیکار و یا پارهموقت کار می‌کردند». [24]

بدین‌سان، طبقه‌ی کارگر جهانی، کسانی را که از طریق اشتغال پارهموقت شدیدتر استثمار شده‌اند با کسانی که از کار بیرون رانده شده‌اند، یکجا گرد می‌آورد. انتظار می‌رود که دیجیتالی‌سازی، علاوه بر ایجاد اشکال موقت و

گذرای استخدام، رشد تصاعدی جمعیت کارگر زائد را نیز در پی داشته باشد. فرآیندهایی که نیروی کار زائد را ایجاد می‌کند، در شرایط جهانی سازی شتاب یافته‌اند. «پایان کار»، «آیندهی بدون شغل» و «ظهور روبات‌ها» که جایگزین کارگران انسانی می‌شوند، موضوع رایج گفتگوی سیاست‌مداران، روزنامه‌نگاران و دانشگاهیان است.^[25] میلیون‌ها نفر که از اشتغال رسمی اخراج شده بودند، توانستند از طریق /وبر و سایر «شرکت‌های پلاتفرمی» به‌عنوان کارگران غیررسمی و «خویش‌فرما» زندگی خود را بگذرانند. اما در سال 2016 /وبر اعلام کرد که یک میلیون راننده را با وسائل نقلیه خودران جایگزین خواهد کرد.^[26] در آن سال، برنامه‌هایی هم برای خودکارسازی صنعت حمل‌ونقل در راه بود.^[27] *فاکسکان*، مجتمعی مستقر در تایوان که *آی‌پد* و دیگر وسایل الکترونیکی را مونتاژ می‌کند، در سال 2012، به‌دنبال موج اعتصابات کارگرانش در چین، اعلام کرد که یک میلیون کارگر را با روبات‌ها جایگزین خواهد کرد. چند سال بعد، *والمارت* برای اجرای سیاه‌برداری و کارهای نظافتی در فروشگاه‌هایش در آمریکا، از روبات استفاده کرد.^[28] با معرفی فن‌آوری‌های دیجیتال، بارآوری تولید بالا می‌رود، و این نظام کارگران بیش‌تر و بیش‌تری را بیرون می‌ریزد. یک گزارش از *اداره ملی تحقیقات اقتصادی ایالات متحده* نشان می‌دهد که ورود هر روبات جدید در یک منطقه، منجر به از دست رفتن 3 تا 5.6 شغل می‌شود.^[29] در سال 1990، 3 اتومبیل‌ساز برتر در *دیترویت* سرمایه‌گذاری بازار 36 میلیارد دلاری داشتند و تعداد کارکنان‌شان نیز 1.2 میلیون بود. اما در سال 2014،

3 شرکت برتر در سیلیکون‌ولی، با سرمایه‌گذاری بازار بیش از یک تریلیون دلار فقط 137 هزار نفر را در استخدام داشتند. [30]

دو بُعد طبقه‌ی کارگر جهانی - آن‌ها که به‌حاشیه رانده شده و زائد محسوب می‌شوند، و آن‌ها که وارد فرآیند کار شده و استثمار می‌گردند - گروه‌های مجزا از هم نیستند. این‌ها دو گروه‌بندی از طبقه‌ی کارگر جهانی‌اند که به‌هم پیوند خورده‌اند؛ این دو گروه‌بندی در رابطه‌ی متضاد خود با سرمایه فراملی‌سازی وحدت‌اند. بشریت زائد هیچ فایده‌ی مستقیمی برای سرمایه فراملی ندارد؛ آن‌ها موضوع استثمار اولیه نیستند. با این حال، در تصویر بزرگ‌تر، علاوه بر اشکال ثانوی استثمار، نیروی‌کار زائد برای سرمایه‌داری جهانی تا آن‌جا که فشارهای به‌پایین راندن سطح دستمزدها را در همه‌جا ایجاد می‌کند و به‌سرمایه‌ی فراملی اجازه می‌دهد تا انضباطی تشدید یافته را بر کسانی تحمیل کند که در بازار کار فعال باقی می‌مانند، و حتی در مواردی نظام‌های جدیدی از بردگی سده‌ی بیست‌ویکم را امکان‌پذیر می‌سازد، از جمله برای به‌راه انداختن تجارت جنسی جهانی، نقشی حیاتی دارد. [31] مارکس خاطر نشان می‌کند: «کار اضافی بخش شاغل طبقه‌ی کارگر، صفوف ذخیره را افزایش می‌دهد، در حالی‌که برعکس، فشار بیش‌تری که این نیروی ذخیره با رقابت بر نیروی اول اعمال می‌کند، این گروه اخیر را وامی‌دارد تا به‌اضافه‌کاری و به‌انقیادی که سرمایه حکم می‌کند، تسلیم شود». وی ادامه می‌دهد:

«اما اگر جمعیت اضافه‌ی کارگران محصولی ضروری برای انباشت یا تولید ثروت براساس سرمایه‌داری است، این جمعیت اضافی نیز برعکس،

اهرمی برای انباشت سرمایه است، در واقع شرط وجودی شیوهی سرمایه‌داری تولید است. این‌ها ارتش ذخیره‌ی صنعتی در اختیار را تشکیل می‌دهند که متعلق به سرمایه است، درست با همان قطعیت که گویی دومی آن را خود با هزینه‌های خویش پرورش داده است. مستقل از این حدود افزایش واقعی جمعیت، انبوهی از ماده‌ی انسانی به‌وجود می‌آورد که همیشه مهیای استثمار شدن توسط سرمایه به‌سود الزامات ارزش‌گذاری متغیر خود سرمایه است. [32]

به‌هرروی، بازسازی سرمایه‌داری جهانی از طریق جهانی‌سازی به‌شکل‌گیری ارتش جهانی جدیدی از کار زائد انجامیده است که بسیار فراتر از ارتش ذخیره‌ی سنتی نیروی‌کاری است که مارکس به‌آن اشاره می‌کرد. بیایید بار دیگر به‌بحران انباشت بیش از اندازه بازگردیم و آن را با این گسترش نیروی‌کار زائد در سراسر جهان مرتبط کنیم. رقابت سرمایه‌داری و مبارزه‌ی طبقاتی، سرمایه را به‌کاهش هزینه‌ها و یا افزایش بارآوری تولید از طریق افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه سوق می‌دهد، که به‌گرایش نرخ نزولی سود منجر می‌شود. [33] همچنان‌که در فصل پیشین مورد بحث قرار گرفت، این گرایش که «بنیادی‌ترین قانون» اقتصاد سیاسی است که به‌صورت بحران انباشت بیش از حد بیان می‌شود. ارزشمند است که به‌تفصیل از مارکس در مورد این‌که چگونه تولید سرمایه‌داری ضرورتاً «ارتش ذخیره صنعتی» یا «جمعیت زائد» را به‌طور مداوم بازتولید می‌کند، نقل کنیم؛ زیرا ایجاد و گسترش این جمعیت زائد عامل اصلی درک نابرابری بی‌سابقه در سراسر جهان، گسترش بشریت زائد و بحران جهانی قریب‌الوقوعی است که از طریق دور

جدیدی از بازسازی سرمایه‌داری جهانی براساس دیجیتال‌سازی شکل می‌گیرد:

این خود انباشت سرمایه‌داری است که به‌طور پیوسته و با نسبی مستقیم، با انرژی و گسترش خودش جمعیتی به‌طور نسبی اضافی از کارگران را پیوسته ایجاد می‌کند، یعنی جمعیتی با گستره‌ای بسیار بیش‌تر از آنچه برای نیازهای میانگین رشد خود سرمایه کفایت می‌کند؛ بنابراین خود سرمایه جمعیت اضافی تولید می‌کند. بدین ترتیب، جمعیت کارگر همراه با انباشت سرمایه‌ای که تولید کرده است، وسایلی را تولید می‌کند که به‌واسطه‌ی آن خود را نسبتاً زائد می‌سازد و به‌جمعیت مازاد نسبی تبدیل می‌شود؛ و این کار را به‌طور فزاینده‌ای انجام می‌دهد... این افزایش تحت تأثیر فرآیند ساده‌ای است که پیوسته بخشی از کارگران را «آزاد می‌سازد»؛ با روش‌هایی که تعداد کارگران شاغل را به‌نسبت تولید افزایش یافته، کاهش می‌دهد. بنابراین، تمامی شکل حرکت صنعت مدرن به‌گشتار پیوسته‌ی بخشی از جمعیت کارگر بستگی دارد که به‌دسته‌های بیکار، یا استخدام پاره‌وقت تبدیل می‌شوند... اما هرچه این ارتش ذخیره به‌نسبت ارتش کار فعال بزرگ‌تر می‌شود، انبوه جمعیت اضافی راکد شده افزایش می‌یابد، که بینوایی‌شان نسبت معکوس با عذاب‌های کار دارد. درنهایت، هرچه لایه‌های *لازاروس* طبقه‌ی کارگر یعنی، بخش‌های فقیر و نیازمند و ارتش ذخیره‌ی صنعت گسترده‌تر شود، فقر رسمی افزایش می‌یابد. *این قانون مطلق عمومی انباشت سرمایه‌داری است.* [34]

بدین‌سان، ارتش ذخیره‌ی پیوسته تجدیدشونده‌ی کار براساس نیض انباشت سرمایه، نزد مارکس پیامد «قانون عمومی انباشت سرمایه‌داری» است. مارکس در ادامه سه شکل کار اضافی را شناسایی می‌کند: شناور، پنهان و راکد. دو شکل نخستین مربوط به‌کسانی می‌شود که همراه

با چرخه‌های انباشت سرمایه و دگرگونی‌ها در تقسیم‌کار به‌فرآیند تولید می‌پیوندند و از آن خارج می‌شوند. اما، شکل سوّم گروهی است که به‌لحاظ ساختاری از فرآیند تولید بیرون رانده می‌شود - یعنی، گروهی که هیچ فایده مستقیمی برای سرمایه‌طی تمامی این دوره‌های تاریخی ندارد. مارکس تمایل داشت که این دسته را به‌عنوان لمپن‌پرولتاریا تحقیر کند. اما با توجه به‌دیجیتالی‌سازی، تا حدی که نیروی‌کار را با فن‌آوری جایگزین می‌کند، نظام سرمایه‌داری دارای این پتانسیل است که نیروی‌کار (یا همان «سرمایه‌ی متغیر» در واژگان مارکس) را به‌طور چشم‌گیری کاهش داده و هزینه‌ها را به‌سمت صفر براند؛ از این‌رو، در صورت نبود فشارهای مقابل متعادل‌ساز، توسعه‌ی مراتب بشریت زائد در سراسر جهان می‌تواند پدیده‌ای ساختاری و دائمی سرمایه‌داری جهانی باشد، نه صرفاً جابه‌جایی موقتی که بستگی به‌جذب مدارهای جدید انباشت دارد.

مفهوم لمپن‌پرولتاریا در تاریخ سرمایه‌داری علت‌شناسی مهمی دارد. نخستین‌بار مارکس با عباراتی تحقیرآمیز درباره‌ی لمپن‌پرولتاریا به‌عنوان رانده‌شدگان از طبقه، و عناصر منحط در میان پرولتاریا به‌بحث پرداخت - روسپیان، ولگردان و خرده‌جنایت‌کاران - زیرطبقه‌ای فاقد آگاهی طبقاتی، که به‌عنوان «ابزار رشوه‌گیر دسیسه‌های ارتجاعی» مستعد خدمت است. او در هجدهم برومر لویی ناپلئون لمپن‌پرولتاریا را چنین توصیف می‌کند: «ولگردها، سربازان ترخیص‌شده، زندانیان رها شده، بردگان گریخته از کشتی، کلاهبرداران، بی‌خانمان‌ها، جیب‌برها، حقه‌بازان، قماربازان، قوادان،

فاحشه‌خانه‌داران، حمالان، حرافان، چاقوتیزکن‌ها، ژنده‌پوشان، روی‌گران، گدایان- خلاصه تمامی انبوه نامتعیین فروپاشیده‌ای که سرمایه‌داری به‌این‌سو و آن‌سو پرتاب می‌کند».^[35] به‌هرروی، برخی مضامین منفی لمپن‌پرولتاریا در نیمه‌ی سده‌ی بیستم، وقتی که امپریالیسم، استعمار و نژادپرستی به‌گونه‌ای شفاف میلیون‌ها قربانی را به‌مراتب آوارگان و بیکارگان و مطرودین فروریخت، به‌کنار رفت. اکنون به‌نظر می‌رسد که شرایط لمپن‌پرولتاریا به‌عنوان وضعیتی ساختاری (و گاهی به‌لحاظ قانونی) حاشیه‌نشین و وجودی غیررسمی در نظام سرمایه‌داری جهانی ظهور کرده است که عاملیت سیاسی احتمالی هم دارد. *فرانتس قانون* در کتاب *دوزخیان زمین* به‌لمپن‌پرولتاریا به‌عنوان روستاییان آواره‌ای اشاره می‌کرد که بالقوه برضد نظام استعماری نیرویی انقلابی محسوب می‌شدند، گرچه او درعین‌حال هشدار می‌دهد که این‌ها غیرقابل پیش‌بینی‌اند و محتمل است که به‌سربازان مزدور برای استعمارگران هم تبدیل شوند.^[36] در آمریکا *پلنگان سیاه* در پی سازماندهی لمپن‌پرولتاریای سیاه بودند که به‌صورت پایگاه اجتماعی توده‌ای درآمد، اگرچه این راهکار نیز محدودیت‌ها و منتقدان خویش را داشت.^[37]

لیکن اکنون در عصر جهانی‌سازی سرمایه‌داری، «بشریت زائد» را می‌توان هم به‌لحاظ تحلیلی و هم به‌لحاظ سیاسی، مفهومی برتر در نظر گرفت که به‌عنوان انبوه انسانی که به‌حواشی این نظام رانده شده‌اند، تعریف می‌شود. درحالی‌که مطمئناً عنصر بزهکارانه هم در میان انبوه آدم‌هایی وجود دارد که توسط سرمایه جهانی ناپایدار ساز به «این‌جا و آن‌جا» پرتاب شده‌اند؛ اما به‌نظر

می‌رسد که بشریت زائد مقوله‌ای ساختاری بوده است که توسط تجدیدساختار و در مرحله‌ی پیشرفته‌تر انباشت سرمایه جهانی شتاب گرفته باشد. بشریت زائد دربرگیرنده‌ی کسانی است که از بیکاری یا موقت‌کاری ساختاری درازمدت درعذاب‌اند، انبوه اشخاصی که در اقتصاد غیررسمی زاغه‌نشین‌های کلان‌شهرهای جهان گذران می‌کنند (یا حتی نمی‌توانند گذران کنند)، همچنین پناهجویان بین‌المللی، کسانی که با جنگ و سرکوب و بلاای طبیعی آواره شده‌اند، و یا کارگران مهاجری که شاید مجبور شوند غیرقانونی و به‌صورت زیرزمینی کار کنند و نتوانند وارد بازار رسمی کار شوند، و بالاخره در میان دیگرانی وجود دارند که برلی و لی آن را «ناکجاآبادهای جهان» می‌نامند. در این باره، بشریت زائد در ارتباط با کار ناامن وجود دارد و ممکن است گاهی وارد نیروی کار و گاهی از آن خارج شود. برلی و لی نگاه دیگری هم به‌این مسئله دارند: «روشن است که 200 سال پس از تولد مارکس، ترکیب لمپن‌پرولتاریا از "ولگردان و خلافکاران و روسپیان"، و همین‌طور از نجس‌ها و منحوسان، به‌کارگران موقت، کارگران فقیر، کارکنان قراردادی، روزکاران، کارکنان براساس قرارداد ساعت‌صفر و از آن بدتر فرودستان یا فرودستان همیشگی تغییر کرده است». من با ارزیابی سیاسی آن‌ها موافقم: «تمایز مارکس بین کارگر فقیر انقلابی و لمپن‌پرولتاریای ارتجاعی در اوضاع جهانی بهره‌کشی معاصر چندان معتبر نیست».^[38] لمپن‌پرولتاریا ایده‌ی طبقه‌ی کارگر جهانی است که موقت‌کاران را همراه بشریت زائد به‌تصویر می‌کشد.^[39]

مراتب در حال گسترش کارگران موقت‌کار لمپن‌گونه در سراسر جهان، با توجه به تجارب و منافع مشترک آن‌ها، امکانات جهانی جدیدی را می‌گشاید، حتی اگر سازماندهی طبقه‌ی کارگر جهانی یا خودسازماندهی آن با تمیزه و منفرد شدن آگاهی مربوط با تکمه‌تکه شدن کار به صورت معضلی درآید. و باید توجه داشت که هنوز طبقه‌ی کارگر صنعتی «سنتی» وجود دارد که مبارزاتش را در سال‌های اخیر شتاب بخشیده است.^[40] با وجود این، اوضاع کارگران موقت لمپن‌گونه، شرایط مبارزه را تغییر می‌دهد و بازآفرینی آگاهی طبقه‌ی کارگر و همچنین ظرفیت اقدام جمعی را به چالش می‌گیرد. یقیناً هر برنامه‌ی رهایی‌بخشی برای این‌که موفق شود، باید بشریت زائد و مبارزات آن‌ها در حاشیه و در نقاط بازتولید اجتماعی را با آن‌هایی که به‌طور رسمی در مدارهای سرمایه جهانی تحت شرایط موقت‌کاری قرار می‌گیرند، گردهم آورد. همچنان که آرونوویتز به پیروی از مارکس خاطر نشان می‌سازد: «معیار اصلی برای شکل‌گیری طبقه، ظرفیت صورت‌بندی اجتماعی یا شکل‌بندی آن‌ها برای خودسازمانی و بازنمایی خود است»^[41] - و این به معنای ایجاد هویت و همزیستی اجتماعی مشترک است.

سرمایه‌دار دیگر آزار:

تبدیل فقر و طرد به منابع انباشت

گسترش موقت‌کاری و بشریت زائد حاکی از چالش مضاعف با طبقه‌ی سرمایه‌داری فراملی است. این توده‌ی انسانی باید تحت نظارت قرار گیرد و هرگونه ادعایی برای عصیان سرکوب شود. در همین حال، سرمایه‌داران

به دنبال راه‌هایی‌اند تا از شرایطشان برای گسترش روش‌های جدید انباشت بهره‌ور شوند، این جدا از سوددهی خود سرکوب است که در فصل بعدی بررسی خواهیم کرد. بشریت زائد در انواع راهکارهای بقا در دنیای غیررسمی این کره‌ی خاکی در همه‌ی زاغه‌هایی که می‌تواند توسط سرمایه‌مورد بهره‌برداری قرار گیرد، رنج می‌کشد. بیش از دو میلیارد نفر در سراسر جهان در بخش غیررسمی کار می‌کنند. [42] این بخش غیررسمی همواره از هزاران راه با بخش رسمی پیوند دارد، از جمله به‌صورت بستر و سنگر بازتولید اجتماعی و ارائه‌ی خدمات به‌بخش رسمی. [43] با وجود این، تحت شرایط جهانی‌سازی خطوط بین رسمیت و غیررسمیت هرچه بیش‌تر و بیش‌تر تیره می‌شود. همچنان‌که سویلر توجه می‌دهد، سرمایه‌به‌نحوی روزافزون به‌روش‌های استخراج کار اضافی، سوای رابطه‌ی دستمزدی اتکا پیدا می‌کند، که در میان آن‌ها بازتولید اجتماعی در خانواده و جامعه، قطعه‌کاری، کار پرداخت نشده (مانند انترنی و کار زندانیان و کار در سایه) قابل ذکر است. [44] مالی‌سازی غارت‌گر، به‌طور مشخص، فرصت‌های جدیدی برای سرمایه‌گشوده تا کارگران و بینوایان را در بیرون از رابطه‌ی دستمزد رسمی استثمار کند. وابستگی روزافزون فقرا به‌دامنه‌ی گسترده‌ای از ترتیبات اعتباری در سراسر جهان سازوکار جدیدی برای آن چیزی است که زودبرگ بهره‌برداری ثانویه می‌نامد؛ سازوکاری که توسط مالی‌سازی ممکن شده و با ابزارهای سرکوبگر دولت پلیسی‌جهانی پشتیبانی می‌شود. همچنان که زودبرگ نشان می‌دهد، [45] طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی در این زمان می‌تواند سودهای کلانی را از طریق فقر و ایجاد بدهکاری کارگران و بشریت زائد

کسب کند. استثمار اولیه به‌استثمار اطلاق می‌شود که در رابطه‌ی کار سرمایه در نقطه‌ی تولید ثروت رخ می‌دهد، جایی که سرمایه‌داران مستقیماً ارزش اضافی کار، یعنی منشأ سود، را تصاحب می‌کنند. بشریت زائد را نمی‌توان مستقیماً استثمار کرد، یعنی موضوع استثمار اولیه نیست. لیکن تا زمانی که هنوز در خاموشی از گرسنگی نمرده‌اند، باید برای به‌دست آوردن نیازهای اساسی خود وارد بازار گردش کالا شوند و به‌هر وسیله‌ی ممکن (اعم از قانونی یا غیرقانونی) این نیازها را تهیه کنند. در این‌جا، در عرصه‌ی گردش کالا است که استثمار ثانوی رخ می‌دهد. استثمار ثانوی به‌انتقال اضافی ارزش (ثروت) از کارگران (خواه استخدام باشند یا بیکار) به‌سرمایه رخ می‌دهد، فراسوی آن‌چه در عرصه‌ی تولید انتقال یافته، حتی اگر این ارزش در اصل از طریق استثمار اولیه ایجاد شده باشد. مثلاً، مستأجرها باید ثروت خود را برای استفاده‌ی موقت از یک خانه یا آپارتمان به‌صاحبان ملکی انتقال دهند که هیچ نقشی در تولید آن ثروت ایفا نکرده است. در واقع، مالکیت مشترکی در بسیاری از کشورها در حال تبدیل شدن به‌مفرد مهم تازه‌ای برای سرمایه‌ی انباشته‌ی اضافی است. در آمریکا از زمان بحران سال 2008، سرمایه‌گذاران نهادی، از جمله صندوق‌های تأمین، شرکت‌های سهامی خصوصی و بانک‌های جهانی ده‌ها میلیارد دلار را صرف به‌چنگ آوردن دارایی‌ها و تبدیل آن‌ها به‌اجاره کرده‌اند، که به‌سلب حق هرگونه ادعای مالکیت برای میلیون‌ها مسکن خانوادگی شده است.^[46]

اما مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، استثمار ثانویه از طریق مقاطعه‌ی بدهی رخ می‌دهد که باید به‌همراه بهره‌اش

بازپرداخت شود. پیش از این، مشاهده کردیم که نوعی گسترش اعتبار مصرف‌کننده در میان طبقات کارگر و بشریت زائد وجود داشته که اگر دستمزدهای‌شان برای پوشش نیازهای اساسی کفایت نکرد، یا اگر نتوانستند قرارداد استخدامی مطمئنی داشته باشند، بتوانند نیازهای اساسی خود را در ازای تحمل روبه‌تزايد بدهی، تأمین کنند. آنچه زوربرگ به‌عنوان «انباشت براساس اعتبار» از آن نام می‌برد، راهکار غالبی است که سرمایه‌داران از دهه‌ی 1990 «برای جذب تنش‌های انباشت زیادی» از طریق «گسترش پول اعتباری به‌کارگران کم‌درآمد در برابر نرخ‌های بالای بهره، همچنین کمیسیون و دستمزد و کرایه‌ی پول» به‌کار گرفته‌اند.^[47] در همین حال، این بردگی ناشی از وام به‌سازوکار انضباطی نیرومندی تبدیل می‌شود تا فقرا و بشریت زائد را مجبور کند به‌هربهایی و تحت طاقت‌فرساترین شرایط شغلی پیدا کند. چرخه بدهی‌های روزافزون و انضباطی ستم‌گرانه‌تر توسط «دولت بدهی‌پرور» از طریق دسته‌ای از اقدامات قانونی تنبیهی برای وصول بدهی‌ها اجرا می‌شود؛ تغییر قوانین ورشکستگی (که اگر تسویه بدهی را غیرممکن نکند، بسیار دشوار می‌سازد)، مجاز کردن ربا، لغو قوانین حفاظت از مصرف‌کننده، مجاز کردن توقیف دارایی‌ها و جرم‌انگاری بدهکاران از جمله‌ی این اقدامات قانونی تنبیهی‌اند (درباره‌ی مورد اخیر در فصل بعدی بحث و گفتگو خواهیم داشت).

این صنعت فقر به‌طور مشخص در آسیب‌پذیرترین اقشار، در بین موقت‌کاران مانند مهاجران، اجتماعاتی که به‌لحاظ نژادی تحت ستم‌اند، مادران مجرد، معلولان،

کارگران بخش غیررسمی و کسانی که در استخدام پاره وقت‌اند یا بیکار، که برای آن‌ها «وام آخرین امید برای اجتناب از فروافتادن یا دست‌کم به‌تأخیر انداختن رنج به‌حاشیه رانده شدگی است».^[48] در آمریکا، وابستگی بسیار سریع به‌دهی کارت اعتباری برای امرار معاش وجود داشته است، زیرا بانک‌ها راهکار غارت‌گرانه‌ای از انباشت مبتنی بر اعتبار را دنبال می‌کنند که کارگران کم‌درآمد و جوامع فق‌زده را هدف قرار می‌دهد. بین سال‌های 1989 و 2001 بدهی ناشی از کارت اعتباری در میان خانواده‌های کم‌درآمد 184 درصد افزایش یافت، درحالی‌که 40 درصد از خانوارها برای پرداخت ضروری‌ترین نیازهای پایه‌ای به‌کارت‌های اعتباری متکی بودند، چون درآمدها برای پوشش این ضروریات ناکافی بود یا به‌این دلیل که در شرف لغزش به‌طرف کم‌کاری و بیکاری بودند.^[49] صنعت مالی حتی مقوله‌ای را به بیان خودش - از اشخاص «بی‌بانک» ایجاد کرد که مهاجران بدون مدرک و غیرقانونی از آن جمله‌اند.^[50] در حالی‌که رهن و بدهی‌های ناشی از وام اتومبیل تضمین‌شده است (یعنی، پشتوانه‌ی دارایی دارند)، اما وام‌های روزپرداز، بدهی‌های کارت اعتباری و دانشجویی، اجاره به‌شرط، تملیک و وام‌های کوچک مالی به‌بینوایان در مکزیک، بنگلادش یا آفریقای جنوبی، وام‌های تضمین نشده‌اند. به‌هرروی، نرخ‌های گزاف بهره، هزینه‌های مبدأ، هزینه‌های دیرکرد و دیگر پرداخت‌های مبتنی بر هزینه، صنعت فقر را بی‌اندازه سودمند ساخته است، حتی هنگامی‌که بدهکاران استخدام پایداری ندارند و هنگامی‌که بدهی‌ها بازپرداخت نمی‌شوند.^[51] مارکس خاطر نشان

می‌کند: «نظام اعتباری محرک تولید سرمایه‌داری را به‌ناب‌ترین و عظیم‌ترین سیستم قمار و کلاهبرداری تبدیل می‌کند». این امر «ماهیت دوگانه‌ی کلاهبرداری و "پیامبری" یا سود» را آشکار می‌سازد.^[52]

در این اثنا، تأمین مالی خُرد در بسیاری از کشورهای جهان سوم سابق افزایش یافته است. «شمول مالی» از دهه‌ی 1990 به‌بعد برای امتداد انباشت مبتنی بر اعتبار در گوشه‌وکنار جهان و به‌دام انداختن بشریت زائد در مدارهای سرمایه‌داری فراملی به‌کلیدواژه‌ی جدیدی تبدیل شد. سرآمدان فراملی «اعتبارات کوچک» را به‌عنوان گامی عمده در سوی تسکین فقر و بینوایی تبلیغ کردند، ادعایی که اغلب توسط پژوهش‌گران توسعه و لیبرال‌ها، و حتی کارگران چپ در سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی ادعا می‌شود و بازتاب می‌یابد. به‌هرروی، همچنان‌که زودبربرگ مشاهده می‌کند، «در زیر این زرق‌وبرق، هدف این برنامه‌ی طبقه‌محور دربردارنده‌ی تغییر وابستگی 2.5 میلیارد کارگر اضافی از قرض‌دهندگان غیررسمی به‌قرض‌دهندگان تجاری (به‌رسمیت شناخته شده) بود».^[53] شرکت‌های مالی جهانی که بر صنعت تأمین مالی خُرد سلطه دارند، «اعتبار فقر» را به‌فرصت جدید عمده‌ای برای انباشت اعتباری تبدیل کرده‌اند، در حالی‌که این قرض‌گیرندگان برای امرار معاش خود هرچه بیشتر و بیشتر به‌این بازارهای اعتبار خصوصی متکی می‌شدند. اگر سرمایه‌داری فقر و نابرابری را به‌سود تبدیل کند، در بعضی موارد، توانسته رنج و محرومیت ایجاد شده توسط سرمایه‌داری جهانی را به‌منبعی برای لذت‌جویی زیباشناختی، تفریح و سرگرمی تبدیل کند - یعنی، آن را

به‌عنوان یک نمایش مجلل به‌افراد ثروتمند بفروشد. در آن‌چه می‌توان سرمایه‌داری دیگرآزارانه نامید، مثلاً، هتل تجملی/مویا در آفریقای جنوبی و شرکت آب‌گرم/اسپا در 2015 فرصتی را برای سیاحان و توریست‌ها تبلیغ می‌کرد که «در حلبی‌آباد بی‌نظیری اقامت کنند و زندگی شهری سنتی را در یک محیط ذخیره‌ی بازی خصوصی امن تجربه کنند». مجموعه‌ای از حلبی‌آبادهای شبیه‌سازی شده در بیرون از بلومفانتین که این شرکت بنا کرده، «برای تیم‌سازی، برای جشن‌های مجردی، مهمانی‌های کباب‌پزی در فضای آزاد و تجربه‌های بی‌نظیر» ایده‌آل است. آگهی را بخوانید. این اقامتگاه‌های لوکس، که از بیرون به‌صورت حلبی‌آباد به‌نظر می‌رسیدند، دارای لامپ‌های نفتی، شمع‌ها، رادیوی با باتری، توالت بیرونی، یک بشکه و آتشدان برای آشپزی بودند، و همچنین گرمایش از کف، تهویه مطبوع و دسترسی به اینترنت بی‌سیم را نیز دارا بودند. زوج جوان و خوش‌پوش سفیدپوستی در مزرعه‌ای با پس‌زمینه‌ای از سقف‌های فلزی ایرانیتهی به‌تصویر کشیده شده‌اند. تنها چیزی که در این دنیای خیالی از فضای بهداشتی و فقر مجلل غایب بود، خود مردمی بودند که در فقر زندگی می‌کردند. [54]

در تصویری گسترده‌تر، دولت پلیسی‌جهانی، در این زمینه نه تنها نسبت به‌سرکوب مستقیم مانند خشونت گروه‌های شبه‌نظامی و پلیس برضد تظاهرکنندگان یا پی‌گرد مهاجران، زندانی ساختن جمعی و به‌راه انداختن جنگ اعمال قهر می‌کند، بلکه همچنین ابزاری برای خشونت ساختاری است که برای انتقال ثروت به‌طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و تحمیل انضباط ستمگرانه به‌طبقه‌ی

کارگر جهانی و بشریت زائد نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. در فصل پیش مشاهده کردیم که چگونه طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی در برابر فشارهای انباشت بیش از اندازه به‌قمار مالی، غارت مالیه عمومی و رشد مبتنی بر بدهی روی آورده است. در ارائه‌ی مفری برای سرمایه‌ی زیاده انباشته شده، مقاطعه‌کاری بدهی عمومی و خصوصی برای طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی بسیار سودآور است. کالاسازی بدهی شیوه‌های جدیدی برای استثمار کار پرمخاطره و موقتی فراهم آورده است، درحالی‌که هم‌زمان به‌بازاری قدرتمند برای نظم بخشیدن به طبقه کارگر جهانی تبدیل شده است. کسر بودجه‌های دولتی باید تأمین مالی شود و بدهی به سرمایه‌گذاران اوراق قرضه با انتقال ثروت از کارگران از طریق اقدامات ریاضت‌کشانه‌ی اجتماعی باید پرداخت شود؛ اقداماتی مانند کاستن از رفاه اجتماعی، مالیات بر درآمد و ارزش افزوده فروش، مالیات بر درآمد برگشتی [که بار مالیاتی را از دوش درآمدهای بالاتر به‌شانه‌ی درآمدهای پایین‌تر می‌اندازد]، کاهش استخدام در بخش عمومی، افزایش هزینه‌ی خدمات همگانی، حذف بودجه‌های عمومی برای سلامت، آموزش و مستمری سالمندان، خصوصی کردن دارایی‌های همگانی و مانند این‌ها. بنابر یک مطالعه، در سال 2013 حدود 5.8 میلیارد انسان یا 80 درصد جمعیت کره‌ی زمین تحت تأثیر چنین اقدامات ریاضت‌کشانه بودند. [55] همان‌طور که در فصل بعدی پیش‌تر مشاهده خواهیم کرد، موارد بی‌شماری وجود دارد که در آن دولت با بیرون کشیدن درآمد از کارگران برای تأمین مالی مستقیم انباشت از طریق نظامی‌گری، ثروت را به طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی انتقال می‌دهد.

کار شناختی و طبقه‌ی کارگر

فائق ماهیت

در همان اواخر سده‌ی بیستم هم آشکار شده بود که تجدیدساختار سرمایه جهانی در ارتباط با جهانی‌سازی و فن‌آوری ارتباطات و اطلاعات رایانه نوعی قطبی‌سازی طبقه کارگر را موجب شده است. این قطبی‌شدن بین کارگرانی بوده است که از کارشان مهارت‌زدایی شده و به‌صورت مکانیکی و تکراری درآمد، و افرادی است که به‌مراتب به‌اصطلاح «کارگران دانشی» انتقال یافته و در کارهای با مهارت بالا (و به‌طور فرضی با دست‌مزد بالا) مشغول شده‌اند. این کارگران را رابرت رایش «تحلیل‌گران نمادین» نام داده بود و دیگران به‌آن‌ها به‌عنوان کسانی اشاره کردند که کار غیرمادی انجام می‌دهند.^[56] درحالی‌که مدافعان سرمایه‌داری جهانی استدلال کرده‌اند که شمار کسانی که در کار شناختی با دست‌مزد بالا درگیرند، چند برابر می‌شود، اما به‌نظر می‌رسد که دیجیتالی کردن برعکس، کالاسازی این کار شناختی را گسترش بخشیده و پرولتریزه کردن و پُر مخاطره ساختن کسانی را که چنان کارهایی را انجام می‌دهند، به‌ارمغان آورده است. این فرآیند دربردارنده‌ی فرعی‌سازی واقعی کار شناختی است. فرعی‌سازی رسمی به‌فرآیندی اشاره می‌کند که اشخاص توسط آن از وسایل بقا یا تولید، مانند زمین یا فعالیت اقتصادی کوچک جدا می‌شوند به‌نحوی که مجبور شوند راه‌هایی برای کار کردن برای سرمایه بیابند؛ درحالی‌که فرعی‌سازی واقعی به‌تابع ساختن کارگران به‌فرآیند تولید سرمایه‌داری آن‌گونه اشاره دارد که مستقیماً توسط سرمایه

در کارخانه، در مزرعه، در بخش خدمات یا در این مورد از طریق نظارت بر کار غیرمادی در اینترنت تحت نظارت قرار می‌گیرند. فرعی‌سازی واقعی متضمن انضباط جسمانی کلی، ستم و تسلط بر کار است، به‌نحوی که شخص هرآنچه از قدرت فردی و استقلالش باقی مانده را از دست می‌دهد، و به‌بیان مارکس به‌عنوان «زائده‌ی زنده» به‌فرآیند تولید تبدیل می‌شود.

(به‌شيوه‌ای کلی‌تر، فراسوی کار مشخصاً شناختی که در این‌جا بر آن تمرکز دارم، دیجیتالی‌سازی فرآیند فرعی‌ساختن واقعی کار و تبعیت آن به‌سرمایه را در سراسر جهان تعمیق می‌بخشد. مثلاً، اگر مزرعه‌داران خُرد به‌طور رسمی از طریق وابستگی‌شان به‌بازارها و اعتبارات سرمایه‌داری و به‌طور روزافزونی به‌بذر و دیگر دروندادها، می‌توان گفت که به‌طور رسمی تابع و وابسته به‌سرمایه شده‌اند. اما هنگامی که زمین‌شان را از دست می‌دهند، نه در برابر فرعی‌سازی رسمی، بلکه در برابر فرعی‌سازی واقعی قرار می‌گیرند. به‌میزانی که فن‌آوری‌های جدید فرآیند انباشت آغازین را شتاب می‌بخشد و مراتب طبقه‌ی کارگر را به‌شدت گسترش می‌دهد، با جابه‌جایی تولیدکنندگان مستقل خُرد بازرگانان، مزرعه‌داران، متخصصان و صاحبان حرفه‌های مستقل-فضای فرعی‌سازی واقعی را گسترش می‌دهند. فرعی‌سازی واقعی کار شناختی، شدیدترین شاخص این مسأله است که چگونه دیجیتالی‌سازی این فرآیند را شتاب می‌بخشد).

بُعد نسلی مهمی در روابط کار سرمایه جدید وجود دارد، زیرا «نسل هزاره‌ی سوم» نخستین نسلی است که

در این دنیای دیجیتال به دنیا می‌آید که در آن کار موقت به صورت هنجار درمی‌آید و در نبود جنبشی با آگاهی طبقاتی برضد پُرمخاطره‌سازی و ناامن‌سازی کار، می‌توان آن را به صورت هنجار درآورد. قرارداد اجتماعی سده‌ی بیستم که کار را تنظیم می‌کرد، برای بسیاری، شاید برای اکثر نسل هزاره‌ای که بین سال‌های 1980 و آغاز سده‌ی جدید متولد شدند، و حتی از آن پیش‌تر، برای نسل بعدی که بعضی به آن به عنوان نسل «وای» اشاره می‌کنند، امری مربوط به گذشته باشد؛ این امر در زمانی واقع شده است که طبقه‌ی کارگر جهانی به گونه‌ای روزافزون به صورت ارتشی جهانی از جوانان در می‌آید. ^[57] گزارشی در سال 2016 به این نکته توجه کرده است که «در حالی که کشورها در سراسر اروپا و شرق آسیا، با نرخ‌های نزولی تولد و جمعیت‌های سالمند دست به گریبان‌اند، جوامعی در سراسر خاورمیانه، آفریقا و جنوب آسیا جمعیت‌های بسیار جوانی را تجربه می‌کنند که نسبت جوان‌ها در آن جمعیت‌ها خیره‌کننده است... بیش از نیمی از نیروی کار مصر از 30 سال جوان‌ترند. نیمی از 167 میلیون نفر جمعیت نیجریه بین سال‌های 15 و 34‌اند. در افغانستان، چاد، تیمور شرقی، نیجر، سومالی و اوگاندا بیش از دوسوم جمعیت زیر 25 سال‌اند»، و 300 میلیون هندی هم زیر 15 سال سن دارند. ^[58] جوانان در جهان با موجی از فن‌آوری جایگزینی کار و چشم‌اندازهای واقعی تولید بدون کارگر مواجه‌اند. در همین حال، بازاریابی جهانی جوانان را با جریان بی‌پایان محصولات و خدمات وسوسه می‌کند. جوان امروز چگونه به تناقض بین جذب شدن در این فرهنگ‌ایدئولوژی مصرف‌گرایی فراگیر و واقعیت بیکاری و فقر پاسخ خواهد داد؟

کارگران دانشی جوان به‌طور مشخص مراتب پرولتاریای دیجیتال بیگانه شده و به‌طور روزافزون فقرزده را متورم می‌سازند. نسبتِ درحال رشدی از این پرولتاریا با ارائه خدمات دیجیتال «براساس تقاضا» دورکاری می‌کنند، چیزی که گاهی به «اَبَر انسانی» ترجمه می‌شود. درحالی‌که اقتصاددانان نئولیبرال و سیاست‌سازان به آن‌ها به‌عنوان «خویش‌فرما» اشاره می‌کنند، اما در عمل این قرارداد برون‌سپاری کارگری است که در فقدان ثبات شغلی یا امنیت درآمد، عملی می‌شود و به‌طور کامل در اختیار کسانی است که با آن‌ها قرارداد می‌بندند. مفهوم «اقتصاد مشارکتی» به‌معنای نظارت و خودگردانی است، حتی هنگامی‌که کار درگیر به‌صورت منضبط تر و ناپایدارتری درمی‌آید. شرکت‌هایی مانند *فری لَنسر دات کام* و *آپ‌ورک* در سال 2017، بیش از 5 میلیون نفر را برای دورکاری استخدام کردند. سایت‌های «میکرو کار»، مانند *مکانیکال تورک*، برای خدماتی که توسط *آمازون* عملیاتی می‌شود، حدود 500 هزار نفر «تورکر» را با قراردادی به‌کار گرفته بود که برای هرکار انجام شده چند سنت دریافت می‌کردند.^[59] در این دنیای پرولتاریای شناختی که کارشان کاملاً تنظیم نشده است، *آمازون* خدماتش را با شعار «شما تصمیم می‌گیرید که چگونه به‌کارگران برای هروظیفه‌ای پرداخت کنید» تبلیغ می‌کند.^[60] *استارزمن* خاطر نشان می‌کند: «در سراسر جهان، چهره‌های منفرد بی‌شماری خود را وقف زندگی در برابر صفحه مانیتور کرده‌اند، انگشتان‌شان بی‌وقفه روی صفحه‌کلید حرکت کند. می‌اندیشند، تایپ می‌کنند و تولید می‌کنند».^[61] و *برادلی* و *لی هشدار* می‌دهند که «انرژی انقلابی این پرولتاریای

دیجیتال جوان همه‌جا مصرف می‌شود - برای بازی‌های کامپیوتری، فیلم‌های هرزه‌نگاری، قمار، اشکال بی‌پایان سرگرمی‌های مستی‌آور و برای فرار از واقعیت کار و زندگی روزانه».^[62]

در این‌جا لازم است پیامدهای چنین جابه‌جایی‌هایی در انجام کار را برای صورت‌بندی سوژه، آگاهی، و آن چیزی مورد بررسی قرار دهیم که پی‌یر بوردیو آن را «عادت» به‌عنوان «نظامی اکتسابی از طرح‌واره‌های مولد» که برای انطباق با مجموعه‌ی معینی از شرایط اجتماعی تنظیم شده است، بیان می‌کند. توسعه‌ی بین‌سوژه‌ای [بین‌الذنهانی] و آگاهی طبقاتی با طبیعت منزوی و منفرد شده‌ی بخش بزرگی از نیروی‌کار شناختی به‌مانع برخورد می‌کند و به‌تعویق می‌افتد. از این کار، در غیاب وجود برخی بسیج‌های سیاسی بیرون از فرآیند کار، چه نوع جهان‌بینی می‌تواند برآید؟ کارگران شناختی شاید بیش‌تر تمایل داشته باشند که خود را با اقشار متخصص و میانی مقایسه کرده، هویت آن‌ها را برای خود بپذیرند تا طبقه‌ی کارگر جهانی که اکثراً به‌آن تعلق دارند. تکه‌تکه‌سازی فرآیند کار و تقسیم‌کار به‌صورت لحظات پراکنده و تنظیم نشده‌ی نیروی‌کار، چالش‌های جدیدی را برای سازماندهی طبقه‌ی کارگر و همچنین در برابر رشد آگاهی طبقاتی کارگران به‌میان می‌آورد. علاوه براین، باید نقش پُر قدرت رسانه‌های شرکتی و بزرگ جهانی و استعمارگری توسط سرمایه‌ی رسانه‌ای اجتماعی در شکل‌دادن به‌آگاهی را نیز به‌این مسأله بیافزاییم. رسانه‌های اجتماعی به‌شیوه‌ی عظیمی در میان جوانان محبوبیت یافته‌اند، و بخش عظیمی از وقت آن‌ها را اشغال می‌کنند. با وجود این، در فقدان

جنبش سازمان‌یافته‌ی بزرگ‌تری که مردم را گردهم آورد و پیرامون برنامه‌های رهایی‌بخش متحد سازد، رسانه‌های اجتماعی تمایل به‌تکه‌تکه کردن و فردی‌سازی چیزی دارند که در اصل وجودی جمعی است، و همچنین مقدار نامحدودی ریزمکان‌هایی را ایجاد می‌کنند که رشد آگاهی جمعی و صورت‌های اقدام اجتماعی را تضعیف می‌کند (همچنین روش‌های جدید ترسناک نظارت شرکتی و دولتی را نیز ممکن می‌سازند، که در فصل بعد به آن می‌پردازم). [64]

دگرگونی‌هایی که فن‌آوری اطلاعات و رایانه ایجاد آن را وعده می‌دهند، از امواج پیشین تغییر فن‌آوری متمایز است، که در آن نیروی‌کار از بخش‌های جایگزین شده با اتوماسیون به‌فعالیت‌های اقتصادی جدید جذب می‌شدند. مثلاً، ظهور صنعت اتومبیل، صنایع مربوط به حمل‌ونقل متکی بر اسب را از بین برد، و استخدام مدیریتی و صنعتی جدید گسترده‌ای را در صنعت اتومبیل ایجاد کرد. و رایانه‌سازی اولیه نوعی فراوانی در مشاغل دانشی با مهارت بالا را به‌وجود آورد. اما اکنون، با انتقال دانش بشری به‌ماشین‌ها از طریق یادگیری ماشین، ماشین‌ها در سطوحی چندگانه به‌جایگزین‌های ارزشمندی برای انسان‌ها تبدیل می‌شوند. [65] فن‌آوری اطلاعات و رایانه مانند هرگونه خدمات دیگر (مثلاً برق)، تا آن‌جا که هر فعالیت مولد جدید از این خدمات به‌طور کامل بهره‌مند می‌شود، و با انجام دادن این کار، داده‌های بزرگی را وارد میدان می‌کند. «انقلاب داده‌های بزرگ» به‌این معنی است که این داده‌ها که کار اجراشده در مشاغل دانش‌بنیان را در مکان‌های کار و در بازار تصرف کرده‌اند، ممکن است

به اتوماسیون مستقیم وظایف و مشاغل خاص منجر شود. بنابراین الگوریتم‌های ایجاد شده توسط داده‌های بزرگ، به اندازه‌ی کافی قابل پیش‌بینی است که کار شناختی هرچه بیشتر و بیشتر برای مجموعه‌ی کاملی از فعالیت‌ها، از تشخیص پزشکی گرفته تا مشاوره‌ی حقوقی، به صورت زائد درمی‌آید؛ بنابراین، روشن است که به دست آوردن تحصیلات و مهارت دیگر در برابر خودکارسازی یا اتوماسیون شغلی محافظتی ایجاد نمی‌کند.

بسیاری از جوانان همچنان امید خود را به تحصیلات عالی‌تر بسته‌اند تا از سرنوشت کارکنان فاقد امنیت بگریزند، اما به‌طور روزافزونی رابطه‌ی آموزش از درآمد گسسته می‌شود. آموزش عالی در آمریکا، به‌ویژه پس از فروپاشی مالی سال 2008، به‌راهکاری برای به‌تعویق انداختن بیکاری تبدیل شد. از سال 2001 تا 2018، افزایش بی‌سابقه‌ای در ثبت‌نام دانشگاه‌ها وجود داشت، این افزایش بیش از 5 میلیون نفر بود و انتظار می‌رفت که تعداد ثبت‌نام‌کنندگان در سال‌های بعد، 15 درصد افزایش یابد. بهای شهریه و ثبت‌نام طی این دوره 157 درصد در نهادهای خصوصی و 237 درصد در نهادهای آموزشی عمومی افزایش یافت.^[66] بدهی وام دانشجویی که بیش از 44 میلیون وام‌گیرنده داشت، در سال 2019 از 1.5 تریلیون فراتر رفت که بیش از دو برابر کل بدهی مبتنی بر کارت‌های اعتباری در آمریکا بود.^[67] این بدهی، ادعایی بر دستمزدهای آتی این دانشجویان است که در صورت عدم پرداخت اقساط مرتب بدهی خود، در دست‌کم 20 ایالت می‌توانند از گواهی‌نامه رانندگی و مجوزهای حرفه‌ای محروم شوند. وضعیت پُر مخاطره‌ی

این دانشجویان، اوضاعی را برای آینده آنها به عنوان کارگران موقت کار ایجاد می‌کند. هیچ‌جا این مسأله آشکارتر از تغییری که در قراردادهای (تکمیلی) استادان به چشم می‌خورد، مشهود نیست، که تا سال 2019 حدود 70 درصد درس‌های دانشگاهی را ارائه می‌کردند و ارتش روزافزونی از «کارگران پارموقت دانشگاهی» را تشکیل می‌دادند. این استادان عموماً درجه دکترا دارند و به‌عالی‌ترین سطوح تحصیلات رسمی دست یافته‌اند؛ با وجود این، اغلب برای دستمزدهایی برای زنده‌ماندن کار می‌کنند.

تولید بدون نیروی کار؟

با این‌حال، بسیاری از کارهای شناختی را می‌توان با هوش مصنوعی جایگزین کرد. گسترش بشریت زائد و ناامن بودن کار و شغل آن‌قدرها هم نتیجه‌ی دیجیتالی کردن نیست که بیش‌تر بیان معضل سرمایه‌داری در گسترش «بهنجار» و طبیعی آن است. مارکس در گروندریسه استدلال کرد که در نقطه‌ی معینی در انکشاف تولید-علم و فن‌آوری- چنان به‌نیروهای کیفی تولید تبدیل می‌شوند که می‌توانند مستقل از کار انسان «زنده»، به‌طور روزافزونی ارزش ایجاد کنند (مثلاً، از طریق اتوماسیون). بحران به‌سرمایه‌ی فراملی فرصت می‌دهد تا این فرآیند را که از تعداد کم‌تری کارگر بهره‌وری بیش‌تری می‌طلبد، تسریع کند. یک گزارش در مورد پیامدهای بحران 2008 مشاهده کرد که بزرگ‌ترین کارفرمایان در ایالات متحده «از رکود بسیار سخت اقتصادی، به‌لطف کاهش عمیق هزینه‌ها که

به افزایش دو رقیبی نرخ بی‌کاری کمک کرد و در نتیجه منجر به افزایش چشمگیر بهره‌وری کارگران شد، با نقدینگی فراوان بیرون آمدند». [68] افزایش مداوم ترکیب ارگانیک سرمایه از طریق سرمایه‌گذاری در سرمایه ثابت با هدف افزایش نرخ استثمار و/یا کاهش مقاومت کارگران، در نهایت به وضعیت کیفی جدیدی منجر می‌شود که در آن فن‌آوری ارزش‌آفرین نه تنها نیروی کار بخش‌های بزرگی از طبقه کارگر را ارزان‌تر و بی‌مهارت‌تر می‌کند، بلکه این نیرو را به‌طور کامل غیرضروری می‌کند و مراتب بشریت زائد را بیش از پیش متورم می‌سازد.

هم‌اکنون، هر بار که تلفن را برمی‌داریم، عادت کرده‌ایم که کامپیوترها جایگزین اپراتورهای تلفن، نمایندگان خدمات مشتری و مانند آن شوند. معه‌ذا این استدلال از سوی مدافعان نظم حاکم مطرح می‌شود که اقتصاد دیجیتال مشاغلی با مهارت و دستمزد بالا فرامی‌آورد، اما آنچه مشاهده کرده‌ایم حاکی از عکس این است: اقتصاد دیجیتال روند بی‌کاری و کم‌کاری گسترده را همراه با اشکال ناامن و پرمخاطره‌ی اشتغال همچنان وخیم‌تر ساخته است. اقتصاد دیجیتال و اینترنتی تعدیل و برون‌سپاری کارگران را آسان‌تر می‌کند، درحالی‌که به‌طور هم‌زمان طبقه‌ی کارگر را پراکنده و سرمایه را متراکم می‌سازد. همچنان‌که در فصل پیشین توجه کردیم، ما آماده‌ایم که شاهد تخریب دیجیتالی بخش‌های عمده‌ای از اقتصاد جهانی باشیم. هرچیزی را می‌توان دیجیتالی کرد و این به‌طور روزافزون تقریباً شامل هرچیزی می‌شود. امروزه، اتوماسیون از صنعت به‌امور مالی، خدمات، و بخش‌های کشاورزی گسترش می‌یابد و حتی انتظار می‌رود که

جایگزین کارهای حرفه‌ای مانند وکالت، تحلیل‌گران مالی، پزشکان، روزنامه‌نگاران، حسابداری، پذیرهنویسی بیمه و کتابداری هم بشود. [69] خطرات مربوط به جایگزینی اتوماسیون در هر شاخه‌ای از اقتصاد عملاً فراوان است، از جمله آن شاخه‌هایی که وابسته به کار در نظر گرفته نمی‌شدند و قبلاً تحت تأثیر اتوماسیون قرار نگرفته بودند. مثلاً، در سال 2017، *لوس‌جلس تایمز* گزارش داد که نخستین رستوران پیتزایی در منطقه خلیج، به نام زوم به‌طور کامل روباتیزه شده است. طبق این روایت، تمامی صنعت رستوران [های] پیتزایی و فست‌فودی را مطابق این مدل به‌زودی می‌توان رباتیک کرد. [70]

به‌دور از خودکارسازی فرضاً کامل، افزایش مداوم ترکیب ارگانیک سرمایه (یعنی، افزایش سرمایه ثابت به‌صورت ماشین‌آلات و فن‌آوری نسبت به نیروی‌کار زنده) به‌تولید هرچه بیشتر و بیش‌تر با تعداد هرچه محدودتر و محدودتری از کارگران پُرمخاطره و موقت‌کار راهبر می‌شود. در آمریکا، افزایش خالص مشاغل از سال 2005 به‌بعد منحصراً در ترتیبات کار با دستمزد معمولاً پایین و موقتی بوده است. *آمازون* که نیروی‌کاری 230 هزار نفری و ده‌ها هزار کارگر فصلی دارد، به‌خاطر شرایط کاری مشابه بیگارخانه‌های بسیار ددمنشانه در انبارها و شبکه‌های تدارکاتی‌اش شهره‌ی آفاق است، و به‌عنوان «آینده‌ی کار با دستمزد پایین» توصیف می‌شود. [71] (در همین حال، مدیرعامل *آمازون*، جف بزوس، ثروتمندترین مرد جهان در سال 2017 با دارایی خالص بیش از 100 میلیارد دلار بود، درحالی‌که هزاران کارمند *آمازون* برای گذران زندگی خود به‌کوپن غذا نیاز داشتند.) در واقع، تولید

با محرک دیجیتالی درصدد است تا دستمزد را پایین بیاورد، هزینه‌های ثابت تولید سرمایه را کاهش دهد - در نهایت به آن چیزی برسد که شرکت *نایک* به آن به عنوان «مهندسی کار از تولید» [72] اشاره می‌کند.

طرفه این‌که بازار کار آمریکا بین سال‌های 2005 و 2015، 9.4 میلیون شغل جدید، و از جمله 9.1 میلیون شغل ناپایدار و موقتی اضافه کرد، به نحوی که افزایش خالص در شغل‌ها از سال 2005، در این ترتیباً صرفاً کار ناپایدار و موقتی بوده است. [73] مرکز داده‌های یک میلیارد دلاری که در سال 2011 توسط *آی‌بی‌دی* در *کارولینای شمالی* ایجاد شد، صرفاً 50 شغل تمام‌وقت ایجاد کرد. [74] شرکت *جنرال موتورز* در سال 1979 که اوج اشتغال خود به‌تنهایی نزدیک به 840 هزار شغل و درآمدی حدود 11 میلیارد دلار را گزارش کرده است، در حالی که *گوگل* در سال 2012 تنها 38 هزار نفر را در استخدام داشت و سودی 14 میلیارد دلاری هم ایجاد کرده بود. *فورد* خاطر نشان می‌گردد که:

یوتیوب در سال 2005 توسط 3 نفر بنیان نهاده شد. این شرکت کمتر از دو سال بعد توسط *گوگل* به مبلغ حدود 1.65 میلیارد دلار خریداری شد. در زمان خرید، یوتیوب صرفاً 65 نفر را در استخدام داشت که اکثریت آن‌ها مهندسی با مهارت‌های بسیار بالا بودند. این مبلغ به معنای ارزشی بیش از 35 میلیون دلار به‌ازای هر کارمند است. در آوریل 2012، *فیس‌بوک* شرکت *اینستاگرامی* را که می‌توانست با مشارکت‌گذاری عکس شروع کند، به مبلغ یک میلیارد دلار خریداری کرد. این شرکت 13 نفر را در استخدام داشت. این مبلغ تقریباً 77 میلیون دلار برای هر کارمند بود. دو سال بعد، در فوریه 2014، *فیس‌بوک* بار دیگر دست به اقدام زد، و این بار

شرکت پیام‌رسان موبایلی واتس‌آپ را به‌مبلغ 19 میلیارد دلار خریداری کرد. واتس‌آپ 55 نفر نیروی کار داشت که به‌معنای ارزشی معادل 345 میلیون دلار برای هر کارمند بود.

کلاوس شواب، بنیان‌گذار و رئیس مجمع جهانی اقتصاد، در کنار دیگران، برآورد کرده است که حدود نیمی از تمام مشاغل در ایالات متحده در معرض خطر خودکارسازی قرار دارند و تخریب مشاغل با سرعت بسیار بیش‌تری نسبت به‌تغییرات تجربه‌شده در انقلاب‌های صنعتی‌فن‌آوری قبلی در نظام سرمایه‌داری رخ خواهد داد.^[75] در فیلیپین 100 هزار کارگر برون‌سپار، هریک چندصد دلار در ماه حقوق می‌گیرند تا از طریق جستجوی محتوا در رسانه‌های اجتماعی (مانند گوگل و فیس‌بوک و در انباره‌ی آبری) تصویرهای مستهجن را کنار بگذارند.^[76] با وجود این، با فعالیت دیجیتالی، آن‌ها نیز در شرف جایگزینی‌اند، همچنان‌که میلیون‌ها مرکز تماس تلفنی و ورود داده و کارکنان نرم‌افزاری در گوشه‌وکنار جهان به‌همراه هم‌تایان‌شان در تولید و در دیگر مشاغل بخش خدمات چنین وضعیتی دارند.^[77] گزارش سال 2017 سازمان ملل برآورد کرد که ده‌ها (اگر نگوئیم که صدها) میلیون شغل در سال‌های آینده در نتیجه‌ی دیجیتالی شدن ناپدید خواهند شد. مثلاً، این گزارش برآورد کرده که بیش از 85 درصد کارکنان خُرده‌فروش در اندونزی و فیلیپین در خطراند. این گزارش همچنین براین است‌که گسترش برنامه‌های اینترنتی دورکاری به «مسابقه برای پایین نگه‌داشتن وضعیت کار همراه با نامنی‌شغلی روزافزون» شتاب خواهد داد.^[78]

حتی مشاغلی که زمانی گمان می‌رفت در برابر خودکارسازی ایمن باشند، مانند ساختمان و کشاورزی، در حال خودکارسازی شدن‌اند. بسیاری از کارها برای کشاورزی سرمایه‌داری در گوشه‌وکنار جهان توسط مهاجران داخلی و فراملی انجام می‌شود. کارگران مهاجر در سراسر جهان برای شرکت‌های بزرگ کشاورزی فراملی نیروی‌کاری آسیب‌پذیر، قابل نظارت و به‌شدت استثمارشونده فراهم می‌کنند و در معرض کارزارهای وحشیانه‌ی نژادپرستی و بیگانه‌هراسی نیز قرار دارند. به‌هرروی، فورد می‌گوید: «تأثیر کشاورزی رباتیک هم‌اکنون نیز در برخی عرصه‌هایی که در گذشته تعداد زیادی کارگر کشاورزی استخدام می‌کردند، آشکار است... چالش دیداری ماشین‌ها در کالیفرنیا که تکتک بادام‌ها را می‌چینند، دلهره‌آور است. این ماشین‌ها به‌دور درخت می‌گردند و تمامی درخت را به‌شدت تکان می‌دهند تا دانه‌های بادام از شاخه جدا شوند. به‌طورکلی، استخدام کشاورزی در کالیفرنیا در نخستین سده‌ی بیست‌ویکم حدود 11 درصد کاهش یافت، حتی هنگامی‌که تولید کل محصولاتی مانند بادام که با تکنیک‌های کشاورزی خودکار سازگار است، به‌شدت افزایش یافت».^[79] اکنون دریسکول، یک آگرو بوت را که یک توت‌فرنگی‌چین رباتیک است، در مزارع خود در کالیفرنیا به‌کار گرفته است، و صنعت شراب کالیفرنیا نیز حجم عظیم تاکستان‌هایش را از نو مهندسی کرده تا امکان استفاده از ماشین‌هایی را ممکن سازد که درخت‌ها را به‌صورت یک اتوبوس تک‌ریلی دربرمی‌گیرد و خوشه‌های انگور یا برگ‌ها را از آن‌ها جدا می‌کند.^[80]

با وجود این، جایگزینی میلیون‌ها نفر از پناهجویان ناشی از اُفت اقتصادی، ستیز اجتماعی، برخوردهای نظامی و تغییر آب‌وهوایی حاکی از آن است که جذرومد مهاجرت و پناهجویی در سال‌های آینده احتمالاً به‌صورت موجی بالارونده خواهد بود. پارتی می‌نویسد: «هم‌گرایی فاجعه‌بار فقر، خشونت و تغییرات اقلیمی» به‌پناهندگان اقلیمی 700 میلیون نفری قابل پیش‌بینی طی چند دهه‌ی آینده می‌انجامد. بنا به‌گفته‌ی او، برنامه‌ریزان پنتاگون تغییرات اقلیمی را «مضاعف‌ساز تهدید» می‌دانند، هم‌چنان‌که کم‌بایی بسیار شدید آب‌وهوا ستیزهای اجتماعی موجود را شعله‌ور می‌سازد و افزایش می‌دهد، و به «مدیریت نظامی شده‌ی فروپاشی شدید تمدن» می‌انجامد. [81] یکی از گزارش‌های سازمان ملل متحد هشدار می‌دهد که یک نوع «آپارتاید اقلیمی» در حال ظهور است که به‌موجب آن «ثروتمندان هزینه می‌کنند تا از گرمایش بیش از حد، گرسنگی و ستیز بگریزند، درحالی‌که بقیه جهان به‌حال خود رها شده‌اند که به‌آن مبتلا گردند». این گزارش هشدار می‌دهد «در چنین مجموعه‌ای، حقوق مدنی و سیاسی بسیار آسیب‌پذیر است». [82] اگر نیروی کار این جمعیت‌های پُرخطر جهانی، یعنی مهاجران و پناهجویان، غیرضروری شود که هم‌اکنون نیز هدف عمده‌ی نظارت اجتماعی و سرکوب توسط دولت پلیسی جهانی‌اند، چه سرنوشتی خواهند داشت؟ این معضل قابل تعمیم است: هنگامی‌که توده‌های مردم دیگر به‌صورت درازمدت یا حتی دائمی مورد نیاز نباشند، یک مشکل سیاسی برای سیستم ایجاد می‌شود، این‌که این توده گسترش‌یافته از بشریت زائد را چگونه پایش و نظارت کند.

آپار تاپد اجتماعی جهانی منطقه‌ی سبز و منطقه‌ی خاکستری

این نظام چگونه جمعیت اضافی عظیمی را که از اقتصاد تولیدی بیرون رانده شده‌اند، به حاشیه پرتاپ گردیده و تحت تأثیر تخریب و بینوایی کاستی‌دهنده‌ی ماریچی قرار گرفته، و به چرخه‌ی میرای سلب مالکیت، استثمار و طرد شدگی گرفتار شده‌اند، نظارت خواهند کرد؟ حتی در ثروتمندترین کشورهای جهان - آمریکا 78 درصد کارگران هم‌اکنون نیز از یک فیش حقوقی تا فیش حقوق بعدی زنده‌اند. [83] در اروپا، یک چهارم جمعیت در 27 کشور عضو اتحادیه اروپا در سال 2016 در خطر فقر، محرومیت شدید مادی یا زندگی در خانوارهایی با شدت کار و با درآمد بسیار پایین قرار داشتند. [84] در سراسر جهان، 50 درصد همه‌ی مردم با کمتر از 2.5 دلار، و حدود 80 درصد کامل هم با کمتر از 10 دلار در روز زندگی می‌کنند. از هر 3 نفر در این سیاره به‌شکلی از سوء تغذیه مبتلاست، تقریباً یک میلیارد نفر هر شب گرسنه سر به‌بالین می‌گذارند، در حالی‌که پیش‌بینی‌های سازمان ملل متحد حاکی از این است که چنان‌چه روند جاری دوام یابد، این رقم تا سال 2050 به دو میلیارد افزایش می‌یابد. هر روز 25 هزار نفر بر اثر گرسنگی جان خود را از دست می‌دهند، زیرا طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی فعالیت اقتصادی کشاورزی‌اش را به‌مناطق حفاظت شده‌ی کشاورزی محلی گسترش می‌دهد. از سال 2006 تا 2018 شرکت‌های سرمایه‌گذاری فراملی که توسط بانک‌ها جهانی تأمین مالی می‌شوند، صدها میلیارد دلار در 78 کشور از همه‌ی

قاره‌ها سرمایه‌گذاری کرده‌اند تا حدود نیم میلیارد جریب زمین کشاورزی را خریداری کنند، و از آن‌جاکه کشاورزی شرکتی برای صادرات از این زمین‌ها که منبع غذایی محلی بود، استفاده می‌کند، این جایگزینی موجب بالارفتن سطوح گرسنگی نیز می‌شود. [85] بنابر مطالعه‌ای درباره‌ی چین، گذار به سرمایه‌داری جهانی «به‌افزایش بیکاری، ناامنی اقتصادی، نابرابری و استثمار شدیدتر و همچنین کاهش شرایط آموزشی و بهداشتی منجر شده است. پرداخت‌های مربوط به رفاه اجتماعی و مستمری نیز تقریباً وجود ندارند. مردم سخت می‌کوشند تا خودشان برای درمان پزشکی پرداخت کنند: درمان‌گاه‌ها و بیمارستان‌ها بیمارانی را می‌پذیرند که پیشاپیش پول نقد می‌دهند. هر بیماری جدی می‌تواند به‌نابودی مالی تمامی یک خانواده منجر شود.» [86] اعتصابات، اعتراضات، عریضه‌ها، تظاهرات، تصرف ساختمان‌ها، ستیزهای قومی و شورش‌ها در سراسر چین روبه‌افزایش است. در واقع، دولت چین در سال 2011 بیش از 111 میلیارد دلار برای امنیت داخلی هزینه کرد که بیش‌تر از هزینه‌های دفاعی (106 میلیارد دلاری) بود. [87] این داستان در سراسر جهان خود را تکرار می‌کند: هم‌چنان‌که توده‌ی بشریت با آینده‌ای نامطمئن و ورشکسته روبروست، شورش در همه‌جا درمی‌گیرد - بسیاری از آن‌ها خودجوش و بدون سازماندهی و برخی ویرانگر و خود-ویرانگرند.

گروه‌های مسلط با این چالش که چگونه شورش واقعی و شورش بالقوه‌ی بشریت زائد را مهار کنند، روبرویند. امکان شکل‌گیری چنین شورشی است که امثال یوهان روپرت (که در آغاز این فصل از او نقل قول کردم) و

طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی را به‌وحشت می‌اندازد، و به‌دولت پلیسی‌جهانی نیز انگیزه می‌دهد. انضباط‌شدیدتری هم برای کسانی که اخراج و زائد شده‌اند و هم برای کسانی که تحت رژیم‌های جدید استثمار فوق‌العاده قرار دارند، مورد نیاز است، که همچنین به‌معنای روش‌های جدید نظارت اجتماعی و تسلیم‌سازی است. نابرابری‌های ددمنشانه‌ی جهانی به‌لحاظ سیاسی انفجاری‌اند، و به‌میزانی که این نظام از به‌کارگرفتن بشریت زائد ناتوان است، به‌اشکال فزاینده‌ی خشونت‌بارتری از نظارت روی می‌آورد. روش‌های نظارت از جمله بازداشتن جمعیت زائد از طریق دیوارهای مرزی و دیگر دیوارهای بازدارنده، رژیم‌های تبعیدکننده، دستگاه‌های زندان به‌صورت انبوه و همچنین آپارتاید مکانی را دربرمی‌گیرد. این روش‌های جدید نظارت، همچنین شامل کاربرد شیوه‌های به‌شدت پلیسی و سرکوب‌گر می‌شود که با استفاده از دیجیتالی شدن و فن‌آوری‌های انقلاب صنعتی چهارم ممکن می‌گردد.

کارکردهای دوگانه‌ی دولت پلیسی‌جهانی - انباشت و نظارت اجتماعی - در نظامی‌سازی جامعه‌ی مدنی و تقاطع بین استفاده‌ی نظامی و غیرنظامی از تسلیحات، ردیابی، امنیت، نظارت و سایر سیستم‌ها تجلی می‌یابد. نتیجه‌ی این امر جنگ دائمی کم‌شدت، همراه با «جنگ‌های داغ» و سرکوب شورش‌ها علیه جوامع شورشی، به‌ویژه جوامع تحت ستم نژادی، آزارهای قومی و سایر جوامع آسیب‌پذیر است، چراکه صحنه‌های درگیری از مناطق جنگی فعال به‌مناطق شهری و روستایی در سراسر جهان که به‌طور رسمی در مناطق جنگی نیستند، گسترش می‌یابد. دولت پلیسی‌جهانی همه‌ی جامعه جهانی را به‌درون آن چیزی

می‌کشاند که در اصطلاح پنتاگون «میدان نبرد» نامیده می‌شود. نوع نبرد جهانی دائمی که علیه مטרودسازی و برضد لگدکوب شدگان به‌راه افتاده است، در بسیاری از موارد «جنگ‌های کامل» و آتش‌سوزی‌های جهان‌سوز جهانی قرن بیستم را پشت سر می‌گذارد. [88] [چراکه] هریک از جنگ‌های تمام‌عیار امروزی احتمالاً پایان تمدن جهانی را به‌همراه خواهد داشت. با وجود این، دولت پلیسی‌جهانی از بسیاری جهات تمامیت‌خواه‌تر است، و دولت‌ها را به‌گونه‌ای با طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی گردهم می‌آورد که این جنگ دائمی را همچون امری خصوصی، چنان اداره می‌کند که عمومی است؛ همان‌طور که در فصل بعد خواهیم دید.

هرچه دیجیتالی‌سازی سرمایه را متمرکزتر می‌سازد، قطبی‌سازی را بیش‌تر تشدید می‌کند و مراتب نیروی کار زائد را متورم می‌سازد، گروه‌های مسلط برای نظارت و سرکوب اجتماعی توده‌ای در مواجهه با مقاومت واقعی و احتمالی به‌استفاده از فن‌آوری‌های جدید روی می‌آورند. فن‌آوری اطلاعات و رایانه جنگ و شیوه‌های خشونت سازمان‌یافته‌ی دولتی را متحول ساخته است (به‌فصل بعدی مراجعه کنید). نظام‌های جدید جنگ و سرکوب که با دیجیتالی‌سازی پیشرفته‌تر امکان‌پذیر گشته‌اند؛ تسلیحات مستقل و مجهز به‌هوش مصنوعی از این جمله‌اند؛ تسلیحاتی مانند وسائل حمل‌ونقل و تهاجم بدون حضور انسان، سربازربات‌ها، نسل جدید سوپرپهپادها، ریزپرنده‌های هوشمند، تسلیحات مافوق صوت، توپ‌های مایکروویو که بازدارنده‌ی حمله‌ی سایبری‌اند، جنگ اطلاعاتی، شناسایی مشخصه‌های زیستی، کاوش داده‌های

دولتی و مطیع‌سازی الکترونیکی جهانی که پی‌گرد و نظارت بر هر حرکتی را امکان‌پذیر می‌سازد. این‌ها با بازسازی فضا ترکیب می‌شوند و اجازه می‌دهند تا اشکال جدیدی از محاصره‌ی فضایی و کنترل حاشیه‌نشین‌ها ایجاد شود.

بازپیکربندی عمیق فضا که با دیجیتالی‌سازی تسهیل می‌گردد، و با تصور منطقه‌بندی سبز جهانی به‌تصویر کشیده می‌شود. «منطقه‌ی سبز» به‌منطقه‌ای تقریباً غیرقابل نفوذ در مرکز بغداد اشاره دارد که نیروهای اشغالگر آمریکا در پی تهاجم سال 2003 به عراق ایجاد کردند. مرکز فرماندهی اشغالگران و سرآمدان منتخب عراقی در درون منطقه‌ی سبز از خشونت و هرج و مرجی که کشور را دربرگرفته بود، محافظت می‌شدند. امروزه، نواحی شهری در پیرامون جهان از طریق اعیانی‌سازی، دروازه‌گذاری برای جوامع، و کاربرد سیستم‌های نظارتی و خشونت دولتی و خصوصی به‌منطقه‌ی سبز جهان تبدیل شده‌اند. در درون مناطق سبز جهان، سرآمدان و طبقه‌ی متوسط ممتاز و اقشار حرفه‌ای از خدمات اجتماعی خصوصی، مصرف و سرگرمی بهره‌مند می‌شوند. آن‌ها می‌توانند از طریق تارنمای جهانی و ماهواره کار کنند و ارتباط برقرار سازند، درحالی که تحت حفاظت سربازان ارتشی، پلیس و نیروهای امنیتی خصوصی قرار دارند. در انتهای نهایی مناطق سبز جهانی، آب-ثروتمندان قرار دارند که در دنیایی از آن خود سیر می‌کنند، و از طریق شبکه‌هایی که از شهرهای جهانی عبور می‌کنند، به‌یکدیگر متصل می‌شوند. آن‌ها با چنگ انداختن روی املاک لوکس در مکان‌هایی مانند موناکو، شانگهای، هنگ‌کنگ،

نیویورک، لندن و پاریس، قیمت املاک را به سطوح نجومی می‌رسانند، و در نتیجه اخراج‌های بیش‌تری از فقرا صورت می‌گیرد و خطوط بین داراها و ندارها سخت‌تر می‌شود. دیویس هشدار می‌دهد که «ما با سازماندهی مجدد اساسی از فضای کلان‌شهرها مواجه‌ایم که شامل کاهش شدید تقاطع بین زندگی ثروتمندان و فقراست، و فراتر از تفکیک اجتماعی سنتی و تکه‌تکه شدن شهری است».^[89] این یک فضای جدید فراملی است. طبقات متوسط و سرآمدانی که در بازارهای جهانی ادغام شده‌اند، برای تأمین تدارکات خود هیچ نیازی به اقتصادهای «ملی» ندارند، در حالی‌که فن‌آوری‌ها و رسانه‌های جهانی به آن‌ها اجازه می‌دهند که به‌صورت اجتماعی و فرهنگی با جوامع همتای خود در سراسر جهان یکپارچه شوند. همان‌طور که جانسون مشاهده می‌کند، این منظره‌ی جدید کلان‌شهرنشینی را «اربی‌ان‌بی، اوبر، فرودگاه‌های هلی‌کوپتر برای تازه به‌دوران رسیده‌ها، خرده‌فروشان صنعتگر و هنرپیشه‌ها، و همچنین با باشگاه‌های تناسب اندام نوآورانه، جاده‌های خصوصی و ساخت مداوم برج‌هایی با واحدهای متعدد» تعریف می‌کنند. البته طرف مقابل و گستاخانه‌ی این منظر «آرام‌سازی و حذف فقرا، نوآوری‌های معماری، و اشکال جدید محوطه‌سازی» است.^[90]

منطقه‌بندی سبز اشکال متمایزی را در هر محله به‌خود اختصاص داده است. در سال 2015، هنگام زمان مطالعات دانشگاهی‌ام در فلسطین، شاهد این نوع منطقه‌بندی به‌شکل پُست‌های بازرسی نظامی اسرائیل، جاده‌های مختص شهرکنشینان یهودی، و دیوار آپارتاید

بودم. در مکزیکوسیتی، انحصاری‌ترین مناطق مسکونی در قسمت علیای ناحیه *سانتافه* تنها با هلیکوپتر و از طریق جاده‌هایی که به‌صورت خصوصی نگهداری می‌شوند، قابل دسترسی است. در *ژوهانسبورگ*، یک رانندگی سورئال از منطقه‌ی انحصاری *سندتون سیتی* ردیف‌های عمارت‌هایی را نشان می‌دهد که مانند مجتمع‌های نظامی به‌نظر می‌رسند، با برج‌های خصوصی مسلح و سیم‌خاردارهای متصل به‌برق. در قاهره، در شهرهای اقماری که در مرکز فقیرنشین و حومه‌های داخلی قرار داشتند گشت زد، جایی که سرآمدان کشور می‌توانستند آرزوها و خیال‌پردازی‌های خود را در آن زندگی کنند. آن‌ها مجتمع‌های مجهز به‌دروازه‌های جداگانه با چمن‌های سبز و بی‌نقص، و همچنین مراکز تفریحی و خصوصی و مدرسه‌های بین‌المللی انگلیسی‌زبان دارند که با پست‌های دیده‌بانی نظامی و پلیس امنیتی خصوصی حفاظت می‌شود. نزدیک‌تر به‌خانه‌ام، در سیلیکون‌ولی، کارگران دانشی مشتاق از گوشه‌وکنار جهان رویاهای خود را برای فراوانی در هزاران شرکت با فن‌آوری پیشرفته و همچنین از سراسر جهان، دنبال می‌کنند. 60 درصد از نیروی کار فن‌آوری پیشرفته در سیلیکون‌ولی، مهاجران ثروتمند و با توان حرکت به‌طرف بالا از ده‌ها کشورند که از جمله می‌توان از هند، چین و همچنین ویتنام، زیمبابوه و کوبا نام برد که ارتشی از کارگران فقیر (و اغلب مهاجر) برای آن‌ها خدمت‌رسانی می‌کنند. ناحیه‌ی خلیج، همراه با اعیان‌سازی ناشی از فن‌آوری، نظام پلیسی پرخاشگر جمعیت‌های فقیر و کم‌درآمدی را تحت نظارت دارد که آواره شده‌اند. خانه‌های میلیون دلاری که توسط

سیستم‌های امنیتی میلیون دلاری محافظت می‌شوند. در کنار انبوه پناهگاه‌های بی‌خانمان‌ها و وسایل نقلیه تفریحی پارک شده در کنار راهی که خانواده‌های کاملی را در خود جای می‌دهند، به سرعت پدید می‌آیند.

بین مناطق سبز و مناطق جنگی آشکار، حضور پلیس و دیگر صورت‌های محافظت در برابر لمپن‌پرولتاریایی [که مشخصه‌اش ناامنی شغلی است] و تحت انضباطی سرکوب‌گر قرار دارد، به صورت هنجاری طبیعی درمی‌آید. این منطقه‌ی به اصطلاح خاکستری است که بخش بزرگی از بشریت در آن سکونت می‌گزیند. دولت پلیسی‌جهانی بر این منطقه‌ی خاکستری تمرکز دارد. این‌جاست که مجتمع‌های صنعتی-زندانی، سیستم‌های سرکوب و کنترل مهاجرین و پناهجویان و همچنین نظام‌های نظارتی انبوه، جرم‌انگاری جمعیت‌های مطرود و پلیس‌های همه‌جا حاضر و اغلب شبه‌نظامی را می‌بینیم. به قول گراهام «این تهدید وجود دارد که "نگهبانی بسیار شدید" و "جنگ فشرده‌ی خفیف" با یکدیگر ادغام شوند. امنیت غربی و آموزه‌ی نظامی به سرعت به شیوه‌هایی بازنگری می‌شود که شدیداً جدایی عملیاتی و قضایی؛ تفاوت بین نگهبانی، کار اطلاعاتی و کار نظامی؛ تمایزات بین جنگ و صلح؛ و تمایزات بین عملیات در سطح محلی، ملی و جهانی را تیره می‌سازد».^[92] در آمریکا، پنتاگون اوایل سده‌ی جدید میلیاردها دلار سخت‌افزار نظامی را به‌پارتمان‌های پلیس در سراسر کشور منتقل کرد که موجب پیدایش طبقه‌ای موسوم به «پاسبان‌های جنگجو» گردیده است.^[93] همچنان‌که پلیس نظامی می‌شود و نظامی‌ها نقش‌های بیشتر و بیش‌تری در وظایف پلیسی

بر عهده می‌گیرند، خط بین این دو به صورت آنچه ژنرالی انگلیسی «جنگ میان مردم» نام نهاده است، استحاله می‌یابد. [94]

کلان‌شهرها عرصه‌ی نبرد جدیدی هستند که دولت پلیسی‌جهانی در آن‌ها توسعه می‌یابد و مستقر می‌شود. در این‌جاست که گراهام چگونگی فعال شدن دولت پلیسی‌جهانی در منطقه‌ی خاکستری را خلاصه می‌کند:

شهرها در هر دو حوزه (در شمال و جنوب) شباهت‌های حیرت‌آوری را به‌نمایش می‌گذارند. در هر دو حوزه، حصارهای مرزی سخت به‌سبک نظامی و پست‌های بازرسی در گرداگرد محوطه‌های حفاظت شده و «مناطق امنیتی» که بر بخش‌های گسترده‌تر و گشوده‌تر شهر تحمیل می‌شوند، روبه‌افزایش است. بلوک‌های بتونی عظیم، ایست‌های و ارسی هویت، دوربین‌های مدار بسته‌ی رایانه‌ای، کنترل ویژگی‌های هویتی شخص، نظارت زیست‌سنجه‌ها و استفاده از شیوه‌های نظامی برای دسترسی به هویت افراد، مراکز مستحکم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی یا نظامی را از دنیای بیرونی که سرکش، فقیر یا خطرناک تلقی می‌شوند، محافظت می‌کنند. در افراطی‌ترین مثال، این‌ها مناطق سبز فراگیر، زندان‌های نظامی، محله‌های قومی و فرقه‌ای و پایگاه‌های نظامی را شامل می‌شوند، که در اطراف مناطق استراتژیک مالی، سفارت‌خانه‌ها، فضا‌های گردشگری و مصرفی، مجتمع‌های فرودگاهی و بندری، استادیوم‌های ورزشی، جوامع محصور شده و مناطق پردازش صادرات در حال گسترش‌اند. [95]

گاهی اوقات مناطق سبز و خاکستری عملاً با دیوار از هم جدا می‌شوند. دیوار آپارتاید اسرائیل، دیواری 450 مایلی که به‌طور غیرقانونی در داخل اراضی اشغالی

فلسطین تحمیل شده است، شاید رسواترین مورد دیوارکشی باشد. اما این عمل به شیوه‌ای گسترده در سراسر جهان روبه‌افزایش است. در لیما، پایتخت پرو، ساکنان مرفه منطقه‌ی کاسواریناس، یکی از منحصربه‌فردترین اجتماعات محصور شده‌ی شهری، دیواری 10 کیلومتری را به‌عنوان سدی در برابر ساکنان فقیر همسایه (سان خوان) برپا کردند، که به‌مورو دو لا ورگوئینزا یا «دیوار شرم» مشهور شده است. کامپومور مشاهده می‌کند که «طی دهه‌ها، ساکنان کاسواریناس تنها به‌اندازه‌ای با ساکنان سان خوان ارتباط داشته‌اند که آن‌ها را به‌عنوان کلفت، پرستار بچه، نگهبان امنیتی و باغبان استخدام کرده‌اند و از آن‌ها می‌خواهند تا از دروازه‌ی جلویی محله که در پایه تپه‌ی سوکرو قرار دارد، وارد شوند...» «شهر کاسواریناس که حتی طبقه‌ی متوسطی‌هایش هم اغلب دارای نوعی دروازه‌ی محصورکننده‌اند، به‌خاطر دستگاه‌های امنیتی پیچیده‌اش معروف است. سه ناحیه برای دیده‌بانی و نظارت وجود دارد - یکی برای ساکنان، یکی برای مهمانان و یکی برای پیادگان - تا تضمین کند که تنها افراد مجاز می‌توانند اجازه‌ی ورود بیابند. [96]

در منطقه‌بندی سبز و خاکستری، مدیریت ادراک نقش مهمی ایفا می‌کند. مناطق سبز مرئی‌اند - یا توسط رسانه‌های شرکتی و آگهی‌ها قابل مشاهده می‌شوند؛ این مناطق با گردشگری مخصوص خودشان، مراکز خرید در سطح بالا، مصرف قابل توجه و رشد مستغلات، این احساس را به‌وجود می‌آورند که رونق و سعادت‌مندی کلی در آن وجود دارد، درحالی که مناطق خاکستری ناپدید شده‌اند و قرار است که از دید عمومی محو شوند. این

تصورات با داده‌های رسمی که از معیارهای استاندارد استفاده می‌کنند، تا کاهش بیکاری و افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه را این‌جا و آن‌جا نشان بدهند، تقویت می‌شوند، که *سلسن* آن را عملاً بازتعریف اقتصاد می‌داند. چنین بازتعریفی «اقتصاد را قابل ارائه می‌کند»، درحالی‌که «واقعیت در سطح زمین بیشتر به‌نوعی اقتصاد مربوط است که به‌پاکسازی قومی می‌پردازد، که در آن عناصری که در دسرساز و مزاحم تلقی می‌شوند، صرفاً به‌عنوان حذف‌شدنی با آن‌ها برخورد می‌شود». ¹⁹⁷¹ این کوچک‌سازی و تعریف مجدد فضای اقتصادی که به‌گروه‌های حاکم اجازه می‌دهد تا اقتصادها را به‌عنوان «برگشت به‌مسیر درست» نشان دهند، درباره‌ی تعداد فزاینده‌ای از کشورهای سراسر جهان صادق است. با چنین تعریفی از اقتصاد، مشکل بیکاری و کار پاره‌وقت، فقر، ریاضت اجتماعی، سلامت نامطلوب، بی‌خانمانی آشکار و پنهان، خودکشی‌ها و همچنین اعتیاد به‌مواد مخدر که به‌بخشی از زندگی روزمره افراد تبعیدی و رانده شده به‌مناطق خاکستری تبدیل می‌شود، پنهان می‌گردد؛ و به‌بیان دقیق‌تر این افراد موضوع خشونت دولتی و خصوصی دولت جهانی‌پلیسی قرار می‌گیرند.

نظارت بر بشریت زائد همچنین متضمن بسیج صنعت فرهنگ و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی است که قربانیان سرمایه‌داری جهانی را به‌عنوان خطرناک، فاسد، و بی‌لیاقت انسان‌زدایی کند، و در همین حال مصرف‌گرایی مبتذل و فرار به‌دنیای خیالی را نیز تلقین کند. باید به‌یاد آورد که تنها هنگامی‌که هژمونی گروه‌های حاکم فرومی‌ریزد، قهر صریح و دستگاه‌های سرکوب دولتی و

ارگان‌های خصوصی خشونت رخ می‌نمایند. آنتونیو گرامشی، کمونیست ایتالیایی، مفهوم کلی هژمونی را برای اشاره به دست‌یابی گروه‌های حاکم به اشکال پایدار حکومت بر اساس تسلط «توافقی» بر گروه‌های تابع و متبوع، به‌کار برد و توسعه داد. مفهوم گرامشی از هژمونی اشکال متمایز یا روابط مختلف سلطه را مفروض می‌دارد، به‌طور خلاصه: *سلطه‌ی قهرآمیز و سلطه‌ی توافقی*. هژمونی را می‌توان همچنین رابطه بین طبقات یا گروه‌هایی دانست که یک طبقه یا گروه با جلب رضایت فعال دیگر طبقات و گروه‌ها، آن‌ها را رهبری می‌کند. بدین‌سان، هژمونی فرمانروایی یا رهبری فکری و فرهنگی با رضایتی است که طبقه یا فرقه‌ی طبقاتی مشخصی، اقتدار یا گروه اجتماعی مشخص دیگری را به‌مثابه بخشی از برنامه‌ای بزرگ‌تر، تحت سلطه یا فرمانروایی طبقاتی خویش قرار می‌دهد. همه‌ی نظام‌های اجتماعی از طریق تلفیق ابعاد قهرآمیز و توافقی حفظ می‌شوند؛ به‌بیان گرامشی هژمونی عبارت است از «هم‌رأیی محافظت شده با زره قهر».^[198]

هرچه فرهنگ سرمایه‌داری با شدت بیشتری بر اندیشه و نگرش جمعیت تأثیر بگذارد و آن را آلوده سازد، گروه‌های مسلط نیاز کمتری به استفاده از زور خواهند داشت، و برای حفظ حاکمیت خویش از اشکال خشن قهر نیز کمتر استفاده می‌کنند. همچنان‌که این فرهنگ توده‌ای در منطق دولت پلیسی‌جهانی ادغام می‌شود، فرهنگ نئوفاشیستی از طریق نظامی‌گری، زن‌ستیزی، نرینه‌گری افراطی و نژادپرستی ظهور می‌کند. این فرهنگ، فضایی را به‌وجود می‌آورد که برای خشونت جمعی مساعد است، و اغلب گروه‌های نژادی تحت ستم، گروه‌های قومی مورد

آزار، زنان و جوامع فقیر و آسیب‌پذیر را هدف می‌گیرد. رسانه‌های هم‌جا حاضر و دستگاه‌های فرهنگی اقتصاد شرکتی، به‌همراه نظام آموزش سرمایه‌داری، هدف‌شان استعمار ذهن یعنی، تحمیل یکنواختی خسته‌کننده، کرخت کردن حواس، و کاهش توانایی تفکر انتقادی خارج از جهان‌بینی مسلط است. دولت در این مفهوم، به‌طور کامل تمامیت‌خواهانه است. جنگ و مهار کردن پلیسی مورد تحسین قرار می‌گیرد، و برای کسانی هم که مستقیماً موضوع تجاوزات مسلحانه قرار ندارند، خشونت و دولت پلیسی‌جهانی را عادی، هنجار و سلامت جلوه می‌دهند. «نظامی‌گری» به‌تصویر کشیدن جنگ و خشونت و حتی شکوهمندسازی آن به‌مثابه منظره‌های سرگرم‌کننده از طریق فیلم‌های هالیوودی و نمایش‌های پلیسی تلویزیونی، بازی‌های کامپیوتری و کانال‌های «اخبار» شرکتی-می‌تواند مظهر سرمایه‌داری سادیستی باشد. این امور، حس‌های انسانی را کرخت می‌سازند؛ و با ابتذال و بی‌اعتنایی، اقتدارگرایی نظام مسلط را مشروعیت می‌بخشند.

اما با گسترش بحران مشروعیت و فروپاشی هژمونی فرهنگی در سراسر جهان، گروه‌های حاکم به‌پاکسازی اجتماعی بشریت زائد از طریق جرم‌انگاری روی آورده‌اند، همچنان که در مورد لولو و مترسک جنگ بر سر مواد مخدر و ترور مشاهده می‌کنیم. بنابر گزارش سال 2012 دیده‌بان حقوق بشر، پس از حملات 11 سپتامبر 2001، بلافاصله 140 کشور قوانین امنیتی «ضدتروریستی» بسیار بی‌رحمانه‌ای را گذراندند که اغلب سرکوب جنبش‌های اجتماعی و مخالفان سیاسی را قانونی

می‌ساخت. این سازمان هشدار داد: «قوانین ضدترور که در اکناف جهان اعمال گردید، حاکی از گسترش خطرناک قدرت‌ها برای بازداشت و پی‌گرد اشخاص، از جمله مخالفان سیاسی صلح‌آمیز است». این سازمان همچنین هشدار می‌دهد: «عناصری که دغدغه‌های حقوق بشری جدی را برمی‌انگیزند، از جمله تعاریف مبهم و بیش از اندازه گسترده‌ی تروریسم مانند اختلال در نظم عمومی- و همچنین اختیارات فراگیر برای جستجو و دستگیری بدون مجوز، و استفاده از مدارک سری و مصونیت برای پلیس است که از قوانین سواستفاده می‌کند». [99] در سال 2011، دولت آمریکا بازداشت نظامی نامحدود بدون اتهام یا محاکمه‌ی افراد مظنون به «تروریسم» را به‌تصویب رساند.

جرم‌انگاری فراگیرتر، از جمله جرم‌انگاری دامنه‌ی گسترده‌ای از اقداماتی که لازمه‌ی بقاست، برای گسترش نظام کیفری به‌مثابه روشی برای نظارت اجتماعی بر سلب مالکیت شدگان مورد نیاز است. همچنان‌که باومن استدلال می‌کند، زندانی ساختن به‌گونه‌ای روزافزون به‌عنوان «بدیلی برای استخدام: شیوه‌ای برای خلع یا خنثی‌سازی جزء قابل توجهی از جمعیت که به‌عنوان تولیدکننده مورد نیاز نیستند، عمل می‌کند» و [100] در آمریکا، جمعیت زندانی از فقیرترین و محروم‌ترین بخش جمعیت تشکیل شده است. بیش از نیمی از همه‌ی زندانیان به‌هنگام دستگیری شغل تمام‌وقت نداشتند. دوسوم این‌ها از خانوارهایی آمده‌اند که درآمد سالانه‌شان کمتر از نیمی از خط فقر است، و بیش از نیمی لاتین‌تبار یا سیاه‌پوست بودند، اگرچه این گروه‌ها تنها 25 درصد کل جمعیت را

تشکیل می‌دهند. جی یادآور می‌شود: «هنگامی که به‌هزینه‌های اقتصادی زندانی‌سازی انبوه می‌پردازیم، لازم است که به‌مزایای سرمایه‌داری از سیاست‌های تنبیهی که اعتراضات اجتماعی را کاهش داده و کارگران را وادار به‌پذیرش دستمزدهای پایین‌تر می‌کند، توجه کنیم».^[101]

ابراز نظر سرپرست زندان در ماریون، این نخستین زندان فوق مدرن در آمریکا، در باره‌ی این مسأله شفاف‌تر از این نمی‌توانست باشد: «هدف واحد نظارتی ماریون، کنترل نگرش‌های انقلابی در دستگاه زندان و در جامعه به‌طور کلی است».^[102]

در بسیاری از موارد، جرم‌انگاری بشریت زائد را به‌وضعیتی ساختاری و همچنین قانونی تبدیل می‌کند، مانند جرم‌انگاری قانونی کارگران مهاجر در آمریکا. در دانمارک، دولت در سال 2018 برنامه‌هایی را برای قانونی کردن تبعیض علیه جوامع فقیر و مهاجر از طریق لایحه‌ای که اجتماعات «گتویی» را جدا می‌ساخت اعلام کرد، که اساس آن عبارت بود از، جوامعی که بیش از 50 درصد از ساکنان آن مهاجرین غیرغربی بودند، نرخ بیکاری بالای 40 درصد داشتند و درآمد متوسط آن‌ها کم‌تر از 55 درصد میانگین درآمد منطقه بود. فیلیپ آلستون، گزارش‌گر ویژه‌ی سازمان ملل درباره‌ی فقر شدید و حقوق بشر، در گزارش سال 2017 درباره‌ی فقر و نابرابری در آمریکا این‌طور هشدار داد:

در بسیاری شهرها اشخاص بی‌خانمان عملاً به‌خاطر وضعیتی که خود را در آن می‌یابند، مجرم انگاشته می‌شوند. خوابیدن بدمنظره، نشستن در مکان‌های عمومی، گدایی کردن، ادرار کردن در مکان‌های عمومی، و هزاران خلاف دیگر برای حمله

به «آفت» بی‌خانمانی تدبیر شده است. قوانین حتی سخت‌گیرانه‌تر و دخالت‌آمیزتر منجر به صدور اخطاریه‌های تخلف می‌انجامد که به سرعت به جرحه تبدیل می‌شوند و منجر به صدور حکم، زندانی شدن، جریمه‌های غیرقابل پرداخت و داغ محکومیت جنایی می‌شوند که به نوبه خود عملاً مانع از اشتغال بعدی و دسترسی به اکثر مسکن‌ها می‌شود. [104]

درواقع، در کالیفرنیا بیش از 592 قانون محدودکننده‌ی ایستادن، نشستن، استراحت کردن، خوابیدن، چادر زدن، گدایی کردن یا شریک شدن در غذا برای افراد بی‌خانمان در اماکن عمومی و 871 قانون جداگانه برای محدود کردن در فضاها غیر عمومی وجود دارد. [105]

خلاصه و برای یادآوری، در این جا ماریپیچ خطرناکی در تناقض بین دیجیتالی کردن وجود دارد که هرچه بیشتر کارگران را به مراتب بشریت زائد فرامی‌افکند و نیاز به نظامی برای سرمایه‌گذاری مجدد مبالغ هرچه بیشتری از مازاد انباشته شده فراهم می‌سازد. به علاوه، بشریت زائد نمی‌تواند به عرصه‌های گوناگون مصرف وارد شود، بنابراین هرچه مراتب آن‌ها گسترش می‌یابد، مسأله انباشت بیش از حد نیز وخیم‌تر می‌شود. هنگامی که توده‌های مردم دیگر برای طویل‌المدت یا حتی دائمی مورد نیاز نباشند، این مسأله سیاسی پیش می‌آید که چگونه این توده‌ی گسترش‌یافته‌ی بشریت زائد را مورد نظارت قرار دهیم. انضباط شدیدتری لازم است، هم برای کسانی که در رژیم‌های جدید موفق به یافتن شغلی موقت و با شدت استثمار فوق‌العاده می‌شوند، و هم برای آن‌ها که از سیستم اخراج شده و زائد اعلام می‌گردند. تمامی سامان اجتماعی

تحت نظارت قرار می‌گیرد. این زمان، دستگاه‌های دولت و نظارت خصوصی توانایی پایش هر گوشه‌ای از جهان و هر نوع دادوستدی را دارند که نمی‌توان آن را با دقت پنهان کرد. سامان جهانی به‌عنوان یک واحد هرچه بیش‌تر سرکوبگر و تمامیت‌خواه می‌شود. برنامه‌های فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم جذابیت می‌یابند، همچنان‌که سازوکارهای هژمونی فرهنگی که دربردارنده‌ی دست‌کاری اضطراب‌ها و خواهش‌ها و نظارت ساختاری (اقتصادی)، مانند بدهی است، با نظارت قهرآمیز تشدید یافته ترکیب می‌شود. نظامی‌سازی شهرها، سیاست و فرهنگ در کشورهایمانند آمریکا، اسرائیل و آفریقای جنوبی؛ گسترش جنبش‌های نئوفاشیستی در آمریکای شمالی، آمریکای لاتین، هندوستان و اروپا؛ ظهور رژیم‌های اقتدارگرا در ترکیه، فیلیپین، هندوراس و جاهای دیگر؛ از درگیری‌های این کشورها در شبکه‌های جنگ‌های جهانی و انباشت نظامی‌شده جهانی یا اقتصاد جنگ جهانی جدایی‌ناپذیر است. اکنون به‌این اقتصاد جنگی جهانی بپردازیم.

یادداشت‌ها:

[1] نوارنیشته‌ی مصاحبه توسط شبکه‌ی ریل نیوز، 9 مه 2018، دسترسی در 17 ژوئن 2018 در:

<https://therealnews.com/stories/the-rich-have-escape-plan>

[2] آدام وینتل، «کارتیه باس باهفت‌ونیم میلیارد دلار ثروت از چشم‌انداز خیزش بینوایان سخن می‌گوید» او را شب بیدار نگهدار!»، ایندپیندنت، 10 ژوئن 2015، دسترسی در 12 ژوئن 2018 در:

www.independent.co.uk/news/business/cartier-boss-with-75bn-fortune-says-prospect-poor-rising-up-keeps-himawake-at-night-10307485.html

[3] آکسفم (لندن)، ثروت: همه چیز داشتن و باز هم بیشتر خواستن، دسترسی در 4 مارس 2018 در سایت آکسفم:

<http://policy-practice.oxfam.org.uk/publications/wealth-having-it-all-and-wanting-more-338125>

[4] آکسفم، «ثروت‌های میلیاردی در هر روزانه دو و چهاردهم دلار سال گذشته رشد داشت، در حالی که بینواترین‌ها ثروت از دست دادند»، بین‌الملل آکسفم، 21 ژانویه 2019، دسترسی در 14 مارس 2019:

www.oxfam.org/en/pressroom/pressreleases/2019-01-18/billionaire-fortunes-grew-25-billion-day-last-year-poorest-saw

[5] مایکل سویج، «یک درصد ثروتمندترین‌ها در پی تملک دوسوم تمامی ثروت تا 2030»، گاردین، 7 آوریل 2018، در 9 آوریل 2018 بازبایی شد در:

www.theguardian.com/business/2018/apr/07/global-inequality-tippingpoint-2030

[6] روبرت نیت، «گزارش فاش می‌سازد که میلیاردرهای جهان 20 درصد در سال 2017 ثروتمندتر شدند»، گاردین، 26 اکتبر 2018، دسترسی در 9 آوریل 2019 در:

www.theguardian.com/news/2018/oct/26/worlds-billionaires-became-20-richer-in-2017-report-reveals

[7] کارل مارکس، «کار دستمزدی و سرمایه»، در رابرت سی. تاکر، خواندن‌های مارکس و انگلس (نیویورک: و.و. نورتون، 1978)، صص. 209-210.

[8] دو مکتب پژوهشی در جبر تاریخی رابطه‌ی کار-سرمایه که همپوشانی دارند. معروف به مکتب تنظیم و ساختارهای اجتماعی رویکرد انباشت. مکتب‌های نظری مهمی برای فهم چگونگی تشکیل روابط کار-سرمایه در اوضاع تاریخی مشخص ارائه کرده‌اند. برای بررسی اجمالی ساختارهای اجمالی انباشت، نگاه کنید به دیوید م. کوتس، ترنس مک‌دونو، و مایکل رایش، ساختارهای اجتماعی انباشت: اقتصاد سیاسی رشد و بحران (نیویورک: انتشارات دانشگاه کمبریج، 1994). درباره‌ی مکتب تنظیم، نگاه کنید از جمله به آلن لیپیتس، سراب و معجزه: بحران در فوردیسم جهانی (لندن: کتاب ورسو، 1987). هر دو مکتب بر امواج توسعه و بحران در اقتصاد جهان تأکید دارند به مثابه‌ی پس‌زمینه‌ای بر چگونگی جعل این روابط،

اما در حالی که نوعاً بر مناطق یا کشورهای مشخصی توجه دارند، در حالی که اینجا بر سرمایه‌داری جهانی به طور کلی تأکید می‌شود. [9] خلاصه‌ای از این تغییرات را می‌توان در ویلیام آی. رابینسن، نظریه‌ی سرمایه‌داری جهانی: تولید، طبقه، و دولت در جهان فراملی (بالتیمور، مریلند: انتشارات دانشگاه جان هاپکینز، 2004)، فصل 1. شرح مفصل‌تر را می‌توان در پیتر دیکن یافت، تغییر جهانی: رسم سیماهای متغیر اقتصاد سیاسی (نیویورک: گیلفورد، 2015، ویرایش هفتم).

[10] در میان بررسی‌های کار پرمخاطره، نگاه کنید به آدرین سوتلوان و النسیا، آینده‌ی کار: استثمار عظیم و ناامنی اجتماعی در سده‌ی بیست و یکم (شیکاگو، ایلینوی: هی‌مارکت، 2018، چاپ مجدد).

[11] گای استندینگ، کارگران پرمخاطره: طبقه‌ی خطرناک جدید (نیویورک: بلومزبری، 2011) این اصطلاح را اشاعه داد، اما ضرب‌کننده‌ی آن نیست. برداشت سوسیال‌دموکراتیک استندینگ به شدت نارساست. بر آن است که کارگران پرمخاطره طبقه‌ی جدیدی را تشکیل می‌دهند و آن‌ها را به عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر نمی‌بیند که وضعیتی را تجربه می‌کنند که بخش‌هایی روزافزون از طبقه با آن روبرویند. او این اوضاع را نمونه‌ای از رابطه‌ی کار-سرمایه نمی‌بیند. دیدگاهی اروپا-مرکز یا جهان اولی نسبت به کارگران پرمخاطره در جهان اختیار می‌کند. منظری که می‌تواند آن را غربی‌نگری روش‌شناختی نامید. و به نظر می‌رسد که نمی‌تواند طبقه را با تحلیل نژادی، قومی، و فرهنگی تلفیق کند. سوگیری لیبرال او سرمایه را در رابطه‌ی علی با ظهور کارگران پرمخاطره نقد نمی‌کند و بیش‌تر دولت را تنظیم‌کننده‌ی ناکارآمد بازار و پیامدهای آن می‌داند. برای این بحث نگاه کنید از جمله به «میزگرد درباره‌ی کارگران پرمخاطره»، ابتکار گذار بزرگ، اکتبر 2018، www.greattransition.org/publication/roundtable-precariat

[12] کارل مارکس، سرمایه، ج. 1، در رابرت سی. تاکر، گزیده‌ی مارکس-انگلس (نیویورک: و. و. نورتون، 1978)، صص. 431 و 433-434.

[13] ریچارد فریدمن، «دوبرابر شدن بزرگ: چالش بازار جهانی کار»، مجله‌ی اینترنتی گلوبالیست، 5 مارس 2010،

www.theglobalist.com/StoryId.aspx?StoryId=4542

سازمان بین‌المللی کار طبقه‌ی جهانی کارگر را در سال 2017، 3.2

میلیارد نفر برآورد کرد. سازمان بین‌المللی کار، استخدام جهانی و بینش اجتماعی 2017؛ مشاغل و فعالیت‌های اقتصادی پایدار: کار شایسته و سرمایه‌گذاری صوری (ژنو: س‌بک، 2017، دسترسی در 29 مه 2019 در:

https://ilo.org/wcmsp5/groups/public/---dgreports/---dcomm/---publ/documents/publication/wcms_579893.pdf

[14] سازمان بین‌المللی کار، «استخدام جهانی و بینش اجتماعی: روندهای 2019» (ژنو: س‌بک، 2019)، ص.5، دسترسی در 10 اکتبر 2019 در:

https://www.ilo.org/wcmsp5/groups/public/---dgreports/---dcomm/---publ/documents/publication/wcms_670542.pdf

[15] مثلاً نگاه کنید به‌دان پالی، سرمایه‌داری جنگ مواد مخدر (اُکلند، کالیفرنیا: انتشارات آک، 2014).

[16] نوشته‌های گسترده‌ای درباره‌ی این فرآیندهای امروزی انباشت اولیه در اکناف جهان. از جمله نگاه کنید به: مایک دیویس، سیاره‌ی زاغه‌ها (لندن: ورسو، 2006)؛ گری لیچ، سرمایه‌داری: نسل‌کشی ساختاری (لندن: زد، 2012)؛ یان برمان، کیوان هریس، چینگ ک وان لی، و مارسل فان در لیندن (ویراستاران)، مسأله‌ی اجتماعی در سده‌ی بیستویکم: منظر جهانی (برکلی: انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، 2019)؛ ساسکیا ساسین، اخراج: سُبُعیت و پیچیدگی در اقتصاد جهانی (کمبریج، ماساچوست: انتشارات دانشگاه هاروارد، 2014). رقم 200 میلیون جریبی از ساسین است، صص. 80. روایت خودکشی مزرعه‌داران در هند را می‌توان در لیچ یافت.

[17] مایک دیویس، سیاره‌ی زاغه‌ها، ص.1.

[18] نَسْناَل جیوگرافی، «چرا شهر رهبری می‌کند»، فوریه

2018، ص.5.

[19] سَمیر امین، «فقر جهانی، بی‌نوا شدن و انباشت سرمایه»، مانتلی ریویو (اینترنتی)، 1 اکتبر 2003، دسترسی در 10 آوریل 2019 در:

https://monthlyreview.org/2003/10/01/world-poverty-pauperizationcapitalaccumulation/?utm_source=Tricontinental+English&utm_campaign=8c9cb1b47eMAIL_CAMPAIGN_2019_02_01_02_25&utm_medium=email&utm_term=0_9fbc436b65-8c9cb1b47e-190488593

[20] گزارش مهاجرت جهانی 2015 (ژنو: آی‌اُم، 2015)،

ص.2.

[21] سازمان بین‌المللی کار، روندهای جهانی استخدام 2011: چالش بهبودیابی شغل (ژنو: سبک، 2011).

[22] سازمان بین‌المللی کار، «بینش اجتماعی و استخدام جهانی: روندهای 2019» (ژنو: سبک، 2019)، ص. 2، دسترسی در 10 اکتبر 2019 در

www.ilo.org/wcmsp5/groups/public/---dgreports/---dcomm/---publ/documents/publication/wcms_670542.pdf.2019

at

www.ilo.org/wcmsp5/groups/public/---dgreports/---dcomm/---publ/documents/publication/wcms_670542.pdf

[23] سازمان بین‌المللی کار، گزارش استخدام جهانی 1996-1997 (ژنو: سبک/سازمان ملل، 1997).

[24] بهنقل از مایک دیویس، سیاره‌ی زاغه‌ها، ص. 199.

[25] از جمله نگاه کنید به چرمی ریکوین، پایان کار: افول نیروی کار جهانی و سیدهدم دوران پسابازار (نیویورک: پوتنام، 2004، ویرایش به روز شده)؛ استانی آرونوویتس و ویلیام دیفازو، آینده‌ی بی‌شغل، ویرایش دوم (مینیاپولیس: انتشارات دانشگاه مینه‌سوتا، 2010)؛ مارتین فورد، ظهور ربات (نیویورک: کتاب بیسیک، 2015)؛ و همین تازگی، نیک سرنیسک، ابداع آینده: پاساسرمایه‌داری و دنیای فاقد کار (لندن: ورسو، 2016).

[26] روس میچل و تریسی لین، «سواری در وسایل نقلیه‌ی ربات‌ران اوپر مهیاست» لوس‌آنجلس تایمز، 19 اوت 2016، ص. الف 1.

[27] ناتالی کیتروئف، «شتاب خودکارسازی»، لوس‌آنجلس تایمز، 25 سپتامبر 2016، صص. الف 1، الف 14، الف 15.

[28] تام هادلیستون پسر، «والمارت به زودی صدها ربات نظافتچی با هوش مصنوعی را برای ساب‌زدن کف فروشگاه‌هایش در امریکا مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد»، سی‌ان‌بی‌سی، 5 دسامبر 2018، دسترسی در 19 آوریل 2019 در:

www.cnbc.com/2018/12/05/walmart-will-usehundreds-of-ai-robot-janitors-to-scrub-store-floors.html

[29] دارون آسیموگلو و پاسکونال رسترپو، «روبات‌ها و مشاغل: شواهدی از بازارهای کار در امریکا»، سری گزارش کار ان‌بی‌ئی‌آر، گزارش کار 23285، دفتر ملی پژوهش اقتصادی، مارس 2017، دسترسی در 17 آوریل 2019 در:

www.nber.org/papers/w23285.pdf

[30] «معضلی عظیم»، اکونومیست، 17 سپتامبر 2016، ص. 9.

[31] این مبالغه نیست. گزارش‌هایی درباره‌ی گسترش تجدید شده‌ی کار بردگان در گوشه و کنار جهان اکنون بی‌شمار است. برای مورد برزیل، مثلاً، نگاه کنید به تائیس لازری، «پژوهش اوضاع کار بردگان را در صنعت الوار در برزیل فاش می‌کند»، مُنگایی، 13 مارس 2017، دسترسی در 16 آوریل 2017 در:

<https://news.mongabay.com/2017/03/investigation-reveals-slave-labor-conditionsin-brazils-timber-industry/>

درباره‌ی بردگان غذای دریایی در آسیا، نگاه کنید به رابین مک‌داول، مارجی میسین، و مارتا مندوزا، «سرگردان و برده شده» اسوشیئید پرس (اینترنتی)، 25 مارس 2015، دسترسی در 16 آوریل 2019 در:

<https://interactives.ap.org/2015/seafood-from-slaves/>

نیز نگاه کنید به تمامی کتاب نوشته‌ی کوین پیلز، آدم‌های دور ریختنی: بردگی جدید در اقتصاد جهانی (برکلی: انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، نسخه‌ی تجدیدنظر شده، 2004). درباره‌ی زنانی که برای تجارت جهانی سکس برده‌ی جنسی و قاچاق می‌شدند، نگاه کنید به مستند نفاریوس: تاجر روح، به راهنمایی بن‌زامین نولو، گرچه شاید بخواهیم نتیجه‌گیری این مستند برنده‌ی جایزه را مبنی بر این‌که نجات از این بردگی بیش‌تر در مسیح نهفته است (تا در بسیج جهانی برضد آن) کنار بگذاریم.

[32] کارل مارکس، سرمایه، ج. 1، در تاکر (ویراستار)، گزیده‌ی مارکس-انگلس، صص. 423 و 425.

[33] کارل مارکس، سرمایه، ج. 3 (گزیده)، در تاکر (ویراستار)، گزیده‌ی مارکس-انگلس.

[34] کارل مارکس، سرمایه، ج. 1، در تاکر (ویراستار)، گزیده‌ی مارکس-انگلس، صص. 422، 424، 429-430؛ تأکید در نسخه‌ی اصلی است.

[35] کارل مارکس، هجدهم برومر لویی ناپلئون، 1952، ص. 38، پی‌دی‌اف چاپ اینترنتی از آرشیو اینترنتی مارکسیستی، دسترسی در:

www.marxists.org/archive/marx/works/download/pdf/18th-Brumaire.pdf

[36] فرانتس فانون، دوزخیان زمین (نیویورک: نشر گرو، 1963). فانون می‌نویسد: «بنابر این جاکشان، ولگردان، بیکاران، و خلافکاران همچون کارگران تنومند وارد معرکه شدند... روسپیان نیز، کلفت‌هایی که ماهانه دو پوند می‌گرفتند، همه‌ی کسانی که در چرخه‌ی خودکشی و جنون پیدا می‌شوند، تعادل خویش را بازمی‌یابند، باری دیگر به‌پیش می‌روند و با غرور در رژه‌ی عظیم ملت بیدار شرکت می‌کنند» (ص. 130).

[37] نگاه کنید به کریس بروکر، «لمپن‌سازی: خطای سرنوشت‌ساز حزب پلنگان سیاه»، در چارلز ئی جونز، بازنگری حزب پلنگان سیاه (بالتیمور، مری‌لند: انتشارات کلاسیک سیاهان، 2005)، صص. 337-362.

[38] جاف پ.ن. بردلی و آلکس تک‌گوان، «درباره‌ی لمپن-کارگران پرخطر-بعد-از-این»، تریپل‌سی، 16(2)، 2018: 639-646، به نقل از ص. 641.

[39] شایان توجه است که بشریت زائد کارگران پرخطر، و لمپن-پرخطرها از مقولات محتمل‌اند. آنان که کارشان اضافی است شاید در آینده رسماً استخدام شوند و بالعکس. هیچ جدایی قطعی بین کار مازاد و کار پرخطر یا ناامن نمی‌توان قایل شد. دقیقاً مفهوم مارکس از کار راکد به‌مثابه کاری که در درازمدت زائد و در بیرون مدار سرمایه است با این مسأله مواجه می‌شود. جز در صورتی که این کار صرفاً در انتظار مرگ آرام گیرد، باید رسمی یا غیررسمی کاری بکند، قانونی یا سیاه، تاروز مرگی کند، و این فعالیت به‌طریقی مانع از حذف فرد به‌معنی صریح کلمه است. مارکس این معضل را با مقوله‌ی لمپن‌پرولتاریا حل کرد (که چندان رضایت‌بخش نیست). این‌ها مقولاتی پایدار نیستند؛ می‌لغزند. بیش از هر چیز، مفاهیمی اکتشافی است که به‌ما یاری می‌دهد تا بازسازی سرمایه‌ی جهانی و کار جهانی برای ما معنی‌دار شود.

[40] از جمله نگاه کنید به امانوئل نس، خیزش جنوب: آمدن طبقه‌ی کارگر جهانی (لندن: پلوتو، 2015).

[41] آرونوویتس، طبقه چگونه کار می‌کند، ص. 58.

[42] سازمان بین‌المللی کار، استخدام جهانی و بینش اجتماعی 2017: فعالیت‌های اقتصادی پایدار و مشاغل: سرمایه‌گذاری‌های رسمی و کار شایسته.

[43] از جمله نگاه کنید به بحث در مانوئل کاستلز و آله جاندر و پورتیس (ویراستاران)، اقتصاد غیررسمی: مطالعات در کشورهای پیشرفته و کمتر توسعه یافته (بالتیمور، مری‌لند: انتشارات دانشگاه جانز هاپکینز، 1989).

[44] اوا سونیدلر، «استثمار نامرئی: چگونه سرمایه و رای کار دستمزدی ارزش استخراج می‌کند»، مانتلی ریویو، 1 مارس 2018،

<https://monthlyreview.org/2018/03/01/invisible-exploitation/>

[45] سوزان زودبرگر، دولت‌های بدهکار و صنعت فقر (نیویورک: رونلیج، 2014).

[46] مثلاً نگاه کنید به «مالک شرکتی: نهادینه‌سازی بازار اجاره‌ی خانواده‌ی کوچک و تأثیر بالقوه‌ی آن بر اجاره‌داران» گزارش هومز برای تمامی کارزار حق (مسکن، سلامت، آموزش، ...) برای اتحاد شهر، ژوئیه 2014، دسترسی در 7 مه 2019 در:

<https://homesforall.org/wp-content/uploads/2014/07/corplandlord-report-web.pdf>

[47] زودبرگر، دولت‌های بدهکار، ص. 27.

[48] زودبرگر، دولت‌های بدهکار، ص. 1.

[49] زودبرگر، دولت‌های بدهکار، ص. 78.

[50] زودبرگر، دولت‌های بدهکار، ص. 92.

[51] شمار محل‌های پرداخت وام فوری در امریکا از 10000

در سال 2000 به 21000 محل در سال 2004 افزایش یافت. تا دومین دهه‌ی این سده، حدود 12 میلیون نفر مجبور بودند برای به‌پایان رساندن ماه از وام فوری استفاده کنند. هفتاد درصد این مقروضین برای پرداخت قبض‌های آب و برق و... صورت‌حساب کارت‌های اعتباری، اجاره یا اقساط رهن یا خرید مواد خوراکی از این وام‌ها استفاده می‌کردند، در حالی‌که 15 درصد دیگر برای پوشش هزینه‌های اضطراری غیرمنتظره به‌این وام‌ها روی می‌آوردند. وام‌گیران غالباً در عمل نرخ درصدی سالانه‌ی مؤثری (ندس) بیش از 300 درصد را می‌پرداختند. برای این جزئیات، نگاه کنید به نیک بورکه، آلیکس هوروینس، و تارا رُش، «وام فوری در امریکا: چه کسانی قرض می‌گیرند، و چرا»، تراست خیریه‌ی پو، ژوئیه‌ی 2012، دسترسی در 15 آوریل 2019 در

www.pewtrusts.org/~media/legacy/uploadedfiles/pes_assets/2012/pewpaydaylendingreportpdf.pdf

[52] مارکس، به‌نقل از زودبرگ، دولت‌های بدهکار، صص. 33-34.

[53] زودبرگ، دولت‌های بدهکار، ص. 171.
[54] برای جزئیات، نگاه کنید به ویلیام آی رابینسن، «سرمایه‌داری دیگرآزار: شش موضوع مبرم برای انسانیت در بحران جهانی»، نشریه‌ی غیرانتفاعی تروث‌آوت، 12 آوریل 2016، دسترسی در 9 مه 2019 در:

<https://truthout.org/articles/sadistic-capitalism-six-urgent-matters-for-humanity-in-global-crisis/>

[55] این داده‌های گزارش صندوق بین‌المللی پول از ساسین، اخراج‌ها نقل شده است ... ص. 24.

[56] رابرت رایش، کار ملل: برای سرمایه‌داری سده‌ی بیست‌ویکم آماده شویم (نیویورک: وینتج، 1992)؛ مایکل هارت و آنتونیو نگری، امپراتوری (کمبریج، ماساچوست: انتشارات دانشگاه هاروارد، 2001)؛ استانی آرونوویتس، طبقه چگونه کار می‌کند: قدرت و جنبش اجتماعی (نیو هون، سی‌تی: انتشارات دانشگاه پیل، 2003).

[57] نگاه کنید به «حاکمه‌ی نسل وای»، گاردین، سری منتشر در مارس و آوریل 2016، مؤلفین متعدد، دسترسی در 17 ژوئن 2018 در:

www.theGuardian.com/world/series/millennials-the-trials-of-generation-y

توجه داشته باشید که حرف معرف نسل‌ها گیج‌کننده است چون چند حرف برای نسلی واحد در جریان است. در مقاله‌ای دیگر، کسانی که پس از سال 1995 متولد شده‌اند را «نسل زد» می‌نامند. نگاه کنید به ترون آستین، «نظر سنجی جدید نشان می‌دهد جوانان امریکا به‌نحوی روزافزون از سوسیالیسم حمایت می‌کنند»، وب‌سایت سوسیالیستی جهان، 13 مارس 2019، دسترسی در 8 آوریل 2019 در:

www.wsws.org/en/articles/2019/03/13/yout-m13.html.

[58] کریستین لرد، «جوانان از راه می‌رسند»، سیاست خارجی، 12 اوت 2016، دسترسی در 16 ژوئن 2018 در

<http://foreignpolicy.com/2016/08/12/here-comes-the-young-youth-bulge-demographics/>

[59] برای این جزئیات نگاه کنید به «کار دیجیتال: ابر انسانی»، اکونومیست، 26 اوت 2017، ص. 5.

[60] اکونومیست، «بازار متغیر کار»، 6 اکتبر 2018، ص. 65.

[61] ماری استارزمن، «بیگانگی دانشگاهی: رهایی کارشناختی از چنگ سرمایه‌داری»، مجله‌ی آر‌آی‌آر، 2 ژوئن 2018، دسترسی در 15 ژوئن 2018 از:

<https://roarmag.org/essays/academic-alienation-cognitivelabor-capitalism/>

[62] بردلی و تائیک-گوان، «در باب لمپن کارگر پرمخاطره‌ی آینده»، ص. 642.

[63] پیر بوردیو، خلاصه‌ی نظریه‌ی عمل (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، 1977)، ص. 95. ادبیات بالنده‌ای درباره‌ی این اثر وجود دارد، سازمان اجتماعی، فرهنگ، و آگاهی در عصر دیجیتال که در این‌جا نمی‌توان به آن پرداخت. لیکن نگاه کنید همچنین به: بررسی بسیار مهم مایکل پتانکورت، نقد سرمایه‌داری دیجیتال: تحلیلی بر اقتصاد سیاسی فن‌آوری و فرهنگ دیجیتال (نیویورک: کتاب پانکتوم، 2016)؛ برنارد استیگلر، جامعه‌ی خودکار: آینده‌ی کار، ج. 1 (کمبریج: جامعه‌ی سیاسی، 2017).

[64] برخورد نظری بسیار خوبی با این موضوعات را می‌توان در توماس آلمر، نظریه‌ی انتقادی و رسانه‌های اجتماعی: بین رهایی و کالایی‌سازی (نیویورک: روتلج، 2017) یافت.

[65] مارتین فورد، ظهور ربات‌ها (نیویورک: کتاب بیسیک، 2015).

[66] برای این داده‌ها، نگاه کنید به ماری استارزمن، «بیگانگی دانشگاهی: رهاسازی کار شناختی از چنگ سرمایه‌داری»، مجله‌ی آر‌آی‌آر، 2 ژوئن 2018، دسترسی در 15 ژوئن 2018 از

<https://roarmag.org/essays/academic-alienation-cognitive-labor-capitalism/>

[67] زاک فریدمن، «آمارهای بدهی وام دانشجویی در 2019: بحران یک‌ونیم تریلیون دلاری»، فوربس، 25 فوریه 2019، دسترسی در 9 آوریل 2019 در

www.forbes.com/sites/zackfriedman/2019/02/25/student-loan-debt-statistics-2019/#4623941133fb

[68] تام پِترونو، «غول‌های شرکتی با اوج‌گیری اقتصاد افزایش نقدینگی»، لوس‌آنجلس تایمز، 24 مارس 2010، صص. الف1 و الف8.

[69] کلاوس شواب، انقلاب صنعتی چهارم (ژنو: تریبون اقتصاد جهانی، 2016)، ص. 38. شواب چیزی را تکرار می‌کند که بسیاری پیش از این مشاهده کرده‌اند: برای حدود نیمی از مشاغل در امریکا که با عرصه‌ای گسترده‌تر برای تخریب شغل و با آهنگی بسیار سریع‌تر از آنچه این تغییرات طی انقلاب‌های صنعتی/فن‌آوری پیشین در سرمایه‌داری تجربه کردند تعریف می‌شوند، خطر خودکار شدن وجود دارد.

[70] تریسی لین، «پذیرایی با پیتزای ربات‌پز»، لوس‌آنجلس تایمز 6 ژوئیه 2017، صص. 1 سی، 5 سی.

[71] مثلاً نگاه کنید به دیو جمیسون، «زندگی و مرگ دمای انباری در آمازون» هافینگتون پست، 21 اکتبر 2015، دسترسی در 2 سپتامبر 2017، در

<http://highline.huffingtonpost.com/articles/en/life-and-death-amazontemp/>

جیم ادواردز «وضعیت ددمنشانه‌ی انبارهای آمازون تهدیدی است برای تخریب چهره‌ی شرکت»، بیزنس اینسایدر، 5 اوت 2013، دسترسی در 2 سپتامبر 2017 در:

www.businessinsider.com/brutalconditions-in-amazons-warehouses-2013-8

[72] به‌نقل از فورد، ظهور ربات‌ها، ص. 12.

[73] نیک سرنیسک، سرمایه‌داری برنامه‌ای (کمبریج: سیاست، 2017)، ص. 79.

[74] فورد، ظهور ربات‌ها، ص. 107.

[75] شواب، انقلاب صنعتی چهارم، ص. 38.

[76] آدریان چن، «کارگران فیس‌بوک که تصاویر غیراخلاقی و مستهجن (آلت تذکیر یا گردن‌زدن جان‌داران) را می‌زدابند»، نشر اینترنتی در 23 اکتبر 2014، دسترسی در 2 سپتامبر 2017 در

www.wired.com/2014/10/content-moderation/

[77] گزارش هم‌آیش سازمان ملل متحد در تجارت و توسعه (ص. 62) برآورد کرد که بیش از 85 درصد کارکنان خدماتی و خرده‌فروشی در اندونزی و فیلیپین بر اثر خودکارسازی دیجیتالی در معرض از دست‌رفتن شغل خود بودند: هم‌آیش سازمان ملل

درباره‌ی تجارت و توسعه، گزارش اقتصاد اطلاعات، 2017 (گه‌س‌م: ژنو، 2017).

[78] گه‌س‌م، گزارش اقتصاد اطلاعات، 2017، ص. 62.

[79] فورد، ظهور ربات‌ها، ص. 26.

[80] جفری موهان، «نسلی نو از کارگران کشاورزی:

ربات‌ها» لوس‌آنجلس تایمز، 25 ژوئیه 2017، صص. الف1 و الف10.

[81] کریستین پارنتی، استوای آشوب: تغییرات اقلیمی و

جغرافیای جدید خشونت (نیویورک: نشر ملت، 2012)، ص. 47.

[82] «جهان با خطر "آپارتهاید اقلیمی" روبروست، 120

میلیون دیگر در فقر: کارشناس سازمان ملل»، اخبار سازمان ملل، 25 ژوئن 2019، دسترسی در 26 ژوئن 2019:

<https://news.un.org/en/story/2019/06/1041261>

[83] امی مارتین، «تعطیلی دولت مسئله‌ی بزرگتری را

برجسته می‌سازد: 78 درصد کارگران در امریکا دخل و خرج‌شان نمی‌خواند» سی‌ان‌بی‌سی، 9 ژانویه 2019، دسترسی در آوریل 2019 در

www.msn.com/en-us/money/markets/the-government-shutdown-spotlights-a-bigger-issue-78percent-of-usworkers-live-paycheck-to-paycheck/ar-BBS1cbe

[84] مرکز آمار اروپا، «آنان که در معرض فقر یا بهبود

وضعیت اجتماعی‌اند»، ژانویه 2019 انتشار خبر، دسترسی در 29 آوریل 2019 در

https://ec.europa.eu/eurostat/statistics-explained/index.php/People_at_risk_of_poverty_or_social_exclusion

[85] در باب گرسنه ماندن و عدم امنیت غذایی، نگاه کنید به

سازمان کشاورزی و خواربار ملل متحد (فائو) «2019، رم، دسترسی در 20 ژوئن 2019 در

www.fao.org/3/ca5162en/ca5162en.pdf

برای بحث درباره‌ی زمین‌خواری‌ها، نگاه کنید به جولی دو لس ریس و گتی سندول (ویراستاران)، محصولات منعطف: کتاب اول (آمستردام: مؤسسه‌ی فراملی، آوریل 2018، دسترسی در 30 آوریل 2019 در

www.tni.org/files/publication-downloads/flexcrops06.pdf

هم‌چنین نگاه کنید به فیلیپس، سر آمدان قدرت جهانی، صص. 31-32؛

سازین، اخراج، فصل 2، «بازار جدید جهانی برای زمین» براساس داده‌های به‌دست آمده در این سه منبع به‌ارقام چندین صد میلیارد دلار و نیم میلیارد جریب زمین دست یافتیم. میزانی که زمین‌خواری اخیر زمین را به‌کالایی اغلب فرضی تبدیل کرده است را از داده‌هایی می‌توان فهمید که درصد زمین‌هایی را نشان می‌دهد که که سرمایه‌گذاران طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی در کل کشور تصرف کرده‌اند. برخی کشورهایی که بیش‌ترین تأثیر را پذیرفته‌اند، عبارتند از: فیلیپین با 17 و بیست و چهار صدم درصد، لیبیا با 5 و هشتاد و سه صدم درصد، اندونزی با 3 و هفتاد و پنج صدم درصد، سبیرالئون با 6 و هشتاد و هشت صدم درصد، و مانند این‌ها. داده‌های مربوط به فقر و گرسنگی جهانی را در فیلیپس، بخش‌های مختلف، و برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل ببینید. «حفظ پیشرفت انسان: کاهش آسیب‌پذیری‌ها و ایجاد جهندگی»، گزارش توسعه‌ی انسانی، 2014، دسترسی در 15 آوریل 2019، در

<http://hdr.undp.org/sites/default/files/hdr14-report-en-1.pdf>

[86] آوین سو، طبقه و ستیز طبقاتی در چین پاساسوسیالیست (سنگاپور: چاپگرهای علمی جهان، 2013) صص. 4-5.

[87] سو، طبقه و ستیز طبقاتی در چین پاساسوسیالیست، ص. 7 مقدمه.

[88] حتی در غیاب «جنگ‌های فراگیر» می‌توان دید که در شروع سده‌ی بیستم تنها 10 تا 20 درصد تلفات جنگ از غیرنظامیان بودند، این رقم در دومین جنگ جهانی به 50 درصد جهش یافت و سپس در آغاز سده‌ی بیست و یکم به 80 درصد افزایش یافته است. همچنان‌که در جف هالپر، جنگ برضد مردم: اسرائیل، فلسطینیان و صلح جهانی (لندن: پلوتو، 2015)، ص. 21.

[89] دیویس، سیاره‌ی زاغه‌ها، ص. 119.

[90] سدریک جانسن، «چه کسانی از عوام‌گرایی چپ ترس‌اند؟» سیاست جدید، بیست و هفت (2)، زمستان 2019، دسترسی در 7 مه 2019 در

https://newpol.org/issue_post/whos-afraid-of-left-populism/

[91] میشل کوئین، «سیلیکون ولی گسترش می‌یابد (به‌نوعی)»، نشنال جئوگرافی، فوریه 2019، ص. 125.

[92] استیفن گراهام، شهرها در محاصره: شهرنشینی نظامی جدید (لندن: ورسو، 2011) ص. 96.

[93] نگاه کنید به‌رادی بالکو، ظهور پاسیان جنگجو: نظامی‌سازی نیروهای پلیس امریکا (نیویورک: امور عمومی، 2013).

[94] نقل از هالپر، جنگ برضد مردم، ص. 24.

[95] گراهام، شهر در محاصره، ص. 21 مقدمه.

[96] لی کامپومور، «دیوارهای شرم لیما»، گزارش

ان‌ای‌سی‌ال‌ای درباره‌ی امریکاه‌ها، 51(1)، 2019: 30.

[97] ساسین، تبعیدها، ص. 36.

[98] آنتونیو گرامشی، گزیده‌ی یادداشت‌های زندان

(نیویورک: ناشران بین‌المللی، 1971)، ص. 263.

[99] نگیهان حقوق بشر، «جهانی: از یازده سپتامبر، 140

کشور قوانین ضد ترور وضع می‌کنند»، 29 ژوئن 2012، دسترسی

در 9 مه 2019 در

www.hrw.org/news/2012/06/29/global-140-countries-pass-counterterror-laws-9/11

[100] زیگمونت باومن، جهانی‌سازی: پیامدهای انسانی

(کمبریج: نشر سیاست، 1998، صص. 111-112).

[101] مارک چی، «قفس و بحران: تحلیل مارکسیستی

زندانی‌سازی انبوه»، ماتریالیسم تاریخی، 27، 2019، نقل قول از

صفحه‌ی 17 است و نمودار دوسوم‌ها در صفحه‌ی 1 است.

[102] همچنان‌که در چی آمده، «قفس و بحران»، ص. 21.

[103] «دانمارک برای جرایم گتو مجازات مضاعف قابل

می‌شود» بی‌بی‌سی نیوز، 27 فوریه 2018، دسترسی در 16 ژوئن

2018 در

www.bbc.com/news/world-europe-43214596

[104] «اظهار در باب دیدار از امریکا، نوشته‌ی پروفیسور

فیلیپ آلستون، کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل، 15 دسامبر

2017، دسترسی در 15 ژوئن 2018 در

www.ohchr.org/EN/NewsEvents/Pages/DisplayNews.aspx?xNewsID=22533

[105] کایتلین یوشیکو کاندیل، «قوانین ضد بی‌خانمان‌ها در

سانتا آنا سرب‌آورد، در راستای گرایش کشوری»، گزارش سلامت

در کالیفرنیا، 25 ژانویه 2018، دسترسی در 19 آوریل 2019 در

www.calhealthreport.org/2018/01/25/anti-homeless-laws-crop-santa-ana-line-statewide-trend/

فصل سوم

انباشت نظامی شده و انباشت با سرکوب

فساد، روابط اقتصادی خودمانی و صمیمانه بین حاکمان و مقاطعه‌کاران، غارت رایگان همه‌ی منابع ملی، صدها میلیون سود برای همه‌ی دست اندرکاران، سرکوب و فقیرسازی جمعیت محلی - همه این‌ها نیازمند گارد ریاست‌جمهوری، واحدهای عملیاتی ویژه‌ی نخبه، نیروهای نظامی فوق پیشرفته، نیروهای امنیتی همه‌جا حاضر، و تزریق تسلیحات است. سود باید کسب شود، قدرت باید توسط طبقاتی از مردم با منافع خاص اعمال شود. «جنگ‌سالاری بین‌المللی» بهترین توصیف این نظام جهانی است. حلقه‌ی بسته‌ی شرکت‌های فراملی، عوامل نظامی و تجاری‌شان در روی زمین، سیاستمداران فاسد و دسیسه‌گران طبقه‌ی

حاکم، نیروهای امنیتی و جنگ‌سالاران محلی «نظم» را تحمیل می‌کنند و همه‌چیز را به حرکت درمی‌آورند. این درحالی است که توده‌های سرکوب شده ناله می‌کنند.

جف هارپر در جنگ برضد مردم. [1]

برای شرکت تجاری که می‌کوشد سرمایه‌گذاری کند، محیطی پایدار و با ثبات لازم دارید. دیکتاتوری‌ها به‌شما این ثبات را می‌دهند.

مدیرعامل شرکت نفتی شل. [2]

پُل باران و پُل سوئیزی در اثر کلاسیک سال 1966 خود، سرمایه‌داری انحصاری، استدلال کردند که نظام سرمایه‌داری به‌سطوح فزاینده‌ای از هزینه‌های نظامی نیاز دارد تا مفری برای مصرف مقدار بیش‌تری از مازاد انباشته شده پیدا کند. آن‌ها درباره‌ی افزایش بودجه پنتاگون نوشتند: «این‌جا سرانجام سرمایه‌داری انحصاری ظاهراً پاسخ سؤال "برای چه"ی مسئله‌ای را پیدا کرده است. دولت برای چه چیزی می‌تواند به‌اندازه کافی هزینه کند تا نظام را از فرورفتن در باتلاق رکود محافظت کند؟ در زمینه‌ی تسلیحات بیش‌تر و تسلیحات هرچه بیش‌تر». [3]

بدین‌سان، مفهوم کینزیانیسم نظامی در دوره‌ی پس از دومین جنگ جهانی به‌بودجه‌های گسترش‌یابنده‌ی نظامی اشاره دارد تا رکود را از اقتصاد سرمایه‌داری دور سازد، به‌همان سبب که سیاست‌های کینزی به‌طورکلی‌تر در پی ایجاد مطالبه و تحریک اقتصاد بود. رییس‌جمهور آمریکا، *دوایت د. آیزنهاور*، نخستین‌بار اصطلاح «مجتمع صنعتی-

نظامی» را ضرب کرد. مشهور است که او در نطق خداحافظی‌اش در سال 1961 هشدار داد که «تأسیسات نظامی عظیم و صنعت تسلیحاتی گسترده‌ای» به‌عنوان نیرویی پنهان در سیاست آمریکا ظهور کرده است.^[4]

بیش از نیم قرن پس از آن، زمان آن رسیده است که فهم خود را از روابط نظامی‌گری و سرمایه‌داری روزآمد کنیم. اگر کینزیانیسم نظامی به‌خرید دستگاه‌های تسلیحات و تجهیزات نظامی توسط دولت از مقاطعه‌کاران صنعتی به‌عنوان یارانه‌ای برای سرمایه خصوصی اشاره داشت، در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از رویدادهای 11 سپتامبر 2001، نظامی‌گری بسیار گسترده‌تری در اقتصاد و جامعه سرمایه‌داری جهانی رخ داده است. سود بردن از جنگ به‌دور از این‌که امری تازه باشد، به‌همان اندازه‌ی جنگ قدیمی است. همه‌ی جنگ‌ها برای مصادره‌ی مازاد در گسترده‌ترین معنای آن واقع شده‌اند؛ و رای غارت صریح، جنگ‌ها برای ایجاد، دفاع و بازتولید شرایطی بوده‌اند که تحت آن شرایط می‌توان مازاد را توسط برخی گروه‌ها تولید و توسط گروه‌های دیگر تصاحب کرد. آنچه به‌تحلیل نیاز دارد، شیوه‌ی این مصادره از طریق جنگ و خشونت و نقشی است که در اقتصاد سیاسی گسترده‌تر ایفا می‌کند؛ آنچه من در این‌جا *انباشت نظامی‌شده و انباشت از طریق سرکوب می‌نامم*.

درحالی‌که نظریه کینزی نظامی به‌سبک قدیم هنوز پابرجاست، مفهوم انباشت نظامی‌شده به‌نقش گسترده‌تری اشاره دارد که اکنون با ایجاد جنگ، سرکوب و نظام‌های نظارت اجتماعی فراملی، همچنان‌که دقیقاً در کانون اقتصاد

جهانی حرکت می‌کند، نقش‌آفرین می‌شوند.^[*] دولت پلیسی جهانی، شامل نظام‌های زندانی کردن انبوه، بازداشت و اخراج مهاجرین، نظام‌های نظارت بر پناهندگان، ساختن دیوارهای بازدارنده و حصارکشی مرزی، نظارت همگانی و گسترده، پایش شهر توسط پلیس، به‌کارگیری ارتش‌های شبه‌نظامی، مزدوران خصوصی، نیروهای امنیتی و غیره است. همه‌ی این‌ها به‌منابع مهمی برای سودسازی تبدیل شده‌اند که به‌خنتی کردن فشارهای انباشت بیش از حد یاری می‌رساند. همچنان‌که سرمایه‌های سرمایه‌گذاری نشده انباشته می‌شوند، فشارهای عظیمی برای یافتن مفری برای سرمایه‌گذاری مجدد مازادها به‌وجود می‌آید. نوعی هم‌گرایی حول نیاز سیاسی سرمایه‌داری جهانی برای نظارت اجتماعی و سرکوب، و نیاز اقتصادی آن به‌انباشت همیشگی در برابر رکود پدید می‌آید. اگر آشکار باشد که نابرابری‌های جهانی بی‌سابقه را تنها با دستگاه‌های همه‌جا حاضر نظارت اجتماعی و سرکوب می‌توان حفظ کرد، به‌همان اندازه آشکار می‌شود که طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی، کاملاً به‌دور از ملاحظات سیاسی، نفع خاصی در جنگ، ستیز و سرکوب به‌مثابه وسیله‌ای برای انباشت پیدا کرده است. همچنان‌که خشونت و جنگ دولتی به‌طور روزافزونی تبدیل به‌انباشت نظامی و انباشت با سرکوب به‌طور روزافزونی خصوصی

[*] انباشت نظامی شده و انباشت با سرکوب یکی نیستند. انباشت با سرکوب به‌طور مشخص‌تر به‌سودسازی از طریق سرکوب مستقیم، مثلاً سرکوب مهاجران یا جنبش‌های اجتماعی اشاره دارد. انباشت نظامی مقوله‌ای فراگیرتر است و این دو به‌اندازه‌ی کافی هم‌راستا است که من در اکثر اوقات هر دو را در یک طبقه قرار می‌دهم.

می‌شود، منافع مراتب گسترده‌ای از گروه‌های سرمایه‌دار به‌سوی جوّ ایدئولوژیک، اجتماعی و سیاسی در جهت ایجاد و حفظ ستیز اجتماعی مثلاً در خاورمیانه و دستگاه‌های گسترش‌یابنده‌ی جنگ، سرکوب، و نظارت اجتماعی حرکت می‌کند.

ظهور دولت پلیسی جهانی متضمن یک‌پارچگی شدیدتر سرمایه و دولت است؛ این ادغام به‌شیوه‌های جدید، بخش‌های کلیدی اقتصاد را بر محور انباشت نظامی‌شده با یکدیگر می‌آمیزد. این انبوه سرمایه‌ی فراملی در هم‌تنیده هر چه بیش‌تر و بیش‌تر به اقتصاد جنگی جهانی وابسته است که به‌نوبه‌ی خود به‌جنگ‌سازی دائمی، نظارت اجتماعی و سرکوب متکی است. نگاهی گذرا به‌سرفصل‌های خبری آمریکا در نخستین سال‌های حکومت ترامپ این پویایی را مورد تأکید قرار می‌دهد. روز پس از پیروزی انتخاباتی دونالد ترامپ، قیمت سهام شرکت تأدیب و اصلاح آمریکا، بزرگ‌ترین شرکت زندانی‌سازی و بازداشتگاه انتفاعی برای مهاجرین در آمریکا، به‌دلیل وعده‌ی ترامپ برای اخراج میلیون‌ها مهاجر، 40 درصد افزایش یافت (به‌سطور بعدی نگاه کنید).^[5] پیمانکاران نظامی مانند ریتینون و لاکهید هر بار که درگیری جدیدی در خاورمیانه شعله‌ور می‌شود، جهش تندی در ارزش سهام خود را گزارش می‌کنند. چند ساعت پس از بمباران موشکی سوریه با موشک‌های تاماهاوک در ششم آوریل 2017، شرکت سازنده‌ی این موشک‌ها (شرکت ریتینون)، افزایش یک میلیارد دلاری ارزش سهام خود را گزارش کرد. در سال 2018، ترامپ با سروصدای بسیاری ایجاد ششمین خدمات وظیفه را به‌عنوان «نیروی فضایی» اعلام کرد.

آنچه کمتر گزارش شد، این بود که گروه کوچکی از مقامات دولت قبلی که ارتباطات عمیقی با صنعت هوافضا داشتند، پشت صحنه فشار می‌آوردند تا هزینه‌های نظامی برای ماهواره‌ها و دستگاه‌های فضایی دیگر را افزایش دهند.^[6]

جنگ‌های به‌اصطلاح با تروریسم و مواد مخدر، جنگ‌های اعلام نشده علیه مهاجران، پناهجویان و دارودسته‌ها (و بینوایان، رنگین‌پوستان و جوانان طبقه‌ی کارگر به‌طور کلی‌تر)، و جنگ‌های داغ در گوشه‌وکنار جهان، برنامه‌های گسترده‌ای برای انباشت جهانی از طریق نظامی کردن و سرکوب‌اند. «جنگ با تروریسم» که پس از 11 سپتامبر 2001 آغاز شد، افزایشی در هزینه‌های («دفاعی») نظامی و تحمیل دستگاه‌های نظارتی اجتماعی فراملی جدید به‌نام امنیت را مشروع ساخت.^[*] بیش‌تر شارحان بر بُعدهای ژئوپلیتیک و راهبردی این جنگ‌های داغ و کم‌شدت متمرکز شده‌اند. درحالی‌که چنین ملاحظات اِهمیتی اساسی دارد، اما

[*] بین خودمان باشد، زبانی که ما به‌کار می‌بریم بخشی از بُعد فرهنگی و ایدئولوژیکِ مبارزه بین ستم‌گران و ستم‌دیدگان است. اکنون اشاره به‌پنتاگون و بودجه‌های نظامی دیگر به‌عنوان «هزینه‌های دفاعی» تقریباً امری فراگیر است. با وجود این، هیچ چیز دفاعی در این هزینه‌ها وجود ندارد. نیروی نظامی آمریکا، ماشین جنگی تهاجمی است که برضد مردم جهان به‌کار می‌رود. صنعت «دفاعی اسرائیل» که به‌همراه فن‌آوری عالی و پیشرفته جایگاه اصلی اقتصاد این کشور را تشکیل می‌دهد، تهاجماتی را برضد فلسطینی‌ها انجام می‌دهد که برای آزادی مبارزه می‌کنند، و بده‌ها دولت در سراسر جهان نیز سلاح‌هایی برای سرکوب جمعیت‌های خود می‌فروشد، و مانند این‌ها.

نمی‌خواهیم فرآیند ساختاری نهفته‌ای که انباشت نظامی شده را به حرکت درمی‌آورد، از دیده پنهان بماند: طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و عوامل دولتی و سیاسی آن باید در برابر انباشت اضافی و رکود، فضای جامعه‌ی جهانی را هرچه بیش‌تر و بیش‌تر مهیا سازند و به‌صورت کالایی درآورند، که جنگ، ستیز اجتماعی و سرکوب نیز از این جمله‌اند؛ آن‌ها هم چنین باید دستگاه‌هایی برای نظارت اجتماعی ارائه دهند که بتواند از عصیان واقعی و بالقوه‌ی نیروی کار جهانی و طبقات مردمی جلوگیری کند. مدارهای انباشت نظامی شده اجباراً فرصت‌هایی را برای انباشت سرمایه در سراسر جهان می‌گشاید: چه براساس نیروی نظامی یا از طریق دولت‌هایی که تولید و اجرای نظارت اجتماعی و جنگ را به سرمایه‌ی شرکت‌های فراملی برون‌سپاری می‌کنند. از این‌رو، ایجاد ستیزها و سرکوب جنبش‌های اجتماعی و جمعیت‌های آسیب‌پذیر در گردهاگرد جهان به‌راهکاری برای انباشت سرمایه تبدیل می‌شود، و به‌اهداف سیاسی می‌پیوندد و حتی می‌تواند آن اهداف را تحت‌الشعاع قرار دهد.

تهاجمات 11 سپتامبر 2001 نقطه‌ی عطفی در ساختار دولت پلیسی‌جهانی بود. این تهاجمات نشانه‌ی آغاز دوران جنگ جهانی پایدار است. اقتصاددان اتریشی، جوزف شومپیتر، اصطلاح «تخریب خلاق» را برای توصیف نحوه‌ای که سرمایه‌داری به‌طور مداوم در چرخه‌های توسعه خود «ایجاد و تخریب» می‌کند، ابداع کرد. اکنون به‌نظر می‌رسد که «تخریب خلاق» منطق یا سازوکار انباشت نظامی شده را به حرکت درمی‌آورد. جنگ همیشگی متضمن چرخه‌های بی‌پایان نابودی و بازسازی است که

هر مرحله در این چرخه دورهای جدید و انباشت را به حرکت درمی‌آورد. بودجه‌ی پنتاگون بین سال‌های 1998 و 2011 به معنی واقعی کلمه 91 درصد افزایش یافت و حتی گذشته از اعتبارات جنگی خاص، طی این دوره تقریباً 50 درصد به صورت واقعی افزایش یافت. در سطح جهان، کل هزینه‌های دفاعی از 2006 تا 2015، از 1.4 تریلیون^[8] دلار به 2.03 تریلیون دلار افزایش یافت، هرچند این رقم شامل بودجه‌های مخفی، عملیات‌های اضطراری و هزینه‌های «امنیت داخلی» نمی‌شود.^[9] براساس گزارش شرکت تحقیقاتی امنیت داخلی، که یک گروه صنعتی است، بازار جهانی امنیت داخلی در سال 2018 به 431 میلیارد دلار رسید و انتظار می‌رفت تا سال 2024 به 606 میلیارد دلار برسد.^[10] بلافاصله پس از این حملات، میانگین قیمت سهام شرکت‌های نظامی خصوصی برای مبادلات سهام حدود 50 درصد در ارزش خود جهش داشتند.^[11] در دهه‌ای که از 2001 آغاز می‌شود تا 2011 سودهای صنایع نظامی تقریباً 4 برابر شد.^[12] در مجموع، آمریکا رقم حیرت‌آور 6 تریلیون دلار را از سال 2001 تا سال 2018 برای جنگ‌های خاورمیانه‌ای خود هزینه کرده است.^[13] که تا سال 2015 حدود 4 میلیون نفر را کشته بود.^[14] همچنان‌که تأثیرات ثانوی این هزینه نظامی از طریق رگ‌های گشوده‌ی اقتصاد جهانی جریان می‌یابد یعنی، ساختار شبکه‌ی یکپارچه تولید جهانی، خدمات و نظام مالی جهانی- به‌طور روزافزون تمیز بین ابعاد نظامی و غیرنظامی اقتصاد جنگی جهان دشوار می‌شود.

آمریکا همچنان قدرتمندترین دولت نظامی جهان باقی مانده و مداخله‌اش در گوشه‌وکنار جهان در چند دهه‌ی اخیر

افزایش یافته است. این کشور بیش از 800 پایگاه نظامی در 70 کشور و منطقه دارد (بریتانیا، فرانسه و روسیه با فاصله‌ی بسیار زیاد به دنبال او می‌روند، و هر کدام حدود 30 پایگاه خارجی دارند).^[15]

من در جای دیگری به تفصیل بحث کرده‌ام که چگونه دخالت‌های ایالات متحده و نقش غالب آن در دولت پلیسی‌جهانی باید کمتر به‌عنوان تلاشی برای «هژمونی» جدید آمریکا به‌عنوان سلطه بر دیگر دولت‌ها، بلکه بیش‌تر به‌عنوان قوی‌ترین ابزار در زرادخانه سرمایه‌داری جهانی درک شود، که از طریق آن توده‌های فقیر جهان و مردمان کارگر مهار می‌شوند، تحت نظارت قرار می‌گیرند و جهان برای غارت طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی مهیاتر می‌شود.^[16] رابطه‌ی طبقاتی نهفته بین طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و دولت ملی آمریکا را باید از این منظر فهم کنیم. دستگاه دولتی آمریکا در مقام نیرومندترین مؤلفه‌ی دولت فراملی تلاش می‌کند از منافع سرمایه‌گذاران فراملی و این نظام به‌طور کلی دفاع کند و در گوشه‌وکنار جهان با آن نیروهای سیاسی که به‌شکلی این منافع را تهدید می‌کنند یا تهدیدی برای بی‌ثبات‌سازی فرآیندهای فراملی‌اند، روبرو شود و برخورد کند. همچنان‌که یک مقام ارشد دولت آمریکا مطرح کرد، نیروهای نظامی آمریکا و بنگاه‌های امنیتی آن را در گوشه‌وکنار جهان به‌کار می‌گیرند تا «زیست‌پذیری و ثبات نظام‌های جهانی عمده را تأمین کنند: تجارت، بازارهای مالی، منابع انرژی و محیط زیست». ^[17] به‌بیان نظری، دولت آمریکا نقطه‌ی چگالش فشارها از سوی گروه‌های مسلط در گوشه‌وکنار جهان برای حل معضلات بسیار دشوار سرمایه‌داری جهانی است.

در سال 2015، دولت چین اعلام کرد که تصمیم گرفته است مجتمع صنعتی نظامی خود را گسترش دهد و از الگوی آمریکا پیروی کند که در آن سرمایه‌ی خصوصی نقش رهبری را به خود می‌گیرد. [18] این نکته‌ی بسیار مهمی است، زیرا چین می‌تواند به‌لحاظ ژئوپلیتیک با دولت‌های دیگر رقابت کند، اما سرمایه‌داران فراملی چین و سرآمدان حزبی‌دولتی عمیقاً در مدارهای مالی جهانی یکپارچه شده‌اند و در مجتمع‌های بانکداری جهانی سرمایه‌گذاری کرده‌اند که به‌نوبه خود با مجتمع نظامی-صنعتی-امنیتی تحت رهبری ایالات متحده در هم‌تنیده‌اند. به‌علاوه، اغلب مقاطعه‌کاران نظامی و شرکت‌های امنیتی خصوصی در تجارت همگانی قرار دارند و سرمایه‌داران خود را از چین و دیگر جاها در گوشه‌وکنار جهان برمی‌گزینند. نهادهای مالی جهانی غول‌آسا، مجتمع‌های صنعتی-نظامی غربی را با بانک‌ها و شرکت‌های دولتی چینی که در ساختار نظامی چین نقش دارند، مرتبط می‌کنند. مثلاً، بلک‌راک سرمایه‌گذاری‌های عمده‌ای در لاکهید مارتین، نورثروپ گرومان، بوئینگ و هم‌چنین در بانک چین، شرکت ساخت‌وساز مخابرات چین، بانک ساختمان چین، مهندسی راه‌آهن چین، پتروچاینا و امثال آن‌ها دارد. [19] هم‌چنان که در فصل یک مشاهده کردیم، مدارهای مالی جهانی به‌چنان یکپارچگی کاملی رسیده و در هم‌تنیده‌اند که جداسازی مدارهای ملی در تحلیل انباشت نظامی‌شده تقریباً غیرممکن است، که البته به‌این معنی نیست که تنش‌های ژئوپلیتیک وجود ندارند در واقع، این تنش‌ها به‌سطوح انفجاری نزدیک می‌شوند. بلکه بیش‌تر به‌این معنی است که باید راه‌های جایگزینی برای

توضیح این تنش‌ها پیدا کنیم، مانند بحران‌های مشروعیت دولت و محرکی برای ایجاد ستیز به‌منظور تحقق انباشت نظامی‌شده.

گرچه توسعه‌ی نظامی در گوشه‌وکنار جهان از طریق فرآیندهای موازی و غالباً ناسازگار رخ داده است؛ با وجود این، همه‌ی این فرآیندها ارتباط یکسانی را بین نظامی‌گری دولتی و انباشت سرمایه جهانی نشان می‌دهند. فیلیپس ادعا می‌کند به‌کارگیری قدرت نظامی در سطح جهانی که با رهبری آمریکا صورت می‌گیرد «در خدمت محافظت از سرمایه‌گذاری‌های سرمایه‌ی سرآمدان قدرت در گوشه‌وکنار جهان است». او در ادامه می‌گوید «جنگ‌ها، تغییر رژیم‌ها و اشتغالاتی که توسط نظامیان و سازمان‌های اطلاعاتی اجرا می‌شود، هم‌چنان در خدمت دسترسی سرمایه‌گذاران به منابع طبیعی، جریان آزاد سرمایه، جمع‌آوری طلب‌ها و امتیازات سفته‌بازی در بازار جهانی است».^[20] هیأت مدیره و اهداکنندگان مالی شورای آتلانتیک، که در سال 1961 توسط اعضای ناتو به‌عنوان سازمانی خصوصی برای آماده‌سازی توصیه‌های سیاست‌گذارانه درباره‌ی امور امنیتی بنیان نهاده شد، و به‌مثابه راهنمای واقعی برای تشخیص بهترین کسان در بزرگترین شرکت‌های جهانی به‌کار می‌رود، از جمله نهادهای مالی و غول‌های فن‌آوری جهانی است. در گزارش سال 2016 این شورا درباره جنگ‌های جاری در خاورمیانه، بدون هیچ ابهامی خواستار دخالت ناتو به‌رهبری آمریکا برای ارتقای سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال شد که منطقه را برای سرمایه‌گذاری شرکت‌های فراملی می‌گشاید: «یک وظیفه مرتبط، حمایت و تسهیل

اصلاحات بزرگ و فراگیر برای تشویق تجارت، سرمایه‌گذاری و یکپارچگی اقتصادی بیش‌تر با تمرکز ویژه بر تقویت سرمایه‌گذاران است».^[21]

در فصل یک مشاهده کردیم چگونه امور مالی عمومی دولت سرمایه‌داری برای کاهش یا حتی حذف نقش دولت در بازتولید اجتماعی و گسترش نقش آن در تسهیل انباشت سرمایه فراملی از طریق ریاضت، کمک مالی، یارانه‌های شرکتی و قرضه‌ی دولتی به‌این صورت که دولت‌ها ثروت را مستقیم و غیرمستقیم از نیروی‌کار به‌طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی انتقال می‌دهند، تجدید پیکربندی و بازسازی شده است. مشاهده این‌که چگونه انباشت نظامی‌شده نقشی محوری در این بازتدوین ایفا کرده، بسیار اساسی است؛ به‌این صورت که دولت‌ها برای مجتمع امنیتی-صنعتی-نظامی جهانی به‌سطح ابزار و پالانداز کاهش یافته‌اند. در دولت آمریکا، بودجه‌ای 5.6 تریلیون دلاری پیش از سپتامبر 2001 برای این منظور برنامه‌ریزی شده بود. اما متعاقباً بودجه‌های نظامی بسیار عظیم، این مازاد را یک‌شبه به‌صورت کسر بودجه‌ای درآورد که تا سال 2018 از حد 21 تریلیون دلار هم فراتر رفت. افزایش هزینه‌های روزافزون نظامی از طریق قرضه از سرمایه‌داران امور مالی فراملی پوشش داده می‌شود. سپس این پول که صرف حمایت مالی از مدارهای انباشت نظامی می‌گردد، با بهره‌اش به‌وام دهندگان اولیه بازپرداخت می‌شود. این فرآیند که انباشت نظامی و سرمایه مالی را درهم می‌آمیزد، هنگامی به‌گونه‌ای روزافزون شفاف‌تر می‌شود، که صرفاً پرداخت‌های بهره‌ی بدهی‌های ناشی از جنگ‌های عراق و افغانستان را در نظر بگیریم، که بنا

بهر آورد تا سال 2050 از 7.5 تریلیون دلار هم فراتر می‌رود.^[22]

این الگو در اروپا و در دیگر جاها، در گوشه‌وکنار جهان، تکرار می‌شود. هزینه‌ی نظامی اسپانیا از سال 2000 تا 2008، 29 درصد افزایش یافت، و نظام‌هایی تسلیحاتی را از تهیه‌کنندگان فراملی تسلیحات خریداری کردند که اساساً برای نگهداری در انبار بود.^[23] بدهی‌های دولتی و کسر بودجه‌های بعدی، به‌هنگام بحران 2008، این کشور را در معرض سقوط آزاد اقتصادی قرار داد. یونان در دهه‌ی اول 2000 به‌طور پیوسته بودجه‌ی نظامی‌اش را افزایش داد و بالاترین هزینه‌ی نظامی را نسبت به‌تولید ناخالص ملی در میان همه‌ی کشورهای اروپایی رقم زد، و میلیاردها دلار تسلیحات از تولیدکنندگان اسلحه در اروپا، آمریکا و روسیه خریداری کرد، حتی هنگامی‌که بدهی‌اش به‌صورت مارپیچی اوج می‌گرفت و اقتصاد از آغاز سال 2009 اُفت شدیدی پیدا کرد، این روند ادامه داشت. یکی از دستیاران جورج پاپاندرئو، نخست وزیر وقت یونان، در سال 2012 گفت: «هیچ‌کس نمی‌گوید که "ناوگان جنگی ما را بخرید، وگرنه تضمین‌تان نمی‌کنیم"، اما مضمون شفاف پیام‌شان این است که اگر خرید کنی از تو حمایت بیشتری می‌کنیم».^[24] دولت سریزا که پس از خیزشی توده‌ای برضد ریاضت‌کشی در سال 2015 به‌قدرت رسید، بدهی دولتی را چنان غالب و سلطه‌گر یافت که مجبور شد به‌ریاضت‌کشی و به‌خصوصی‌سازی تحمیلی از سوی اتحادیه اروپا و از سوی اعتباردهندگان خصوصی تن دهد. ردیابی میزان انباشت نظامی‌شده نسبت به‌مدارهای

چندگانه‌ی سرمایه یعنی اندازه‌گیری میزان اهمیت دولت پلیسی‌جهانی برای اقتصاد جهانی به‌طور کلی- امر دشواری است. در سراسر جهان، هزینه‌های نظامی رسمی دولتی در سال 2015، حدود 3 درصد محصول ناخالص جهان را دربرمی‌گرفت که در آن سال 75 تریلیون دلار بود (هزینه‌های اعلام نشده‌ی نظامی دولتی مشمول این مبلغ نیست). اما انباشت نظامی‌شده بسیار بیش‌تر با فعالیت‌هایی درگیر است که توسط بودجه‌های نظامی دولت ایجاد می‌شود. همچنان که در سطور آینده مشاهده خواهیم کرد، مبالغ عظیمی در هزینه‌های دولتی و انباشت شرکت‌های خصوصی از طریق نظامی‌گری و نظارت اجتماعی و اشکال دیگر تولید سود، مثلاً، از طریق نظارت اجتماعی سرکوبگر وجود دارد که شامل نظامی‌سازی به‌معنی تمام‌عیار آن نمی‌شود، مانند نظارت‌های ساختاری بر مردم فقیر از طریق سازوکارهایی برای وصول طلب‌ها یا فرصت‌های انباشت که با جرم‌انگاری امکان‌پذیر می‌شود (به‌مطالبی که در ادامه می‌آید و همچنین به‌فصل دوم مراجعه کنید). با توجه به این‌که این بخش‌ها به‌شدت در اقتصاد جهانی درهم تنیده‌اند، جدا کردن مدارهای انباشت این بخش‌ها در تحلیل ما دشوار است. مثلاً، تقریباً غیرممکن است که در اقتصاد جهانی بخش‌هایی از قبیل تولید سوخت فسیلی، معدن و فعالیت‌های کشاورزی را از ابعاد سرکوبگر و نظامی‌شده‌ی این فعالیت‌ها جدا کرد. اگر خواهیم مثالی بزنیم، نفت و گاز حدود 3 درصد محصول ناخالص جهان را تشکیل می‌دهد، که درصدی مشابه هزینه‌ی نظامی دولتی است.^[25] اما جدا کردن این بخش از جنگ‌های خاورمیانه و سایر درگیری‌ها در سراسر جهان

به‌سادگی ممکن نیست، چراکه این بخش به‌شدت با دولت پلیسی‌جهانی درهم آمیخته است، همچنان‌که سایر صنایع استخراجی نیز چنین‌اند (به‌سطرهای آینده توجه کنید).^[26] از چشم‌انداز سرمایه‌دار طبقه فراملی می‌توان این سؤال را مطرح کرد که وابستگی روزافزون اقتصاد جهانی به‌انباشت نظامی‌شده در درازمدت چقدر کاربردی و استراتژیک است؛ وابستگی به‌دولت پلیسی‌جهانی در درازمدت به‌چه میزان به‌نفع سرمایه‌ی جهانی است؟ در فصل بعدی به‌چشم‌اندازهایی باز خواهیم گشت که سیاست‌ها و استراتژی‌های انباشت دیگری ممکن است در آینده وارد عمل شوند که بر سیاست‌های مرتبط با دولت پلیسی‌جهانی اولویت داشته باشند.

خصوصی‌سازی جنگ و سرکوب

تعریف مشهور ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی، از دولت عبارت بود از نهادی که انحصار مشروع خشونت در سرزمین معینی را اعمال می‌کند. اگر این تعریف برای دوران مدرن (یعنی، از زمان معاهده‌ی وستفالیا در سال 1648) درست بوده باشد، از این پس دیگر چنین نیست. چراکه دولت تلاش می‌کند تا از طریق مقاطعه دادن اعمال این خشونت به‌سرمایه فراملی، انباشت را حفظ کند. تا آن‌جا که سرمایه دولت را تحت فشار قرار می‌دهد تا فرصت‌هایی برای تخلیه مازاد و کسب سود از طریق نظامی‌گری و سرکوب‌های مورد تأیید دولت باز کند، این جاده‌ای دو طرفه است. هر چه سیاست دولت بیش‌تر به‌سوی

جنگ و سرکوب جهت‌گیری پیدا کند، فرصت‌های بیش‌تری برای انباشت سرمایه فراملی گشوده می‌شود؛ هرچه عوامل شرکتی و سیاسی سرمایه فراملی درصدد اعمال نفوذ بر سیاست دولت در این جهت باشند، نظام‌های سیاسی و فرهنگ سرمایه‌داری فاشیستی‌تر می‌شود.

جنگ‌ها، درگیری‌ها و کارزارهای سرکوب و نظارت اجتماعی در سراسر جهان، به‌افزایش ترکیب انباشت خصوصی با نظامی‌سازی دولتی منجر می‌شوند. در این رابطه، دولت فرصت‌های انباشت سرمایه خصوصی را از طریق نظامی‌سازی گسترش می‌دهد. آشکارترین روشی که دولت این فرصت‌ها را فراهم می‌کند، تسهیل فروش تسلیحات جهانی توسط شرکت‌های نظامی-صنعتی-امنیتی است. این سازوکار به‌زمان شروع کینزی‌نگری نظامی بازمی‌گردد، اما مبالغی که اکنون درگیرند، در دوره‌های قبلی به‌سادگی قابل تصور نبود. مثلاً، در سال 2017 دولت آمریکا قراردادی را برای انباشت و انباشت نظامی توسط شرکت‌های خصوصی سرکوب‌گر به‌امضا رساند تا 350 میلیارد دلار تسلیحات برای رژیم سعودی تدارک ببینند.^[27]

بین سال‌های 2003 و 2010، فقط دنیای درحال توسعه تقریباً نیم تریلیون دلار به‌صورت اسلحه از دلالات، سلاح خریداری کردند. فروش تسلیحات جهانی توسط 100 تولیدکننده‌ی برتر سلاح و شرکت‌های خدمات نظامی بین سال‌های 2002 و 2016، 38 درصد افزایش یافت. این 100 شرکت رده‌ی بالا در سراسر جهان، منهای چین، 375 میلیارد دلار اسلحه در سال 2016 فروختند و سودی حدود 60 میلیارد دلار ایجاد کردند و بیش از 3 میلیون کارگر را در استخدام داشتند.^[28]

با وجود این، رابطه بین دولت و سرمایه خصوصی در انباشت نظامی‌شده چیزی بیش از هزینه‌ی دولتی برای پرداخت به‌مقاطع‌ه‌کاران برای سخت‌افزار نظامی است. دولت به‌طور روزافزونی طراحی و اجرای جنگ، سرکوب و امنیت را به‌طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی واگذار می‌کند. جنگ‌هایی با رهبری آمریکا در عراق و افغانستان فرصت‌های بسیار عظیمی برای نظامی‌گری خصوصی و شرکت‌های امنیتی و نظامی خصوصی فراهم آورد، و افزایش ناگهانی مقاطعه‌کاران نظامی و پلیس خصوصی را در گوشه‌وکنار جهان، که برای محافظت از سرمایه‌داری جهانی و طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی به‌کار می‌روند، موجب شد. یورش جنگ خصوصی‌شده در خاورمیانه توسط شرکت مزدور و رسوای *بلک‌واتر* رهبری شد که در سال 2007 از سوی گزارش‌گری به‌نام *جرمی اسکاهیل*، در اثر پرفروشش با عنوان، *بلک‌واتر: ظهور قدرتمندترین ارتش مزدور جهان* افشا گردید.^[29] تعداد پیمان‌کاران نظامی خصوصی در عراق و افغانستان در اوج این جنگ‌ها از واحدهای نبرد دولت آمریکا در هر دو کشور بیش‌تر بودند و واحدهای نظامی دولتی در افغانستان با نسبت سه [پیمان‌کار] به‌یک (نیروی آمریکایی در افغانستان) بیش‌تر بودند.^[30] در سال 2017، بنیان‌گذار *بلک‌واتر*، *اریک پرنیس*، به‌همراه *استفان فاینبرگ*، سرمایه‌دار میلیاردری که قراردادهای نظامی و شرکت امنیتی خصوصی و نظامی *دینکور* را مالک است، به‌تقاضای مشاوران ترامپ، پیش‌نهادی به‌کابینه‌ی ترامپ ارائه کرد که عملاً تمامی جنگ آمریکان‌تو در افغانستان را عملاً خصوصی

می‌ساخت؛ البته، این برنامه در زمان نگارش (میانه‌ی سال 2019) مورد تصویب قرار نگرفت.^[31]

فراتر از آمریکا، شرکت‌های امنیتی و نظامی خصوصی در سراسر جهان افزایش یافته‌اند و به‌کارگیری آن‌ها محدود به مناطق درگیری عمده در خاورمیانه، جنوب آسیا و آفریقا نیست. *سینگر* در مطالعه‌ی خود، *جنگجویان شرکتی*، مستند کرده است که چگونه نیروهای نظامی خصوصی نقش فزاینده‌ای در درگیری‌ها و جنگ‌های نظامی ایفا می‌کنند. گرچه این مطالعه در سال 2003 مستند شده است، اما شواهد بسیاری از پی‌ان مطالعه، تأیید می‌کنند که چرخش به سمت خصوصی‌سازی نظامی در آغاز جنگ‌های خاورمیانه رشدی انفجاری داشته است.^[32]

سینگر می‌نویسد: «صنعت جهانی جدیدی ظهور کرده است. این نوعی برون‌سپاری و خصوصی‌سازی سده‌ی بیست‌ویکمی است که بسیاری از قواعد قدیمی سیاست بین‌الملل و جنگ را دگرگون می‌سازد. این صنعت هم به‌خاطر گستره‌اش و هم به‌خاطر نوع فعالیتش جهانی شده است». عملیات شرکت‌های نظامی خصوصی (شن‌خ) «به‌یک منطقه‌ی جغرافیایی یا نوع معینی از دولت محدود نمی‌شود. شرکت‌های نظامی خصوصی در هر قاره‌ای جز آمریکا فعال بوده‌اند». ^[33] *سینگر* در ادامه می‌گوید: «تغییراتی که این پدیده ارائه کرده، بسیار عظیم است. ظهور صنعت نظامی خصوصی‌شده می‌تواند گواه بر چهره‌ی اقتصادی جدیدی از جنگ باشد». ^[34] فراتر از تعداد بسیاری از این‌گونه شرکت‌ها که در آمریکا استقرار یافته‌اند، شرکت‌های نظامی خصوصی در کشورهای متعددی در گوشه‌وکنار جهان، از جمله روسیه، آفریقای

جنوبی، کلمبیا، مکزیک، هندوستان، کشورهای اتحادیه اروپا و اسرائیل به این امر پرداخته‌اند. اگر مشاهده‌ی شرکت‌های نظامی خصوصی به‌عنوان شرکت‌های ملی خطا باشد، دیدن آن‌ها به این صورت که به‌نوعی از انبوه یکپارچه‌ی سرمایه فراملی جدا مانده‌اند نیز اشتباه خواهد بود. بسیاری از این شرکت‌های نظامی خصوصی زیرمجموعه‌های دیگر شرکت‌های فراملی‌اند. مثلاً، *وینل* صرفاً شاخه‌ای از *بدم (برادوک، دان و مکدونالد)*، مقاطعه‌کاری نظامی است که به‌نوبه‌ی خود متعلق به‌گروه *کارلایل* است، که یکی از بزرگترین شرکت‌های سهامی خصوصی در جهان، با سرمایه‌گذارانی از 75 کشور، و سرمایه‌گذاری مشترک متقابل با صدها شرکت از گوشه‌وکنار جهان است.

فراتر از جنگ‌ها، نیروهای نظامی خصوصی دسترسی به‌منابع اقتصادی و فرصت‌هایی برای سرمایه‌گذاری شرکتی را نیز می‌گشایند. مثلاً، در نواحی معدنی و میدان‌های نفتی مستقر می‌شوند. این امر باعث شد که *سینگر* شرکت‌های نظامی خصوصی را «توان‌بخش‌های سرمایه‌گذاری» بنامد. در واقع، یک شاخه از طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی، یعنی شرکت‌های نظامی خصوصی، سرمایه خود را در زمینه‌ی گشودن فرصت‌هایی برای دیگر شاخه‌های طبقه فراملی مثلاً انرژی، معدن و مجتمع‌های تجاری کشاورزی- به‌کار می‌اندازد تا به‌انباشت دست یابد. یا به‌بیانی دیگر، شرکت‌های نظامی خصوصی با اجرای خسونت مستقیم سود می‌برند تا دیگر شرکت‌های فراملی از طریق خسونت ساختاری ناشی از سلب مالکیت و استثمار سود ببرند. در

موارد دیگر، مداخلات شرکت‌های نظامی خصوصی سرکوب و فرونشاندن شورش‌های مردمی است، مانند قراردادی که دولت مکزیک با شرکت برآمد/جراحی از آفریقای جنوبی بست تا جنبش زاپاتیست‌های بومی در چیآپاس را سرکوب کند. شرکت‌های خصوصی نظامی برای هرکس که مزدشان را بدهد، کار می‌کنند. مشتری‌های آن‌ها دولت‌ها، شرکت‌ها، ملاکان، سازمان‌های غیردولتی و حتی کارتل‌های مواد مخدر کلمبیبایی و مکزیکی را هم دربرمی‌گیرد. بزرگ‌ترین مشتری این‌گونه شرکت‌ها پنتاگون است که از سال 1994 تا 2002 بیش از 3000 قرارداد با هزینه‌ای بیش از 300 میلیارد دلار با شرکت‌هایی داشت که در آمریکا مستقر بودند: «هر عملیات نظامی عمده‌ی پس از جنگ سرد شامل سطوح قابل توجهی از حمایت و فعالیت‌های شرکت‌های خصوصی ارائه‌دهنده‌ی خدماتی بوده است که قبلاً خود ارتش آمریکا آن‌ها را انجام می‌داد».^[35]

کارلایل و هالیبرتون مستقر در آمریکا بدنام‌ترین شرکت‌های خصوصی نظامی بوده‌اند که از جنگ‌های خاورمیانه سود برده‌اند. زیرا تعداد زیادی از مقامات رده‌ی بالای دولت رئیس‌جمهور جورج بوش سهام عمده‌ای در این شرکت‌ها داشتند، از جمله خانواده‌های رئیس‌جمهور بوش و معاون رئیس‌جمهور، دیک چینی. اما شرکت‌های دریافت‌کننده‌ی قرارداد برای جنگ‌های خاورمیانه از سراسر جهان آمده بودند. پنتاگون از سال 2005 تا 2010، 146 میلیارد دلار برای پیمان‌کاران نظامی خصوصی در تماشاخانه‌ی جنگ عراق-افغانستان هزینه کرد^[36] و حدود 150 شرکت را از گوشه‌وکنار جهان برای عملیات حمایتی

و امنیتی فقط در عراق به‌کار گرفتند.^[37] پس از حملات سپتامبر 2001 پیمان‌کاران خصوصی حدود نیمی از تمامی بودجه‌ی دفاعی آمریکا را هرسال دریافت می‌کردند.^[38] تا سال 2018، شرکت‌های نظامی خصوصی حدود 15 میلیون نفر را در سراسر جهان به‌کار گرفته بودند؛ این نیروها را برای محافظت از دارایی شرکت‌ها، برای تأمین امنیت مدیران طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و خانواده‌های‌شان، برای جمع‌آوری داده‌ها، اجرای عملیات پلیسی، ضدشورش و شبه‌نظامی، و همچنین مراقبت از و نظارت بر جمعیت‌های انبوه، سرکوب معترضان، اداره‌ی زندان‌ها و بازداشتگاه‌های خصوصی، تسهیلات بازجویی و مشارکت در جنگِ علنی مورد استفاده قرار می‌دادند.^[39]

فیلیپس توجه می‌کند که این شرکت‌ها به‌طور روزافزونی با شرکت‌های فراملی و شبکه‌های مالی طبقه سرمایه‌دار فراملی یکپارچه می‌شوند، و هیأت مدیره و مشاوران آن‌ها «معرفِ برخی از قدرتمندترین اشخاص مرتبط در جهان، با پیوندهای سیاسی-اجتماعی متعدد با دولت‌ها، گروه‌های سیاست‌ساز و مالی و نظامی‌اند».^[40]

شرکت‌های مالی برجسته‌ی جهانی در شرکت‌های مشهور امنیتی-صنعتی-نظامی سده‌ی بیستم مانند لاکهیدمارتین، نورثروپ گرومن، بوئینگ و ریتینون به‌طور کامل سرمایه‌گذاری کرده‌اند، که به‌نظر می‌رسد ترکیبی از مجتمع‌صنعتی-نظامی مرسوم با سرمایه مالی فراملی و بخش فن‌آوری پیشرفته است. به‌عنوان مثال، شرکت‌های سرمایه‌گذاری مالی فراملی زیر دارای سهام چندین میلیون و میلیارد دلاری در لاکهیدمارتین‌اند: استیت استریت (15.2 میلیارد دلار)، کابیتال گروپ (12.17 میلیارد

دلار)، ونگارد (6.5 میلیارد دلار)، بلک‌براک (6.1 میلیارد دلار)، بانک آمریکا (3.1 میلیارد دلار)، مرگان استنلی (703 میلیارد دلار)، گلدمن زاکس (474 میلیون دلار)، اعتبار سوئیس (149 میلیون دلار) و مانند این‌ها [41] همچنان‌که در دو فصل پیش دیدیم، همین مجتمع‌های مالی در غول‌های فن‌آوری سرمایه‌گذاری سنگینی کرده‌اند. با گره خوردن سرنوشت سیلیکون‌ولی و وال‌استریت با جنگ و سرکوب، این پیوند سیلیکون‌ولی-وال‌استریت به‌نوبه خود با مجموعه‌ی نظامی‌صنعتی-امنیتی در هم می‌پیچد. با ورود به‌سومین دهه‌ی سده‌ی جدید به‌نقطه‌ای رسیده‌ایم که جنگ و ماشین سرکوب به‌جای هرگونه منافع عمومی (هرچقدر هم که به‌نادرست تعریف شده باشد)، بیش‌تر با اجبار و تعهداتش نسبت به‌سهام‌داران به‌حرکت درمی‌آید. یکی از مقامات ارشد نظامی آمریکا گفت: «چنان بر سر تخراب می‌شود که گویی یک تَن آجر بر رویت ریخته‌اند. وزارت دفاع دیگر سازمان رزمنده‌ی جنگی نیست، نوعی سرمایه‌گذاری اقتصادی است» [42].

در دهه‌ی 1990، دولت آمریکا برون‌سپاری کار عملیاتی و تحلیلی 16 بنگاه جاسوسی به‌پیمان‌کاران خصوصی را شروع کرد. این 16 بنگاه تا سال 2006، 70 درصد بودجه‌ی مشترک خود را به‌مقاطع‌کاران انتفاعی اختصاص می‌دادند. چیزی را که یکی از مقامات سابق ارتش آمریکا آن را «مجتمع اطلاعاتی‌صنعتی» نامید، تا سال 2008 به‌بازاری 50 میلیارد دلاری تبدیل شده بود که توسط صدها شرکت فراملیتی خدمات‌رسانی می‌شد. خدماتی را که به‌شرکت‌های خصوصی برون‌سپاری می‌شد، شامل اداره‌ی شبکه‌های جاسوسی

جهانی، تحلیل اطلاعاتی، جمع‌آوری اطلاعات سیگنالی، نظارت، تهیه پیش‌نویس گزارش‌های سیاسی و توجیه اطلاعاتی، عملیات مخفیانه و شکنجه‌ی زندانیان بود. پس از رویدادهای سپتامبر 2001، تعداد این کارکنان قراردادی سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) بیش از نیروی کار تمام‌وقت خود سیا شد، و حتی بیش از نیمی از شعبه‌ی عملیات مخفی آن را تشکیل می‌داد. در میان بزرگترین شرکت‌های خصوصی که بنگاه‌های اطلاعاتی با آن‌ها وارد قرارداد شدند، بوز آلن همیلتون که بخشی از آن به‌گروه کار لایبل تعلق داشت، فرماندهی ارتش اطلاعاتی خصوصی با حداقل 10 هزار کارمند پُر توان را بر عهده داشت، درحالی‌که حدود نیمی از 42 هزار کارمند شرکت بین‌المللی کاربردهای علمی (ش‌ب‌ک‌ع)، دارای مجوزهای امنیتی دولت آمریکا بودند.^[43] شاروک برآورد کرد که 80 درصد از تقریباً 45 هزار نفر کارکنان بخش خصوصی که برای مجتمع صنعتی-اطلاعاتی کار می‌کردند، پس از موجی از ادغام‌ها در دهه 2010، تنها برای 5 شرکت بزرگ کار می‌کردند. این شرکت‌ها عبارت بودند از: لیبوس که تا حدودی در تصرف لاکهید مارتین بود؛ بوز آلن همیلتون؛ شرک ارائه خدمات فن‌آوری اطلاعات (سی‌اس‌آر) که در میان دیگر چیزها، اداره‌ی برنامه‌های پهپادی در گوشه‌و کنار جهان را نیز در اختیار داشت؛ شرکت بین‌المللی کاربردهای علمی که ناوگان ترور پهپادی سیا را در اختیار داشت و ماهواره‌های نظامی را به‌کار می‌گرفت؛ و ش‌ب‌ک‌ع اینترنشنال که در میان دیگر چیزها، «هدف‌گیری ضدشورش» را به‌ناتو ارائه می‌کرد.^[44]

در همین حال، تجارت امنیت خصوصی (پلیسی) شاخه‌ای از خصوصی‌سازی امنیت و جنگ است که در این زمان امنیت همگانی را در سراسر جهان کوچک می‌انگارد. به‌نقل از سینگر:

تجارت امنیت خصوصی یکی از بخش‌های اقتصادی در حال رشد بسیار سریع در بسیاری کشورهاست... صنعت امنیت از سال 1990 در آمریکا رشد چشمگیری داشته است. مبلغی که برای امنیت خصوصی هزینه می‌شود، 73 درصد بیش‌تر از آن مقداری است که در حوزه‌ی عمومی صرف می‌شود، و تعداد افرادی که در نیروهای خصوصی استخدام شده‌اند، سه برابر افرادی هستند که در بنگاه‌های اعمال قانون رسمی به‌کار مشغول‌اند. در ارتباط با این گرایش، امروزه ساختن «مجموعه‌های مسکونی دروازه‌دار»، در مناطق مسکونی، با بیش از 20 هزار از این‌گونه جوامع در آمریکا معمول شده است؛ در واقع، چهار محله از هر پنج محله‌ی جدید در آمریکا با نیروهای خصوصی مراقبت می‌شوند. صرف‌نظر از کار رسمی پلیسی، امروزه شرکت‌های امنیت خصوصی طیف گسترده‌تر و متنوع‌تری از عمل‌کردهای امنیت داخلی را به‌عهده می‌گیرند که قبلاً توسط دولت‌ها انجام می‌شد. مثلاً، شرکت واکنهوت که در نوع خود صنعتی پیشروست، زندان‌ها را در سیزده ایالت آمریکا و در چهار کشور خارجی اداره می‌کند. انباشت و انباشت نظامی از طریق سرکوب نیز صورت می‌گیرد، مثلاً، توسط تیم‌های سوات که از تأسیسات سلاح‌های هسته‌ای در کارولینای جنوبی و نوادا در برابر تهدید تروریستی محافظت می‌کنند. همین روند در گوشه‌وکنار جهان هم رخ می‌دهد. در آفریقای جنوبی، نسبت پرسنل امنیت خصوصی به‌افسران پلیس یونیفورم‌پوش تقریباً چهار به یک است. این نسبت در بریتانیا و استرالیا دو به یک است. کارکنان خصوصی امنیت در درون بریتانیا قریب (250 هزار

نفر) اند که در واقع تعدادشان از ارتش انگلیس بیشتر است. در بخش‌هایی از آسیا، صنعت امنیت خصوصی هر سال 20 تا 30 درصد رشد دارد. حتی در چین به اصطلاح کمونیست، حدود 250 هزار نگهبان در استخدام صنعت امنیت خصوصی هستند. شاید بزرگترین انفجار امنیت خصوصی، به‌پس از فروپاشی تقریباً کامل بنگاه‌های عمومی در روسیه «پساکمونیستی» برگردد، با بیش از 10 هزار شرکت امنیتی جدید که از سال 1989 تاکنون افتتاح شده‌اند.^[45]

از زمانی که سینگر این سطور را در سال 2003 نگاشت، در واقع تجارت امنیت خصوصی به‌گونه‌ای تصاعدی رشد کرده است. جی/4 اس بزرگترین شرکت خصوصی امنیتی جهان با 660 هزار کارمند و درآمد سالانه‌ای بیش از 10 میلیارد دلار، به‌سومین کارفرمای خصوصی بزرگ جهان (پس از المارت و فاکس‌گن) تبدیل شده است.^[46] در سال 2017، بیش از 20 میلیون کارمند امنیتی خصوصی در سراسر جهان وجود داشت و انتظار می‌رفت این صنعت تا سال 2020 بیش از 220 میلیارد دلار ارزش داشته باشد. در نیمی از کشورهای جهان، تعداد عوامل امنیتی خصوصی از افسران پلیس بیشتر است. حتی فوربس مجبور شد تصدیق کند که نابرابری جهانی روزافزون موجب صعود نجومی این بخش شده است. «با افراد بیش‌تر و بیش‌تری که به‌باشگاه میلیاردها می‌پیوندند، تقاضای خدماتی از قبیل پایش ادوات هشداردهنده و حمل‌ونقل زره‌پوش به‌شدت صعود می‌کند، و در نتیجه شرکت‌های امنیتی خصوصی به‌نمادی برای بیان شکاف ثروت در جهان تبدیل می‌شوند».^[47] نیروهای مسلح خصوصی، نظام‌هایی از امنیت خصوصی را

بهمشتریان شرکتی و ساکنان مرفه در مناطق سبز ارائه می‌دهند. مثلاً، در دیترویت شرکت امنیت خصوصی سیکوریتاس، نرخ رشد سالانه‌ی 25 درصدی خدمات خود را از سال 2013 تا سال 2019 بهمشتریان خصوصی‌اش گزارش داد. شرکت دیگر مرکز مدیریت تهدید، مفتخر است که فهرست مشتریان‌ش در شهر دیترویت بیش از 5 هزار شهروند خصوصی و یک‌صد شرکت تجاری است. [48]

در این‌جا بیان نکته‌ای بدهی اهمیت دارد: شرکت‌هایی که قدرت پلیسی کسب می‌کنند و به‌عنوان نیروهای امنیتی و نظامی خصوصی از قدرت دولت‌ها بهره می‌گیرند، برای اجرای خواسته‌های خود از هرگونه محدودیتی رها هستند. چندین قرن پیش، در اوج استعمار استعماری اروپا در آسیا، شرکت‌های هلندی و بریتانیایی که مجوز رسمی داشتند، از سوی دولت‌های فخیمه‌ی خود اجازه یافته بودند تا ارتش‌های خصوصی خود را برای مأموریت‌های استعماری در هند، اندونزی و جاهایی دیگر به‌کار گیرند و گسترش دهند. این دوران که گذشته است، امروزه تحت شرایط معاصر سرمایه‌داری جهانی رستاخیز یافته است، درحالی‌که طبقه سرمایه‌دار فراملی جهان را می‌گشاید و بار دیگر استعمار می‌کند.

سیلیکون ولی و سرمایه‌داری نظارتی

فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات در جنگ‌ها، شیوه‌های خشونت دولتی و خصوصی و ابزارهای نظارت اجتماعی

انقلابی ایجاد کرده است. آنچه موسوم به «انقلاب در امور نظامی» است، در اواخر سده‌ی بیستم آغاز شد، اما با کاربرد فن‌آوری‌های انقلاب صنعتی چهارم و پیشرفته‌تر دیجیتال، به‌نظر می‌رسد که این انقلاب در امور نظامی وارد مرحله‌ی جدیدی می‌شود. هر فن‌آوری تازه کم‌وبیش در ترکیبات مختلف با نیروهای سنتی مسلح، پلیس و اطلاعاتی به‌کار می‌رود و متضمن قابلیت عمل‌کرد در میان همه‌ی شیوه‌ها برای هدایت جنگ، نظارت اجتماعی، انقیاد و سرکوب است. برای تکرار آنچه در فصل قبلی مشاهده کردیم لازم به‌یادآوری است که نظام‌های جدید و هراس‌آور جنگ و سرکوب که با دیجیتالی ساختن پیشرفته‌تر ممکن شده‌اند، دربرگیرنده‌ی تسلیحات خودکار با قدرت هوش مصنوعی مانند حمله‌ی بدون کاربرد نیروی انسانی، وسایل حمل‌ونقل خودکار، سربازان رباتیک، نسل جدیدی از آبرپه‌پادها و پرتابه‌ها و پرتابه‌های بسیار کوچک، تسلیحات مافوق صوت، تفنگ‌های مایکروویو که فلج‌کننده‌اند، تسلیحات نانو، حملات سایبری و جنگ اطلاعاتی، هویت‌یابی زیست‌سنجی، تسلیحات زیستی، داده‌کاوی دولتی و خصوصی و نظارت الکترونیکی جهانی است که امکان نظارت و پی‌گیری هرجنبشی را فراهم می‌سازد. داده‌کاوی دولتی و نظارت الکترونیکی جهانی این تماشاخانه‌ی ستیز را از مناطق جنگی فعال به‌شهرهای نظامی‌شده و محلات روستایی در اکناف جهان گسترش می‌دهد. [49] همه‌ی این‌ها با بازسازی فضا ترکیب می‌شود تا اشکال جدیدی از محصورسازی فضایی، مراقبت و نظارت بر به‌حاشیه رانده شدگان را امکان‌پذیر سازد.

انقلاب در امور نظامی امکانات جدیدی برای

گروه‌های حاکم فراهم آورده است تا آنچه را اعمال کند که در اصطلاح‌شناسی نظامی «پیوستار کامل سلطه» یا «هشیاری فضای کلی نبرد» می‌نامند. این فضای نبرد به‌صورت کاملاً فراگیر درمی‌آید: فضای فیزیکی سنتی (خشکی، دریا، هوا) فضای سایبری، نظام‌های سیاسی، «محیط اطلاعاتی»، پیوستار الکترو مغناطیسی، رسانه‌های اجتماعی و مانند این‌ها.^[50] به‌این ترتیب، تمامی جامعه‌ی جهانی به‌صورت میدان نبردی کاملاً نظارت شده و تحت اختیار و به‌شدت سودآور درمی‌آید. نباید فراموش کرد که این فن‌آوری‌های دولت پلیسی‌جهانی به‌همان اندازه، یا حتی بیش‌تر از ملاحظات استراتژیک یا سیاسی، با این انگیزه هدایت می‌شوند که مفرهای جدیدی برای انباشت بگشایند. به‌نظر می‌رسد که ظهور اقتصاد دیجیتال و تیره ساختن مرزهای بین بخش‌های نظامی و غیرنظامی، چندین نقش سرمایه را حول فرآیند تلفیقی سفته‌بازی مالی و انباشت نظامی‌شده پیوند می‌دهد. بازار برای نظام‌های جدید انباشت نظامی و انباشت از طریق سرکوب که با تکنولوژی دیجیتال ممکن شده است، به‌صدها میلیارد دلار می‌رسد. مثلاً، انتظار می‌رفت که بازار زیست‌سنجی جهانی از ارزش 15 میلیارد دلار در سال 2015 تا سال 2020 به 35 میلیارد دلار جهش کند.^[51] سرمایه مالی اعتبار برای سرمایه‌گذاری در بخش فن‌آوری و فن‌آوری‌های دولت پلیسی‌جهانی را تأمین می‌کند. شرکت‌های فن‌آوری، فن‌آوری‌های دیجیتالی جدید را توسعه داده و ارائه می‌دهند که اکنون برای اقتصاد جهانی اهمیت کانونی دارد. از زمانی که افشاگر *آژانس امنیت ملی*، *ادوارد اسنودن*، در سال 2013 مطرح شد، جریانی

از افشاگری‌ها درباره‌ی هم‌دستی شرکت‌های غول‌آسای فن‌آوری با آمریکا و دولت‌های دیگر در ساختن دولت پلیسی‌جهانی افشا شده است. و مجتمع امنیتی-صنعتی-نظامی این فن‌آوری را به‌کار می‌گیرد، زیرا به‌مثابه‌ی مفری برای سرمایه‌گذاری مجددِ مازاد و کسب سود از طریق نظارت و سرکوب جمعیت‌های عصیان‌گر و هم چنین از طریق جنگ خصوصی‌شده عمل می‌کند.

یاشار لوین، روزنامه‌نگار پژوهش‌گر، در بررسی روشنگرانه‌اش با عنوان *دره‌ی نظارت: تاریخچه‌ی نظامی پنهان اینترنت*، [52] تاریخچه‌ی کمتر شناخته شده‌ی چگونگی پیدایش فن‌آوری اطلاعات، ارتباطات و اینترنت را در دهه‌ی 1960 شرح می‌دهد. دولت آمریکا و شرکت‌های صنعتی-نظامی، با نگاه به‌امکان کاربرد دوگانه‌ی نظامی و تجاری، به‌عنوان ابزارهای جنگ، ضدشورش، نظارت و سرکوب سیاسی این فن‌آوری را ارائه کرده است. سپس دولت آمریکا از اواخر دهه‌ی 1980، درست زمانی که سیلیکون‌ولی به‌عنوان مرکز جهانی فن‌آوری اطلاعات جدید در حال ظهور بود، اینترنت را به‌کنسرسیوم‌های شرکتی واگذار کرد. بدین‌سان، با نخستین موج دیجیتالی‌سازی در دهه‌ی 1990، این صنعت فن‌آوری نوظهور در بدو تولد خویش مجتمع امنیتی-صنعتی-نظامی و دولت پلیسی‌جهانی را به‌هم پیوند داد. اما این صنعت نوپا عزم داشت که آگاهانه به‌عنوان شورشی پیشرو که جنبش ضدفرهنگی روشنگرانه‌ای را پیش می‌برد، نام خود را تغییر دهد. این کارزار تبلیغاتی ضمن این‌که تاحدودی در تبدیل سرمایه‌داران بزرگ فن‌آوری پیشرفته‌ی جهانی (مانند بیل گیتس، استیو جابز و

ایلان ماسک) به‌قهرمانان فنی مردمی موفق بود، در عین حال چشم برخی جوان‌ها را خیره و به‌کیش فن‌آوری اطلاعات جذب می‌کرد. [53] با وجود این، در پس این نقاب روابط همگانی، شرکت گوگل طی سال‌های طولانی فن‌آوری نقشه‌برداری مورد نیاز ارتش آمریکا در عراق را فراهم آورد، برای سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) داده‌های اطلاعاتی تهیه کرد، پایگاه‌های اطلاعاتی گسترده اژانس امنیت ملی را فهرست نویسی کرد، ربات‌های نظامی ساخت، با کمک پنتاگون ماهواره‌ی جاسوسی راه‌اندازی کرد و برنامه‌ی آبری خود را برای کمک به‌بخش‌های پلیس در پیش‌بینی جرم، اجاره داد. لوین همچنین توجه می‌دهد که «گوگل تنها نیست. از آمازون تا ئی‌بی‌تافیس‌بوک... برخی بخش‌های این شرکت‌ها به‌طور کامل با خدمات امنیتی آمریکا درهم تنیده‌اند، چنان‌که دشوار بتوان گفت کجا این شرکت‌ها پایان می‌یابند و کجا دولت آمریکا آغاز می‌شود». [54]

داده‌کاوی، فقط برای کارزارهای بازاریابی تجاری بسیار سودآور نیست؛ این نوع داده‌کاوی کلید اصلی برای دستگاه‌های نظارت و نظارت دولت پلیسی‌جهانی است. با گسترش دیجیتالی‌سازی، ما به‌سوی نقطه‌ای می‌رویم که عملاً همه‌ی ارتباط‌ها و رای ارتباط چهره به‌چهره، هر دادوستد و هر فعالیتی در نهادهای جامعه به‌داده‌های دیجیتالی تبدیل می‌شود. این انباره‌های بی‌پایان داده‌ها در اختیار شرکت‌ها و دولت‌هایی است که آن را گردآوری می‌کنند. به‌نظر می‌رسید که گوگل نقش رهبری را در تبدیل سیلیکون‌ولی به‌کاوش گسترده‌تر و کالاسازی قطار داده‌ها داشته باشد. لوین می‌گوید «اگر به‌تصویر بزرگ‌تر نگاه

کنید، در می‌یابید که امثال شرکت‌ها بر روی هم- رایانه‌ها و تلفن‌های ما را به ابزارهای شنود تبدیل کرده‌اند که به شبکه نظارتی وسیع و تحت مالکیت شرکت‌ها متصل‌اند: *اوبر، آمازون، فیس‌بوک، ئی‌بی، تیندر، آپل، لیفت، فور-اسکوئر، اری‌بی.ان‌بی، اسپوتیفای، اینستاگرام، توئیتر [شبکه‌ی ایکس] و انگری برد.* هرکجا که می‌رویم، هرآنچه می‌کنیم، درباره هر چیزی که سخن بگوییم، با هر کسی که گفتگو می‌کنیم و هرکسی را که می‌بینیم- همه چیز ثبت و ضبط می‌شود و در جایی به ارزش تبدیل می‌گردد». این روند به قدری گسترده است که گوگل در سال 2017 چیزی حدود 90 میلیارد دلار درآمد و 20 میلیارد دلار سود از آن کسب کرد.^[55]

ششونا زوبوف از دانشکده‌ی تجارت هاروارد در مطالعه‌ی خود با عنوان *عصر سرمایه‌داری نظارت نشان* می‌دهد که چگونه استخراج و تحلیل داده‌ها آن‌چنان فراگیر شده است که تا همین چند سال پیش غیرقابل تصور بود. در عمل همه‌ی اطلاعات در جهان کنونی دیجیتالی می‌شود و قدرتی باورنکردنی به‌کسانی می‌دهد که می‌توانند آن‌ها را گرد آورده، پردازش و تحلیل کنند.^[56] زوبوف به‌درستی گوگل و دیگر شرکت‌های فن‌آوری را متأثر از فرصت‌های سودآوری گسترده‌ای می‌بیند که امروزه داده‌های بزرگ برای‌شان ایجاد می‌کند؛ او مشاهده می‌کند که «این شکل جدید بازار منطق بی‌نظیری برای انباشتی است که در آن نظارت سازوکار بنیادینی در تبدیل سرمایه‌گذاری به سود است».^[57] اما در این‌جا می‌خواهیم تأکید کنیم که چگونه «این شکل جدید بازار» به‌نوبه‌ی خود به‌دولت پلیسی‌جهانی مرتبط می‌شود. سپس، مدیر سازمان سیا، *مایکل هابین*،

در سال 2013 خیلی صریح توضیح می‌داد که در سال‌های بعد از 11 سپتامبر 2001، این سازمان اطلاعاتی «به‌درستی می‌توانست به‌نظامی کردن شبکه‌ی جهان‌گستر متهم شود». [58] تا آن‌جایی ما در این‌جا با انباشت نظامی‌شده سروکار داریم، روشن شده است که تفاوت بین تصویرگری نظامی و تجاری، و داده‌کاوی توهمی بیش نیست. همان برنامه‌ها و خدماتی که گوگل برای پایش زندگی انسان‌ها به‌کار می‌گیرد و داده‌های‌شان را گرد می‌آورد، برای اداره‌ی بخش‌های بزرگی از آژانس‌های جاسوسی و نظامی آمریکا، دیپارتمان‌های پلیس، همچنین شرکت‌های مجتمع امنیتی-صنعتی-نظامی نیز به‌کار می‌رود. پیوند سیلیکون‌ولی با این مجتمع در آغاز سده‌ی جدید، هنگامی تقویت شد که سازمان سیا صندوق سرمایه‌گذاری خطرپذیری، به‌نام *این‌کیوتل* را راه‌اندازی کرد تا انباشت و انباشت نظامی‌شده از طریق سرکوب را مجدداً از طریق این‌گونه شرکت‌ها سرمایه‌گذاری کند، و سیا را هرچه بیشتر با سیلیکون‌ولی نزدیک‌تر سازد. یکی از این شرکت‌های تازه به‌نام *کی‌هول*، که توسط سازمان سیا در مشارکت با آژانس اطلاعات جغرافیای ملی (که اطلاعات ماهواره‌ای را به‌سازمان سیا و وزارت دفاع پنتاگون تحویل می‌داد) در سال 2004 به‌طور کامل توسط گوگل خریداری شد.

یکپارچگی پیشرفته‌تری از همان سال در میان گوگل و بقیه‌ی سیلیکون‌ولی با دستگاه امنیت ملی و نظامی آمریکا و شرکت‌های سنتی‌تر مجتمع صنعتی-نظامی مانند *ریتیون*، *نورثروپ گرومان* و *لاکهد مارتن* آغاز شد. گوگل این هیولای شرکت‌های اینترنتی را برای مشارکت با این

شرکت‌های پیمان‌کاری نظامی سنتی گشود و «تقریباً با هر آژانس اطلاعاتی و نظامی عمده‌ای»، با وزرات امور خارجه، افبی‌آی و دیگر آژانس‌های مرکزی فدرال همکاری کرد: «گوگل فقط با آژانس‌های نظامی و اطلاعاتی کار نمی‌کرد، بلکه در پی نفوذ در هر سطحی از جامعه بود، از جمله آژانس‌های فدرال غیرنظامی، شهرها، دولت‌ها، بخش‌های محلی پلیس، مراکز اورژانس، بیمارستان‌ها، مدارس دولتی و انواع شرکت‌ها و غیرانتفاعی‌ها». و این تنها در گوگل متوقف نمی‌شد. *آمازون*، *بی‌پال*، *فیس‌بوک* و *ئی‌بی* از جمله غول‌های اینترنتی بودند که به همراه شرکت‌های بی‌شمار کوچک‌تر قراردادهایی با ارزش میلیاردها دلار با سیا (آژانس امنیت ملی)، وزارت دفاع (پنتاگون)، پاسگاه‌های محلی پلیس و مانند این‌ها امضا کردند. [59] مدیرعامل *آمازون*، *جف بزوس*، ثروتمندترین مرد جهان، بر هیأت مشاوره‌ی نوآوری دفاعی تکیه می‌زند که ابتکاری از سوی پنتاگون است که از سال 2016 آغاز شد تا افسران ارشد شرکت‌های برتر سیلیکون‌ولی را به ارتش آمریکا بیاورد. [60] دو سال پیش از آن، *آمازون* معامله‌ای 600 میلیون دلاری را با سازمان سیا امضا کرده بود. [61] همچنان‌که رسانه‌های اجتماعی به صورت سلاحی درمی‌آمدند، شرکت دیگری موسوم به *ژئوفیو* با پشتوانه‌ی سازمان سیا که به مشتریان خود اجازه می‌داد پست‌های رسانه‌های اجتماعی را از مکان‌های جغرافیایی خاص نمایش دهند، در سال 2016، 500 نفر از نیروی‌های پلیس را به عنوان مشتری داشت و توانایی خود را برای نظارت بر اتحادیه‌ها، اعتراضات، شورش‌ها و گروه‌های فعال

تبلیغ می‌کرد. ژئوفیدیا و دیگر شرکت‌ها با پشتیبانی سازمان سیا به «گوگل و فیس‌بوک و توییتر برای دسترسی ویژه به داده‌های رسانه‌های اجتماعی پول پرداخت می‌کردند - و درآمد قابل توجه دیگری را برای سیلیکون ولی رقم می‌زدند».^[62]

در فصل قبل نقشی را که رسانه‌های همگانی و صنعت سرگرمی در شکل دادن به آگاهی اجتماعی دارند، مشاهده کردیم (اغلب جداکردن این دو غیرممکن است). در واقع، فرهنگ سرمایه‌داری جهانی، اگر نگوییم قادر مطلق است، اما نیرویی همه‌جا حاضر و فراگیر است؛ زیرا فرهنگ‌های چندگانه‌ای وجود دارند که مقاومت را پس می‌زنند، همچنین تناقض‌هایی بین روایت‌های فرهنگی مسلط و واقعیت مردم‌زیسته و شرایط مادی آن‌ها وجود دارد. رسانه‌های شرکتی به‌لحاظ دسترسی و نفوذ جهانی‌اند، «انحصار رسانه‌ای» بسیار متراکمی که با صنعت سرگرمی، نهادهای مالی فراملی و شرکت‌های فن‌آوری متقابلاً سرمایه‌گذاری شده است، و درآمدش در سال 2017 از دو تریلیون دلار هم بیش‌تر بود. عمل‌کرد رسانه‌های فراملی «بازتاب و بازتولید گشتار فراملی سرمایه‌داری است»، این چیزی است که آرتس در بررسی خود با عنوان *رسانه‌های سرگرمی جهانی* ادعا می‌کند. مجتمع‌های رسانه‌ای فراملی «ابزارهای طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی است و در اختیار اوست».^[63] به‌نوبه‌ی خود، همان غول‌های مالی جهانی که آن‌ها را در هسته‌ی اقتصاد جهانی شناسایی کرده‌ایم، شاخک‌های سرمایه‌گذاری خود را در سراسر سیلیکون‌ولی و همچنین در سرگرمی و رسانه‌های شرکتی نیز می‌گسترانند. مثلاً *بِک‌رَک*، *وَنگارد*، *استیت*

استریت، جی‌پی مورگان چیس، کاپیتال گروپ و گلدمن زاکس حدود 40 میلیارد دلار را در شرکت کامگست سرمایه‌گذاری کرده‌اند که بنگاه‌های رسانه‌ای و تلویزیونی، اینترنت، و دیگر خدمات ارتباطی و کابلی را تدارک می‌بیند. همین مجتمع‌های برتر مالی ده‌ها میلیارد دلار در شرکت *والت دیسنی* سهم دارند؛ مجتمع شرکتی عظیمی که حدود 200 هزار نفر را در سراسر جهان به‌کار می‌گیرد، در سال 2016 درآمدی 55.6 میلیارد دلاری داشت، و به‌نوبه‌ی خود در بنگاه‌های خبرپراکنی، سرگرمی، پارک‌ها، هتل‌ها و در میان امپراطوری گسترده‌اش از جمله در شرکت خبرپراکنی آمریکا نیز سهم دارد (در همین حال کارگران این شرکت در *آن‌هایم دیسنی*، و در گردشگاه کالیفرنیا، دستمزدی کمتر از دوسوم آنچه برای خوردن غذای کافی سه وعده در روز لازم است، دریافت می‌کنند). [64] همین الگو برای انحصارات رسانه‌ای دیگر مانند *برتلزمن*، *ویاکوم* و *سی‌بی‌اس*، *تایم وارنر* و مانند این‌ها صادق است. [65]

فیلیپس یادآور می‌شود که رسانه‌های شرکتی «احساسات و معرفت انسان را در سراسر جهان دست‌کاری می‌کنند و نگاه سرگرمی را به‌مثابه‌ی نوعی عامل منحرف‌کننده نسبت به‌ابرابری جهانی اشاعه می‌دهند». [66] رسانه‌های شرکتی 70 تا 80 درصد از محتوای انتشاراتی و چاپی خود را از آنچه *فیلیپس* آن را شرکت‌های تبلیغاتی و روابط عمومی می‌نامد، دریافت می‌کند، و تقریباً تمامی محتوای داخلی دستگاه رسانه‌ای شرکتی جهانی از بسته‌های اخبار، عقاید و سرگرمی‌های از پیش‌آماده‌ی مدیریت شده تشکیل می‌شود:

تدارک برای گزارش درباره‌ی جنگ‌های جاری و تروریسم به‌خوبی در کلایدوسکوپ اخبار از پیش برنامه‌ریزی شده‌ی ایدئولوژیک جامی‌افتد. کارشناسان روابط عمومی دولتی و خصوصی، اخبار جاری را فراهم می‌آورند تا دستگاه‌های توزیع رسانه‌ای فراملی را تغذیه کنند. نتیجه، رابطه‌ی هم‌زیستی در سطح ماکرو بین کسانی که خبرپراکنی می‌کنند و عرضه‌کنندگان اخبار است. نمونه‌های کامل این رابطه، منابع مطبوعاتی سازماندهی شده توسط وزارت دفاع (پنتاگون)، هم در خاورمیانه و هم در واشنگتن دی‌سی است که گزارش‌های از پیش برنامه‌ریزی شده‌ای درباره تروریسم و جنگ‌ها را به‌گروه‌های برگزیده‌ای از گردآوردندگان خبر (خبرنگاران) برای توزیع از طریق سازمان‌های رسانه‌ای مشخص آن‌ها ارائه می‌دهند.^[67]

نکته این‌جاست که هالیوود، صنعت سرگرمی و رسانه‌های شرکتی به‌صورت سلاح درآمده‌اند و به‌طور فراگیر در مدارهای انباشت نظامی‌شده قرار گرفته‌اند. آن‌ها در کارزار فرهنگی و ایدئولوژیک برای مشروعیت بخشیدن و عادی‌سازی دولت پلیسی‌جهانی نقشی محوری ایفا می‌کنند، هم‌چنان‌که با کمک به‌ساختن سامان هژمونیک دولت پلیسی‌جهانی، در همین حال خودشان هم از جنگ و نظارت اجتماعی سود می‌برند. دولت پلیسی‌جهانی خود را از طریق سرگرمی و رسانه‌های همگانی در تار و پود زندگی روزانه می‌تند. مثلاً، بنگاه‌های اطلاعاتی و نظامی آمریکا از سال 2005 تا 2016 روی بیش از 800 فیلم مهم و 1000 نمایش تلویزیونی تأثیرگذار بودند و هالیوود را به‌ماشین تبلیغاتی قدرتمندی برای جنگ و سرکوب تبدیل کرده‌اند.^[68] سیاهه‌ی فیلم‌ها و نمایش‌های تلویزیونی که بنگاه‌های اطلاعاتی و نظامی بر آن‌ها اعمال نفوذ کرده‌اند،

حیرت‌آور است. دامنه‌شان از ده‌ها فیلم پرفروش هالیوودی مانند *تاپ‌گان*، *وین‌تاکرز*، *افسر و جنٹلمن*، *استریپس*، *روز استقلال*، *پارک ژوراسیک*، *شاهین سیاه می‌میرد*، *شکار برای اکتبر سرخ*، *بازی‌های میهنی*، *سری فیلم‌های جیمزباند*، *کشتی*، *مبدلان*، *ملاقات با والدین*؛ و همچنین سریال‌های تلویزیونی مانند *آمریکا استعداد دارد*، *سریال آپرا*، *ان‌سی‌آی‌اس*، *نمایش جی‌انو* و مستندهای بی‌شماری که *پی‌بی‌اس*، *بی‌بی‌سی* و *کانال تاریخ* پخش می‌کردند را در برمی‌گیرد.

دیجیتالی‌سازی و داده‌های بزرگ در هر سطحی که باشد، راه را برای «*سرمایه‌داری نظارتی*» هموار می‌کند و انضباط تیلوریستی را برای کار به‌اوجی می‌رساند که در سده‌ی بیستم قابل تصور نبود. داده‌های بزرگ ابزاری قدرتمند برای سرمایه در مبارزه‌ی سرکوب‌گرانه‌ی طبقاتی بی‌وقفه‌اش با کار است. همچنان‌که *فور* مشاهده می‌کند:

داده‌های بزرگ و الگوریتم‌های هوشمندی که آن‌ها را همراهی می‌کنند، تأثیری مستقیم بر محیط کار و حرفه‌ها دارند؛ زیرا کارفرماها، مشخصاً شرکت‌های بزرگ به‌طور روزافزونی تعداد بی‌شماری از معیارها و آمار را در مورد کار و واکنش‌های اجتماعی کارکنان‌شان در اختیار دارند. شرکت‌ها هرچه بیش‌تر به تحلیل‌های اشخاصی که تحلیل‌گر نامیده می‌شوند، به‌عنوان شیوه‌ای برای استخدام، اخراج، ارزش‌یابی و ارتقای کارگران تکیه می‌کنند. مقدار داده‌های جمع‌آوری شده درباره افراد و کاری که آن‌ها انجام می‌دهند، حیرت‌آور است. برخی شرکت‌ها هر ضربه‌ی کلید تایپ شده توسط هر کارمند را ثبت می‌کنند. نامه‌های الکترونیکی، مکالمات تلفنی ضبط شده، جستجوهای شبکه‌ای، بررسی‌های پایگاه اطلاعاتی و دسترسی به‌بایگانی‌ها، تسهیلات ورودی و خروجی و تعدادی

ناگفته از انواع دیگر داده را نیز می‌توان با یا بدون اطلاع کارگران - جمع‌آوری کرد.¹⁶⁹

فراتر از این نظارت بر کار در محل کار، کل سامان اجتماعی هم تحت نظارت قرار می‌گیرد. نظام‌های نظارت دولتی و خصوصی این زمان هرگوشه‌وکناری از این جهان را می‌پایند و تقریباً هر دادوستدی را که نمی‌توان با دقت پرده‌پوشی کرد، آشکار می‌کنند. فیلسوف فرانسوی، میشل فوکو، از این پدیده‌ی همه‌نمایی درونی از بیرون در محل کار در بنیادها و نهادهای مشخص می‌ترسید. مطمئناً برایش قابل تصور نبود که چگونه در این دیکتاتوری سرمایه فراملی گروه‌های مسلط توانسته‌اند به نظارتی همه‌جانبه و گسترده از تمامی سیاره دست پیدا کنند؛ نظارتی که در عین حال وظیفه‌ی نظارت و انباشت را دارد.

جرم‌انگاری و انباشت نظامی

در فصل قبل مشاهده کردیم که جرم‌انگاری سازوکاری برای تسهیل سرکوب مخالفان و نظارت اجتماعی بر بشریت زائد است. اما جرم‌انگاری همچنین روشی است که دولت برای ایجاد بازارهای اختصاصی برای سود خصوصی به‌وجود می‌آورد.¹⁷⁰ این شفاف‌ترین روش انباشت از طریق سرکوب است. این نوع جرم‌انگاری، سرکوب دولتی «مشروع» را فعال می‌کند تا انباشت سرمایه را عملی سازد، از جمله توسط نهادهای‌سازی از طریق دستگاه‌های اعمال قهر و سازوکارهای مختلف دولتی برای استثمار ثانوی (فصل قبل را ببینید). دولت به‌نوبه‌ی خود به سرمایه‌ی خصوصی

روی می‌آورد تا سرکوب بر ضد کسانی را که جرم‌انگاری شده‌اند، اجرا کند.

افزایش سریعی در زندانی‌سازی در کشورهای در گوشه‌وکنار جهان وجود دارد که در رأس‌شان آمریکا قرار دارد که نظام زندانی‌سازی انبوه خود را صادر کرده است. آمریکا در سال 2019، دست‌کم در دستگاه‌های زندان 33 کشور مختلف درگیر بود. برنامه‌های آمریکا در این کشورها شامل ساخت زندان‌های جدید، تربیت نگهبان زندان، اعتباربخشی، مدیریت داده‌ها و طراحی کلی بود. در مکزیک به‌عنوان بخشی از به‌اصطلاح «جنگ بر ضد مواد مخدر» (به‌سطور آینده نگاه کنید)، آمریکا بودجه‌ای برای ساخت زندان‌های فدرال تأمین کرد که تعداد آن‌ها از 5 به 14 افزایش یافت.^[71] در گرداگرد جهان 10.7 میلیون نفر در نهادهای کیفری نگهداری می‌شدند. آمریکا با 2.3 میلیون زندانی در این عرصه پیش‌تاز بود، بعد از آن چین با 1.65 و سپس برزیل، روسیه، هند، تایلند، اندونزی، ترکیه، مکزیک و فیلیپین قرار گرفته بودند. درحالی‌که جمعیت زندانی جهانی از سال 2000 تا 2018، 24 درصد افزایش یافت؛ در اقیانوسیه جمعیت کسانی که پشت میله‌ها بودند 86 درصد افزایش داشت، در آمریکا 41 درصد، در آسیا 38 درصد، در آفریقا 29 درصد (و در مقابل در اروپا 22 درصد کاهش داشت).^[72]

درباره‌ی زندانی‌سازی در آمریکا مقالات و آثار گسترده‌ای وجود دارد، کشوری که برای مطالعه‌ی وضعیت ندامتگاه‌ها نمونه ارائه می‌دهد. در میان مطالعات بسیاری که به‌ظهور این مجتمع صنعتی‌زندان‌ی می‌پردازد، روث ویلسون گیل‌مور در کتاب گولاگ زرین نشان می‌دهد

که چگونه کالیفرنیا شاید مرکز این راهکار زندانی‌سازی انبوه باشد و راه را برای «بزرگترین پروژه‌ی ساخت زندان در تاریخ جهان» گشوده است. این خانم نشان می‌دهد که چگونه شکست مبارزات انقلابی در کنار انباشت سرمایه مازاد به‌راهکار در قفس نگهداشتن کار اضافی انجامید که عمدتاً متشکل از جوانان متعلق به‌گروه‌های نژادی و قومی ستمکش بودند که عدم تناسب بسیار شدیدی با جمعیت به‌طور کلی داشتند. [73] در سطح کشوری جمعیت زندانی در چهار دهه‌ی گذشته 900 درصد افزایش داشته، و در سال 2018 به 2.3 میلیون نفر رسید. اما این رقم شامل آن 5 میلیون نفری که خارج از زندان تحت شکلی از نظارت ندامتگاهی، مانند خانه‌هایی که در نیمه‌ی راه، قرار دارند و یا کسانی که با عفو مشروط آزاد شده‌اند، نمی‌شوند؛ همچنین شامل ده‌ها میلیون افرادی که سابقه دستگیری یا محکومیت داشته و در بازداشت پیش از محاکمه قرار دارند، و نوجوانانی که در مراکز دارالتأدیبانند نیز نمی‌شود. گزارش *ابتکار سیاست زندان* حاکی از آن است که در آمریکا مردم هر سال 10.6 میلیون بار به‌زندان می‌روند. [75]

این وضعیت ندامتگاهی فرصت‌های گسترده‌ای را برای سطوح چندگانه‌ی انباشت نظامی فرامی‌آورد. در سراسر جهان، در سال 2001 تقریباً 200 زندان که به‌شیوه‌ی خصوصی نگهداری می‌شد در تمامی قاره‌ها وجود داشت و تعداد بسیار بیشتری زندان‌هایی که به‌صورت «مشارکت خصوصی-عمومی» اداره می‌شدند، که خدمات خصوصی شده‌ی زندان و دیگر اشکال خدمات نگهداری برای سود، مانند برنامه‌های پایش الکترونیکی

را در برمی‌گرفتند. کشورهای که زندان‌های خصوصی را توسعه می‌دادند، دامنه‌ای در اغلب کشورهای عضو اتحادیه اروپا تا اسرائیل، روسیه، تایلند، هنگ‌کنگ، آفریقای جنوبی، نیوزیلند، اکوادور، استرالیا، کاستاریکا، شیلی، پرو، برزیل و کانادا داشتند. شرکت‌هایی که این زندان‌های خصوصی را اداره می‌کردند، خود شرکت‌های فراملی بسیار بزرگی بودند، از جمله شرکت *اصلاح رفتار آمریکا* (سی‌سی‌ای) که تجارتي جهانی است و مقر آن در آمریکاست، و *جی‌4 اس* و *سیرکو* که پایگاه‌شان در بریتانیاست و به‌نوبه‌ی خود با صنعت مالی پیوند دارند.^[76]

زندان‌های خصوصی در آمریکا به‌دهه‌ی 1970 باز می‌گردد، هنگامی‌که شرکت‌های خصوصی برای نخستین‌بار عملیات *خانه‌های نیمه‌راه* را برعهده گرفتند. در دهه‌ی 1980 شرکت‌های *اصلاح رفتار* نخستین شرکت زندان برای سود بود که قرارداد اداری امکانات خصوصی را به‌امضا رساند. از سال 2000، تعداد کسانی‌که در زندان‌های خصوصی در آمریکا نگهداری می‌شدند، در مقایسه با افزایش کل جمعیت زندانی که 9 درصد اعلام شد، افزایش 47 درصدی داشت. در سال 2018، اداره‌ی زندان‌های آمریکا اعلام کرد که استفاده از زندان‌های خصوصی را برای کسانی که در زندان‌های مرکزی فدرال نگهداری می‌شوند، توسعه می‌دهد.^[77] چون بنگاه‌های دولتی به‌شرکت‌های خصوصی بابت هر زندانی مقدار معینی پرداخت می‌کردند، از این‌رو به‌نفع این شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران آن‌هاست که جمعیت زندان را هرچقدر که ممکن است بیشتر کنند، زندانیان را

حتی‌الامکان هرچه طولانی‌تر نگهدارند، و در همین راستا روش‌های جرم‌انگاری را نیز گسترش دهند.

زندان‌های خصوصی آمریکا کمتر از 10 درصد از کل زندانی‌های فدرال و ایالتی به‌طور کلی را در خود جای می‌دادند، که همین امر به‌نوعی به‌نادیده گرفتن اهمیت آن‌ها انجامید. اما این رقم بسیار گمراه‌کننده است، زیرا حتی هنگامی‌که زندان‌ها عمومی می‌مانند، باز هم خصوصی‌سازی گسترده‌ی خدمات زندان مانند مراقبت سلامت، آموزش، تغذیه، تلفن و حمل‌ونقل، همچنین «مشارکت‌های خصوصی-عمومی»، مراکز بازداشت خصوصی نوجوانان و خانه‌های نیمه‌راه وجود دارند (که باید مراکز بازداشت مهاجرین را که در آینده مورد بحث قرار می‌دهیم نیز به‌آن‌ها اضافه کرد). [78] به‌علاوه، از هنگامی‌که تعداد کل کسانی‌که در اوایل دهه‌ی 2010 زندانی بودند به‌اوج خود رسید، نوعی اُفت ثابت، هرچند بسیار کُند، در تعداد کلی زندانی‌ها مشاهده شد که تا حدودی نتیجه‌ی حرکت روبه‌افزایش اصلاح عدالت کیفری بود. [79]

به‌هرروی، این اُفت با اشکال جدید نظارت خصوصی شده‌ی زندانیان روبرو شد، آن چیزی که برخی آن را «قفس‌های اجتماعی» نام دادند: مراکز گزارش روزانه، تسهیلات تحریمی میانی، خانه‌های نیمه‌راه و پایش الکترونیکی. برنامه‌های پایش الکترونیکی در آمریکا در دهه‌ی 2010 دو برابر شد و برآورد می‌شد که به‌صنعتی 6 میلیارد دلاری تبدیل شود. [80] بنا به‌گفته‌ی یک مقام اجرایی از جیوگروپ، که در دهه‌ی 2010 پاسخ‌گوی موجی از درخواست‌های شرکت‌های ارائه‌دهنده برنامه‌ی «قفس‌های اجتماعی» را به‌عهده گرفته بود: «ما معتقدیم

که تأکید بر توانبخشی متخلفین و برنامه‌های بازگشت به‌جامعه به‌عنوان بخشی از اصلاحات کیفری فرصت‌هایی برای رشد شرکت ما ایجاد خواهد کرد».^[81]

دولت زندانی‌محور، همچنین برای سرمایه، نیروی‌کار فوق‌العاده استثمارشدنی و در اسارت فراهم می‌آورد. در سال 2017، حدود 15 درصد زندانی‌ها در زندان‌های دولتی و مرکزی برای شرکت‌هایی مانند بوئینگ، استارباکس و ویکتوریا سکرِت کار می‌کردند، درحالی‌که مهاجران بازداشتی به‌خاطر تخلف از قوانین مهاجرت، بخش به‌سرعت فزاینده‌ی نیروی‌کار زندانی را تشکیل می‌دادند. مثلاً، در کلرودو حدود 1600 زندانی در سال 2014 توسط شرکت‌های خصوصی از قبیل تولیدکننده‌ی مبلمان، صنایع لبنی، تعمیرات اتومبیل، محوطه‌سازی و صنایع نظامی استخدام شدند که برای کمتر از ساعتی یک دلار کار می‌کردند.^[82] گلدبرگ و اوانس در مقاله‌ی خود در سال 2012 با عنوان *مجتمع صنعتی زندان و اقتصاد جهانی* توجه می‌دهند که «کار زندانی برای فعالیت اقتصادی خصوصی همچون ظرفی از طلاست. در زندان اعتصاب، سازماندهی اتحادیه‌ای، بیمه بیکاری یا جبران بازپرداخت خسارت به‌کارگران وجود ندارد. زندان‌های جدید لوی‌یاتان‌هایی با هزاران جریب کارخانه‌ای و هم‌آوردند که در درون دیوارهای زندان بنا می‌شوند. همه‌ی این‌ها با بخشی از هزینه‌ی بیکاری یا «کار رایگان» انجام می‌شود.^[83] و از همه‌ی این‌ها بالاتر، زندان‌های بیش‌تر و بیش‌تری با زندانی‌هایی پُر می‌شود که به‌خاطر نیازهای اولیه از مراقبت‌های پزشکی سلامت گرفته تا کاغذ توالنت و حتی برای هزینه‌های «مسکن و خوراک» زندانی

می‌شوند. دولت‌های محلی و ایالتی که با کمبود نقدینگی روبه‌رو هستند، به‌طور روزافزونی تلاش می‌کنند تا از طریق جریمه‌ی مجدد برای کسانی که محکوم به‌جریمه شده‌اند، و حتی کسانی که فقط جریمه‌های ترافیکی و تخلفات جزئی دیگر را پرداخت نکرده‌اند، درآمد کسب کنند - این جرایم از جمله غرامت برای مدعی‌العموم، دادستان‌ها، اداره دادگاه، عملیات زندان، و نظارت مشروط را نیز دربرمی‌گیرد. و کسانی که نمی‌توانند این جریمه‌ها را بپردازند، غالباً برای سال‌ها زندانی می‌شوند.^[184]

روش‌های متعددی برای جرم‌انگاری وجود دارد. کالایی کردن بدهی همچنان که در فصل دوم مشاهده کردیم، وجوه جدیدی از استنثار بشریت زائد را به‌وجود آورده است، درحالی‌که به‌ابزار قدرتمندی برای تحمیل انضباط به‌طبقه‌ی کارگر جهانی هم تبدیل شده است. علاوه بر بیرون کشیدن ارزش از طریق استنثار ثانوی یا استنثار مضاعف، اسارت ناشی از بدهی به‌طور روزافزونی با انباشت نظامی و با دولت پلیسی‌جهانی پیوند می‌خورد. در آمریکا، براساس برآوردها 77 میلیون نفر - از هر سه نفر بزرگ‌سال یک نفر - بدهی دارد که به‌آژانس‌های خصوصی جمع‌آوری بدهی محول شده است. این آژانس‌های جمع‌آوری و وصول‌کنندگان بدهی که بخش قابل توجهی از سود اعتباردهندگان اولیه را برای خود برمی‌دارند، از سوی دادگاه‌ها، دادستان‌ها، پلیس و سیستم زندان دولت بدهکار، قدرت بی‌رحمانه‌ای برای مجازات بدهکاران و بازپرداخت اجباری بدهی‌ها کسب کرده‌اند؛ این وصول‌کنندگان بدهی، حتی زمانی که بدهکاران ممکن است بیکار باشند و یا قادر به‌پرداخت نباشند، باز هم در پی

وصول بدهی‌اند. در سال‌های اخیر هزاران نفر از این بدهکاران بازداشت و زندانی شده‌اند و میلیون‌ها نفر دیگر نیز در معرض بدهکاری قرار دارند، زیرا به‌خاطر اقساط اتومبیل‌شان، قبض آب و برق و گاز و امثالهم، وام‌های دانشجویی، هزینه‌های پزشکی یا به‌علت چک برگشتی، تهدید به‌زندان شده‌اند. بنا به‌گزارش اتحادیه آزادی‌های مدنی آمریکا «این جرم‌انگاری بدهی خصوصی هنگامی رخ می‌دهد که قضاات به‌تقاضای آژانس‌های گردآوری بدهی حکم جلب برای کسانی صادر می‌کنند که برای رسیدگی به‌مقاصوت دربارهی بدهی مدنی پرداخت نشده‌ی خود در دادگاه حاضر نمی‌شوند». در بسیاری از موارد، این بدهکاران آگاه نیستند که به‌خاطر بازپرداخت بدهی خود تحت پی‌گرد قرار گرفته‌اند، یا برای حضور در دادگاه آگهی دریافت نکرده‌اند.^[85] این ممنوعیت‌های جدی به‌نوبه‌ی خود کارگران را وادار می‌سازد که کار را تحت حتی استثمارگرانه‌ترین وضعیت‌ها بپذیرا باشند، هم‌چنان‌که این اجبار را دولت با کمک بخش عمومی نیز تحمیل می‌کند («کارگرایی»).

جرم‌انگاری صنعت وثیقه‌ی خصوصی را بی‌اندازه سودآور ساخته است. ناتوانی در پرداخت وثیقه عاملی اساسی در زندانی شدن‌های انبوه پیش از محاکمه است؛ در آمریکا هرروز حدود 400 هزار نفر در بازداشت منتظر محاکمه نگهداری می‌شوند،^[86] درحالی‌که بینوایان نمی‌توانند وثیقه پرداخت کنند، باید به‌شرکت‌های وثیقه‌ی خصوصی روی آورند.

درحالی‌که صنعت وثیقه خود را به‌صورت عملیات «مامان و پاپای» کوچکی به‌تصویر می‌کشند، اما

شرکت‌های بیمه‌ی فراملی بر این صنعت تسلط دارند، و سالانه میلیاردها دلار از فقر مردم سود می‌برند، و جرم‌انگاری مداوم را برای بینوایان رواج می‌دهند.^[87] فقط 9 شرکت بزرگ، رقم عمده‌ای از حدود 14 میلیارد دلار وثیقه‌ی سالانه را صادر می‌کنند. این شرکت‌ها به‌نوبه‌ی خود اغلب زیرمجموعه‌ی شرکت‌های فراملی بزرگ‌ترند که در بازارهای سهام جهانی معامله می‌کنند. این شرکت‌ها اغلب از طریق شورای مبادله‌ی قانون‌گذاری آمریکا عمل می‌کنند (به‌سطرهای بعدی مراجعه کنید) و خواهان تغییراتی در قوانین، مقررات و روال‌ها به‌منظور گسترش شدید نظام وثیقه‌ی سودآور و جلوگیری از اصلاحات‌اند. از سال 1990 تا 2009 تعداد کسانی‌که مجبور شدند به‌وثیقه روی بیاورند، دو برابر شده، درحالی‌که مبالغ وثیقه نیز افزایش یافته است. یک گزارش نتیجه‌ی نظارت بر شرکت‌های وثیقه‌ای را این‌گونه اعلام می‌کند: «دیگر میلیون‌ها نفر آزاد نیستند: افراد زندانی می‌شوند و خانواده‌ها در بدهی می‌مانند تا برای این شرکت‌ها سود تأمین شود». این گزارش در ادامه می‌گوید:

بدین‌سان، صنعت وثیقه‌ی انتفاعی با کمترین مسؤلیت، از غصب نقش و کارکرد دادگاه‌ها طریقی برای سودسازی ایجاد کرده است؛ درحالی‌که این صنعت از بررسی روال‌های مصرف‌گريزان است، خانواده‌ها را اسیر بدهی می‌کند، بازداشت‌ها مسلحانه انجام می‌شود و اشخاص بدون نظارت معنادر پلیس تحت نظر قرار می‌گیرند، و از تنظیم‌کنندگان بیمه نیز می‌گریزند... مانند وام دهندگانی که در روز دریافت بدهی از نیازهای خانواده‌ها به‌وجوه فوری سود می‌برند، شرکت‌های وثیقه هم از بحران اضطراری در بازداشت قرار گرفتن امتیاز می‌گیرند، و خانواده‌های افراد بدهکار را با قراردادهای

بد تحت نظارت و کنترل قرار می‌دهند و بدهکار می‌کنند. صرف‌نظر از این‌که نتیجه نهایی این‌گونه موارد چه باشد، حتی در مواردی که تشخیص می‌دهند خود بازداشت اشتباه بوده است، پولی که خانواده‌ها برای پرداخت به شرکت‌های وثیقه جمع‌آوری کرده‌اند، برای همیشه از دست می‌رود.

جنگ بر سر مهاجران و پناهندگان [89]

جابه‌جایی انبوه ناشی از جهانی شدن سرمایه‌داری، خشونت دولتی و خصوصی، و همچنین درگیری‌های نظامی در سال‌های اخیر به‌موج بی‌سابقه‌ای از مهاجرت در سراسر جهان منجر شده است. در سال 1960، حدود 75 میلیون کارگر مهاجر (کارگرانی که کشور مبدأ خود را ترک کرده بودند) در سراسر جهان وجود داشت، و این تعداد در سال 1980 به 100 میلیون رسید. براساس برآوردهای پایین‌دست سازمان ملل متحد، این رقم در سال 2005 تا حدود 200 میلیون کارگر مهاجر در سراسر جهان افزایش یافت، که دو برابر رقم سال 1980 بود. سازمان بین‌المللی کار این رقم را برای سال 2014، 232 میلیون اعلام کرد. [90] افزون بر این، قریب 70 میلیون نفر در سراسر جهان اجباراً به‌علت جنگ و سرکوب سیاسی جابه‌جا شده‌اند و پناهجو محسوب می‌شوند؛ معه‌ذا اگر آن‌ها در خارج از کشور خودشان جابه‌جا شده بودند، لازم بود که آن‌ها را بخشی از نیروی کار مهاجر جهانی در نظر بگیریم. [91] به‌علاوه، چندصد میلیون چینی از بخش‌های داخلی کشور به شهرهای ساحلی مهاجرت کرده‌اند تا در مناطق صنعتی ساحلی کار کنند و به‌دلیل قوانین داخلی چین

در مورد پاسپورت، و سفر در داخل کشور و اقامت (نظام هوکو)، از حقوق کار و دسترسی به خدمات اجتماعی محروم شده‌اند را نیز در نظر نمی‌گیرد. [92] با افزایش جمعیت مهاجر در سراسر جهان، مرزها در همه‌جا به‌صورت نظامی درمی‌آید، دولت‌ها نظارت‌های ضدمهاجرت و سرکوب‌گرانه‌ای را پیش می‌نهند و جمعیت‌های بومی به‌مهاجران به‌عنوان بلاگردان بحران روزافزون سرمایه‌داری جهانی نگاه می‌کنند. با وجود این، به‌قول گراهام، «نقطه‌ای وجود دارد که در آن مرزها دیگر خطوط جغرافیایی محسوب نمی‌شوند، و به‌عنوان مانعی بین دولت‌ها عمل نمی‌کنند، و به‌جای آن مجتمع‌های فن‌آوری نظارت پدید می‌آیند که به‌طور روزافزونی در سراسر زیرساخت‌ها، جابه‌جایی‌ها، شهرها و بدن‌ها پخش می‌شوند». [93] براساس گزارش سازمان بین‌المللی مهاجرت، در سطح جهانی برآورد می‌شود که بین سال‌های 2005 و 2014 حدود 40 هزار نفر در تلاش برای عبور از مرزها و مواجهه با این‌گونه تکنولوژی‌های نظارتی جان خود را از دست داده‌اند. [94]

این جمعیت مهاجر به‌سرمایه‌داری جهانی خدمات خوبی ارائه کرده است. تقریباً ذخیره‌ای پایان‌ناپذیر از نیروی‌کار برای اقتصاد جهانی فراهم می‌آورد. تحرک کار فراملی این امکان را به‌طبقه سرمایه‌دار فراملی داده است که بازارهای کار در سراسر جهان را تجدیدسازمان کند و از نیروی‌کار موقتی که به‌سادگی تحت نظارت قرار می‌گیرد و از حقوق شهروندی نیز محروم است، استفاده کند. نظارت‌های سرکوب‌گرانه‌ی دولتی بر جمعیت مهاجر و جرم‌انگاری کارگران غیرشهروند، این بخش از طبقه‌ی

کارگر جهانی را در برابر نظارت شدید و استثمار فوق‌العاده، آسیب‌پذیر می‌سازد. همین سرکوب، به‌نوبه‌ی خود و به‌خودی‌خود سرچشمه‌ی هرچه مهم‌تری برای انباشت سرمایه‌ی فراملی است. این منبعی برای انباشت به‌معنای مضاعف است. نخست، هر مرحله‌ی جنگ علیه مهاجرین به‌سرچشمه‌ی سودسازی تبدیل شده است، از مراکز بازداشت انتفاعی خصوصی و تدارک خدمات در داخل مراکز بازداشت عمومی مانند مراقبت سلامت، تغذیه، سیستم‌های تلفن تا دیگر فعالیت‌های فرعی مانند رژیم تبعید و اخراج، مقاطعه‌کاری پروازهای چارتر خصوصی برای اخراج‌شدگان و برگرداندن آن‌ها به‌موطن‌شان، و تجهیز ارتش‌های مأموران مرزی. در آمریکا، وزارت امنیت داخلی بین سال‌های 2006 و 2018 بیش از 344 هزار قرارداد به‌ارزش 80.5 میلیارد دلار برای خدمات مهاجرت و مرزی منعقد کرده است.^[95] دوم، اگر این جنگ مفرهای جدید و گسترده‌ای را برای بازسرمایه‌گذاری مازادها بگشاید، همچنین برای سرمایه فرصتی فراهم می‌آورد تا استثمار را تشدید کند، دستمزدهای بازار غیررسمی و سیاه را پایین‌تر ببرد و فشارهایی کلی‌تر برای پایین نگه‌داشتن دستمزدها اعمال کند.

جنگ علیه مهاجران در آمریکا کتابی درسی برای مطالعه‌ی پژوهی نمونه درباره انباشت نظامی و انباشت از طریق سرکوب فراهم می‌کند. یک برآورد حاکی از آن است که صنعت امنیت مرزی از تقریباً 305 میلیارد دلار در سال 2011 به‌حدود 740 میلیارد دلار در 2023 رسیده که دو برابر شده است.^[96] روز پس از پیروزی انتخاباتی

نوامبر 2016 دونالد ترامپ قیمت سهام شرکت اصلاح و تأدیپ آمریکا (سی‌سی‌ای) که بعدها نام خود را بکورسویک یا بنیاد مدنی تغییر داد، بزرگ‌ترین شرکت زندان و بازداشتگاه انتفاعی مهاجران در آمریکا، با توجه به نویدی که ترامپ برای اخراج میلیون‌ها مهاجر داده بود، 40 درصد صعود کرد.

مدیر عامل سی‌سی‌ای، آقای دامون هینیگر، در اوایل سال 2016، گزارش داد که در نتیجه‌ی «تقاضای بیش‌تر از پیش‌بینی از سوی شرکای فدرال ما، به‌ویژه اداره مهاجرت و گمرک»، درآمد نخستین سه ماهه‌ی اول کارکنان شرکت 5 درصد افزایش یافته است؛ افزایشی که ناشی از بازداشت روزافزون زنان و کودکان مهاجر برای فرار از خشونت در آمریکای مرکزی بود.^[97] بهای سهام یکی از شرکت‌های خصوصی ممتاز بازداشت و زندان مهاجرین، موسوم به جیوگروپ، در چند ماه اول حکومت ترامپ سه برابر شد (این شرکت 250 هزار دلار به‌مراسم تحلیف ریاست جمهوری ترامپ کمک مالی کرده بود و با قراردادی 110 میلیون دلاری برای ساخت مرکز بازداشت مهاجرین جدید در کالیفرنیا پاداش گرفت).^[98] صدها شرکت خصوصی از گوشه‌وکنار جهان وارد مناقصه‌ی رسوای ترامپ برای ساخت دیوار مرزی آمریکامکزیک شدند.^[99] با توجه به این که شرکت‌هایی همچون بنیاد مدنی و جیوگروپ در بورس وال استریت معامله می‌شوند، سرمایه‌گذاران از هر نقطه‌ای از جهان می‌توانند سهام این شرکت‌ها را بخرند و بفروشند، و بدین‌سان در سرکوب مهاجران سهیم شوند، حتی اگر این سرکوب مستقل از اهداف سیاسی و ایدئولوژیکی مشخصی باشد.

مرز آمریکامکزیک در پایان سده‌ی بیستم یکی از پهنه‌های نظامی شده‌ی زمینی در جهان محسوب می‌شد، که در هر مایل 10 نگهبان در مرزی به‌طول 2000 مایل حضور داشتند. بسیاری از مناطق در امتداد این مرز به‌منطقه‌ی جنگی شباهت دارند. [100] کارزار تعصب‌آمیز رئیس‌جمهور دونالد ترامپ برای «ساختن دیوار» تنها به‌لحاظ لفاظی با نظامی‌سازی مرزی که توسط پیشینیان وی، چه دموکرات و چه جمهوری‌خواه، دنبال می‌شد، متمایز بود. دولت آمریکا پهنه‌ای به‌وسعت 100 مایل را که در داخل مرز قرار دارد، به‌اسم نظارت بر مهاجرت، «منطقه‌ی تعلیق قانون اساسی» اعلام کرده که دربرگیرنده‌ی سواحل است و حدود 200 میلیون نفر را پوشش می‌دهد. در این منطقه، دولت ادعا می‌کند که قدرت برپایی ایست‌های بازرسی، تعیین وضعیت هر شخصی، توقف و جستجوی اختیاری و حتی ضبط و کپی لپ‌تاپ‌ها و تلفن‌های همراه را دارد. [101] در دهه‌ی 1990، کنگره و وزارت دفاع آمریکا، مرز آمریکامکزیک را برای توسعه‌ی صنعتی امنیتی و نظامی با فن‌آوری پیشرفته تعیین کردند. *خوان مانوئل ساندوال*، پژوهش‌گر، پیکر بن‌دی مجدد منطقه مرزی به «فضایی جهانی برای توسعه‌ی سرمایه‌ی فراملی» را دنبال کرده است؛ به‌این ترتیب که در سمت آمریکا، حول محور پایگاه‌های نظامی، صنایع مرتبط با هوافضا و صنایع نظامی با فن‌آوری پیشرفته‌ی متمرکز، نیروهای لشکری و کشوری برای نبرد با «مهاجرت، قاچاق مواد مخدر و تروریسم با راهکار نبرد کم‌شدت» استقرار یافته‌اند، در صورتی‌که در سمت مکزیک توسعه‌ی بیگارخانه‌های موسوم به *ماکوبیلادوراس* را در معدن و

صنعت مشاهده می‌کنیم که در چارچوب جهانی‌سازی سرمایه‌داری و یکپارچگی آمریکای شمالی برپا شده‌اند. *مانوئل سندوال* نشان می‌دهد که چگونه منطقه‌ی مرزی به‌ناحیه یکپارچه‌ی واحدی برای انباشت شدید نظامی تبدیل شده که به‌نوبه‌ی خود به‌مدارهای بزرگ‌تر سرمایه‌داری جهانی پیوسته است. [102]

فعالیت‌های شورای تبادل قانونگذاری آمریکا (ای‌ال‌ئی‌سی)، ارتباطات درونی بین منافع شرکتی، دولتی، نظامی‌سازی، پلیس و گرایش‌های ضد مهاجرتی و دیگر گرایش‌های نئوفاشیستی در جامعه مدنی را آشکار می‌سازد. [103] شورای تبادل قانونگذاری آمریکا مقامات منتخب ایالتی و فدرال و نمایندگان مجری قانون و سیستم عدالت کیفری را با حدود 200 شرکت فراملی بسیار قدرتمند از جمله *ای‌تی‌تی*، *کوکاکولا*، *اکسون موبیل*، *فایزر*، *کرافت فودز*، *والمارت*، *بانک آمریکا*، *مایکروسافت*، *نستله*، *آسترازنکا*، *داو کیمیکال*، *سونی* و صنایع کوچ (که یکی از بزرگترین حامیان مالی شورای تبادل... است) را گرد هم می‌آورد. شورای تبادل قانونگذاری ابتکارات قانونی را توسعه می‌دهد که دستور کار شرکت‌های فراملی را پیش می‌برد، و در گردهم‌آیی‌های خود لوایح مربوط به مقررات‌زدایی از محیط زیست و امور مالی، اصلاحات مالیاتی، لوایح ضد اتحادیه‌ای و دادگستری کیفری را چکش‌کاری می‌کند و سپس دولت و مقامات منتخب محلی مرتبط با شورای تبادل قانونگذاری آن‌ها را اعلام می‌کنند. این لوایح از جمله شامل قانون بدنام «سه ضربه» است که مجازات 25 سال زندان تا حبس ابد را برای کسانی که مرتکب سومین جرم شوند (حتی اگر حمل مواد مخدر

جزئی هم باشد)، الزامی می‌کند؛ و همچنین قانون «حقیقت در صدور حکم» را شامل می‌شود که افراد را ملزم می‌کند تا تمام مدت محکومیت خود را بدون امکان آزادی مشروط، در زندان بمانند. در سال 2009، اعضای شورای تبادل قانونگذاری و نمایندگان انجمن اعتبار مصرف‌کننده (سی‌سی‌ای) الگویی از قانون ضدمهاجرتی را پیش‌نویس کردند که سپس توسط *راسل پی‌پرس*، عضو هیئت مدیره‌ی شورای تبادل قانونگذاری به مجلس ایالتی آریزونا ارائه شد. این لایحه که به‌قانون *اس‌بی 1070* شهرت یافت با حمایت 36 تن از حامیان شرکت‌ها تصویب شد که 30 تن از آن‌ها از لابی‌کنندگان انجمن اعتبار مصرف‌کنندگان، و از لابی‌گران شرکت جیوگروپ و یک شرکت خصوصی دیگر زندان به‌نام شرکت آموزش و مدیریت بودند که برای کارزار انتخاباتی خود کمک‌های مالی دریافت می‌کردند. این لایحه سپس توسط فرماندار آریزونا، *جان بروئر*، امضا شد که خود ارتباطات نزدیکی با انجمن اعتباری مصرف‌کنندگان و شورای تبادل قانونگذاری آمریکا داشت [104]. *اس‌بی 1070* با ابلاغ دستور به‌مأموران اجرای قانون ایالتی برای بازداشت و بازجویی هر فردی که به‌نظر می‌رسد فاقد مدرک است، و این‌که به‌هرکسی اجازه می‌دهد تا از پلیسی که این کار را انجام نمی‌دهد شکایت کند، پروفایل نژادی را قانونی کرد و در واقع همه را ملزم ساخت تا در هرزمانی مدرک شهروندی یا اقامت قانونی خود را به‌همراه داشته باشند. گرچه بعضی از تبصره‌های بسیار سختگیرانه بعدها از سوی دادگاه‌های فدرال حذف شد، اما قانون آریزونا برای قوانین مشابهی که در 5 ایالت دیگر به‌تصویب رسید، الگو بود و در چند

ده ایالت دیگر نیز ارائه شد. تنها در سال 2010 و 2011، 164 قانون از این دست توسط مجالس ایالتی تصویب شد. مطالعه‌ای از بلوک به‌شدت نژادپرست ضد‌مهاجرتی که پشت این قوانین و دیگر کمپین‌های خصوصی و دولتی آزار و اذیت مهاجران قرار داشت، ارتباط تنگاتنگ و گسترده‌ای بین سازمان‌های راست افراطی و نفوشتیستی در جامعه مدنی، نهادهای دولتی و مقامات منتخب (محلی و فدرال)، سیاستمداران و حامیان مالی شرکت‌ها و بنیادها، لابی‌ها و فعالان را نشان می‌دهد. [105]

مجموعه‌های بازداشتگاهی خصوصی مهاجران صنعتی پُررونق است. مهاجرانی که فاقد مدارک لازم‌اند، بخش به‌سرعت گسترش‌یافته‌ای از جمعیت زندانی در آمریکا را تشکیل می‌دهند. آن‌ها در مراکز بازداشتگاهی خصوصی نگهداری می‌شوند، و توسط شرکت‌های خصوصی طرف قرارداد با دولت آمریکا به‌خارج از کشور تبعید می‌شوند. تا سال 2010، 270 مرکز بازداشتگاهی مهاجران وجود داشت که روزانه 30 هزار مهاجر را در خود نگه‌می‌داشتند و سالانه چیزی حدود 400 هزار نفر را زندانی می‌کردند، این درحالی است که پیش از دهه‌ی 1980 روزانه فقط چند ده نفر در بازداشت بودند [106] - یعنی پیش از راه‌اندازی جهانی‌سازی سرمایه‌داری و نظام‌های فراملی جدید استخدام نیروی کار و نظارت‌های مرتبط با آن. در دوران ریاست جمهوری اوباما مهاجران بیش‌تری نسبت به هر زمان دیگری در نیم قرن گذشته بازداشت و از کشور اخراج شدند. بازداشت‌ها و اخراج‌ها در دوره‌ی ریاست جمهوری ترامپ افزایش بیش‌تری یافت؛ بدین‌سان، این الگو از دهه‌ی 1980

همچنان ادامه یافته است. برخی از مراکز بازداشتگاهی خانواده‌های کاملی را در خود جا می‌دهند، به‌طوری که بچه‌ها به‌همراه پدر و مادرهای‌شان پشت میله‌های زندان‌اند. از آن‌جاکه تسهیلات بازداشتگاهی و تدارکات اخراج به‌کشور مبدأ از طریق قرارداد به‌شرکت‌های خصوصی واگذار شده است، سرمایه‌گذاری‌های خصوصی منفعت مستقیمی در جرم‌انگاری مهاجرین و در نظامی‌سازی نظارت بر آن‌ها دارند - و بدین ترتیب، منافع گسترده‌تری در پشتیبانی از جنبش نئوفاشیستی و ضدمهاجرتی هم دارد.

یک ماه پس از آن‌که اس‌بی 1070 تصویب شد، وین کالابرز، رئیس جیو گروپ، کنفرانسی تلفنی با سرمایه‌گذاران برگزار کرد و آرزوهای شرکت خود را توضیح داد. او در ارجاع به‌قانون آریزونا گفت: «فرصت‌هایی در سطح دولت فدرال در نتیجه‌ی آنچه در جریان است، با شتاب ادامه دارد. آن کسانی‌که از مرز عبور می‌کنند و دستگیر می‌شوند باید بازداشت شوند و این دست‌کم برای من حاکی از این است که فرصت‌های بیش‌تری برای آنچه ما انجام می‌دهیم وجود خواهد داشت». گزارش سالانه‌ی سی‌سی‌ای (شرکت اصلاح و تربیت و ندامت‌گاه‌های آمریکا) در سال 2005 در مورد فرصت‌های سودسازانه‌ای که توسط مجتمع صنعتی زندان ایجاد شده بود، از این قرار است:

رشد ما به‌طورکلی به‌توانایی ما برای کسب قراردادهای جدید برای گسترش و مدیریت تسهیلات بازداشتگاهی و اصلاحی جدید بستگی دارد... تقاضا برای خدمات و تسهیلات ما می‌تواند به‌واسطه‌ی تلطیف تلاش‌هایی که اعمال می‌شود، انعطاف در محکومیت و

روال‌های محکوم‌سازی یا از طریق جرم‌زدایی از فعالیت‌های معینی که در حال حاضر با قوانین کیفری ما مجازات می‌شود، تأثیری معکوس داشته باشد. [107]

تا دهه‌ی دوم سده‌ی بیست‌ویکم سالانه بیش از 350 هزار مهاجری که مدارک لازم را نداشتند، از زندان‌هایی عبور می‌کردند که به‌طور خصوصی اداره می‌شد، و تعداد بی‌سابقه‌ای هم از کشور اخراج می‌شدند، حتی در حالتی که تعداد مطلق مهاجرین تنزل یافته بود.

با اوج گرفتن جنگ برضد مهاجران فرصت‌های سودسازی با این جنگ نیز گشوده شد. در سال 2017 فاش شد که حدود 60 هزار مهاجر در مراکز بازداشتگاهی جیو گروپ نگهداری می‌شوند که به‌انواع کارها مجبور می‌شوند تا در ازای دستمزد روزانه‌ی یک دلار از تسهیلات این شرکت نگهداری کنند. پرونده‌ای حقوقی برضد این شرکت تنظیم گردید که ادعا می‌کرد جیو گروپ با تکیه بر کار رایگان بازداشت‌شدگان، تأسیسات کاملی در کلرادو را تنها با یک نظافتچی در لیست حقوقی‌اش اداره می‌کرد. [108] اداره‌ی اجرای مقررات گمرکی و مهاجرت دولت (آی‌سی‌ئی) نیز به‌خصوصی‌سازی پروازهای اخراج مهاجران روی آورد. یکی از چندین شرکت طرف قرارداد (آی‌سی‌ئی) بنگاه هوانوردی سی‌اس‌آی بود که طی سه سال از 2014 تا 2016 بیش از 300 میلیون دلار به‌صورت قراردادهایی که برای خدمات مسافرتی هوایی برای اداره‌ی مهاجرت فراهم می‌کرد، دریافت کرده بود. یک گزارش دولت نشان داد که (آی‌سی‌ئی) اغلب برای پروازهای چارتری که عمدتاً خالی بودند، پرداخت می‌کرد. نه تنها بازداشتی‌ها و اخراجی‌ها، بلکه همه‌ی

چیزها در این میان، از خوراک گرفته تا دستگاه‌های تلفن و خدمات دیگری که به تسهیلات بازداشتگاهی ارائه می‌شد، طی قراردادهایی به شرکت‌های خصوصی واگذار شده بود. این هزینه‌ها شامل قراردادهای دولتی پرداخت به شرکت‌های خصوصی برای پابندهای جی‌پی‌اس را هم در برمی‌گرفت که به پای بازداشت‌شدگان با قید وثیقه آزاده شده نیز می‌بستند، هرچند که خود بازداشتی‌ها ماهانه باید صدها دلار برای به‌پا کردن این پابندهای پایشی هزینه کنند. [109]

همچنان‌که مشاهده کرده‌ایم، دیجیتالی‌سازی امکانات فن‌آوری جدیدی را برای رشد و به‌کارگیری دولت پلیسی‌جهانی فراهم آورده است. بخش فن‌آوری در آمریکا شدیداً درگیر جنگ برضد مهاجران شده است، همچنان‌که سیلیکون‌ولی به‌طور روزافزونی نقش مهمی در توسعه و تسریع دستگیری‌ها، بازداشت‌ها و اخراج‌ها ایفا می‌کند. با افزایش سودهای‌شان از مشارکت در این جنگ، شرکت‌های فن‌آوری مهم به‌نوبه‌ی خود به‌دنبال توسعه‌ی زندانی کردن و اخراج مهاجران بوده‌اند، و در دولت لابی‌گری می‌کنند تا در کارزارهای ضدمهاجرتی، استفاده از نظارت اجتماعی و فن‌آوری‌های پایشی خود را تسریع کند. بنابر یک گزارش:

اکنون اجتماعات مهاجران و جمعیت‌هایی که تحت نظارت شدید پلیس قرار دارند، با سطوح بی‌سابقه‌ای از نظارت، بازداشت و اخراج مواجه‌اند. نوآوری در فن‌آوری و زیرساخت‌ها این امر را امکان‌پذیر ساخته است، به‌طوری که اجرای قوانین مهاجرتی می‌تواند از طریق پایگاه‌های عظیم اطلاعاتی، برنامه‌های رایانه‌ای و کارکنان فن‌آوری که داده‌های بزرگ را تحلیل می‌کنند

و پایگاه‌های داده‌های آبری قابل تسهیم را انباشت می‌کنند، متکی به‌پایش پلیسی باشد. این نظام‌ها مقادیر بی‌سابقه‌ای از اطلاعات خصوصی و شخصی افراد را جمع‌آوری می‌کنند و امکان گسترش سریع قابلیت‌های اشتراک‌گذاری اطلاعات را در میان سازمان‌های مجری قانون شهر، ایالت و منطقه، و همچنین برای برخی از دولت‌های خارجی به‌منظور یافتن، اخراج و بازداشت مهاجران فراهم می‌کنند. بازداشت و اعمال قوانین مهاجرتی امروزه برای سیلیکون‌ولی تجارت بزرگی است. اداره‌ی اجرای مقررات گمرکی و مهاجرت، وزارت امنیت داخلی و بسیاری از دیگر ادارات و بنگاه‌های اجرای قانون میلیارد‌ها دلار از مالیات‌ها را صرف به‌دست آوردن و حفظ این دستگاه‌های جدید می‌کنند. در حال حاضر، حدود 10 درصد از بودجه‌ی 44 میلیارد دلاری وزارت امنیت داخلی به‌مدیریت داده‌ها اختصاص دارد. مشتی شرکت‌های بزرگ مانند خدمات اینترنتی *آمازون* و *پالانتیر*، «در گردانی» ساخته‌اند برای حفظ و گسترش نقش سیلیکون‌ولی در تأمین نیروی محرکه برای زندانی‌سازی و اخراج مهاجران. [110]

دو غول بزرگ فن‌آوری، *آمازون* و *پالانتیر*، نظام‌های هویت‌یابی زیست‌سنجی، جمع‌آوری داده‌ها و ردیابی پیشرفته‌ای را برای وزارت امنیت داخلی و دیگر بنگاه‌های دولتی از طریق رایانش ابری (چیزی که گزارش آن را «مجتمع صنعتی ابری» می‌نامند)، توسعه دادند. *آمازون* و دیگر شرکت‌های صنعتی‌نظامی و فن‌آوری پیشرفته و در میان آن‌ها *آدوب*، *آی‌بی‌ام*، *اوراکل*، *سینرفورس*، *لاکهید مارتین*، *سیمانتک*، *ریتینون* (که به‌عنوان مثال، در تدارک «امنیت مرزی» در بیش از ۲۴ کشور در سراسر اروپا،

خاورمیانه، آسیا و کشورهای آمریکایی درگیرند (III) و روم، همگی دولت را لابی کردند و هزاران دلار در کمک به کارزار انتخاباتی کنگره برای تصویب برنامه‌ی «تقدم ابری» 20 میلیارد دلاری دولت مرکزی هزینه کردند، که از جمله دربرگیرنده‌ی انتقال مجموعه‌ی داده‌ها یا پرونده‌های وزارت امنیت داخلی و اداره‌ی اجرای مقررات گمرکی و مهاجرت به‌رأیانش ابری/آمازون بود. به‌پیروی از رهبری شرکت‌های فن‌آوری پیشرفته‌ی غول‌آسا، صدها شرکت کوچک و متوسط برای ساختن برنامه‌های به‌اشتراک‌گذاری اطلاعات و برنامه‌های نرم‌افزاری برای جمع‌آوری داده‌های پیشرفته و نظام‌های پی‌گیری زیست‌سنجی برای وزارت امنیت و اداره‌ی اجرای مقررات گمرکی رقابت می‌کنند. این درحالی است که شرکت‌های فن‌آوری پیشرفته‌ی فراملی مستقر در خارج از کشور در این زمینه‌ها قراردادهایی بسته‌اند، که در میان آن‌ها/ایمیا در فرانسه مستقر است و شرکت تک در توکیو استقرار دارد. و مبدا فراموش کنیم، که همه‌ی این شرکت‌ها از طریق بازارهای سهام جهانی و به‌صورت عمومی مورد معامله قرار می‌گیرند، به‌طوری‌که هر سرمایه‌گذاری در این شرکت‌ها در گوشه و کنار جهان، در جنگ آمریکا علیه مهاجران سهیم است.

در این اثنا، بحران مهاجرت در اروپا و برنامه‌ی اتحادیه اروپا برای «ایمن‌سازی مرزها» برای شرکت‌های امنیتی و نظامی که تجهیزات برای نیروی نظامی مرزی و دستگاه‌های پایش و زیرساخت فن‌آوری اطلاعات فراهم می‌کنند، فرصتی فراهم آورده تا انباشت نظامی و انباشت

از طریق سرکوب را رونق بدهند. این شرکت‌ها، مانند شرکت‌های مستقر در آمریکا، به‌دور از این‌که ذینفع‌های منفعل بحران باشند، در پشت برنامه‌ی به‌اصطلاح «امنیت‌سازی» و گسترش آن قرار دارند و آن را به‌حرکت در می‌آوردند. در سال 2007، شرکت‌های پیشرو مجتمع نظامی-صنعتی-امنیتی اروپا، سازمانی به‌نام سازمان امنیت اروپا تأسیس کردند تا دولت‌ها را به‌نظامی کردن مرزها و اجرای برنامه‌های گسترده امنیتی لابی کنند. در همین حال که این شرکت‌ها از قراردادهای چندین میلیارد دلاری امنیت مرزی در اروپا بهره بردند، با مجوزهایی که دولت‌های عضو اتحادیه اروپا از سال 2005 تا 2014 برای فروش سلاح به آن‌ها دادند، از فروش سلاح در خاورمیانه و شمال آفریقا، کشورهای موسوم به «منا» تقریباً 100 میلیارد سود برده‌اند. رژیم‌های *منا* نیز از این سلاح‌هایی خریداری شده برای فروکوبیدن خیزش‌های مردمی طی سال 2011، بهار عربی و برای برانگیختن ستیزهای مسلحانه بهره گرفتند.

جنگ، سرکوب دولتی و فروپاشی اقتصادی پس از بهار عربی، میلیون‌ها نفر را از کشورهای *منا* (خاورمیانه و شمال آفریقا) به‌عنوان پناهجو به‌مکان‌های امن‌تر در اروپا به‌فرار واداشت. بحران پناهجویان به‌نوبه‌ی خود که توسط رسانه‌های شرکتی و راست اروپایی حساسیت‌برانگیز می‌شد. برای مجتمع‌های جنگی شرکتی به‌نعمتی تبدیل گردید. بودجه‌ی بنگاه امنیت مرزی اتحادیه اروپا، *فرونوکس*، بین سال 2005 و 2016 جهش حیرت‌آور 3.688 درصدی را داشت، درحالی‌که انتظار

می‌رفت بازار امنیت مرزی اروپا از حدود 18 میلیارد دلار در سال 2015 تقریباً دو برابر شود و به‌رقم تقریبی 34 میلیارد دلار در سال 2022 برسد. شرکت‌های فراملی عمده‌ای که هم این برنامه‌ی کارزار امنیتی‌سازی را به‌پیش راندند و هم از آن سود بردند، از جمله شرکت‌های تدارکات نظامی، هوافضا و مجتمع‌های فن‌آوری مانند *ایرباس*، *فین‌مکانیکا*، *تالس*، *سفران* و همچنین *غول فن‌آوری اینرا سیستمز* بودند - که همگی در بازارهای جهانی بورس عمومی معامله می‌شوند. تا پایان دهه‌ی دوم این سده مرزهای اروپا به‌گونه‌ای روزافزون شبیه مرز آمریکا و مکزیک می‌شود، با دیوارهای بتونی، دیوارهای مجازی، گشت‌های نظامی، برج‌های پایش و تکتیرانداز، دوربین‌ها، رادارهای زمینی و پایش مادون قرمز، مخابرات بی‌سیم، پهپادهای کوچک، وسایل جستجوی گاز کربنیک، دستگاه‌های هویت‌سنجی مبتنی بر زیست‌سنجی و پایگاه‌های داده‌ی مهاجرتی. گزارشی که در سال 2016 که توسط مؤسسه‌ی فراملی مستقر در آمستردام ارائه شد، هشدار داد: «درمجموع مدارک حاکی از هم‌گرایی روزافزون منافع بین رهبران سیاسی اروپایی است که در پی نظامی ساختن مرزهایند، و مقاطعه‌کاران امنیتی و دفاعی عمده‌ای که این خدمات را ارائه می‌دهند. امروزه ما حتی مجتمع امنیتی-صنعتی-نظامی قدرتمندتری داریم که با استفاده از فن‌آوری‌هایی که هم روبه‌پیرون هم روبه‌درون اشاره دارند، هدف‌شان در حال حاضر، برخی از آسیب‌پذیرترین و ناامیدترین مردم روی کره زمین است».^[112]

پاکسازی اجتماعی و انباشت نظامی شده در گوشه‌وکنار جهان^[*]

در دهه‌های اخیر، تعداد کمی از تحولات به‌اندازه آن‌چه «جنگ با مواد مخدر» نامیده‌اند، برای حمله سرمایه‌داری جهانی به‌مردم کارگر و تحت ستم قاره آمریکا- و در نتیجه انباشت از طریق سرکوب- کارآمد بوده است. خبرنگاران و دانشگامیان در دهه‌ی 1990 فاش ساختند که چگونه سازمان سیا تسلیحات خود را برای کنترلهای نیکار اگوئه و دیگر گروه‌های پارلمانی جناح راست در آمریکای مرکزی و منطقه‌ی آند می‌فرستاد و مواد مخدر را برای توزیع در محله‌های پایین شهر در آمریکا باز می‌گرداند که عمدتاً آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار و محله‌هایی در همسایگی آن‌ها بودند.^[113] میشل الکساندر در کتاب پر فروش سال 2012 خود، جیم کرو جدید، نشان داد که چگونه جنگ مسخره و ساختگی علیه مواد مخدر در آمریکا سازوکاری برای زندانی کردن جمعی افراد زائد آمریکایی‌تبار، لاتین‌تبارها و کارگران سفیدپوست فقیر بوده است.^[114] فراسوی آمریکا، گزارش‌های مسلط، جنگ مواد مخدر را به‌عنوان مبارزه‌ی قهرمانانه توسط دولت‌های آمریکا، مکزیک و دیگر دولت‌ها، برضد

[*] این بخش قصد ندارد که شرحی جامع از پاکسازی اجتماعی و انباشت نظامی شده بدهد. این خود مستلزم چندین مجلد است. در این‌جا قصد تأکید و برجسته کردن چند نمونه از این دست است که چگونه دولت پلیسی‌جهانی را در گوشه‌وکنار جهان در تقاطع دو بُعد خود به‌کار می‌گیرند: نظارت اجتماعی و انباشت نظامی شده.

کارتل‌های مافیایی فاسد و دارودسته‌های جانی به‌گونه‌ای روایت می‌کنند تا از «خسونت بی‌حد» و مخرب تصویرری اسرارآمیز و پرشور ارائه کنند. با وجود این، همین پلیس و نیروهای نظامی اغلب به‌شدت در قاچاق مواد مخدر درگیرند.

در واقع، مبارزه با مواد مخدر پلی بین اقتصادهای سرمایه‌داری جهانی رسمی و غیررسمی از جمله سرمایه‌داری جنایی است. سرمایه‌داری همیشه، مثل جانس دوچهره بوده است. طرف دیگر فعالیت‌های «قانونی» و «مشروع» آن، اقتصاد سیاه یا زیرزمینی قرار گرفته که «غیر قانونی» و «نامشروع» است. این دو چهره از نظر عملکردی یکپارچه بوده‌اند، از فعالیت‌های غیرقانونی اصلی که مافیای آمریکا برای شرکت‌ها در سراسر سده بیستم انجام داده گرفته تا قاچاق مواد مخدر در سطح بین‌المللی در هندوچین که به‌تأمین مالی عملیات ضدشورش آمریکا و ایجاد پایه‌ای برای یکپارچه شدن آن منطقه در سرمایه‌داری جهانی‌شده‌ی نوظهور کمک کرد.^[115] گیلبر از جمله کسانی است که نشان داده است چگونه مبارزه با مواد مخدر سازماندهی شده توسط آمریکا در کشورهای آمریکایی ربطی به‌پایان بخشیدن به‌تجارت مواد مخدر ندارد، بلکه هدف آن تقسیم سهام این تجارت در میان کارتل‌های زیرزمینی و سرآمدان سیاسی و اقتصادی و نظامی است. به‌علاوه، او نشان می‌دهد که چگونه تجارت غیرقانونی برای نظام بانکداری جهانی غارت‌گر نقش محوری و اساسی دارد، که ده‌ها میلیارد دلار سود مواد مخدر به‌خزانه‌ی بانک‌ها وارد می‌شود و در شبکه‌های مالی اقتصاد جهانی از نو به‌چرخش درمی‌آید.^[116] برآورد

می‌شود که تجارت جهانی مواد مخدر در سراسر جهان در سال 2013 ارزشی معادل 435 میلیارد دلار داشت، [117] و این که بخش بزرگی از این مبلغ در نظام مالی جهانی از نو به چرخش درآمده و برای اقتصاد جهانی کمخون نوعی تزریق تقویتی اساسی داخل وریدی بوده است. به این معنا، تجارت خشونت‌بار مواد مخدر، خود روشی برای انباشت سرمایه جهانی است که نظامی شده است. [118] اما ماجرا بسیار فراتر از این است. مبارزات مواد مخدر، محوری را تشکیل می‌دهد که بر گرد آن برنامه‌های گسترده‌ی انباشت نظامی شده و جهانی‌سازی سرمایه‌داری در مکزیک، کلمبیا و جاهای دیگر در نیمکره غربی جریان دارد؛ این ابزار در واقع چنگال چند شاخه‌ای است که طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی برای انباشت اولیه به‌کار می‌برد و مجتمع امنیتی-صنعتی-نظامی فراملی را با اصلاح‌طلبی نئولیبرال، پاکسازی اجتماعی بینوایان و سرکوب جنبش‌های اجتماعی پیوند می‌زند. [119] خبرنگاری به نام دان پِیلی مشاهده می‌کند که «مبارزه با مواد مخدر راه‌حل درازمدتی برای مشکلات و پریشانی‌های سرمایه‌داری است، که ترور و وحشت را با سیاست‌سازی نئولیبرال چاشنی زده، می‌آمیزد و دنیا‌های اجتماعی و مناطقی را که برای سرمایه‌داری جهانی شده در دسترس نبوده‌اند، بار دیگر می‌گشاید». [120]

آمریکا از اواخر دهه‌ی 1990 ده‌ها میلیارد دلار در «مبارزه با مواد مخدر» در آمریکای لاتین سرمایه‌گذاری کرد. این سرمایه‌گذاری‌ها فرصت‌های متعددی برای انباشت سرمایه در سطوح مختلف ایجاد کرده است. عملیات پلیسی و نظامی به‌نام مبارزه با قاچاق مواد مخدر

در کلمبیا، آمریکای مرکزی و مکزیک نتیجه داده و به‌جابه‌جایی انبوه دهقانان محلی، بومی‌ها، آفریقایی‌تبارها و سایر جوامع روستایی انجامیده است که زمین‌های‌شان توسط مالکان محلی و سرمایه‌داران فراملی تصاحب شده است. *پیلی* خاطر نشان می‌کند: «جمعیت‌ها به‌عنوان راهبرد جنگی، و با هدف جلوگیری از اقدام جمعی، آسیب رساندن به شبکه‌های اجتماعی، ایجاد ترس و تحت نظارت قرار دادن غیرنظامی‌ها، اجباراً از زمین‌های‌شان رانده می‌شوند. با جابه‌جایی و راندن مردم از زمین‌های‌شان، سرزمین‌های جدیدی برای سرمایه‌گذاری‌های به‌اصطلاح مرزی گشوده شده است».^[121] این عملیات به‌نوبه‌ی خود ذخیره‌ی پیوسته‌ای از نیروی‌کار را برای صنعت کشاورزی، معدن و دیگر عملیات استخراجی فراهم می‌سازد که از طریق جهانی‌سازی سرمایه‌داری گسترش یافته‌اند.^[122] این عملیات پوششی برای سرکوب جنبش‌های اجتماعی و مشخصاً در مورد کلمبیا برای عملیات ضدشورش فراهم می‌کند. و بسیاری از این پول‌ها نهایتاً به‌خزانه‌ی شرکت‌های فراملی راه می‌یابند. مثلاً، دولت آمریکا از سال 2008 تا 2015، 2.5 میلیارد دلار به‌طرحی به‌نام *ابتکار مرید* اختصاص داد که برنامه‌ای برای یاری به‌نظامیان مکزیک بود که ادعای نبرد با قاچاق مواد مخدر را داشتند. با وجود این، هم‌چنان که یکی از پژوهش‌گران خاطر نشان ساخته است، بخش اعظم این پول «حتی از مرز هم عبور نکرد». این پول‌ها در عوض، مستقیماً از خزانه‌ی دولت آمریکا به‌حساب سه شرکتی واریز شد که با آمریکا تعامل نظامی دارند: شرکت *فیرچایلد ایرکرافت*، در تگزاس که هواپیماهای راداری

نیروی هوایی مکزیک را می‌سازد؛ شرکت سیکورسکی، در کننتیکت که هلیکوپترهای بلک‌هاوکِ مورد استفاده ارتش مکزیک را تولید می‌کند؛ و به‌دقتر مرکزی جنرال اتمیکس در کالیفرنیا که پهپادهای مورد استفاده برای نظارت بر مرز ایالات متحده و مکزیک را می‌سازد.^[123]

آمریکای لاتین در حال تبدیل شدن به‌دیگ بزرگی از خشونتِ دولتی و خصوصی است که برای سرکوب شورش‌های سیاسی و باز کردن قاره برای چپول بیش‌تر شرکت‌ها در هم‌آمیخته است. این منطقه آینه‌ای است که نشان می‌دهد بقیه‌ی جهان به‌کجا می‌رود؛ مظهر دولت پلیسی‌جهانی است. آمریکای لاتین در سال‌های اخیر با تجدیدحیات نیروهای راست افراطی و نئوفاشیست در سراسر جهان، شاهد بازگشت به‌قدرت رژیم‌های سرکوبگر و خودکامه راست افراطی بوده است که با کودتای 2009 در هندوراس آغاز شد، و به‌دنبال آن با «کودتای پارلمانی» برزیل در سال 2016 علیه حزب حاکم کارگران ادامه یافت، و همچنین تشدید سرکوب در سراسر منطقه و بسیج احزاب راست افراطی و گروه‌های تجاری را نیز باز می‌تاباند. *بیش‌تاین* خاطر نشان می‌کند: «دیکتاتوری‌های جاری تصویری مدنی از احترام به‌احکام قانونی ارائه می‌دهند، انتخابات منظمی را با مشارکت احزاب سیاسی و دیگر سیماهای رژیم‌های دموکراتیک برگزار می‌کنند. زندانیان سیاسی همیشه در برابر قضاتی قرار می‌گیرند که احکامی قراردادی صادر می‌کنند، اما با ظاهر مشروع؛ ترور شخصیت‌های مخالف گزارش نمی‌شود و رسانه‌های شرکتی آن را نادیده می‌گیرند؛ سرکوب دولتی مخالفان سیاسی اغلب با خشونت پلیسی برضد بینوایان، برضد

اعتراضات مردمی و برضد بزهکاری‌های رایج درهم می‌آمیزد». [124]

تقویت استحکامات نظامی، اقتدارگرایی و نژادپرستی به‌منظور یک‌پارچه کردن و گسترش قدرت شرکت‌های فراملی، در چرخش به‌راست افراطی در منطقه نقش اساسی داشته است. [125] مثلاً، در مکزیک و آرژانتین قانون اساسی اصلاح شد تا به‌نیروهای مسلح اجازه دهد نقش و کارکردهای پلیس را ایفا کنند، درحالی‌که مأموریت‌های آموزشی نیروهای عملیات ویژه‌ی آمریکا بین سال‌های 2007 و 2014 سه برابر شد. [126] بنا به‌گزارش سال 2018 واشنگتن دی‌سی تحت عنوان «حراج امنیت»، براساس برنامه‌ی گفتگوی بین‌آمریکایی در سال 2017، بیش از 16 هزار شرکت امنیت و نظامی در آمریکای لاتین حدود 2.4 میلیون نفر را در استخدام داشتند و اغلب با نیروهای دولتی در سرکوب جنبش‌های اجتماعی همکاری می‌کردند. خط فاصل بین کارکنان پلیس، نظامی‌های بازنشسته، و افراد درحال حاضر شاغل و شرکت‌های خصوصی مبهم است، و «شبکه‌ی درهم پیچیده‌ای از نظامی‌های شاغل، نظامی‌های سابق، امنیتی‌های خصوصی، سرآمدان تجاری و مقامات دولتی» را دربرمی‌گیرد. تنها در مکزیک صنعت امنیت خصوصی بین سال‌های 2012 و 2018، 180 درصد رشد و ارزشی معادل یک‌ونیم میلیارد دلار داشت. در برزیل، این صنعت رقم حیرت‌آور 14 میلیارد دلار سالانه را کسب می‌کند. [127]

نظامی‌ها در آمریکای لاتین، در سال‌های اخیر، همگام با دور جدید و گسترده‌ی نفوذ شرکت‌های فراملی و

تصاحب منابع طبیعی فراوان این منطقه و ذخیره‌ی نیروی کار آن، به سرعت افزایش یافته‌اند. نظامیان آمریکای مرکزی از دهه‌ی 1990 رشد 20 درصدی داشتند. نظامی‌های ونزوئلایی، مکزیکی، بولیویایی و برزیلی در همین مدت به لحاظ ابعاد دو برابر، و نظامی‌ها در کلمبیا 4 برابر شدند. نظامی‌های بقیه کشورها در این منطقه از لحاظ ابعاد به‌طور میانگین 35 درصد رشد داشتند. [128] نظامی‌ها برای کلان‌شهرهای منطقه به‌کار گرفته شده‌اند، و اغلب همراه جوخه‌های مرگ در سایه در پاکسازی اجتماعی و سرکوب مخالفان سازمان‌یافته فعال بوده‌اند. [129] همپوشانی نزدیکی بین غارت منابع این منطقه توسط شرکت‌های فراملی، به‌کار گرفتن نظامی‌ها و نیروهای پلیس توسط دولت‌ها، شبه‌نظامی‌سازی و گسترش شرکت‌های امنیتی خصوصی وجود دارد. این نیروهای خصوصی و عمومی را هم برای گشودن منابع منطقه بر روی طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی به‌کار می‌گیرند و هم مستقیماً برای تأمین امنیت شرکت‌های فراملی. مثلاً، در اکوادور دولت نیروی نظامی را برای بیرون راندن بومی‌های شوار و واگذاری زمین‌های آباء و اجدادی آن‌ها به شرکت‌های معدن‌کاوی چینی به‌کار گرفت. *کایل* و *رایتیر* یادآور می‌شوند که دولت‌ها «به‌جای آن‌که در هنگامی‌که اوضاع خارج از کنترل و نظارت قرار می‌گیرد، از نظامی‌ها دعوت کنند، این وظیفه را به‌نظامی‌ها داده‌اند که به‌طور منظم زیرساخت‌های مهم و دارایی‌های مهم را پایش کنند و مورد محافظت قرار دهند. بولیوی از نظامی‌ها برای محافظت لوله‌ی گاز طبیعی بهره می‌گیرد، دولت پرو (در همسایگی بولیوی) تنها خط لوله‌ی نفت این کشور را

«دارایی راهبردی» اعلام کرد و وظیفه‌ی محافظت از آن را در برابر خرابکاران به‌نظامی‌ها سپرد».^[130]

در همین حال، برخی از بزرگترین مشتریان امنیت خصوصی همین صنایع استخراجی، برنامه‌های منابع طبیعی و فعالیت‌های اقتصادی در کشاورزی‌اند. گزارش گفتگوی بین‌آمریکایی حاکی از آن است که «از مکزیک تا شیلی، شرکت‌ها و مجتمع‌هایی که در جستجوی طلا، آب، نفت، ذغال سنگ، گاز، آهن، الوار و سایر صادرات پُرسودند، از نگهبانان مسلح برای محافظت سرمایه‌گذاری‌های‌شان استفاده می‌کنند». اغلب...

.... جمعیت‌های محلی به‌این فعالیت‌ها اعتراض می‌کنند و گه‌گاه با خشونت روبرو می‌شوند. فقدان اراده سیاسی برای پاسخ‌گویی شرکت‌ها و ارائه‌دهندگان امنیت قراردادی آن‌ها در موارد متعددی منجر به‌درگیری بین نیروهای امنیتی خصوصی و جمعیت‌های محلی و فعالان آن‌ها شده است که در نتیجه قتل‌هایی رخ داده که بدون مجازات باقی مانده‌اند. اغلب، شبکه‌ی درهم‌بافته‌ای بین فعالیت اقتصادی، امنیت خصوصی، نظامیان و دولت وجود دارد. این شبکه غالباً هنگامی که تنش‌ها بین فعالان زیست‌محیطی و جمعیت‌های محلی و ملاکان و صاحبان فعالیت اقتصادی شدت می‌یابد، از سرآمدان، حفاظت می‌کند،... در سراسر منطقه، در برزیل، مکزیک، پرو، گواتمالا، کلمبیا و دیگر جاها، قاچاقچیان، باندها، نیروهای امنیتی، شبه‌نظامیان و شرکت‌های امنیتی خصوصی که خطوط بین آن‌ها اغلب مبهم است - به‌قتل، حمله و تهدید مدافعان حقوق بومی‌ها و فعالین محیط زیست متهم شده‌اند. پس از برزیل، کلمبیا با ثبت 95 مرگ بین سال‌های 2015 تا 2017، دومین مکان مرگبار برای مدافعان محیط

زیست است. در کنار گروه‌های جنایت‌کار، بخش امنیت خصوصی و نظامی‌ها نیز در این کشتار‌ها دست داشتند. [131]

به‌نظر می‌رسد که از زمان فتح این سرزمین در سده‌ی پانزدهم و شانزدهم تغییر چندانی رخ نداده است. امروزه شرکت‌های فراملی همانند فاتحان قدیمی عمل می‌کنند. در همین حال، شاید اسرائیل بیش از هر کشور دیگری در جهان، تمامی نظام استعماری-سیاسی و اقتصادی براساس انباشت نظامی‌شده را به‌نمایش می‌گذارد. این کشور در رأس سیاهه‌ی کشورهای قرار دارد که در ستیزهای شدید بین‌المللی 200 سال گذشته حضور داشته‌اند. [132] این کشور درست در قلب دولت پلیسی‌جهانی قرار دارد که با شاخص ملیتاریزه شدن جهانی به‌عنوان «ملیتاریزه‌شده‌ترین ملت در جهان» شناخته شده است. [133] در دهه‌های 1980 و 1990، اسرائیل از اقتصادی سنتی که تا حدود زیادی مبتنی بر کشاورزی و صنعت ملی بود، به‌سمت اقتصاد جنگی و فن‌آوری پیشرفته حرکت کرد؛ همچنان که تل‌آویو و حیفا به‌دیدهبان‌های خاورمیانه‌ای سیلیکون‌ولی تبدیل شدند. اسرائیل بیش‌ترین تعداد سهام فن‌آوری را در بورس نزدیک دارد بسیاری از آن‌ها با امنیت مرتبط‌اند. بیش‌تر از هر کشور دیگری، حملات 11 سپتامبر 2001 به اسرائیل اجازه داد تا «صنعت امنیت داخلی» اش را گسترش دهد و صادرات تسلیحات خود را به‌گوشه‌وکنار جهان شتاب بخشد. اسرائیل تقریباً از زمان تأسیس در سال 1948 به‌سراسر جهان اسلحه صادر کرده است. [134] اقتصاد اسرائیل از خشونت، درگیری‌ها و نابرابری‌های محلی، منطقه‌ای و جهانی تغذیه می‌کند. اما

پس از 11 سپتامبر، اسرائیل به جایگاه بی نظیری به عنوان تأمین کننده زیرمجموعه های تسلیحاتی، فن آوری ها و آموزش برای صنعت امنیت داخلی تبدیل شد، که این آموزش ها در بازارهای نظامی و غیرنظامی «کاربردی دوگانه» دارند. اسرائیل همچنین در زمینه ی تجارت تسلیحاتی و امنیتی نیز با حدود 130 کشور همکاری می کند. 400 شرکت نظامی خصوصی و دولتی اسرائیلی که بسیاری از آن ها سهامشان در بازار همگانی اعلام می شود، از سال 2000 تا 2007 در سراسر جهان حدود 30 میلیارد دلار تسلیحات فروختند. به جز این امور، باید اقلام مربوط به امنیت داخلی، اطلاعاتی و پلیسی این شرکت های نظامی و چندصد شرکت دیگر را افزود که آن ها نیز کالاهای مربوط به امنیت داخلی، فن آوری و خدمات صادر می کنند. اسرائیل 200 شرکت امنیت سایبری دارد و اکنون در سراسر جهان دومین صادرکننده ی محصولات و خدمات سایبری است. [135]

جف هالپر، پژوهشگر اسرائیلی، خاطر نشان می کند که راز حفظ این جایگاه، استفاده از سرزمین اشغالی فلسطین به مثابه ی آزمایشگاهی برای آزمودن تسلیحات، نظام های جاسوسی و امنیتی، و فن آوری هاست تا بتوان آن ها را به عنوان «آزمایش شده در نبرد» در سطح جهانی به بازار عرضه کرد. بزرگترین شرکت ها ضامن ستیز و جنگ اند: «اشغال برای اسرائیل منبعی به دو معناست: به لحاظ اقتصادی، عرصه ی آزمایش برای تولید تسلیحات، نظام های امنیتی و الگوهای نظارت بر جمعیت و تاکتیک های نظارتی فراهم می آورد، که اسرائیل بدون آن از رقابت در بازارهای تسلیحات بین المللی و امنیتی ناتوان

است».[136] هالپر در ادامه شرح مفصل و ترسناکی از چگونگی چندجانبگی کامل نظام‌های تسلیحاتی و نظارتی و فن‌آورهای جاسوسی ارائه می‌دهد که به‌طور گسترده‌ای برضد فلسطینی‌ها در سرزمین‌های اشغالی به‌کار گرفته شده است:

سرزمین اشغالی فلسطین، احتمالاً به‌تحت نظارت‌ترین، کنترل‌شده‌ترین و نظامی‌ترین مکان روی زمین تبدیل شده است. این منطقه مظهر رؤیای هر ژنرال، متخصص امنیتی و هرافسر پلیس است که بتواند نظارت زیستی-سیاسی کامل را اعمال کند. در وضعیتی که جمعیت محلی از هیچ خلوت یا حفاظت حقوقی مؤثر برخوردار نیستند، این مردم و سرزمین‌هایشان به‌صورت آزمایشگاهی درمی‌آید که آخرین فن‌آورهای نظارت، مراقبت و سرکوب در آنجا تکمیل می‌شود، به‌صورت موردی به‌نمایش درمی‌آید، و به‌اسرائیل این امکان را می‌دهد که در بازار جهانی شدیداً رقابتی جای پای داشته باشد. برچسب‌هایی مانند «در نبرد آزموده شده»، «در غزه آزمایش شده» و یا مورد تأیید آیدی‌اف (نیروی دفاعی اسرائیل) بر روی محصولات خارجی یا اسرائیلی، بازاریابی آن‌ها را به‌طرز چشم‌گیری بهبود می‌بخشد.[137]

روش‌های نظارت و سرکوب که به‌خوبی برضد فلسطینی‌ها تنظیم شده است، توسط اسرائیل به‌پلیس نژادپرست در محله‌های پایین شهرهای داخلی آمریکا و به‌نیروهای امنیتی برزیلی صادر شده‌اند که از طریق گشت‌زنی، ساکنان فقرزده‌ی محلات ریو را نگهبانی می‌کنند. علاوه بر این نیروهای نظامی و شبه‌نظامی کلمبیا و گواتمالا در نبردهایشان برضد جنبش‌های اجتماعی، افسران اطلاعاتی آسیای مرکزی برای پایش فعالان حقوق

بشر و روزنامه‌نگاران، عاملان ارتشی چینی برای ارائه‌ی نظام‌های داخلی نظارت اجتماعی و مشتریان شرکتی، و دولت‌های سرکوبگر و بنگاه‌های پلیسی در سراسر جهان از این روش‌ها که در فلسطین آزمایش شده‌اند، استفاده می‌کنند. [138]

در چین، نیروهای عملیات ویژه با هدف نظارت اجتماعی داخلی در برابر خیزش گسترده‌ی مبارزات کارگری و اعتراضات اجتماعی به‌سرعت در حال شکل‌گیری است (در واقع، بسیاری چین را مرکز در حال ظهور مبارزات نیروی‌کار جهانی می‌دانند). [139] دولت چین در سال 2011 بیش از 111 میلیارد دلار برای امنیت داخلی هزینه کرد که بیش‌تر از هزینه‌های دفاعی (106 میلیارد دلاری) بود. در کنار رشد مجتمع‌های صنعتی-نظامی، نظام‌های فن‌آوری بسیار پیشرفته‌ی نظارت و امنیت داخلی نیز با شتاب روبه‌گسترش است، که نتیجه‌ی ناآرامی‌های ناشی از افزایش بیکاری، قطبی شدن شدید اجتماعی، نابرابری‌های فزاینده، ناامنی اقتصادی، شدت‌یابی استثمار، و وضعیت روبه‌افول بهداشت و آموزش است. هم‌چنان که دولت چین تلاش می‌کند از بی‌ثباتی و ناستواری سیاسی جلوگیری کند، این احتمال نیز وجود دارد که شهروندان چینی در آینده به‌تحت نظارت‌ترین جمعیت جهان تبدیل شوند. در سال 2016 در چین 176 میلیون دوربین نظارتی عملیاتی بود و انتظار می‌رفت که این رقم تا سال 2020 به‌حدود 626 میلیون دوربین برسد و چیزی بیش از 3 برابر شود. [141]

برخلاف این فرض که دولت به‌طور انحصاری اقتدار خود را برنظام‌های درحال توسعه‌ی نظارت اجتماعی

داخلی، نظارت جمعی و برنامه‌های امنیتی داخلی اعمال می‌کند، اما برنامه‌های امنیت داخلی مشارکت شرکت‌های نظارتی خصوصی و شرکت‌های دیگر را نیز ایجاب می‌کند؛ مثلاً، همکاری این شرکت‌ها با واحدهای پلیس در اجرای فن‌آوری‌های تشخیص چهره و تشخیص طرز گام برداشتن اشخاص برای جستجوی به‌اصطلاح تبه‌کاران، و همچنین شناسایی رهبران کارگری و مخالفان سیاسی در زمان واقعی، یعنی هنگامی‌که این اشخاص در فضاهاى عمومی حرکت می‌کنند. برنامه تشخیص چهره در سال 2015 با مشارکت شرکت‌های مختلف فن‌آوری خصوصی و شرکت‌های امنیتی با هدف ایجاد پایگاه داده‌هایی راه‌اندازی شد که بتواند هریک از 1.4 میلیارد شهروند کشور را در عرض چند ثانیه شناسایی کند. [142] برنامه برای نظارت شناسایی چهره سریع‌ترین برنامه‌ای است که در جهان به‌پیش می‌رود، با بازاری به‌ارزش 6.4 میلیارد دلار در سال 2017 در مقایسه با بازار آمریکا به‌ارزش 2.9 میلیارد دلار در همان سال، و انتظار می‌رفت که تا سال 2021 بیش از 12 درصد رشد داشته باشد. [143] شرکت خصوصی پیشرو چینی در این زمینه، شرکت هانگژو هیکوئیژن دیجیتال تکنولوژی است که هم‌اکنون حدود 20 درصد از بازار جهانی دوربین‌های سی‌سی‌تی‌وی کنترل‌کننده و تجهیزات نظارت تصویری را در اختیار دارد، و با ارتش آمریکا و اداره‌ی پلیس منفیس، و از جمله دیگر مشتریانش قرارداد بسته است. [144] هیکوئیژن و دیگر شرکت نظارتی برجسته‌ی چینی، داهوآ، هر دو در بازار بورس سنژرن فهرست شده‌اند. مجتمع‌های مالی جهانی یوبی‌اس و جی‌پی مورگان از جمله

10 سهام‌دار برتر هیکوئیژن اند (دولت چین از سهام‌داران جزء آن است). [145]

فن‌آوری نظارتی چینی همچنین برای «نظام اعتبار اجتماعی» به‌کار گرفته می‌شود که دولت ارائه‌ی آن را در سطح کشوری برنامه‌ریزی می‌کند؛ این سیستم نظارتی-رفتاری گسترده‌ای است که شهروندان را بر مبنای رفتارشان رتبه‌بندی می‌کند و جایزه‌ها و مجازات‌هایی را متناسب با امتیازاتشان به آن‌ها اعطا می‌کند. نظام‌های فراگیر در حال توسعه شامل مسئولیت‌گیری افراد برای محتوای پُست شده در هر چت گروهی است که در برنامه‌های پیام‌رسانی راه‌اندازی می‌کنند. شهروندان طبق قانون ملزم به‌دائلود برنامه‌هایی هستند که به‌دولت اجازه می‌دهد عکس‌ها و ویدیوهای تلفن همراهشان را نظارت کند. اگر کسی بدون مجوز پُست‌های سیاسی آنلاین منتشر کند یا روایت رسمی دولت در مورد رویدادهای جاری را زیر سوال ببرد، امتیاز او کاهش می‌یابد. شرکت‌هایی که در این برنامه‌های نظارتی مشارکت دارند، دربرگیرنده‌ی مجتمع‌های فن‌آوری تجاری جهانی مانند علی بابا و تن‌سنت، به‌علاوه‌ی مجموعه‌ای از شرکت‌های کوچک‌تر مانند سنس‌تایم، مِگوی، ال‌ال‌ویژن تکنولوژی، و اینتلی‌فیوژن‌اند. نظام مرکزی دولت که به‌عنوان «برنامه‌ی عملیات مشترک یکپارچه» شناخته می‌شود، از هوش مصنوعی، داده‌کاوی و ذخیره‌سازی، و نظارت الگوریتمی برای جمع‌آوری داده‌ها، تجزیه و تحلیل پروفایل افراد و پیش‌بینی این‌که چه کسی احتمالاً تهدیدی برای دولت است، استفاده می‌کند. [146] دیگر شرکت‌های چینی و فراملی نیز به‌سرعت در بازار امنیت داخلی چین در حال گسترش‌اند.

مثلاً، در سال 2019، یکی از شعب بانک‌واتر به‌نام فرانتیر سرویس گروپ (گروه خدمات مرزی) با دولت چین قراردادی برای ساخت تسهیلات آموزشی برنامه‌ای علیه اقلیت قومی اویغور در استان غربی سین کیانگ منعقد کرد. مجتمع دولتی چین به‌نام سیتی‌گروپ، یک چهارم سهام گروه خدمات مرزی را در اختیار دارد که در بازار بورس هنگ‌کنگ به‌ثبت رسیده است.^[147]

همچنان‌که در فصل‌های قبلی توضیح دادم، بخش‌های مختلف سرمایه به‌شدت در دولت پلیسی‌جهانی سرمایه‌گذاری کرده‌اند و از طریق مدارهای سرمایه مالی فراملی و کاربرد فن‌آوری‌های دیجیتالی جدید به‌یکدیگر پیوند یافته‌اند. بخش مالی، مجتمع امنیتی-صنعتی‌نظامی و به‌ویژه صنایع استخراجی به‌دولت پلیسی‌جهانی وابسته‌اند، و به‌نوبه‌ی خود با سرمایه دیجیتالی یا فن‌آوری پیشرفته درهم‌تنیده‌اند. مجتمع‌های انرژی و استخراجی باید اجتماعات را تخلیه کرده و منابع آن‌ها را تصاحب کنند؛ امری که آن‌ها را نسبت به‌تقویت یا حتی اشاعه‌ی ترتیبات سیاسی نئوفاشیستی و سرکوبگر از طریق دولت پلیسی‌جهانی مستعدتر می‌سازد. انباشت سرمایه در مجتمع امنیتی-صنعتی‌نظامی به‌جنگ‌های پایان‌ناپذیر و به‌نظام‌های سرکوب وابسته است. انباشت مالی مستلزم ریاضت اقتصادی هرچه بیشتر و بیشتر است که تحمیل آن، اگر نگوئیم غیرممکن، اما از طریق سازوکارهای توافقی دشوار است.

این‌که چگونه این سه بخش از سرمایه در ایالات متحده با نیروهای دولتی و شبه‌نظامی گردهم آمدند، به‌نحو بسیار روشنی در سال 2016 در ضدشورش به‌سبک نظامی، در

مقابله با فعالین بومی و متحدان‌شان که علیه ساختن خط لوله در سرزمین‌های نزدیک *استندینگ راک راکویوس* شمالی (یعنی، منطقه‌ی حفاظت شده برای سرخپوست‌های سو) دست به اعتراض صلح‌آمیز زده بودند، نشان داده شد. شرکت خصوصی نفت و گاز *فورچون 500*، با حمایت مالی کنسرسیومی از بانک‌ها، از جمله *ولز فارگو* و *بانک آمریکا*، که در حال ساختن این خط لوله (به‌نام شرکای انتقال انرژی) بودند، شرکت مزدور امنیتی *تایگرسوان* را [برای مقابله با بومی‌های معترض] اجیر کرد که در اصل به‌عنوان مقاطعه‌کار پنتاگون و وزارت امور خارجه برای جنگ‌های خاورمیانه تأسیس شده بود. *تایگرسوان* وظیفه سازماندهی کارزاری ضدشورش علیه معترضان را در هم‌آهنگی با *فورچون 500*، نیروهای اجرای قانون-محلی، ایالتی و فدرال-برعهده داشت که نیروهای گارد ملی را هم دربرمی‌گرفت. *تایگرسوان* که اعتراض‌کنندگان ضدخط لوله را «رزمندگان جهادی» و منطقه‌ی اعتراض را «میدان نبرد» می‌نامید، گفت: «آماده‌سازی اطلاعاتی تهاجمی در میدان نبرد و هم‌آهنگی فعال بین عناصر اطلاعاتی و امنیتی، اکنون روشی اثبات شده برای شکست شورشیان خط لوله است». زرادخانه‌ی «کم‌تر مرگباری» که دستگاه ضدشورش عمومی‌خصوصی به‌کار گرفت، دربردارنده‌ی گلوله‌های لاستیکی، گلوله‌های کیسه‌ای، توپ‌های صوتی، توپ‌های آبپاش، سگ‌های تهاجمی، پهپادهای کوچک تهاجمی، تصویربرداری فراداده‌ها، عملیات ضداطلاعاتی و جنگ روانی بود. [148] به‌دنبال سرکوب معترضین منطقه‌ی داکوتا، 56 لایحه در 30 ایالت در ایجاد محدودیت برای این‌گونه اعتراضات ارائه شد. [149]

درحالی که بحران *استندینگ راک* موردی هولناک در **براهه** شبه‌نظامی‌سازی دولت پلیس جهانی است، اما این‌گونه عملیات که برضد جنبش‌های عدالت اجتماعی اعمال می‌شود، اکنون در سراسر جهان به‌امری عادی تبدیل شده است. [150] گزارشی از لوید لندن، شرکت بیمه و مجتمع مالی جهانی، هشدار می‌دهد که «موارد سرایت خشونت سیاسی هرچه فراوان‌تر می‌شود» و به‌سوی آنچه آن را همه‌گیری «خشونت سیاسی» می‌نامد، پیش می‌رود. این گزارش انواع «خشونت‌های» به‌اصطلاح «فوق‌العاده» را مشخص می‌کند: جنبش‌های «ضدامپریالیستی»، «جنبش‌های استقلال‌طلبانه»، «جنبش‌های اجتماعی» که خواهان حذف «نیروی اشغالگر» اند، جنبش «اعتراضات اصلاح‌طلبانه توده‌ای برضد دولت‌های ملی» و «قیام مسلحانه» که از به‌اصطلاح از «مارکسیسم» و «اسلام‌گرایی» الهام می‌گیرند. [151] این «خشونت‌های سیاسی» تجارت عمده‌ای است. براساس گزارش سال 2016، شرکت اطلاعات تجارت جهانی، با عنوان بازار نظام پایش شورش جهانی، که وضعیت سال‌های 2016 تا 2020 را برای مشتریانش بررسی می‌کرد و شرکت فورچون 500 هم یکی از آن‌ها بود، در 5 سال آینده رونق چند میلیارد دلاری در بازار جهانی برای «نظام‌های نظارت بر شورش»‌ها وجود خواهد داشت. این گزارش پیش‌بینی می‌کرد که ناآرامی‌های مدنی در سراسر جهان به‌طرز چشم‌گیری افزایش خواهد یافت، که ناشی از افزایش حوادثی مشابه *استندینگ راک* و فرگوسن است. این گزارش ادعا می‌کرد که «اعتراضات، شورش‌ها و تظاهرات مسائل عمده‌ای است که بنگاه‌های

اعمال قانون با آن در سراسر جهان روبرو می‌شوند». «علاوه بر این، افزایش حوادث مربوط به جنگ‌های داخلی در کشورهایی مانند سوریه، عراق، لبنان و مصر، به‌همراه افزایش در بودجه‌ی دفاعی جهانی، تقاضا برای نظام‌های کنترل و نظارت بر شورش‌ها را افزایش خواهد داد». این گزارش پیش‌بینی می‌کند که کشورهایی در منطقه‌ی آسیا-اقیانوسیه رشد بسیار بالایی را در تقاضا برای خدمات و تجهیزات «سرایت شورش» تجربه خواهند کرد. افزایش تقاضا برای «تجهیزات تخصصی» ناشی از «افزایش جنگ‌های شهری» است، این گزارش به‌انقلاب چتری سال 2014 در هنگ‌کنگ اشاره می‌کند، «که شاهد 100 هزار معترض بود که جاده‌ها را مسدود کردند و نیروهای اجرای قانون را به نظامی‌گری سوق دادند» (باید توجه داشت که اعتراضات هنگ‌کنگ کاملاً مسالمت‌آمیز بود). [152]

خلاصه، در غیاب تغییر مسیری که با بسیج توده‌ای و مبارزه مردمی از پایین به‌سیستم تحمیل شود، بحران روزافزون، انباشت نظامی شده را تشدید می‌کند و انباشت از طریق سرکوب نیز به‌فضاهای بیش‌تری در اقتصاد و جامعه جهانی نفوذ می‌کند. هرچه اقتصاد جهانی بیش‌تر به‌این نظامی‌سازی و ستیزها وابسته می‌شود، محرک برای جنگ بیش‌تر شده و خطرات برای بشریت افزایش می‌یابد. در مسیر هم‌اکنون موجود جهانی‌سازی سرمایه‌داری صاعقه‌ی جنگی درون‌ساخت وجود دارد. از نگاه تاریخی، جنگ‌ها نظام سرمایه‌داری را از بحران بیرون کشیده‌اند، درحالی‌که هم‌چنین در خدمت منحرف‌ساختن توجه از تنش‌های سیاسی و مسائل مشروعیت بوده‌اند. فروپاشی

هژمونی به ابعاد سیاسی بحران سرمایه‌داری جهانی اشاره دارد. اکنون به پاسخ‌های از بالا و از پایین به این بحران هژمونی و بدیل‌های امکان‌پذیر آینده‌ی آن می‌پردازیم.

یادداشت‌ها:

- [1] جف هالپر، جنگ برضد مردم: اسرائیل، فلسطینی‌ها و صلح‌دوستی جهانی (لندن: پلوتو، 2015)، ص. 231.
- [2] مجریه، نیکا آکیب، مدیرکل شیل در نیجریه بود، به‌نقل از دانیل فابر، «جهانی‌سازی مصالحه‌ی غیرمنصفانه و صدور خطرات زیست‌بوم‌شناختی»، در لزلی کینگ و دیورا مک‌کارتی (ویراستار) جامعه‌شناسی پیرامونی: از تحلیل تا اقدام (لانام، مری‌لند: رومن و لیتل‌فیلد، 2009)، ص. 186.
- [3] پُل لِ. باران و پل م. سوئیزی، سرمایه‌داری انحصاری: مقاله در باب سامان اجتماعی و اقتصادی امریکایی (نیویورک: نشر مانتلی ریویو، 1966)، ص. 213.
- [4] دوایت دی آیزنهاور، خطابه‌ی خداحافظی – 17 ژانویه 1961، «بازیابی در 19 آوریل 2019 از پایگاه سخنرانی‌های رئیس‌جمهوری امریکا»، «تاریخ امریکا از انقلاب تا بازسازی»، در www.let.rug.nl/usapresidents/dwight-david-eisenhower/farewell-address-january-17-1961.php
- [5] وان له، «زندان‌های خصوصی با کمک به اخراج مهاجرانی که سال‌ها پیش به امریکا مهاجرت کردند میلیون‌ها دلار می‌سازند» و قطعاً در این باره خوشحال‌اند، «صدای امریکا»، 9 اوت 2017، دسترسی در 26 اکتبر 2017 در <https://americasvoice.org/blog/private-prisons-see-future-profits/>
- [6] دیوید اس. کلاود و نوح بیرمن، «تلاش لابی نیروی فضایی را برانگیخت»، *لوس‌آنجلس تایمز*، 19 اوت 2018 صص. الف و الف-14-15.
- [7] ژوزف ایشومپیتز، سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی (نیویورک: هارپرو رو، 1943).

[8] برای ارقام و جزئیات فوق نگاه کنید به ویلیام رابینسن، «بحران سرمایه‌داری جهانی و سائقه‌ی جنگ در ترامپ»، تروث‌اوت، 19 آوریل 2017، دسترسی در 14 آوریل 2019 در

www.truth-out.org/opinion/item/40266-globalcapitalist-crisis-and-trump-s-war-drive

دشوار بتوان سیر صعودی هزینه‌های بی‌سابقه‌ی نظامی امریکا پس از 11 سپتامبر را دست‌کم گرفت. برنامه‌ی بدیل‌های دفاعی در سال 2010 توجه می‌دهد که: «هرگاه اقتدار بودجه‌ی وزارت دفاع را برشمار کارکنان تمام‌وقت نظامی طی 25 سال نسبتاً ثابت به‌نظر می‌رسید در دوران 1983-1998 در سال 1998 شروع به‌افزایش کرد و با شروع جنگ عراق به‌سرعت شتاب گرفت. طی سال‌های 2007-2010، میانگین آن 495000 دلار به‌ازای هر نظامی تمام‌وقت بود. این رقم 78 درصد بیش از اوج دوران ریگان است، 95 درصد بالاتر از سال 1989، و تقریباً سه برابر بالاترین رقم در دوران ویتنام که به‌تناسب تورم تعدیل شده باشد» نگاه کنید به گزارش آن، «دفاع نامتعارف: فهم افزایش 2 تریلیون دلاری هزینه‌ی دفاعی»، برنامه‌ی بدیل‌های دفاعی، 18 ژانویه 2010، ص. 2.

[9] مثلاً، در بررسی جاسوسان اجیرشده: دنیای پنهان بیرون‌سپاری اطلاعات (نیویورک: سایمون و شوستر، 2008)، تیم شاروک بودجه‌ی گزارش نشده برای 16 بنگاه اطلاعات و عملیاتی پنهان در امریکا را سالانه 60 میلیارد دلار تعیین می‌کند.

[10] خبرگزاری سی‌ژن پی‌آر، «گزارش امنیت داخلی جهانی و بازار امنیت همگانی 2019 - انتظار می‌رود بازار از 431 میلیارد دلار در سال 2018 به 606 میلیارد دلار در 2014 افزایش یابد»، 6 فوریه 2019، دسترسی در 2 مه 2019 در

www.prnewswire.com/news-releases/global-homeland-security--publicsafety-market-report-2019--market-is-expected-to-grow-from-431-billion-in-2018-to-606-billion-in-2024-at-a-cagr-of-5-8-300790827.html

[11] پ.دابلیو. سینگر، جنگجویان شرکتی: ظهور صنعت نظامی خصوصی (ایتاکا، نیویورک: انتشارات دانشگاه کورنل، 2003)، ص. 232.

[12] برای نمودار و جزئیات فوق نگاه کنید به رابینسن، «بحران سرمایه‌داری جهانی و سائقه‌ی جنگ در ترامپ».

[13] تیم آکانز، «گزارش می‌گوید که امریکا از 11 سپتامبر تا کنون 6 تریلیون دلار برای چنگ هزینه کرده و نیم میلیون نفر را کشته است»، نیوزویک، 14 نوامبر 2018، دسترسی در 9 آوریل 2019 در

www.newsweek.com/us-spent-sixtrillion-wars-killed-half-million-1215588

مقاله‌ی نیوزویک از گزارش ارائه شده توسط مؤسسه‌ی واتسن در دانشگاه براون برای روابط بین‌الملل و روابط عمومی نقل می‌کند.

[14] نافذ احمد، «قربانیان بی‌وقار: از سال 1990، 4 میلیون مسلمان در جنگ‌های غرب کشته شده‌اند»، دیده‌بان خاورمیانه، 8 آوریل 2015، دسترسی در 22 آوریل 2019 در

<https://www.middleeasteye.net/opinion/unworthy-victims-western-wars-have-killed-four-million-muslims-1990>

[15] دیوید واین، «نظامیان امریکا کجای‌اند؟»، مجله سیاست، ژوئیه/اوت 2015، دسترسی در 3 فوریه 2018، در

www.politico.com/magazine/story/2015/06/us-military-bases-around-the-world-119321

[16] نگاه کنی‌دبه ویژه به‌فصل 3، «ورای نظریه‌ی امپریالیسم»، در ویلیام رابینسن، سرمایه‌داری جهانی و بحران بشریت (نیویورک: انتشارات دانشگاه کمبریج، 2014). نسخه‌ی مختصر مقاله را می‌توان در رابینسن، به‌توفان: مقالات در باب سرمایه‌داری جدید جهانی (شیکاگو، ایلینوی: هی‌مارکت، 2018) یافت.

[17] رابرت دی. بلکویل، «دفاع از منافع حیاتی امریکا: تجویز سیاست برای ترامپ»، سیاست خارجی، 25 ژانویه 2017، دسترسی در 17 آوریل 2019 در

<https://foreignpolicy.com/2017/01/25/defending-vital-u-s-interestspolicy-prescriptions-for-trump/>

بلکویل مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور امریکا جورج دابلیو بوش بود و در مقام عضو ارشد شورای روابط خارجی این مقاله را نگاشت. تحلیل‌گران پنتاگون در نقش مداخلات نظامی امریکا در اطراف‌واکناف جهان و ایجاد شرایط ضروری برای کارکرد بلامانع سرمایه‌داری جهانی تردیدی ندارند. از جمله‌ی شفاف‌ترین اظهاریه‌ها در این عرصه توماس پی‌ام. بارنت، نقشه‌ی جدید پنتاگون: جنگ و صلح در سده‌ی بیست‌ویکم (برکلی، کالیفرنیا: انتشارات بارکلی،

2005). بارنت «ژئواستراتژیست نظامی» در دانشکده‌ی جنگ دریایی امریکا است.

[18] ژی یانگ، «خصوصی‌سازی صنعت دفاعی در چین»، دیپلمات، 7 ژوئن 2017، دسترسی در 17 آوریل 2019، در

<https://thediplomat.com/2017/06/privatizing-chinas-defense-industry/>

[19] برای این جزئیات، نگاه کنید به پیتر فیلیس، غول‌ها: سرآمدان قدرت در جهان (نیویورک: انتشارات 7 داستان، 2018)، فصل‌های فصل 2 و 5.

[20] فیلیس، غول‌ها: سرآمدان قدرت در جهان، ص. 228.

[21] مادلن ک. آلبرایت و استیفن ج. هادلی، «نیروی کار استراتژی در خاورمیانه: گزارش نهایی هیئت مدیره» (نیویورک: شورای آتلانتیک، 2016)، ص. 5. این گزارش برای دوره‌ی 2020-2025 به‌کارگیری نیروهای پیش‌تری را در ماورای دریاها، واحدهای آموزش دیده‌ی عملیات شهری، پایگاه‌های میان‌راهی، و دستگاه‌های ضدبهدادی را توصیه کرد. برای سال 2040 و پس از آن خواستار شرکت‌های کوچک و مستقل رزمنده‌ی سیار در ارتش و از طریق شرکت‌های نظامی خصوصی، همچنین آموزش واقعیت مجازی، ربات‌های میدانی، و هوش مصنوعی شد.

[22] این برآورد از نیتا سی. کرافورد، «جنگ عراق: ده سال در ده شماره»، سیاست خارجی، 20 مارس 2013، دسترسی در 23 آوریل 2019 در

<https://foreignpolicy.com/2013/03/20/the-iraq-war-ten-years-in-ten-numbers/>

[23] فرانک اسلیپر، «تفنگ، بدهی و فساد: هزینه‌ی نظامی و بحران اتحادیه‌ی اروپا»، مؤسسه فراملی (آمستردام)، آوریل 2013، ص. 2، دسترسی در 24 آوریل 2019 در

www.tni.org/files/download/eu_milspending_crisis.pdf

[24] اندرو رنمن، «نمودارهای اتحادیه‌ی اروپا فروش‌های تسلیحاتی بحران‌زدا به یونان را نشان می‌دهد»، *آبزرور اتحادیه‌ی اروپا*، 7 مارس 2012، دسترسی در 14 آوریل 2019 در

<https://euobserver.com/foreign/115513>

[25] «چه درصدی از اقتصاد جهان را حفاری نفت و گاز تشکیل می‌دهد؟»، *اینوستویبیدیا*، 20 سپتامبر 2018، دسترسی در 20 ژوئن 2019 در

www.investopedia.com/ask/answers/030915/what-percentage-globaleconomy-comprised-oil-gas-drilling-sector.asp

[26] مثلاً، ببینید در سال‌های اخیر نقش نفت برای امریکا چقدر اساسی بوده و همچنان که این‌جا طرح کردم چقدر با دولت پلیسی‌جهانی یکپارچه شده است.

[27] خاوبیر نی. دیوید، «امریکا-عربستان سعودی معاهده‌ی تسلیحاتی به ارزش تقریباً 110 میلیارد دلار راهم‌کنون امضاء کردند، 350 میلیارد دلار طی 10 سال»، *سی‌ان‌بی‌سی*، 22 مه 2017، دسترسی در 14 آوریل 2018 در

www.cnbc.com/2017/05/20/us-saudi-arabiaseal-weapons-deal-worth-nearly-110-billion-as-trump-begins-visit.html

[28] برای این داده‌ها، نگاه کنید به‌اوده فلورانت، الکساندرا کونیمووا، نان تییان، پیتر د. وزمن، «100 شرکت بزرگ خدمات نظامی و اسلحه‌سازی سیپری»، گزارش سالانه‌ی 2017 مؤسسه پژوهش در صلح بین‌المللی استکهلم (سیپری)، ص. 1 و گردآوری شده از صص. 2-5، جدول 1، دسترسی در 3 فوریه 2018 در

www.sipri.org/sites/default/files/2017-12/fs_arms_industry_2016.pdf
توجه کنید که اطلاعات مربوط به‌درآمد 26 شرکت از میان این صد شرکت در دسترس نبود و از این‌رو رقم واقعی بالاتر از این است، شاید هم بسیار بالاتر. رقم نیم تریلیون دلاری برای خریدهای تسلیحاتی کشوری در حال توسعه از کتاب هالپر، جنگ برضد مردم، ص. 193 است.

[29] جرمی اسکاهیل، سیاه‌آب: ظهور قدرتمندترین ارتش مزبور جهان (نیویورک: کتاب ملت، 2007). بعدها نام بلکواتر (سیاه‌آب) به‌آکادمی تغییر یافت.

[30] لئو شین 3، «مقاطع‌ه‌کاران بر واحدهای امریکایی در افغانستان 3-به-1 پیشی می‌گیرند»، تایمز نظامی، 17 اوت 2016، دسترسی در 10 آوریل 2019 در

www.militarytimes.com/2016/08/17/report-contractors-outnumber-u-s-troopsin-afghanistan-3-to-1/

در عراق، برآورد انتهای پایینی (به‌سبب حذف مقاطع‌ه‌کاران نظامی خصوصی که برای حفاظت تأسیسات استقرار یافته‌اند) از 180 هزار مقاطع‌ه‌کار نظامی خصوصی و خدمات مربوطه افزون بر شمار نیروهای رزمنده‌ی امریکایی بود، که در سال 2017، 160 هزار سرباز بود. ت. کریستین میلر، «مقاطع‌ه‌کاران بر نیروهای

نظامی در عراق پیشی می‌گیرند»، لوس‌آنجلس تایمز، 4 ژوئیه 2007، دسترسی در 10 آوریل 2019، در

www.latimes.com/archives/la-xpm-2007-jul-04-na-private4-story.html.

[31] مارک لاندلر، اریک اشمیت، و مایکل ر. گوردون، «دستیاران ترامپ فعالان اقتصادی را برای تدبیر انتخاب‌هایی برای افغانستان فراخواندند»، نیویورک تایمز، 10 ژوئیه 2017، دسترسی در 18 آوریل 2019 در

www.nytimes.com/2017/07/10/world/asia/trump-afghanistan-policy-erik-princestephen-feinberg.html?module=inline

[32] سینگر، جنگجویان شرکتی.

[33] سینگر، جنگجویان شرکتی، ص. 9.

[34] سینگر، جنگجویان شرکتی، ص. 18.

[35] سینگر، جنگجویان شرکتی، صص. 15-16.

[36] موشه شوارتس و جوی‌پرادا سواين، «مقاطع‌ه‌کاران وزارت دفاع در افغانستان و عراق: زمینه و تحلیل»، خدمات پژوهشی مجلس، 13 مه 2011، دسترسی در 10 آوریل 2019 در

www.fas.org/sgp/crs/natsec/R40764.pdf

[37] شون انگبرخت، جنگجویان پنهان امریکا: درون دنیای مقاطع‌ه‌کاران نظامی خصوصی (واشنگتن، دی.سی.: کتاب پوتومک، 2011)، ص. 18.

[38] گارث پورتر، «مجمع جنگ دائمی امریکا»، محافظه‌کاران امریکایی، 15 نوامبر 2018، دسترسی در 7 مه 2019 در

www.theamericanconservative.com/articles/americas-permanent-war-complex/

[39] ویلیام لانگه‌ویش، «شرکت آشوب»، ونیتی فیر، 18 مارس 2014، دسترسی در 10 آوریل 2019 در

www.vanityfair.com/news/business/2014/04/g4s-global-security-company

پ.و. سینگر، جنگجویان شرکتی: ظهور صنعت نظامی خصوصی‌شده (ایثاکا، نیویورک: انتشارات دانشگاه کورنل، 2007).

[40] فیلیپس، غول‌ها، ص. 260.

- [41] فیلیپس در فصل 5 *غول‌ها* با تفصیل قابل توجهی این ارتباطات را مستند می‌سازد. صص. 228-239 را ببینید.
- [42] به‌عقل از پورتر، «مجتمع جنگ دائمی امریکا». «در گردان» بین پنتاگون و مقاطعه‌کاران تسلیحاتی پس از حملات 2001 شتاب گرفت. درصد ژنرال‌های سه‌ستاره و چهارستاره که پنتاگون را ترک کردند تا در مشاغل جدید مشاور یا مدیر اجرایی مقاطعه‌کاران نظامی خدمت کنند در سال 1993، 45 درصد بود، که تا سال 2005 به 80 درصد افزایش یافت.
- [43] برای این جزئیات، نگاه کنید به شاروک، جاسوسان مزدور، صص. 12-14، 23.
- [44] برای این جزئیات نگاه کنید به تیم شاروک، «5 شرکت که هم‌اکنون بر صنعت خصوصی‌شده‌ی هوش سیطره دارند»، *ملت*، 8 سپتامبر 2016، دسترسی در 24 آوریل 2019 در www.thenation.com/article/fivecorporations-now-dominate-our-privatized-intelligence-industry/
- [45] سینگر، *جنگجویان شرکتی*، ص. 69.
- [46] گزارشگران (تایمز تجارت بین‌الملل) آی‌بی‌تی، «بزرگ‌ترین شرکتی که به‌گوش‌تان هم نخورده: جی‌4 اس و لندن‌آلمپیک»، *تایمز تجارت بین‌الملل*، 8 ژوئن 2012، دسترسی در 17 آوریل 2019 در www.ibtimes.com/largest-company-you-never-heard-g4s-london-olympics-739232
- [47] ناپل مکارتی، «در بسیاری کشورهای جهان پلیس خصوصی امنیت از پلیس بیش‌تر است»، *فوربس*، 31 اوت 2017، دسترسی در 10 آوریل 2019 در www.forbes.com/sites/niallmccarthy/2017/08/31/private-security-outnumbers-the-police-in-most-countries-worldwide-infographic/#46a7d34a210f
- [48] «در دیترویت مردم که ایمان خود به حکومت را از دست داده‌اند، نگاهی شبیه‌نظامی اجیر می‌کنند»، *اخبار منکرات*، 2 مه 2019، دسترسی در 3 مه 2019 در https://news.vice.com/en_ca/article/43jw33/people-in-detroit-are-hiring-paramilitary-guards-because-theyve-lost-faith-in-government
- [49] برای جزئیات این‌ها، نگاه کنید از جمله به گراهام، شهر در محاصره؛ هالپر، جنگ برضد مردم.

[50] ظهور آموزه‌ی «سیطره‌ی تمام عیار» از جمله در ف. ویلیام انگداهل، *سیطره‌ی تمام عیار: دموکراسی تمامیت‌خواه در نظم جدید جهانی* (باکس‌پورو، ماساچوست: انتشارات هزاره سوم، 2009) مورد بحث قرار گرفته است.

[51] گزارش برنامه ملی مهاجرت، برنامه دفاع مهاجرت، و می‌چنده، «چه کسانی از اعمال قانون گمرک و مهاجرت حمایت می‌کنند؟ شرکت‌های فن‌آوری و داده اخراج مهاجران را شعله‌ور می‌سازند». اکتبر 2018، ص. 58، دسترسی در 22 آوریل 2019 در

www.nationalimmigrationproject.org/PDFs/community/2018_23Oct_whosbehind-ice.pdf

[52] یاسار لوین، *دره‌ی نظارت: تاریخ پنهان نظامی شبکه‌ی اینترنت* (نیویورک: امور عمومی، 2018).

[53] لوین توجه می‌دهد که چگونه در دهه‌ی 1960 انقلابیون پیدایش رایانه و فن‌آوری آغازین اطلاعات، از جمله شبکه‌ی اینترنت را به‌مثابه ابزارهای نظامی و شرکتی برای تبعیت و نظارت اجتماعی می‌دیدند. این صنعت اسطوره (فن‌آوری اطلاعات و رایانه نظامیان و شرکت‌ها را همچون ابزار رهایی‌بخش) در سراسر دهه‌های 1980 و 1990 می‌بافد و منشأ نظامی فن‌آوری‌های رایانه و شبکه‌سازی اینترنتی را با پوشاندن آن‌ها در لفافه‌ی زبانی ضدفرهنگ اسید برداشتن (روان‌گردان‌های) دهه‌ی 1960 آشفته می‌سازد. در این دنیای تغییر نام یافته، رایانه قلمرویی جدید: مرزی دیجیتالی بود که توانمندسازی شخصی و ایجاد جهانی بهتر را نوید می‌داد. ص. 113 را ببینید. لوین همچنین نقش مهمی را که مجله‌ی *وایر* در این کارزار تبلیغاتی ایفا می‌کرد، مشخص می‌سازد، که همان اهمیتی را دارد که برای ابزار مشترک بخش فن‌آوری پیشرفته‌ی نوظهور فورریس و فورچون برای طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی به‌طور کلی داشته‌اند: «در میان همه‌ی قهرمانان فن‌آوری پیشرفته که در برگ‌های این مجله تبلیغ شده کارشناسان و سیاستمداران دست‌راستی و سرمایه‌گذاران مخابرات، و لابی‌های شرکتی بودند که دور واشنگتن می‌چرخیدند تا هیجانی را برانگیزند و بر درخواست اینترنت شرکتی خصوصی شده و زیرساخت مخابراتی تأکید می‌کنند.» ص. 135.

[54] لوین، *دره‌ی نظارت*، ص. 5.

[55] لوین، درمی نظارت، صص. 171-172.

[56] در سال 1986، تنها 1 درصد اطلاعات جهان دیجیتالی شده بود و در 2000، 25 درصد. تا سال 2012، به قول زوبف «فرآیند دیجیتالی کردن و داده‌پردازی (به‌کارگیری نرم‌افزاری که به‌رایانه و الگوریتم امکان پردازش و تحلیل داده‌های خام را می‌دهد) همراه با فن‌آوری‌های جدید و ارزان‌تر ذخیره‌ی داده، 98 درصد اطلاعات جهان به‌صورت دیجیتال تبدیل شده بود»؛ شوشونا زوبف، عصر سرمایه‌داری نظارتی: نبرد بر سر آینده‌ی بشر در مرز جدید قدرت (نیویورک: امور عمومی، 2019)، صص. 187-188.

[57] زوبف، عصر سرمایه‌داری نظارتی، ص. 53. تحلیل لیبرال زوبف دچار نقصی اساسی است. نامبرده در مشاهده‌ی سرمایه‌داری نظارتی به‌مثابه امری بی‌سابقه در تحول سرمایه‌داری غرضی دارد. با این حال، به‌این توهم بازمی‌غلطد که نظارت عصر پیشین و خوش‌تر «سرمایه‌داری دموکراتیک» را تضعیف کرده است. زوبف بر «سرمایه‌داری نظارتی خام» می‌تازد و آن را «تهدیدی برای خود سرمایه‌داری» می‌بیند. (ص. 194) سرمایه‌داری نظارتی در این روایت صرفاً صورت سرکشی است که «سرمایه‌داری دموکراتیک» عصری پیشین را تضعیف کرده است.

[58] آندره‌آ پیترسون، مدیر پیشین سیا و اداره‌ی امنیت ملی می‌گوید تروریست‌ها عاشق استفاده از جی-میل‌اند»، *واشنگتن‌پست*، 15 سپتامبر 2013، دسترسی در 18 مه 2019 در

www.washingtonpost.com/news/the-switch/wp/2013/09/15/former-nsa-and-cia-director-says-terrorists-love-using-gmail/?utm_term=.e10fe2c6374b

[59] لوین، درمی نظارت، 178-180.

[60] بوژن کیم، «مدیرعامل آمازون، جف بزوس به‌گروهی پیوست که اریک اشمیت یکی از میرعامل‌های سابق گوگل آن را هدایت می‌کرد، تا به‌پنناگون مشورت بدهد، *بیزنس/اینسایر*، 1 اوت 2016، دسترسی در 27 آوریل 2019 در

www.businessinsider.com/amazonceo-jeff-bezos-joins-pentagon-defense-advisory-board-2016-8

[61] فرانک کونکل، «جزئیات معامله‌ی سیا با آمازون» *اتلانتیک*، 17 ژوئیه 2014، دسترسی در 27 آوریل 2019 در

www.theatlantic.com/technology/archive/2014/07/the-details-about-the-cias-deal-withamazon/374632/

[62] لوین، دره نظارت، ص. 189.

[63] لی آرتس، رسانه‌های جهان سرگرمی: مقدمه انتقادی (چیکستر، بریتانیا: وایلی بلکول، 2015)، ص. 71. عبارت «انحصار رسانه‌ای» با بررسی کلاسیک بن باگدیکیان، پژوهشگر رسانه رواج یافت. انحصار رسانه‌ای (نیویورک: بیکن، 2000، آخرین ویراست). همبستگی شرکتی جهانی به‌چند غول رسانه‌ای جهانی انجامیده است و با چنان شتابی پیش می‌رود که هر مطالعه‌ای از انحصار چندجانبه‌ی جهانی لازم است پیوسته روزآمد شود.

[64] پیتر درپر و دانیل فلیمنگ، «کارگران دیسنی‌لند دستمزدی برای زیست هم دریافت نمی‌کنند»، *لوس‌انجلس تایمز*، 1 مارس 2018، ص. الف-13.

[65] برای جزئیات این بند، نگاه کنید به فیلیپس، *غول‌ها*، صص. 266-272.

[66] فیلیپس، *غول‌ها*، ص. 263.

[67] فیلیپس، *غول‌ها*، ص. 264. فیلیپس جزئیاتی درباره‌ی شرکت‌های جهانی مشاوره‌ای، شرکت‌های جهانی غول‌پیکر به‌خودی خود، و چنان کامل در سرمایه‌گذاری مشترک با بانک‌ها، شرکت‌های رسانه‌ای، و مانند این‌ها، که به‌نظر می‌رسد صرفاً شاخه‌ی دیگری از انبوه یکپارچه‌ی سرمایه‌ی جهانی‌اند. صص. 273-300 را ببینید.

[68] تام سیکر و متیو آلفورد، «اسناد برملا ساختند که چگونه هالیوود به‌طرفیت از سازمان مرکزی اطلاعات (سیا) و آژانس امنیت ملی (ان‌اس‌آ) جنگ را تبلیغ می‌کند»، *پژوهش جهانی*، 4 ژوئیه 2017، دسترسی در 5 فوریه 2018 در

www.globalresearch.ca/documents-expose-how-hollywood-promotes-war-on-behalf-of-the-pentagon-cia-and-nsa/5597891

[69] *فورد، ظهور ریبات*، ص. 93.

[70] این نکته را استیو میلر و رزماری لی خاطر نشان گردیدند، «جرم‌انگاری - ابزاری فاشیستی برای تجدید سازمان جامعه»، مه 2017، اظهار نظرهای منتشر نشده‌ای که به‌مؤلفان ارائه شد.

[71] *دُن پالی، سرمایه‌داری جنگ مواد مخدر* (آکلند، کالیفرنیا: انتشارات (آنارشستی-سوسیالیستی) اِک، 2014)، ص. 125.

[72] روی والمسلی، «سیاهه‌ی جمعیت زندانی در جهان»، ویراست دوازدهم، مؤسسه‌ی پژوهش در سیاست جنایی، 2018، دسترسی در 29 آوریل 2019 در

www.prisonstudies.org/sites/default/files/resources/downloads/wppl12.pdf

[73] روث ویلسون گیلور، گولاگ زرین: زندان، اضافی، بحران، و آپوزیسیون در جهانی‌سازی کالیفرنیا (برکلی، انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، 2007).

[74] وندی سایر و پیتر واگنر، «زندانی‌سازی انبوه: نمودار دایره‌ای کامل 2019»، ابتکار سیاست زندان، 19 مارس 2019، دسترسی در 29 آوریل 2019 در

www.prisonpolicy.org/reports/pic2019.html

نمودار 900 درصدی از مارک جی، «قفس و بحران: تحلیل مارکسی زندانی‌سازی انبوه»، *ماتریالیسم تاریخی*، 27 (2019): 1-43. صفحه 1 را ببینید.

[75] سایر و واگنر، زندانی‌سازی انبوه: «نمودار دایره‌ای کامل 2019»

[76] برای این تفصیلات نگاه کنید به گُدی میسون، «روند بین‌المللی رشد خصوصی‌سازی زندان‌ها»، برنامه‌ی صدور احکام، اوت 2013، دسترسی در 29 آوریل 2019 در

<https://sentencingproject.org/wp-content/uploads/2015/12/International-Growth-Trends-in-Prison-Privatization.pdf>

ساسکیا ساسین، *اخراج‌ها: بی‌رحمی و پیچیدگی در اقتصاد جهانی* (کمبریج، ماساچوست: انتشارات دانشگاه هاروارد، 2014)، صص. 68-69.

[77] سامانتا مایکلز، «یادداشتی که درز کرده هدیه‌ی ترامپ را به‌شَرکت زندان‌های خصوصی برملا ساخت»، *مادر جونز*، 30 ژانویه 2018، دسترسی در 19 آوریل در

www.motherjones.com/crime-justice/2018/01/leaked-memo-revealstrumps-gift-to-private-prison-companies/

[78] جزئیات این مورد را در برنامه‌ی صدور احکام، «زندانی‌های خصوصی در امریکا» ببینید، 2 اوت 2018، دسترسی در 29 آوریل 2019 در

www.sentencingproject.org/publications/private-prisons-united-states/

[79] برای بحث مهمی درباره‌ی چگونه شرکت‌ها، بنیادهایی که شرکت‌ها تأمین مالی می‌کنند، و بنگاه‌های دولتی در امریکا می‌کوشند با جنبش مخالفت با زندانی‌سازی انبوه همکاری کنند، نگاه کنید به ویلیام رابینسن و اسکار فابین سوتو، «انقلاب منفعل و جنبش مخالفت با زندانی‌سازی انبوه: از امحای زندان تا نوشته‌ی رستگاری»، *وبلاگ عدالت اجتماعی*، 9 مه 2019، دسترسی در 19 دسامبر 2019، در

www.socialjusticejournal.org/from-prison-abolition-to-redemption-script/

[80] جیمز کیلگور، پایشگران الکترونیک: چگونه شرکت‌ها رؤیای حصر ما در خانه دارند»، در *این روزگار*، 23 آوریل 2018، دسترسی در 29 آوریل 2019 در

http://inthesetimes.com/article/21084/electronic-monitors-GEOGroup_CoreCivic-mass-incarceration-prisons-jails

جیو گروپ مشخصاً سود می‌برد. در 2011، مجتمع جهانی سرطان شرکت بی‌آی (اطلاعات تجاری)، یکی از بزرگترین تأمین‌کنندگان وسایل پایش الکترونیکی، را خرید.

[81] به‌منقذ از کارل تاکی، «از زندانی‌سازی انبوه تا نظارت انبوه، و بازگشت مجدد: چگونه اصلاحات عدالت کیفری دوحزبی می‌تواند به‌کابوس سودجویانه راه ببرد»، *نشریه حقوق و تغییر اجتماعی دانشگاه پنسیلوانیا*، 20(2) (2017): 125-183، دسترسی 19 دسامبر 2019 در

<https://scholarship.law.upenn.edu/jlasc/vol20/iss2/3>

[82] برای این جزئیات، نگاه کنید به کریستف شیرر و آنیل شاه، «بازگشت نیروی‌کار زندانیان به‌تجارت»، *نشریه اینترنتی مانته‌لی ریویو*، 18 آوریل 2017، دسترسی در 22 آوریل 2019 در

<https://mronline.org/2017/04/18/the-return-of-commercial-prison-labor>

[83] لیندا اوانز و ایو گلدبرگ، *مجتمع صنعتی زندان و اقتصاد جهانی* (سان‌فرانسیسکو، کالیفرنیا: نشر پی‌ام، 2012)، ص. 13.

[84] *اتحادیه‌ی آزادی‌های مدنی امریکا*، «حبس برای یک قرون: ظهور زندان جدید برای بدهکاران در امریکا»، اکتبر 2010، دسترسی در 19 آوریل 2019 در

www.aclu.org/sites/default/files/field_document/InForAPenny_web.pdf

[85] اتحادیه‌ی آزادی‌های مدنی امریکا، «نیم کیلو گوشت: جرم‌انگاری بدهی خصوصی»، 2018. دسترسی به گزارش کامل در 12 آوریل 2019، در:

www.aclu.org/sites/default/files/field_document/022318-debtreport_0.pdf

خلاصه‌ای نیز در اینجا در دسترس است:

www.aclu.org/issues/smart-justice/mass-incarceration/criminalization-private-debt

[86] کایلا جیمز، «چگونه صنعت اوراق قرضه اقتصادی 2 میلیارد دلاری شد»، شهروند جهانی، 31 ژانویه 2019، دسترسی در 19 آوریل 2019 در

www.globalcitizen.org/en/content/bail-bond-industry-2-billion-poverty

[87] مثلاً نگاه کنید به یاسمن اولوآ، 20 نوامبر 2018، «صنعت اوراق قرضه برای مسدود کردن قانون فراگیر کالیفرنیا به حرکت در می‌آید»، لوس آنجلس تایمز، نسخه اینترنتی، دسترسی در 19 آوریل 2019 در

www.latimes.com/politics/la-pol-ca-bail-referendumsignatures-20181120-story.html

[88] فروش آزادی: چگونه شرکت‌های بیمه بر دستگاه اوراق قرضه‌مان سیطره یافتند»، اتحادیه آزادی‌های مدنی امریکایی، مه 2017، صص. 3 و 6، دسترسی در 19 آوریل 2019 در

www.aclu.org/sites/default/files/field_document/059_bail_report_2_1.pdf.

[89] بخش‌هایی از این قسمت به نحو چشمگیری به‌رآیینسن استناد می‌کند، در *توفان*، فصل 6، نسرمايه‌داری جهانی، نیروی کار مهاجر، و مبارزه بر سر عدالت اجتماعی».

[90] سازمان بین‌المللی کار، داده‌های اعلام شده در سایت آی‌ال‌و دسترس در 19 دسامبر 2019:

www.ilo.org/global/topics/labour-migration/lang-en/index.htm

[91] نگاه کنید به «ارقام در نگاهی کوتاه» در سایت کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل از گزارش 2017، دسترسی در 19 آوریل 2019 در

www.unhcr.org/ph/figures-at-a-glance

لازم به تأکید است که این ارقام متنوع برای مهاجران و پناهجویان در سراسر جهان در نهایت موقتی است، چون بسته به مؤسسه‌ی گزارشگر و روش تفاوت دارد (مثلاً، بسا پناهجویانی که کمیسیون عالی اعلام کرده است احتمال دارد که سازمان بین‌المللی کار کارگر مهاجر در نظر گرفته باشد!)

[92] مثلاً نگاه کنید به کام وینگ چان، «چین: مهاجرت داخلی، در ایمانوئل نس، و پیتر بلوود (ویراستار)، دانشنامه‌ی مهاجرت جهانی انسان (هوبوکن، نیوجرسی: وایلی بلکول، 2013).

[93] گراهام، شهر در محاصره، ص. 132.

[94] به نقل از ریس جونز، از مرزهای خشونت: پناهجویان و حق حرکت، «ان‌ای‌سی‌ال‌ای گزارش درباره‌ی کشورهای آمریکایی، 1(51)، 2019: 37.

[95] میشل چن، «ارزش صنعت امنیت مرز در امریکا تا سال 2023 می‌تواند بر 740 میلیارد دلار بالغ شود»، حقیقت، 6 اکتبر 2019، دسترسی در 10 اکتبر 2019 در

<https://truthout.org/articles/the-us-border-security-industry-could-be-worth-740-billion-by-2023/>

[96] چن، «ارزش صنعت امنیت مرز در امریکا تا سال 2023 می‌تواند بر 740 میلیارد دلار بالغ شود»، همچنین نگاه کنید به تاد میلر، «بیش از دیوار: سودبری شرکتی و نظامی‌سازی مرزهای امریکا»، مؤسسه فراملی، 16 سپتامبر 2019، دسترسی در 10 اکتبر 2019 در

www.tni.org/en/morethanawall

[97] اِستر یو شی لی، «افزایش شدید خشنودی مدیر عامل زندان خصوصی از درآمدهای حاصل از نگهداری بچه‌های مهاجر»، تینک‌پروگرس، 10 مه 2016، دسترسی در 5 فوریه 2018 در

<https://thinkprogress.org/private-prisonceos-pleased-their-earnings-soared-from-keeping-immigrant-kids-in-detention-2425dc11532>

[98] وان له، «زندان خصوصی با یاری به‌خارج آمریکایی‌های مهاجر پس از مدت‌ها میلیون‌ها دلار کسب می‌کنند - و از این‌رو قطعاً خوش‌حال‌اند»، صدای امریکا، 9 اوت 2017، دسترسی در 26 اکتبر 2017 در

<https://americasvoice.org/blog/private-prisons-see-future-profits>

[99] اکونومیست، «سود بردن از دیوار»، 25 مارس 2017، ص. 59.

[100] برای جزئیات، از جمله نگاه کنید به ژوزف یونیز، عملیات دروازه‌بان: ظهور «بیگانگان غیرمجاز» و ساختن مرز امریکا-مکزیک (نیویورک: روتلج، 2002).

[101] اتحادیه آزادی‌های مدنی امریکایی، «قانون اساسی در 100 مایلی منطقه‌ی مرزی»، اعلان فاقد تاریخ در سایت اتحادیه، دسترسی در 19 آوریل 2019 در

www.aclu.org/other/constitution-100-mile-border-zone

[102] خوان مانوئل‌ساندووال پالاسیوس، «مرز امریکا-مکزیک ابراز مجتمع صنعتی-نظامی امریکاست»، مناطق و انسجام، 7(1)، بهار 2017: 87-121، به نقل از ص. 93. همچنین، نگاه کنید به بررسی مفصل‌تر او به زبان اسپانیایی، لا فرونترا مکزیکو استادوس یونیدوس (مکزیکو سیتی: مؤسسه ملی مردم‌شناسی و تاریخ، 2017).

[103] برای مستندی کوتاه و فوق‌العاده درباره‌ی اتحادیه، وضع قوانین ضد‌مهاجرت، و منافع شرکت در جنگ با مهاجران، نگاه کنید به «حراج مهاجران»، دسترسی در 14 ژوئیه 2017 در

www.youtube.com/watch?v=vuGE1VxVsYo

(در 1 ژانویه 2013 رؤیت شد). این مستند را بنیاد نوین شجاع ارائه کرد. همچنین نگاه کنید به

www.bravenewfoundation.org/

www.mycuentame.org/immigrantsforsale

[104] برای جزئیات نگاه کنید به گزارش رادیو همگانی کشوری (ان‌پی‌آر)، به تاریخ 28 اکتبر 2010 که در سایت این رادیو نیز گزارش شده، دسترسی در 14 ژوئیه 2017،

www.npr.org/2010/10/28/130833741/prison-economics-help-drive-arizimmigration-law

همچنین نگاه کنید به بیان گوردن، «شجره‌ی مخالفان مهاجرت»، مادر جونز، آوریل 2012، دسترسی در 19 آوریل 2019، در

www.motherjones.com/politics/2012/03/john-tanton-anti-immigration-laws

[immigration-laws](http://www.motherjones.com/politics/2012/03/john-tanton-anti-immigration-laws)

[105] نگاه کنید به بیان گوردن، «شجره‌ی مخالفان مهاجرت»، مادر جونز، آوریل 2012، دسترسی در 19 آوریل 2019 در

www.motherjones.com/politics/2012/03/john-tanton-anti-immigration-laws

[106] از جمله نگاه کنید به «آمار و نقشه‌ی بازداشت مهاجران»، سیویک، دسترسی در 6 اکتبر 2017 در

www.endisolation.org/resources/immigrationdetention/

[107] میشل الکساندر، جیم کرو جدید (نشر نوین، 2012)، ص. 231.

[108] آلن چکمیدیان، «مهاجران از شرکت زندان شکایت کردند»، لوس آنجلس تایمز، 5 مارس 2017، ص. الف 20.

[109] برای این جزئیات مختلف، نگاه کنید به آیویا شین، «شرکتی که مهاجران را اخراج می‌کند در ریاست جمهوری ترامپ سهم عمده‌ای دارد»، *تینک‌پروگرز*، 1 دسامبر 2016، دسترسی در 22 آوریل 2019 در

<https://thinkprogress.org/trump-immigration-corporations-3ff5a3de7af/>

[110] گزارش برنامه ملی مهاجرت، برنامه دفاع از مهاجران، و میچنته، «چه کسی در پس آی‌سی‌ئی است؟ شرکت‌های داده و فن‌آوری محرک اخراج مهاجران»، اکتبر 2018، ص. 1، دسترسی در 22 آوریل 2019 در

www.nationalimmigrationproject.org/PDFs/community/2018_23Oct_whosbehind-ice.pdf

[111] چن، «ارزش صنعت امنیت مرزی امریکا تا 2023 به 740 میلیارد دلار خواهد رسید».

[112] مارک آکه‌من، «جنگ مرزی: دلالتان اسلحه از تراژدی پناهجویان اروپا سود می‌برند» (آمستردام: مؤسسه فراملی، 2016)، دسترسی در 23 آوریل 2019 در

www.tni.org/files/publication-downloads/border-warsreport-web1207.pdf

همه اطلاعات این دو بند از خلاصه‌ی اجرایی، صص. 1-2 نقل شده است. من با استفاده از نرخ تبدیل آوریل 2019 ارقام یورو را به دلار تبدیل کردم. لیکن این نرخ دستخوش نوسان پیوسته است، از این‌رو این ارقام برآورد متغیر است.

[113] گزارش پژوهشی گری وب خبرنگار سان خوزه مرکوری نیوز نخستین‌بار این چکایت را سر زبان‌ها انداخت، بعداً در فیلم الیور استون 2014، *کشتن قاصد* به‌یادماندنی شد. نگاه کنید به‌گری وب و ماکسین واترز، *ائتلاف سیاه* (نیویورک: نشر هفت

روایت، 2014، چاپ مجدد). همچنین نگاه کنید به پیتر دیل اسکات، سیاست کورکائین: مواد مخدر، نیروهای مسلح، و سیا در امریکای مرکزی (برکلی: انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، 1998).

[114] الکساندر، جیم کرو جدید. به هر روی، تحلیل الکساندر به شدت معیوب است. او صریحاً ارتباط تحلیل اش را با پیدایش زندانی سازی انبوه با مسایل بزرگتر اقتصاد سیاسی، طبقه، و سرمایه داری را رد می کند، و زندانیان سفیدپوست، که تقریباً نیمی از همه ی زندانیان اند و از همان اوضاع طبقاتی و اقتصادی-اجتماعی هم تیان زردپوست و لاتین تبار برخوردارند را به عنوان خسارات همه جانبه ی سیاست های تبعیض نژادی حذف می کند. نگاه کنید به نقد جی با عنوان «قفس و بحران».

[115] از جمله نگاه کنید به مایکل وودی ویس، سرمایه داری مافیایی: امریکا و جهانی سازی جنایت سازمان یافته (نیویورک: کتاب پیسیک، 2005).

[116] جان گیلبر، مرگ در مکزیک (سان فرانسیسکو، کالیفرنیا: روشنایی شهر، 2011).

[117] هولی الیات، «تجارت جهانی مواد مخدر "قدرتمندتر از هر زمان" در شکست مبارزه»، سی ان بی سی، 13 اوت 2013، دسترسی در 10 اکتبر 2019 در

www.cnb.com/id/100957882

برای بحث و شرح تفصیلی داده ها، نگاه کنید به گزارش جهانی مواد مخدر که دفتر جنایت و مواد مخدر سازمان ملل (یون آدی سی) سالانه صادر می کند، در سایت سازمان:

<https://wdr.unodc.org/wdr2019/index.html>

[118] البته، دارودسته های خشن و قاچاق مواد و خشونت اجتماعی گسترده ای را که موجب می شود معضلی است با ابعاد بحران. نکته ی مهم این جا این است که همین مسایل هم از پیامدهای جهانی سازی سرمایه داری است و خود همین معضلات از منابع عمده ی سود است.

[119] در میان آثار متعددی که درباره ی جنگ های مواد مخدر در امریکا وجود دارد، نگاه کنید به پالی، سرمایه داری جنگ مواد؛ ویلیام اویلز، جنگ های مواد مخدر در امریکای لاتین (نیویورک: روتلج، 2018)؛ یاسمین هریسٹف، شبه نظامیگری و نئولیبرالیسم (لندن: پلوتو، 2014)؛ گیلبر، مرگ در مکزیک.

- [120] پالی، سرمایه‌داری جنگ مواد، ص. 16.
- [121] پالی، سرمایه‌داری جنگ مواد، ص. 76.
- [122] از جمله نگاه کنید به ویلیام رابینسن، سرمایه‌داری جهانی و امریکای لاتین (بالتیمور، مریلند: انتشارات دانشگاه جانز هاپکینز، 2008).
- [123] کریستی ثورنثن، «پایان دادن به حمایت امریکا از سرکوب مکزیک در داخل آغاز می‌شود»، گزارش *ان‌اس‌آل* درباره کشورهای امریکایی، 18(4)، 2016: 322-323.
- [124] یورگه بین‌اشتن، «لاس نوواس دیکتادوراس لاتینو امریکاناز»، *آژانس‌لاتینو امریکانا دو انفرماسیون*، 16 مارس 2018 در www.alainet.org/fr/node/191654
- [125] از جمله نگاه کنید به چارلز هاله، پاملا کاللا، و لیث مولینگز چارلز هاله، و لیث مولینگز، در زمان خطر نژاد مهم است»، گزارش *ان‌اس‌آل* درباره‌ی کشورهای امریکا، 49(1): 81-90.
- [126] آندره‌آ گرماتوس، «براساس اسناد، آموزش عملیات ویژه در امریکای لاتین سه برابر شد»، رؤیاهای همگانی، 31 اوت 2016، دسترسی در 14 آوریل 2014 در www.commondreams.org/news/2016/08/31/us-special-ops-training-latinamerica-tripled-docs-reveal
- [127] سارا کینوسیان و جیمز بزورث، حراج امنیت: چالش‌ها و روال‌های نیکو در تنظیم شرکت‌های امنیتی و نظامی خصوصی در امریکای لاتین»، گزارش گفتگوهای بین امریکایی (واشنگتن، دی‌سی)، مارس 2018، دسترسی در 10 آوریل 2019 در www.thedialogue.org/wp-content/uploads/2018/03/Security-for-Sale-FINAL-ENGLISH.pdf
- رقم 16000 در ص. 3 آمده، نقل قول در هم‌میخته از ص. 2، ارقام برزیل از ص. 5.
- [128] برت چی کایل و اندرو جی ریتر، «سپیده دم تازه‌ای برای نظامیان امریکای لاتین»، گزارش *ان‌اس‌آل* درباره‌ی کشورهای امریکا، 51(1)، 2019: 19.
- [129] مثلاً، برای امریکای مرکزی، نگاه کنید به ویلیام رابینسن، «فروپاشی دوم امریکای مرکزی»، سایت *ان‌اس‌آل*، 28 ژانویه 2019، دسترسی در 30 آوریل 2019 در

<https://nacla.org/news/2019/01/28/second-implosion-centralamerica>

[130] کایل و ریتر، «سپیده دم تازه‌ای برای نظامیان امریکای لاتین»، ص. 26.

[131] کینوسیان و بزورث، «حراج امنیت»، صص. 10-11.

[132] هالپر، جنگ برضد مردم، ص. 69.

[133] مکس ام موتشلر و ماریوس پیلز، «شاخص جهانی نظامیگری 2018»، مرکز بین‌المللی بن برای تبدیل، گزارش سالانه 2018، ص. 14، دسترسی در 2 مه 2019 در

www.bicc.de/uploads/tx_bicctools/BICC_GMI_2018_e.pdf

اسرائیل بین شش‌ونیم تا هشت‌ونیم درصد تولید ناخالص می‌خود، 15 میلیارد دلار را سالانه هزینه کرد در مقایسه با امریکا چهاروسه دهم درصد، به‌نقل از هالپر، جنگ برضد مردم، ص. 37.

[134] هالپر، جنگ برضد مردم، سیاهه‌ی درازی برای کتاب‌شناسی ارائه می‌کند (صص. 43-44) از کتاب‌هایی درباره‌ی صادرات اسلحه و مشاوره‌ی نظامی و آموزه‌ها و تاکتیک‌های ضد شورش او و این پژوهش جمعی را خلاصه می‌کند.

[135] برای شرح تفصیلی نگاه کنید به هالپر، جنگ برضد مردم، صص. 65 و 92.

[136] هالپر، جنگ برضد مردم، ص. 4.

[137] هالپر، جنگ برضد مردم، ص. 143.

[138] بخش‌های مختلف هالپر را ببینید.

[139] دنیس چی بلاسکو، «نیروهای عملیات ویژه چین: بی‌شبهت به "بازگشت به براف"»، جنگ روی صخره‌ها، 1 ژانویه 2015، دسترسی در 18 آوریل 2019 در

<https://warontherocks.com/2015/01/chinese-special-operations-forces-not-like-back-at-bragg/>

[140] آلوین سو، طبقه و ستیز طبقاتی در چین پس از سوسیالیست (سنگاپور: چاپگرهای علمی جهانی، 2013)، ص. 3.

[141] فرانک هرسی، «ظرف 3 سال، چین 626 میلیون دوربین نظارتی خواهد داشت»، تکنود، 22 نوامبر 2017، دسترسی در 4 مه 2019 در

<https://technode.com/2017/11/22/china-to-have-626-million-surveillancecameras-within-3-years/>

بنابر این مقاله بازار تشخیص چهره و قامت پرشتاب‌ترین برنامه در جهان است. ارزش این بازار در سال 2017 شش و چهاردهم میلیارد

دلار بود و انتظار می‌رود تا 2021 نرخ رشد بالای 12 درصدی داشته باشد، در مقایسه با ارزش بازار امریکا که دو و نه دهم درصد است.

[142] نگاه کنید به: استیفن چن، «برپایی پایگاه داده تشخیص چهره در چین برای شناسایی هر شهروندی ظرف ثانیه»، مورنینگ پست جنوب چین، 12 اکتبر 2017، دسترسی در 4 مه 2019 در www.scmp.com/news/china/society/article/2115094/china-build-giant-facial-recognition-database-identifany

هرسی، «ظرف 3 سال چین 626 میلیون دوربین نظارتی دارد.» [143] هرسی، «ظرف 3 سال چین 626 میلیون دوربین نظارتی دارد.»

[144] هرسی، «ظرف 3 سال چین 626 میلیون دوربین نظارتی دارد.»

[145] آنا سوانسون و ادوارد وونگ، «دولت ترامپ می‌تواند شرکت نظارتی هیکویژن چین را در لیست سیاه قرار دهد»، نیویورکتایمز، 21 مه 2019، دسترسی در 22 مه 2019، دسترسی در 22 مه 2019، در

www.nytimes.com/2019/05/21/us/politics/hikvision-trump.html

[146] برای جزئیات، نگاه کنید به الکساندرا ما، «چین شبکه‌ای گسترده‌ی نظارت مدنی برپا می‌کند»، بیزنس اینسایدر، 29 آوریل 2018، دسترسی در 4 مه 2019 در

www.businessinsider.com.au/how-china-is-watching-its-citizens-in-a-modern-surveillance-state-2018-4

آنا میچل و لاری دیاموند، «دولت نظارت چین باید همه را بترساند»، اطلس، 2 فوریه 2018، دسترسی در 4 مه 2019 در

www.theatlantic.com/international/archive/2018/02/china-surveillance/552203/

ایمان بارت، «در چین، فناوری تشخیص چهره مراقب توست»، فورچون، 28 اکتبر 2018، دسترسی در 4 مه 2019 در

<http://fortune.com/2018/10/28/in-china-facial-recognition-tech-is-watching-you/>

[147] الکساندرا استیونسن و کریس باکلی، «شرکت جدید بنیانگذار بلکواتر در چین به توافق می‌رسد. می‌گوید تصویرش را هم نمی‌کرد»، نیویورک تایمز، 1 فوریه 2019، دسترسی در 18 آوریل 2019 در

www.nytimes.com/2019/02/01/business/erik-prince-xinjiang-china-fsg-blackwater.html

[148] رهگیر عملیات ضدشورش را برملا کرد. نگاه کنید به آلین براون، ویل پریش، و آلیس اسپری، «اسنادی که درز کرده تاکتیک‌های ضد تروریسم مورد استفاده در صخره‌ی ایستاده برای «درهم شکستن آشوب‌های خط‌لوله»، رهگیر، 27 مه 2017.

[149] زو کارپنتر و تراسی ویلیامز، «از زمان صخره‌ی ایستاده، 56 لایحه در 30 ایالت ارائه شده تا اعتراضات را محدود کند»، ملت، 16 فوریه 2018، دسترسی در 30 آوریل 2019 در

www.thenation.com/article/photos-since-standing-rock-56-bills-have-been-introduced-in-30-states-to-restrict-protests/

[150] از جمله نگاه کنید به گراهام، شهر در محاصره.

[151] هنری ویلکینسون، «سرایت خشونت سیاسی: چارچوبی برای فهم ظهور و گسترش ناآرامی مدنی»، گزارش خطر قریب‌الوقوع لوید، 2016، دسترسی در 18 مه 2019 در

www.lloyds.com/~media/files/news%20and%20insight/risk%20insight/2016/political%20violence%20contagion.pdf

ویلکینسون از سوی لوید مأمور به تهیه‌ی گزارش شد. او مدیر گروه مشاوره‌ی خطر است که شرکت مشاوره‌ای خصوصی است.

[152] شرح تفصیلی این بند را نفیذ احمد مورد بحث قرار داده است، «صنعت دفاع مهیای سودهای میلیارد دلاری از سرایت شورش جهانی است»، اطلاعات شورش، 6 مه 2016، دسترسی در 18 مه 2019 در

<https://medium.com/insurge-intelligence/defence-industry-poised-for-billion-dollar-profits-from-global-riot-contagion-8fa38829348c>

فصل چهارم

نبرد برای آینده

آینده نمی‌تواند ادامهی گذشته باشد و نشانه‌هایی هم به‌لحاظ بیرونی و هم گویی از جهت درونی وجود دارد که به‌نقطه‌ای از بحران تاریخی رسیده‌ایم. ساختارهای جوامع انسانی، حتی برخی از بنیان‌های اجتماعی اقتصاد سرمایه‌داری، با فرسایش آن‌چه از گذشته به‌ارث برده‌ایم، در آستانه‌ی نابودی قرار گرفته‌اند. جهان ما خطر برون‌ریزی انفجاری و همچنین در خطر درون‌ریزی انفجاری قرار دارد. باید دگرگون شود... چنان‌چه بشریت بخواهد آینده‌ی قابل تشخیصی داشته باشد، این امر نمی‌تواند با تداوم گذشته یا حال رخ دهد. اگر تلاش کنیم هزاره‌ی سوم را برپایه‌ی گذشته یا حال بنا کنیم، شکست محتمل است. و بهای این شکست، یعنی بدیل جامعه‌ی دگرگون شده‌ی مفروض، ظلمات است.

اریک هابسباوم^[1]

مبارزه‌ی طبقاتی است، لعنتی!

فرد همپتون

رهبر حزب پلنگان سیاه شیکاگو

چنانچه یک ساعت برای حل مسأله‌ای وقت داشته باشم، 55 دقیقه‌ی آن را صرف اندیشیدن بهمسأله و 5 دقیقه هم درباره‌ی راه‌حل‌ها فکر می‌کنم.
آلبرت اینشتین

در دو فصل از سه فصل گذشته به تحولات متقابلاً مربوطی پرداختیم که دولت پلیسی‌جهانی به‌آن اشاره دارد: نظام‌های همه‌جا حاضر نظارت انبوه و سرکوب توده‌ای برای بازداشتن عصیان بالقوه و واقعی طبقه‌ی کارگر جهانی و بشریت زائد، و انباشت نظامی‌شده به‌مثابه راهکاری برای پیاده کردن انباشت اضافی سرمایه. اکنون به‌سومین تحول می‌پردازیم، یعنی حرکت روزافزون به‌سوی نظام‌های سیاسی که می‌توان آن‌ها را به‌عنوان فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم یا حتی به‌معنایی گسترده‌تر به‌عنوان تمامیت‌خواه توصیف کرد.^[2] در واقع، این فروپاشی روزافزون هژمونی سرمایه‌داری است که طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی را وادار به‌تحمیل اشکال هرچه بیش‌تر اجباری و سرکوب‌گرتر حکومت کرده است. نابرابری‌های روزافزون و ناتوانی سرمایه‌داری جهانی در تضمین بقای میلیاردها انسان، دولت‌ها را به‌بحران مشروعیت دچار می‌کند. نظام احتمالاً به‌بحران عمومی فرمان‌روایی سرمایه نزدیک می‌شود.

آنتونیو گرامشی، متفکر بزرگ سیاسی و انقلابی سوسیالیست ایتالیایی، در یکی از معروف‌ترین بخش‌های نوشته‌هایش، چنین نگاشت: «بحران مدرن به‌چیزی مربوط است که "بحران اقتدار" می‌نامیم. چنانچه طبقه‌ی حاکم هم‌رأیی خود را از دست داده باشد، یعنی دیگر "رهبری"

نکند، بلکه فقط "مسلط" باشد و تنها نیروی قهر اعمال کند، این دقیقاً بدان معناست که انبوه توده‌ها از ایدئولوژی‌های دیرپای خود جدا شده و دیگر به‌آن‌چه قبلاً باور داشتند، باور ندارند، و مانند این‌ها». او در ادامه می‌نویسد: «بحران دقیقاً در این واقعیت نهفته است که شیوه‌ی کهنه درحال احتضار است و نو نمی‌تواند متولد شود؛ در این فاصله‌ی بینابینی تنوع عظیمی از علائم بیماری ظاهر می‌شود». [3] گرامشی این بند را در توصیف بحران اوایل سرمایه‌داری سده‌ی بیستم در اروپا نوشت، روزگاری که فاشیسم در کشور خودش به‌قدرت رسیده بود. کم‌ترین تردیدی نمی‌توان داشت که ما دوباره در وضعیت بینابینی قرار گرفته‌ایم، که نبرد برای آینده شکل می‌گیرد. ما وارد دوره‌ای سیال و نامطمئن شده‌ایم که خطرات فاشیسم نو، جنگ، و فروپاشی زیست‌محیطی را گشوده است، اما این وضعیت همچنین امکانات جدیدی را برای برنامه‌های رهایی‌بخش فراهم می‌آورد.

نفوذ روزافزون نهضت‌ها و احزاب عوام‌گرای دست‌راستی، اقتدارگرا و نئوفاشیست در اطراف‌واکناف جهان که بیش از هرچیز با ترامپ‌بسم در آمریکا نمادین می‌شود، بحث‌های زیادی را در این‌باره برانگیخته که آیا فاشیسم بار دیگر درحال ظهور است. [4] هیچ کشوری در جهان وجود ندارد که در زمان نگارش این کتاب، در نیمه‌ی سال 2019، به‌فاشیسم فروغ‌لطیده باشد. معه‌ذا، این بحران به‌قطنی شدن شدید بین چپ شورشی و نیروهای مردمی از یک‌سو، و راست افراطی شورشی از سوی دیگر انجامیده است که در حاشیه‌ی آن گرایش‌های آشکارا فاشیستی وجود دارد. برنامه‌ی فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم در

جوامع مدنی بسیاری از کشورها در سراسر جهان روبه‌افزایش است. این برنامه در سال‌های اخیر پیشرفت‌های قابل توجهی در رقابت برای کسب قدرت دولتی داشته، و در بعضی موارد جای پای هم در دولت سرمایه‌داری پیدا کرده است. اما برونداد فاشیستی بحران سرمایه‌داری جهانی امری ناگزیر نیست. این‌که آیا برنامه‌ی فاشیستی می‌تواند شکل بگیرد یا نه، کاملاً به‌نحوی پیشبرد مبارزه‌ی میان نیروهای اجتماعی و سیاسی در سال‌های آینده بستگی دارد. اگر تحلیل‌های تاریخی و نظری بتوانند خطر شورش‌های راست‌گرای افراطی را که ممکن است به‌فاشیسم آشکار تبدیل شوند، شناسایی کنند، آن‌گاه این تحلیل بخشی از مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک برای جلوگیری از چنین نتیجه‌ای است. ما با گردشی نظری که از نظریه هژمونی گرامشی بهره می‌برد، آغاز می‌کنیم.

دولت پاپیستی جهانی و فاشیسم

سده‌ی بیست‌ویکم^[5]

فاشیسم، خواه در شکل کلاسیک سده‌ی بیستمی آن یا گونه‌های ممکن سده‌ی بیست‌ویکم‌ی نئوفاشیست، پاسخی مشخص به بحران سرمایه‌داری است. ترامپیسیم در آمریکا، برگزیت در انگلیس، نفوذ روزافزون احزاب و جنبش‌های اقتدارگرا و نئوفاشیست در سراسر اروپا (از جمله لهستان، آلمان، مجارستان، اتریش، ایتالیا، هلند، اسپانیا، انگلیس، دانمارک، فرانسه، بلژیک و یونان)،^[6] و همچنین در سراسر جهان (مانند اسرائیل، ترکیه، کلمبیا، فیلیپین،

برزیل و هندوستان) همان قدر که می‌توانند از همدیگر متمایز باشند، به‌همان اندازه هم مشترکاتی دارند که حاکی از پاسخ‌های راست افراطی به‌بحران هژمونی سرمایه‌داری جهانی است.

هژمونی نزد گرامشی به‌رابطه‌ی مشخصی از سلطه‌ی اجتماعی اشاره دارد که در آن گروه‌های تابع «رضایت فعال» خود را نسبت به‌نظام سلطه ابراز می‌کنند. برنامه‌های هژمونی تنها دربرگیرنده‌ی حاکمیت نیست، بلکه رهبری ایدئولوژیک و سیاسی گروه‌های مسلط را براساس مجموعه‌ای از ائتلاف‌های طبقاتی و بلوک‌های سیاسی که بنا کرده‌اند، دربرمی‌گیرد. هژمونی باید پیوسته بازسازی شود، زیرا امکان سلطه‌ی هژمونیک یا توافقی، تنها مبتنی بر گروه‌های مسلط و دستیابی آن‌ها به‌رهبری ایدئولوژیک و سیاسی نیست، بلکه هم‌چنین به‌بنیان‌های مادی نیز بستگی دارد. این بدان معناست که گروه‌های حاکم باید نوعی «پاداش» مادی (اقتصادی) را به‌بخش‌های قابل توجهی از گروه‌های تابع ارائه کنند تا امکان بازتولید و ثبات اجتماعی این بخش‌ها فراهم شود. و این به‌معنی رفاه مادی آن‌هاست. هیچ طبقه حاکم احتمالی نمی‌تواند هژمونی را بدون ارائه‌ی سازوکارهای متنوعی از مشروعیت‌بخشی و تأمین یک پایگاه اجتماعی اعمال کند - ترکیبی از یکپارچگی توافقی از طریق پاداش مادی برای برخی و طرد اجباری برخی دیگر که سیستم مایل یا قادر به‌انتخاب آن‌ها نیست. نکته‌ای که در این‌جا باید برآن تأکید شود، این است که حذف میلیاردها نفر، حتی در شرایطی که جهانی‌سازی همه را به‌نظم جدید و نسبتاً هم‌سان می‌کشاند، و بی‌ثبات‌سازی اقتصادی-اجتماعی بسیاری از آن‌هایی که

در دوره‌های پیشین به‌سطحی از ثبات و پایداری، به‌ویژه در کشورهای ثروتمند هسته‌ای سرمایه‌داری جهان، دست یافته بودند، امروزه بازتولید هژمونی نظام را به‌طور روزافزونی برای گروه‌های حاکم دشوارتر می‌کند.

بیاپید این خط تحلیل را عمیق‌تر بکاویم، چون برای فهم ظهور فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم و دولت پلیسی‌جهانی بسیار اساسی است. گرامشی استدلال می‌کند که طبقه یا بخشی از طبقه تا جایی به‌هژمونی دست می‌یابد که قادر باشد منافع خود را به‌مثابه نفع همگانی جامعه ارائه دهد، و تا آن‌جایی که «منافع گروه مسلط غالب است، اما تنها تا نقطه‌ی معینی، یعنی تا جایی که از منافع اقتصادی محدود و شرکتی فراتر نرود».¹⁷¹ منظور گرامشی از این نکته این است که اگر طبقات سرمایه‌دار و عاملان سیاسی آن‌ها در دولت می‌خواهند هژمونی خود را برقرار کنند، باید در برخی موارد امتیازاتی بدهند، با گروه‌های زیرسلطه به‌سازش برسند، و به‌نوعی تأمین ثبات کلی حاکمیت سرمایه‌داری را بر هدف فوری پیشینه‌سازی سود ترجیح بدهند. سرآمدان فراملی نوظهور در دهه‌های 80 و 90 سده‌ی بیستم با این تصمیم که یک بلوک تاریخی سرمایه‌داری جهانی بسازند، شروع به‌کار کردند. منظور گرامشی از بلوک تاریخی «مجموعه‌ای اجتماعی» یا ائتلافی است که قشرهای مسلط را جذب می‌کند و همچنین پایگاهی اجتماعی و رای گروه حاکم ایجاد می‌کند. برای موفقیت در بناکردن این بلوک تاریخی، گروه حاکم باید بتواند برنامه‌ی طبقاتی‌اش را به‌عنوان نفع عموم ارائه دهد و رضایت آن‌ها را که وارد این بلوک می‌شوند از طریق ترکیبی از پاداش‌های مادی (یعنی، نوعی «پاداش») برای

پایگاه زیرسلطه) و رهبری ایدئولوژیک به‌دست آورد. چنان‌چه این توضیحات زیاده از حد انتزاعی به‌نظر می‌رسد، به‌زودی خواهیم دید که چگونه به‌فهم ما کمک می‌کند تا به‌دولت پلیسی‌جهانی و تهدید فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم پی ببریم.

برای مدتی در دهه‌ی 1990 به‌نظر می‌رسید که سرآمدان فراملی می‌توانند این بلوک تاریخی را مستقر سازند. عوامل فرهنگی و سیاسی طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی از طریق نهادهای دولتی فراملی، از طریق رسانه‌های همگانی و صنعت فرهنگ رونق جهانی‌سازی در اواخر سده‌ی بیستم را حفظ کردند، و فروپاشی بدیل سوسیالیستی و برنامه‌های انقلابی جهان سوم، گواهی شد بر این‌که سرمایه‌داری جهانی تنها بدیل برای این دنیا است؛ بدیلی که طلیعه‌ی عصر نوینی از سعادت و فرصت را آغاز می‌کند. اما تلاش‌ها برای استحکام این بلوک تاریخی ناپایدار از کار درآمد. هم‌چنان‌که طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی جهانی می‌شد، بدون این‌که نظارت تنظیم‌کننده‌ی ملی برایش وجود داشته باشد، و غیرقابل نفوذ در مقابل فشارهای توده‌ای از پایین، به‌پی‌گیری عریان منافع شرکتی خود روی آورد. هرچه سرمایه‌داری فراملی بیش‌تر به‌سمت چپ‌ول و غارت‌گری پیش می‌رفت و به‌صورت سرمایه‌داری واقعاً گانگستری درمی‌آمد، دیگر حتی نمی‌توانست وانمود کند که نماینده «نفع همگانی» است، چه برسد به‌باز تولید اجتماعی کافی در میان طبقات مردمی و کارگر تا بتواند هژمونی خود را تضمین کند. در این شرایط بود که سلطه‌ی قهرآمیز و حذف خشونت‌بار جای همکاری توافقی را گرفت. با آغاز قرن، نیروهای ضد‌هژمونیک

گسترش یافتند و علیه غارت‌گری‌های نئولیبرالیسم و مطالبه‌ی عدالت جهانی به‌جنبشی فراملیتی تبدیل شدند؛ جنبشی که پس از سقوط مالی 2008 به‌عصیانی جهانی راهبر گردید که تا به‌امروز ادامه دارد.

گرامشی می‌نویسد، هنگامی که بحران اقتدار سیاسی یا هژمونی راه‌حلی ارگانیک پیدا نمی‌کند، «به‌این معناست که تعادلی ایستا وجود دارد (که عوامل آن ممکن است متفاوت باشد، اما عامل تعیین‌کننده عدم بلوغ نیروهای مترقی است)». او ادامه می‌دهد: «بدین معنی که هیچ گروهی، نه محافظه‌کاران و نه ترقی‌خواهان قدرت پیروزی را ندارند و این‌که حتی گروه محافظه‌کار نیز نیازمند رئیس است». ¹⁸ گرامشی توجه می‌دهد که در این لحظات «بحران اوضاعی به‌وجود می‌آورد که در کوتاه مدت خطرناک است، چون قشرهای گوناگون جمعیت همگی قادر نیستند به‌سرعت یکسان خود را جهت بدهند، یا نمی‌توانند با آهنگی یکسان خود را مجدداً سازماندهی کنند». ¹⁹ گرامشی با اشاره به‌ظهور فاشیسم در اروپا در دهه‌های 1920 و 1930 می‌نوشت. اما تحلیل او در تشخیص بحران جاری خیلی پیش‌تر می‌رود؛ زیرا قطب‌سازی سیاسی شدیدی بین پاسخ‌های چپ مترقی و راست افراطی نسبت به‌بحران وجود دارد (که در واقع، ناشی از «نابالغی نیروهای مترقی» است). با فروپاشی هژمونی سرمایه‌داری جهانی، نه نیروهای چپ و نه نیروهای راست افراطی نتوانسته‌اند دست بالا را پیدا کنند. ماهیت طبقاتی فاشیسم در سده‌ی بیست‌ویکم همان است که در سده‌ی بیستم بود برنام‌های برای نجات سرمایه از بحران ارگانیک. اما ماهیت تاریخی مشخص سرمایه‌داری

جهانی و بحران‌اش این بار اساساً با قرن پیش تفاوت دارد. هم‌چنان‌که در فصل یک گفتگو کردیم، فراملی شدن بخش‌های پیشتاز سرمایه‌داری در نقاط مختلف جهان در چارچوب اقتدار سیاسی نظام مبتنی بر دولت‌ملت رخ می‌دهد. این گسست مجموعه‌ای از تناقضات ایدئولوژیک و سیاسی را ایجاد می‌کند که این نظام در مدیریت آن ناتوان بوده و به‌فهم ما در شبح فاشیسم سده‌ی بیست و یکم یاری می‌دهد. پس، وجه اشتراک فاشیسم سده‌ی بیست و یکم و وجه تمایز آن با نیای سده‌ی بیستمی‌اش چیست؟ بیش از هر چیز، فاشیسم در سده‌ی بیستم متضمن ادغام قدرت سیاسی ارتجاعی با سرمایه‌ی ملی بود. تا حدودی ناتوانی سرمایه ملی آلمان و ایتالیا برای از میدان به‌در بردن سرمایه‌های ملی دیگر قدرت‌های اروپایی در فتوحات امپریالیستی پایان سده‌ی نوزدهم، و به‌دنبال آن شکست آلمان در نخستین جنگ جهانی بود که با شروع بحرانی شدید در دهه‌ی 1930، پاسخ فاشیستی به‌بحران را در پی داشت. در تمایز، فاشیسم قرن بیست و یکم متضمن ادغام سرمایه فراملی با قدرت سیاسی ارتجاعی و سرکوب‌گر است - که بیان‌کننده‌ی دیکتاتوری طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی است.

به‌علاوه، برنامه‌های فاشیستی که در دهه‌ی 1930 در آلمان، ایتالیا و اسپانیا به‌قدرت رسیدند، هم‌چنین آن‌ها که به‌شیوه‌ای ناموفق برای کسب قدرت در بسیاری از کشورهای اروپایی^[10]، آمریکا و در کشورهای آمریکای جنوبی رقابت کردند، هدف بنیادی‌شان درهم شکستن جنبش‌های نیرومند سوسیالیستی و طبقه‌ی کارگر بود. اما اینک چپ انقلابی و طبقه‌ی کارگر سازمان‌یافته در

آمریکا، اروپا و جاهای دیگر، به لحاظ تاریخی در نقطه‌ی ضعیفی قرار دارند. در این شرایط، به نظر می‌رسد که فاشیسم سده‌ی بیست و یکم ضربه‌ای پیشگیرانه به طبقات کارگر و به‌گسترش مقاومت توده‌ای در مقابل توسعه‌ی دولت پلیسی‌جهانی باشد. همچنان‌که مشاهده کرده‌ایم، انقلاب صنعتی چهارم، افزایش مراتب بشریت زائد و همچنین تحمیل فشارهای رقابتی عمده‌تری را به طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی وعده می‌دهد؛ به این ترتیب، نیاز به تحمیل شکل‌های اقتدارگراتر و ستم‌گرانه‌تر انضباط کاری بر طبقه‌ی کارگر جهانی نیز افزایش می‌یابد. نکته‌ی دیگری که به همین اندازه اهمیت دارد، این است که گروه‌های مسلط با چالش چگونگی محدود کردن عصیان‌های واقعی و بالقوه‌ی بشریت زائد روبرویند. به نظر می‌رسد که دولت‌های سرمایه‌داری در برابر این چالش، تلاش برای تأمین مشروعیت در میان جمعیت زائد را رها کرده و به جای آن، به جرم‌انگاری بینوایان و سلب مالکیت‌شدگان روی آورده‌اند که در بعضی موارد با گرایشاتی در جهت نسل‌کشی نیز همراه است.

میانی اجتماعی فاشیسم

سده‌ی بیست و یکم

فاشیسم سده‌ی بیستم در مرحله‌ی ابتدایی‌تر توسعه‌ی سرمایه‌داری ریشه دوانده بود، هنگامی‌که طبقات متوسط و خرده‌بورژوازی که نماینده‌ی بخش قابل توجهی از جمعیت بودند، بی‌ثباتی وضعیت خود را تجربه می‌کردند و با تهدید حرکت به سمت پایین و سقوط به مراتب پرولتاریا

مواجه بودند. نهضت‌های فاشیستی قابلیت رقابت موفقیت‌آمیز با احزاب طبقه‌ی کارگر را برای کسب سرسپردگی طبقات متوسط و خرده‌بورژوازی به‌گروه‌های حاکم پیش‌نهاد کردند، گرچه این نهضت‌ها از اعضای طبقه‌ی کارگر نیز جذب نیرو کرده بودند. این اقشار به‌صورت پایگاه اجتماعی اصلی نهضت‌های فاشیستی درآمدند. ابزاری در دست طبقات سرمایه‌دار ملی که برای حل بحران سرمایه‌داری تلاش می‌کردند. [11] طبقات میانی و خرده‌بورژوازی اقشاری را تشکیل می‌دهند که ابزار امرار معاش خود را مالک‌اند و بنابراین مجبور نیستند نیروی کار خود را به سرمایه بفروشند؛ دکان‌داران خرد و صاحبان فعالیت اقتصادی کوچک، پیشه‌وران مستقل و متخصصین و صاحبان حرفه، مزرعه‌داران خانوادگی و دیگر تولیدکنندگان کوچک کالا از این جمله‌اند. هنگامی که در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم و مشخصاً در عصر جهانی‌سازی فرآیند پروتریزه شدن شتاب گرفت، این اقشار به‌کیسه‌های کوچکی در هسته‌ی سرمایه‌داری جهانی کاهش یافتند. درحالی‌که تحلیل خرده‌بورژوازی همچنان در ارزیابی فرآیندهای سیاسی جاری حائز اهمیت است، اما این طبقه آن‌قدرها پرشمار نیست که توده‌ی قابل توجهی را تشکیل دهد که بتواند پایه اجتماعی قابل قبولی برای پیروزی فاشیسم قرن بیستم فراهم آورد.

امروزه این نقش در هسته‌ی سرمایه‌داری جهانی توسط بخش‌های معینی از طبقه‌ی کارگر ایفا می‌شود. برنامه‌های فاشیستی سده‌ی بیستم و یکم در پی سازماندهی اساس توده‌ای خود در میان بخش‌های به‌لحاظ تاریخی ممتاز طبقه‌ی کارگر، مانند کارگران سفیدپوست در شمال

جهانی است، و همچنین لایه‌های میانی شهری در جنوب جهانی، که عدم امنیت شدت‌یابنده و بختک فروافتادن و بی‌ثباتی وضعیت اقتصادی-اجتماعی را تجربه می‌کنند. این برنامه همانند نیای سده بیستمی‌اش، بر سازوکارهای روانی-اجتماعی برای جایگزین کردن ترس توده‌ای و اضطراب در زمان بحران حاد سرمایه‌داری به‌سوی جماعات بلاگردان، مانند مهاجران، مسلمانان و پناهندگان در آمریکا و اروپا، مهاجرین در آفریقای جنوبی، مسلمانان و قشرهای پایین‌تر در هند، فلسطینی‌ها در فلسطین/اسرائیل، یا تیره‌پوست‌ترها یا مردمان بسیار فقیر در برزیل تکیه دارد. نیروهای راست افراطی این کار را به‌وسیله‌ی خزانه‌ی گفتارهای بیگانه‌هراسانه، ایدئولوژی‌های رمزآلوده‌ساز (که دربرگیرنده‌ی برتری نژادی یا فرهنگی است)، گذشته‌ی اسطوره‌ای و آرمانی‌شده، فرهنگ هزاره‌نگر، نرینه‌سالاری نظامی‌گرا (که سلطه و خشونت اجتماعی و جنگ را طبیعی، و حتی جذاب جلوه می‌دهد)، و نهایتاً جایگزینی نفرت به‌جای همدلی نسبت به‌آسیب‌پذیرترین افراد جامعه، انجام می‌دهند. کلیدی که این فاشیست‌های جدید به‌آن متوسل می‌شوند، وعده‌ی وارونه کردن حرکت به‌سوی پایین و توقف بی‌ثباتی اجتماعی، و همچنین اعاده‌ی احساس نوعی ثبات و امنیت است.

البته خزانه‌ی گفتمانی فاشیسم سده بیست‌ویکم وجوه اشتراک بسیاری با فاشیسم کلاسیک سده بیستم دارد؛ از جمله آن‌چه *امبرتو اکو* به‌عنوان «کیش سنت» و «ترس از تنوع»، ذهنیت محصور، نوعی احساس محرومیت از هویت اجتماعی شفاف، «عوام‌پسندی گزینشی» و

«نوگفتار» به سبک *اورول* توصیف کرده است.^[12] به هر روی، این عناصر عاطفی و گفتمانی در شرایط و بُرهه‌ی تاریخی بسیار متفاوتی در سرمایه‌داری جهانی رخ می‌دهد. درباره‌ی نرینه‌سازی افراطی، اگرچه در این‌جا مجال بحث آن نیست، اما بدنام‌سازی زنان به‌طور کلی و خشونت و تهاجم جنسی ترامپ (و رئیس جمهور فیلیپین رودریگو دو توئته یا رئیس جمهور برزیل خاویر بولسونارو در میان دیگران) که برای دیدن به‌نمایش عمومی گذاشته می‌شد، تقریباً به‌نظر می‌رسید که امتیازی به‌نفع او در میان پایگاه سخت‌جاننش باشد. این پدیده می‌تواند تصعید جنسی ترس‌های ناشی از ضعف و اختگی اقتصادی و اجتماعی باشد. در مسأله تحقیر و خوارسازی به‌جای هم‌دلی، اظهار نظرهای رسوای سال 2018 ترامپ درباره کشورهای فقیر که آن‌ها را کشورهای «انبار گه» نامید یا مسخره کردن گزارش‌گر معلول در ملا عام طی کارزار انتخاباتی 2016 ریاست جمهوری‌اش و مانند این‌ها، شاهد فراوان است. ارتباط چنین نمایش‌های همگانی تحقیر و خوار داشتن با فرآیندی که طی آن سیاست‌های تهاجم و سرکوب گروه‌های آسیب‌پذیر به‌شکل گفتمانی یا روانی-اجتماعی در آگاهی عمومی مشروعیت می‌یابد، نمی‌تواند تحلیل بی‌پایه‌ای باشد؛ این آگاهی عمومی در میان کسانی شکل می‌گیرد که پایگاه اجتماعی توده‌ای برای یک پروژه نئوفاشیستی را فراهم می‌کنند.

هم‌پوشانی بسیار زیادی بین ایدئولوژی‌های بازسازی خلوص نژادی یا ملی و عرفان قهرمان‌پرستی که مشخصه‌ی فاشیسم سده‌ی بیستم بود، در فاشیسم قرن بیست‌ویکم نیز وجود دارد (اگرچه در مورد خاص ترامپ،

این مورد به رمز و راز شدیداً خودشیفته شباهت دارد). فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم همچون نیای سده‌ی بیستمی‌اش آمیخته‌ی شدیداً سمّی ملی‌گرایی ارتجاعی و نژادپرستی است. *بندیکت آندرسن* استدلال می‌کند که ملت، «جامعه‌ی سیاسی متصوری» است که در آن صرف‌نظر از نابرابری و استثمار واقعی که وجود دارد، «... همیشه به‌مثابه رفاقت افقی ژرف تصور می‌شود». [13] *کالینیکوس* نیز در همین ارتباط، استدلال می‌کند که ایده‌ی نژادپرستی به‌کارگران از گروه‌های نژادی یا قومی غالب راه‌حلی خیالی برای تضادهای واقعی ارائه می‌دهد؛ و این به‌معنی برس‌میت شناختن وجود رنج و سرکوب، علی‌رغم ارائه‌ی راه‌حل کاذب است. [14] برنامه‌های نئوفاشیست در حال ظهور در این زمان، دقیقاً این آمیخته‌ی ملی‌گرایی و نژادپرستی را در تلاش برای سازماندهی بخش‌های مرفه‌تر طبقه‌ی کارگر، که در برابر جهانی‌سازی سرمایه‌داری نوعی بی‌ثباتی اقتصادی و اجتماعی را تجربه می‌کنند، ارائه می‌دهد.

نهضت‌ها و احزابی که با چنین برنامه‌هایی مرتبط‌اند، گفتمان نژادپرستانه‌ای را مطرح کرده‌اند که کمتر از سیاستمداران جریان اصلی جامعه مرسوم است و کمتر هم رواج دارد، و هدفش آن است که ستم‌دیدگان نژادی، اقلیت‌های قومی یا مذهبی، و به‌ویژه مهاجران و پناهندگان را بلاگردان سازند. حائز اهمیت اساسی است که توجه داشته باشیم که اوضاع اجتماعی-اقتصادی روبه‌خامت به‌طور خودبه‌خودی به‌واکنش نژادپرستانه منجر نمی‌شود. عوامل سیاسی و بنگاه‌های دولتی باید تفسیر فاشیستی یا نژادپرستانه این اوضاع را میانجی باشند. [15] در حالی که

هیچ چیز اجتناب‌ناپذیری درباره‌ی برونداد فاشیستی به‌سمت راست افراطی وجود ندارد، اما هرچه بسیج نژادپرستی کنونی ریشه‌دارتر شود، خطر چنین بروندادی بیش‌تر می‌شود. در آمریکا، راست افراطی و نئوفاشیست‌ها تلاش کرده‌اند تا بلوک تاریخی نژادپرستانه سفیدپوستان را بازسازی کنند که از پایان بازسازی پس از جنگ داخلی تا اواخر قرن بیستم تا حدی حاکم بود، اما از طریق جهانی‌سازی سرمایه‌داری بی‌ثبات شده است. در اروپا، راست افراطی و نهضت‌های نئوفاشیستی مسیر بسیار مشابهی با ترامپ را دنبال می‌کنند؛ این‌ها بخش‌های دارای امتیازات پیشین در میان طبقات کارگر را که از بحران رنج می‌برند، از طریق بلاگردان‌سازی مسلمانان، مهاجران و دیگر بخش‌های آسیب‌پذیر، به‌نهضت فاشیستی فرامی‌خوانند و به‌آن‌ها نوید وضعیت باثبات و پایدارتری را می‌دهند. در هند حزب حاکم بهار اتیا جاناتا خود شاخه‌ای از نهضت فاشیستی راشتریا سوايامسواک سنگ (به‌صورت خلاصه آر.اس.اس) است [16] که ملی‌گرایی راست افراطی هندو را با بلاگردانی اقلیت مسلمان کشور و پرخاش و تجاوز برضد کاست‌ها یا قشرهای فرودست تلفیق می‌کند. در تمام این موارد، هویت «ملی» به‌جایگاهی (یعنی، نمادی) برای بسیج نژادپرستانه برضد بلاگردان‌ها تبدیل می‌شود.

با این حال، بازآفرینی گفتمان ملی در تضاد شدید با یکپارچگی فراملی سرمایه و نظام تولیدی و مالی جهانی یکپارچه قرار دارد که منافع طبقاتی و جایگاه گروه‌های اصلی سرمایه‌دار و سرآمدان دولتی بر آن متکی است. در این‌جا باید تمایزی اساسی بین وضعیت وجودی

برنامه‌های فاشیستی در سده‌ی پیشین و برنامه‌های فاشیستی سده‌ی بیست‌ویکم قائل شویم. فاشیسم در آلمان و ایتالیا در اوج سرمایه‌داری دولت-ملتی ظهور کرد و حتی در حالی که نسل‌کشی را بر کسانی که خارج از گروه منتخب بودند اعمال می‌کرد، برخی منافع مادی (مانند اشتغال و دستمزدهای اجتماعی) را از طریق ترتیبات شرکتی برای بخشی از طبقه کارگر به‌ارمغان آورد. در این عصر سرمایه‌داری جهانی، در ایالات متحده یا جاهای دیگر امکان کمی برای ارائه چنین مزایایی وجود دارد، به‌طوری که «دستمزدهای فاشیسم» اکنون کاملاً روانی به‌نظر می‌رسند. در این زمینه، ایدئولوژی فاشیسم قرن بیست‌ویکم بر خردستیزی استوار است - وعده‌ای برای تأمین امنیت و بازگرداندن ثبات احساسی است، نه عقلانی. این پروژه‌ای است که نیازی به تمایز بین حقیقت و دروغ ندارد و نخواهد داشت.

برای مثال، در ایالات متحده، گفتمان عمومی پوپولیسم و ناسیونالیسم رژیم ترامپ هیچ ارتباطی با سیاست‌های واقعی آن نداشت. در نخستین سال ریاست جمهوری ترامپ، اقتصاد ترامپی دربردارنده‌ی مقررات‌زدایی در هم کوبیدن عملی دولت تنظیم‌کننده‌ی مرسوم - کاهش شدید هزینه‌ی اجتماعی، از بین بردن بقایای دولت رفاه، خصوصی‌سازی، حذف مالیات شرکت‌ها و ثروتمندان و گسترش یارانه‌ی دولتی به سرمایه بود؛ به‌طور خلاصه نئولیبرالیسمی که داروهای استروئیدی و ضدالتهاب مصرف می‌کرد. این تمایز در بسیاری از روی تفسیرها و گفته‌های مفسران نادیده گرفته شده است. سرمایه‌داران انحصارات در آلمان به‌نازی‌ها روی آوردند تا اتحادیه‌های

کارگری قدرتمند و جنبش‌های سوسیالیستی و کمونیستی را در هم بکوبند. لیکن آن‌ها همچنین به‌دولت نازی روی آوردند تا فرصت‌های جدید گسترده‌ای را برای انباشت و رقابت با گروه‌های سرمایه‌دار از دیگر کشورها، از جمله از طریق توسعه‌ی سرزمینی، فراهم آورند. در تمایز شدید با این پیوستگی سرمایه‌ی ملی آلمانی با دولت فاشیستی، ترامپیسیم درصدد بود که فرصت‌های جدید گسترده‌ای را برای کسب سود در درون آمریکا (و در اطراف واکناف جهان) برای سرمایه فراملی ایجاد کند. کاخ سفید ترامپ سرمایه‌گذاران فراملی از اطراف جهان را با انواع وعده‌ها فراخواند تا در آمریکا سرمایه‌گذاری کنند؛ وعده‌ی ترامپ، اصلاحات مالیاتی کاهش‌یابنده، مقررات‌زدایی بی‌سابقه و برخی دیوارهای تعرفه‌ای محدود به‌نفع گروه‌هایی از هر جای جهان بود که اگر فعالیت‌های خود را پشت این دیوارها برقرار می‌کردند، از آن سود می‌بردند. ترامپ در گردهمایی سالانه‌ی سرآمدان جهان در مجمع جهانی اقتصاد در *داؤس سوئیس* در سال 2018 اعلام کرد «آمریکا برای فعالیت اقتصادی، گشوده و باز است... اکنون زمان آن رسیده است که فعالیت‌های اقتصادی خود، شغل‌های خود و سرمایه‌گذاری‌های خودتان را به آمریکا بیاورید».^[17]

سازوکارهای فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم همچنین متضمن کارزارهای ایدئولوژیکی است که هدفش فریب و منفعل‌سازی کسانی است که غیرخودی‌اند و در بیرون قرار گرفته‌اند. انقلاب دیجیتالی و ارتباطات به‌نئوفاشیسم اجازه می‌دهد که از دستگاه‌های ایدئولوژیک و فرهنگی که برای فاشیست‌های سده‌ی بیستم به‌سادگی در دسترس

نبودند، استفاده کند. توانایی نوین‌یاد سرمایه فراملی برای کسب سلطه‌ی سیاسی از طریق نظارت بر ابزارهای تولید فکری، رسانه‌های همگانی، نظام آموزشی و صنعت فرهنگ به‌آن اجازه می‌دهد تا نفوذ کامل‌تر و بسیار ژرف‌تری را در عرصه‌های فرهنگ و جامعه، در واقع، در خود زندگی روزمره به‌دست آورد. راهبردهای بازاریابی شرکتی از طریق دست‌کاری تمایلات و لیبیدو باعث سیاسی‌زدایی مردم می‌شود، به‌نحوی که اندوه‌ها و آرزوهای سرکوفته‌ی طردشدگان به‌جای این‌که از طریق بسیج جمعی به‌طرح مطالبات سیاسی بینجامد و در برابر نظام قرار بگیرد، به‌سوی مصرف خرد و گریز به‌دنیای خیال هدایت می‌شود. مجتمع‌های بزرگ رسانه‌ای شرکتی در سراسر جهان، مردم دنیا را با توجیحات ایدئولوژیک در دفاع از سرمایه‌داری جهانی به‌رگبار می‌بندند، جریان اطلاعات را به‌گونه‌ای تحت نظارت قرار می‌دهند که اطلاعات منتقد نظام را سانسور کنند، مردم را با اطلاعات بی‌اهمیت بمباران کنند، و رویدادها را به‌گونه‌ای چارچوب‌بندی می‌کنند که نظام سرمایه‌داری جهانی عادی و طبیعی به‌نظر برسد.

در این رابطه، در اثر قبلی‌ام مشاهده کرده‌ایم که نقش تشدید شده‌ی سلطه‌ی ایدئولوژیک و سیاسی در این عصر دیجیتال از طریق دستگاه‌های نظارتی و جریان تصاویر و نمادهایی که هر برنامه‌ی فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکمی را بسیار پیچیده‌تر می‌سازد، به‌همراه فن‌آوری‌های جدید نظارت اجتماعی و پایش پیوسته، احتمالاً امکان‌پذیر می‌سازد که بیش‌تر روی سرکوب‌گزینشی تکیه کنند تا سرکوب همگانی - مگر این‌که شورش‌های از پایین واقعاً

حاکمیت طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی را تهدید کند. این شیوه‌های جدید نظارت اجتماعی و سلطه‌ی ایدئولوژیک مرزها را تیره می‌سازد، به نحوی که نئوفاشیسم ممکن است (با نهادهای نمایندگی رسمی، بر مبنای قانون اساسی، احزاب سیاسی و انتخابات) قانونمند و به‌نجار شود، حتی چنانچه سرمایه فراملی و نمایندگان نظام سیاسی را به‌شدت نظارت کنند، هر مخالفی را که واقعاً تهدیدی برای نظام باشد، اگر منحل‌ن سازند، می‌توانند خنثی کنند. [18]

چنان‌که دولت پلیسی‌جهانی و سائقه‌ی درونی به‌سوی فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم تحت نظارت قرار نگیرد و محدود نشود، می‌توان به‌جای گسست، بیش‌تر شاهد نوعی زوال سامان قانونی شد.

شرط اساسی برای فاشیسم سده‌ی بیستم، و اکنون برای فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم، گسترش نهضت‌های فاشیستی در جامعه‌ی مدنی و پیوند آن‌ها در برخی مقاطع با قدرت سیاسی ارتجاعی در دولت است. گرامشی یادآور می‌شود که جامعه‌ی سیاسی و مدنی یک مجموعه‌ی واحدند؛ هیچ ثبات یا برنامه‌ی هژمونیک بدون ارتباط بین این دو نمی‌تواند وجود داشته باشد. گرامشی در آستانه سلطه‌ی فاشیستی گفت: «امروز در ایتالیا دو دستگاه سرکوبگر و تنبیهی وجود دارد، فاشیسم و دولت بورژوازی. یک محاسبه ساده و سودمند ما را راهنمایی می‌کند تا انتظار داشته باشیم طبقه مسلط این دو دستگاه را در نقطه‌ای باهم تلفیق کند». [19] گرامشی به‌جایگاه فرآیندهای اجتماعی به‌مثابه‌ی دولت گسترش‌یافته اشاره کرد که شامل جامعه‌ی سیاسی یا دولت (حکومت به‌معنای کامل کلمه) به‌اضافه‌ی جامعه‌ی مدنی است. در واقع، هیچ دولتی مرز مشخص و

شستهرفته‌ای را بین نهادهای خود و دیگر نهادها در صورت‌بندی اجتماعی به‌نمایش نمی‌گذارد؛ مرز بین دولت و جامعه‌ی مدنی خطی مفهومی و تصنعی است.

این تمایز و وحدتِ جامعه‌ی مدنی و سیاسی، این امکان را به‌ما می‌دهد که بین اقتدارگرایی جناح راست و نئوفاشیسم تمیز قائل شویم، چون هردو با دولت پلیسی‌جهانی مرتبط‌اند. دقیقاً به‌این دلیل که این دو یک چیز واحد نیستند، و باید بین این دو تمیز قائل شویم. در رابطه با منظور ما، اقتدارگرایی به‌معنای حکومتی است که توسط دستگاه سرکوبگر در حال گسترشی اداره می‌شود و تلاش می‌کند از طریق سرکوب قانونی و فرا قانونی تحرکات مردمی، فضای جامعه مدنی را در پایین مسدود کند.

همان‌طور که در فصل قبلی هم مشاهده کردیم، در آمریکای لاتین که شاید بیش‌ترین نمونه‌ی این اقتدارگرایی است، در سال‌های اخیر رژیم‌های سرکوبگر و اقتدارگرای راست‌گرا با نوعی انتقام‌جویی بازگشته‌اند. معهدا، در این‌جا تفاوتی اساسی بین اقتدارگرایی سرکوبگر و نئوفاشیسم وجود دارد: در آمریکای لاتین به‌استثنای احتمالاً برزیل و کلمبیا، ما همان‌طور که در ایالات متحده، اروپا، هند یا اسرائیل می‌بینیم، گسترش جنبش‌ها و ایدئولوژی‌های نئوفاشیستی را در سراسر جامعه مدنی مشاهده نمی‌کنیم.

خلاصه این‌که، این منطقه به‌سمت دولت‌های پلیسی‌جهانی کشیده شده است، اما به‌شيوه‌ای که بیش‌تر به‌عنوان اقتدارگرایی راست‌گرا تلقی می‌شود، تا نئوفاشیسم.

با آمیختن فاشیسم و اقتدارگرایی، توانایی تشخیص این دو را از دست می‌دهیم. فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم و دولت پلیسی‌جهانی متضمن تثلیثی از نیروهای راست افراطی،

اقتدارگرایی و نیروهای نئوفاشیست در جامعه مدنی با قدرت سیاسی ارتجاعی در دولت و سرمایه‌ی شرکت‌های فراملی است. بحث کلاسیک و کنونی درباره‌ی فاشیسم بر توسعه‌طلبی نظامی و ملی نیز تأکید دارد. در واقع، شاهد نظامی‌سازی روزافزونی هستیم که متضمن قدرت، خودمختاری و استقلال روزافزون نظامی‌ها در آمریکا و در بسیاری کشورها در اکناف جهان است. اما به‌گمان من دولت پلیسی‌جهانی خریدار تحلیلی بیش‌تری دارد و به‌عنوان مفهومی در بحث درباره‌ی ماهیت نظامی‌سازی جهانی جاری تنومندتر است. سامان جهانی به‌مثابه وحدتی که به‌گونه‌ای روزافزون سرکوبگر و اقتدارگراست و اشکال خاصی از دولت‌های استثنائاً ملی یا سیاست‌های ملی، از جمله فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم، براساس تاریخ‌های منطقه‌ای و ملی مشخص، نیروهای طبقاتی و اجتماعی، اوضاع سیاسی و مختصات سیاسی تحول می‌یابد. با وجود این، نظامی‌سازی شهرها، سیاست و فرهنگ در کشورهایمانند آمریکا و اسرائیل، گسترش نهضت‌های فاشیستی در آمریکای شمالی، اروپا، اسرائیل و هند و همچنین ظهور رژیم‌های اقتدارگرا در ترکیه، فیلیپین، هندوراس و غیره از درگیری این کشورها در شبکه‌ی جنگ‌های جهانی و انباشت جهانی نظامی شده یا اقتصاد جنگی جهانی جدایی‌ناپذیر است.

بین‌الملل فاشیسم سده‌ی

بیست‌ویکم

بیش از هرچیز، ریاست جمهوری دونالد ترامپ در آمریکا بود که ترس از فاشیسم را مجدداً جرقه زد. اما

برنامه‌ی فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم به‌مثابه پاسخی به‌بحران سرمایه‌داری در پیوند با هیچ دولت یا هیچ فردی نیست. برای فهم این نکته بیایید تکرار کنیم که جامعه‌ی مدنی و سیاسی وحدتی را تشکیل می‌دهند؛ و هیچ برنامه‌ی هژمونیک یا پایداری بدون انطباق این دو نمی‌تواند وجود داشته باشد. در آمریکا می‌توان خیزش نئوفاشیستی را به‌بسیج راست‌گرایان افراطی بازگرداند که در پی بحران هژمونی ناشی از مبارزات جمعی دهه‌های 1960 و 1970 آغاز شد، به‌ویژه مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی سیاه‌پوستان، مکزیکی‌تباران و دیگر جنبش‌های مبارزاتی مردم در جهان سوم، به‌علاوه‌ی مبارزات فمینیستی، جنبش‌های آزادی‌خواهانه‌ی همجنس‌گرایان، ضدجنگ، ضدفرهنگی و جنبش‌های کارگری مبارز.^[20] نهضت‌های فاشیستی از آغاز سده‌ی بیست‌ویکم، از طریق جناح راست حزب جمهوری‌خواه، به‌سرعت در جامعه مدنی و در نظام سیاسی گسترش یافت.

ترامپ نشان داد که شخصیتی کاریزماتیک است^[21]، و می‌تواند نیروهای نئوفاشیستی پراکنده را تشویق کند و جلایی تازه بخشد، از برتری‌طلبان سفیدپوست، ملی‌گرایان سفیدپوست، شبه‌نظامیان، کوکلوکس‌کلان‌ها و نئونازی‌ها گرفته تا نگهبانان سوگند، نهضت میهن‌پرستان، بنیادگرایان مسیحی و گروه‌های خودسر ضد مهاجر. این دارودسته‌های به‌وجود آمده از گزافه‌گویی‌های همایونی، ملی‌گرایانه-عوام‌پسندانه و گفت‌وگوهای آشکارا نژادپرستانه‌ی ترامپ که تا حدی بر تحریک احساسات ضد مهاجر، ضد مسلمان و بیگانه‌هراسانه نیز استوار بود، شروع به‌گرده افشانی کردند و به‌درجه‌ای اشاعه یافتند که طی

دهه‌ها بی‌سابقه بود؛ و بالاخره در کاخ سفید ترامپ و همچنین در دولت‌های محلی در سراسر کشور نیز جای پای پیدا کردند. شبه‌نظامی‌گری در بسیاری از این سازمان‌ها گسترش یافت و با نهادهای سرکوبگر دولتی همپوشانی یافت. مثلاً، در اورگان، حزب جمهوریخواه ایالتی شبه‌نظامی‌های دست راستی مسلح را برای تأمین امنیت رویدادها و کارزارهای خود به‌کار گرفت.^[22] در نیومکزیکو، سازمان شبه‌نظامیان فاشیستی مسلح که خود را «میهن‌پرستان متحد قانون اساسی» می‌نامیدند، در سال 2019 با عوامل مرزبانی در نگرهبانی‌های مسلحانه در طول مرز با مکزیک مرتبط شده و همکاری می‌کردند. در آوریل همان سال وظیفه‌ی خود دانستند که حدود 300 نفر از عبورکنندگان از مرز را دستگیر کنند.^[23] مرکز حقوقی فقر جنوبی در سال 2017، مجموعه‌ای از 954 گروه نفرت‌پراکن را گزارش کرد که نسبت به 917 گروه در سال قبل، افزایش یافته بود، همچنین 689 «گروه افراطی ضد دولت» هم وجود داشت. بنابر گزارش این مرکز، «سیل اعتراضات در شهرهای لیبرال پس از انتخابات، به‌نهضت شبه‌نظامی (بخش ضددولتی بزرگتر) اجازه داد که برای نخستین بار، یعنی از زمان اعزام شبه‌نظامیان نگرهبانان سوگند در سال 2015 برای حفاظت از فعالیت‌های اقتصادی عمدتاً متعلق به سفیدپوستان در فرگوسن میسوری، به‌طور قابل توجهی به‌صحنه‌ی شهرهای آمریکا وارد شوند».^[24]

با وجود این، ترامپیسم چیزی جز تشدید دراماتیک (به‌معنای لغوی و همچنین تماشاخانه‌ای آن) - نه انحراف از - دستورکار راست افراطی برای جهانی‌سازی

سرمایه‌داری سرکوبگر نبود که به‌ظهور دولت‌های ریگان و تاچر در آمریکا و بریتانیا بازمی‌گردد. ترامپیسیم و دیگر پاسخ‌های راست افراطی به‌بحران سرمایه‌داری جهانی درصدد ایجاد موازنه‌ی جدید نیروهای سیاسی دربرابر فروریزی بلوک تاریخی سرمایه‌داری جهانی کوتاه‌عمر بود. ممکن است شاهد ظهور سزارگرایی به‌شکلی باثیم که گرامشی مورد بحث قرار داده است، جایی که شخصیتی کاریزماتیک برای حل یک بن‌بست ناپایدار در تعادل بین نیروهای اجتماعی و سیاسی یا در یک دوره‌ی فروپاشی هژمونیک پا به‌میدان می‌گذارد. گرامشی خاطر نشان کرد که راحل سزارپرستی می‌تواند بدون سزار، بدون هرگونه شخصیت «قهرمان» بزرگ و نماینده، و در غیاب سرکوب توده‌ای بی‌درنگ هم ظاهر شود. در عوض، ممکن است اشکال اقتدارگرتری از دولت پارلمانی را در برداشته باشد که در آینده می‌تواند به‌گسستی از سامان قانونی موجود بینجامد، یا چنین هم نشود.

ترامپیسیم و دیگر نهضت‌هایی از این دست تلاش متناقضی برای تجدیدنیان مشروعیت دولت تحت شرایط ناپایدارساز جهانی‌سازی سرمایه‌داری است. دولت‌ملتها با تناقضی بین نیاز به‌اشاعه و ترویج انباشت سرمایه فراملی در قلمروهای خودشان، و نیاز آنها برای دست‌یابی به‌مشروعیت سیاسی روبرو می‌شوند. در نتیجه، دولت‌ها در گوشه‌وکنار جهان بحران‌های مارپیچی مشروعیت را تجربه می‌کنند که سیاست‌های گیج‌کننده و به‌ظاهر متناقض مدیریت بحران را ایجاد کرده‌اند که به‌عنوان اسکیزوفرنی به‌معنای واقعی عناصری متضاد یا ناسازگار به‌نظر می‌رسند. این مدیریت بحران

شیزوفرینیک، همچنین به توضیح خیزش مجدد نیروهای راست افراطی و نئوفاشیست یاری می‌دهد که از لفاظی‌های ملی‌گرایی و محافظت‌گرایی بهره می‌گیرند، حتی هنگامی که به‌اشاعه‌ی نئولیبرالیسم سرگرم‌اند. ترامپ‌یسم و نهضت‌های مشابه آن در اروپا و جاهای دیگر، نه انحراف، بلکه تجسم دیکتاتوری در حال ظهور طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی بوده‌اند. در آمریکا، طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی با سیاست‌های نئولیبرال ترامپ بسیار شادمان بود، اما بر سر رفتار خشونت‌بار، گستاخ و دلقک‌آب او و تمایلات سیاسی نئوفاشیستی‌اش اختلاف نظر وجود داشت.^[25] اگر بخواهیم گفته‌ی استراتژیست نظامی بزرگ پروس کارل فون کلاوز هویتس را بازگویی کنیم که مشهور است گفته بود «جنگ امتداد سیاست با وسائل دیگر است»، ترامپ‌یسم و به‌درجات گوناگون دیگر نهضت‌های راست افراطی در گوشه‌وکنار جهان، امتداد جهانی‌سازی سرمایه‌داری با وسائل دیگر، یعنی با گسترش دولت پلیسی‌جهانی و بسیج نئوفاشیستی است.

علی‌رغم گفتمان ملی‌گرایانه، رژیم ترامپ مخالف جهانی‌سازی سرمایه‌داری نبود (او خود عضوی از طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی است)، اما در واقع، برنامه‌ی او لیبرالیسمی است که داروهای ضدالتهابی می‌گیرد و «جهانی‌سازی را با وسائل دیگر» دنبال می‌کند.^[26] این برنامه در آمریکا، دربرگیرنده‌ی تشدید نئولیبرالیسم به‌همراه افزایش نقش دولت در پرداخت یارانه به‌انباشت سرمایه‌ی فراملی در مواجهه با رکود و انباشت بیش از حد بود. عوام‌گرایی و محافظت‌گرایی ترامپ به‌لحاظ سیاست و خطمشی چندان باری نداشت؛ و تقریباً به‌طور کامل

نمادین بود۔ از این رو اهمیت لفاظی تعصب‌آمیز «ساخت دیوار»، که به‌گونه‌ای نمادین برای حفظ پایگاه اجتماعی که نمی‌تواند برای دولت سود مادی چندانی فراهم آورد، ضروری و اساسی بود. این‌گونه «سرمایه‌ی نمادین»، آن‌طور که جامعه‌شناس فرانسوی پی‌یر بوردیو آن را نامیده است، تحت این شرایط برای تجدید فرمانروایی مادی طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و عوامل آن ضروری است.^[27] در واقع، واکنش شدیدی در برابر جهانی‌سازی سرمایه‌داری در میان طبقات مردمی و کارگری و همچنین در میان بخش‌های ملی‌گراتر سرآمدان و پوپولیست‌های راست‌گرا در حال شکل‌گیری است، همان‌طور که در ظهور خیزش‌های پوپولیستی راست‌گرا در سراسر اروپا که خواستار عقب‌نشینی از فرآیندهای جهانی‌سازی‌اند، مشاهده می‌شود. این تحولات بر ماهیت شدیداً ستیزنده‌ی سرمایه‌داری جهانی و عدم اطمینان برای جهانی شدن بیش‌تر در مواجهه با تضادهای انفجاری و مخالفت‌های گسترده‌ای که به‌وجود می‌آورد، تأکید می‌کند.

مثلاً، هنگامی که ترامپ در سال 2018 تعرفه‌هایی بر واردات فولاد و آلومینیوم اعمال کرد و سپس در سال بعد تعرفه‌های بیش‌تری وضع کرد، با مخالفت بسیاری از شرکت‌های فراملی و سرآمدان سیاسی در آمریکا، از جمله بسیاری از اعضای حزب جمهوری‌خواه خودش و حتی بخش‌هایی از صنعت فولاد که برای تولید محصولات فولادی واسطه‌ای و نهایی به فولاد ارزان‌قیمت وارداتی متکی بودند، مواجه شد.^[28] در واقع، حمایت از تعرفه‌ها عمداً از سوی و ناشی از فشار بوروکرات‌های اتحادیه‌های کارگری بود؛ اقدام ترامپ در واقع برای آرام ساختن پایگاه

اجتماعی کارگری ناآرام خودش بود. همچنین، بهیاد آوریم که پیشینیان او نیز، از کلینتون تا بوش و سپس اوباما، همه با جهانی‌سازی نئولیبرال هم‌ذات‌پنداری نزدیکی داشتند و آن‌ها نیز تعرفه‌هایی را در دوره‌ای از کابینه‌های خود وضع کردند. به‌طورکلی، گرایش به‌سوی دولت پلیسی‌جهانی فراگیر، بسیج نئوفاشیستی و مدیریت بحران شیزوفرینیک پیش از ترامپ‌سیسم هم کاملاً آشکار بود و به‌او به‌عنوان رئیس‌جمهور وابسته نبود.

فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم را در این عصر سرمایه‌داری جهانی نمی‌توان در قالب دولت‌ملت فهمید، به‌این معنا که نمی‌تواند در یک دولت‌ملت واحد قرار گیرد، بلکه محرک‌های آن از بحرانی برمی‌خیزد که جهانی‌سازی سرمایه‌داری به‌وجود آورده و تمامی دولت‌ملت‌ها را در مدارهای سرمایه‌ی جهانی یکپارچه ساخته و بسیج فراملی جناح راست و نیروهای نئوفاشیست را نیز شامل می‌شود. این مسأله مهم است، زیرا بسیاری از بحث‌های اخیر درباره‌ی فاشیسم نو، آن را با چنین اصطلاحاتی ترسیم می‌کنند و بر ملی‌گرایی به‌عنوان یک ویژگی ذاتی فاشیسم تأکید می‌کنند. با وجود این، همچنان که پیش از این هم مورد تأکید قرار دادم، در تفاوت با فاشیسم سده‌ی بیستم، گفتمان ملی‌گرایی جاری در میان گروه‌های راست افراطی کاملاً ایدئولوژیک‌سیاسی است، به‌گونه‌ای که محتوای برنامه‌های نیروهای راست افراطی مانند ترامپ‌سیسم و دیگران در صدد به‌دست آوردن دولت‌اند، و قطعاً ملی نیستند، بلکه جهانی‌اند، هرچند این امر تحت شرایط بحرانی متغییر و فروپاشی هژمونی صورت می‌گیرد.

گروه‌های نئوفاشیست در جامعه مدنی مانند ملی‌گرایان سفیدپوست در آمریکا ممکن است برنامه‌ی ملی داخلی را

تبلیغ کنند، اما این گروه‌های جامعه مدنی به‌خودی‌خود به‌فاشیسم به‌عنوان نظام تبدیل نمی‌شوند. برای آن‌که فاشیسم ظهور کند، همچنان که پیش از این نیز مورد بحث قرار داده‌ام، این گروه‌ها باید در دولت و سرمایه‌ی فراملی جوش بخورند؛ با وجود این، طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی هیچ علاقه‌ای به‌ملی‌گرایی اقتصادی ندارد. جهانی‌سازی سرمایه‌داری نارضایی و ناامنی توده‌ای را ایجاد کرده است. ملی‌گرایی اقتصادی و ضدجهانی‌سازی که گروه‌های راست افراطی از آن حمایت می‌کنند و توسط آن‌ها در راهکارهای آمیخته با ملی‌گرایی و نژادپرستی مسموم‌شان برای عضوگیری به‌کار می‌رود. بازتاب نارضایی اجتماعی واقعی است. تناقضات جهانی‌سازی سرمایه‌داری همچنان‌که مورد تأکید قرار داده‌ام، بیان سیاسی متمایزی به‌خود می‌گیرد، از جمله ظهور راست افراطی که برای کسب قدرت دولتی و ایجاد اتحادها و ائتلاف‌های سیاسی جدید تلاش می‌کند، که هم‌آیی و هم‌آهنگی طبقه‌ی حاکم را در مورد جهانی‌سازی تهدید به‌نابودی می‌کند. تظاهر ملی‌گرایی اقتصادی زنجیره‌های تدارکاتی جهانی را قطع می‌کند و منافع طبقه سرمایه‌دار فراملی را تضعیف می‌کند. گسست‌های جدی در بلوک‌های حاکم به‌وجود می‌آورد، ظرفیت گروه‌های حاکم برای فرمانروایی را می‌فرساید و بحران سیاسی را تشدید می‌کند.

فرای آمریکا، به‌منظر می‌رسد که بین‌الملل فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم در حال ظهور است. مثلاً، گروه‌های راست افراطی نئوفاشیست در گوشه‌وکنار جهان پیروزی انتخاباتی *خاویر بولسوناروی*، فاشسیت برزیلی را در اکتبر 2018 جشن گرفتند. *استیون بانون*، مشاور قبلی

ترامپ و سازماندهی نئوفاشیست، نقش مشاور کارزار انتخاباتی بولسونارو را ایفا می‌کرد. [29] در حالی که وزیر کشور راست افراطی ایتالیا، مائوس سالوینی، در توثیتی پرنشاط که رهبر نئونازی آمریکایی، ریچارد اسپنسر، نیز آن را به‌مشارکت گذاشت، اعلام کرد که: «حتی در برزیل هم شهروندان، چپی‌ها را بیرون کردند». روزنامه‌ی گاردین لندن در پوشش تیتز فراگیر خود هشدار داد که «شادی ترامپ از انتخاب بولسونارو حاکی از وجود محور جدید دست‌راستی در آمریکا و فراتر از آن است». [30] فراتر از این‌گونه عوامل سیاسی فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم، مانند بنون یا سالوینی، طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی روی بولسونارو حساب باز کرده بود و از پیروزی او شادمان است. همچنان که در آمریکای تحت ریاست جمهوری ترامپ واقع شد، بولسونارو خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی کلی از اقتصاد را پیش‌کشید تا در را برای منافع آمازون در زمینه‌ی الوار، معدن و کشاورزی فراملی بگشاید و کاهش‌های مالیاتی و ریاضت همگانی را در امتداد سرکوب توده و جرم‌انگاری جنبش‌های اجتماعی و اجتماعات آسیب‌پذیر در مخالفت با این برنامه را به‌اجرا درآورد. روز پس از پیروزی بولسونارو یکی از ناظران گفت: «سرمایه‌داران جهانی به‌خاطر فرصت‌های جدید سرمایه‌گذاری» که بولسونارو نوید می‌دهد، «دهان‌شان آب افتاده است». [31] بازارهای سرمایه و صندوق‌های برزیلی در بورس‌های جهانی یک روز پس از پیروزی انتخاباتی او افزایش یافتند. بازارهای سرمایه برزیلی در بازار بورس جهانی صعود کرد، در اینجا «دستمزدهای

فاشیسم» را برای سرمایه‌داری جهانی که در بحران است، مشاهده می‌کنیم.

رفورمیسم جهانی نجات سرمایه‌داری از شرّ خودش

اخطاری روزافزون در میان سرآمدان فراملی اصلاح‌طلب وجود دارد، که نابرابری‌های تشدیدشونده ثبات سرمایه‌داری جهانی را تهدید می‌کند، و باید نوعی بازتوزیع صورت گیرد. این سرآمدان در تلاش یافتن راه‌هایی برای اصلاح این نظام برآمده‌اند تا سرمایه‌داری را از شرّ خودش و چالش‌های بنیادین‌تر از پایین نجات دهند. در سال 2017، مارک برتولینی، مدیرعامل شرکت آنتا که شرکت مراقبت سلامت 250 میلیارد دلاری است، هشدار داد: «اگر هیچ کاری نکنیم، الگوی جاری سرمایه‌داری، سرمایه‌داری را نابود خواهد کرد. هنگامی که 65 درصد مردم زیر سن 35 سال باور دارند که سوسیالیسم الگوی بهتری است، ما با معضلی روبروئیم. بنابراین، اگر آن را تغییر ندهیم، آن به‌طریق دیگری تغییر خواهد کرد - و شاید نه به‌شیوه‌ای خوب».^[32] هم‌چنان‌که این نظام به‌صورت مارپیچی در بحرانی عمیق‌تر و عمیق‌تر فرومی‌رود، این نگرانی‌ها می‌تواند گسترده‌تر هم بشود. گرامشی مشاهده کرد که «بحرانی وجود دارد، گاهی دهه‌ها دوام می‌یابد. این بدان معناست که تناقضات غیرقابل درمان در درون این ساختار آشکار شده‌اند، و نیروی سیاسی قطعاً تلاش می‌کند خود ساختار را حفظ کند، معهدا تلاش برای درمان این تضادها در

محدوده‌ای معین عملی است».[33] مارکس و انگلس به‌شیوه‌ای مشابه در بیانیه‌ی کمونیست اشاره کرده‌اند که عناصری در میان طبقه‌ی سرمایه‌داری «مایل‌اند نارضایتی‌ها اجتماعی را مرهم بگذارند تا وجود مستمر حاکمیت‌شان را تأمین کنند».[34]

برخلاف پاسخ نئوفاشیستی به‌این بحران، راهکار اصلاح‌طلبانه خواهان تحمیل محدودیت‌هایی بر اهداف بلافصل سودسازی به‌نفع تأمین‌پایداری کلی حاکمیت سرمایه‌داری است. در نظر اصلاح‌طلبان، این نظام سرمایه‌داری نیست، بلکه سازمان نهادی کنونی آن است که باید به‌خاطر نابرابری‌ها مورد شمتت قرار گیرد. آن‌ها باور دارند که این نظام می‌تواند با سیاست‌هایی از نوعی که توماس پیکتی در کتاب سرمایه در سده‌ی بیست‌ویکم پیش‌نهاد می‌کند، اصلاح شود.[35] کتابی که به‌هنگام انتشار در سال 2013 با اشتیاق وافر از سوی رسانه‌ها، دانشگاهیان و نهادهای مستقر سیاسی قطعاً به‌این دلیل مواجه شد که با اصلاح‌طلبان، برنامه و دستورکار شمار روزافزونی از سرآمدان فراملی و دانش‌آموختگان این طبقه که اصلاح‌طلب بودند، هم‌گرایی داشت. اصلاح‌طلبان بالقوه خواهان بازتنظیم محدود بازار جهانی، اقدامات بازتوزیعی معتدل مانند افزایش مالیات بر شرکت‌ها و ثروتمندان، نوعی مالیات بر درآمد تصاعدی، بازگرداندن برنامه‌های رفاه اجتماعی و «سرمایه‌داری سبز» اند.[36] همچنین نگران سطوح افراطی نابرابری بودند که چشم‌انداز رشد و سودسازی را تضعیف خواهد کرد. مثلاً، سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (او.ا.ی.سی.دی)، باشگاهی متشکل از 34 کشور ثروتمند، در گزارش سال

2015 خود، هشدار داد که شکاف نابرابری جهانی «به نقطه‌ی عطف» رسیده است. این گزارش چندان چیزی درباره‌ی بی‌عدالتی اجتماعی که این‌گونه نابرابری نتیجه‌ی آن است، و همچنین درباره توده‌هایی که رنج به‌آن‌ها تحمیل می‌شود، نمی‌گوید. به‌هر روی، تأکید کرد که «نابرابری شدید رشد را کاهش می‌دهد»، و افزایش مالیات بر ثروتمندان را توصیه کرد.^[37]

مشخصاً برخی از همین اقتصاددانان و سیاست‌سازانی که برنامه‌ی نئولیبرال را طراحی کردند و آن را از طریق نهادهای دولتی فراملی (مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) و دولت‌های ملی (مانند آمریکا و دیگر دولت‌های قدرت ملی) به‌جهان تحمیل کردند، اکنون انتقاد از «بنیادگرایی بازار» را رهبری می‌کنند. «بنیادگرایی بازار» عبارتی است که نخستین بار جورج سوروس، سرمایه‌دار و دلال مالی متولد مجارستان، آن را ابداع کرد. سوروس در سال 1992 زمانی که با فروش حدود 10 میلیارد پوند در بازارهای بین‌المللی ارز، اقتصاد بریتانیا را به‌هرج و مرج کشاند و یک‌شبه یک میلیارد دلار سود کرد، به‌شهرت رسید. این سرمایه‌دار بزرگ وال‌استریت، برای نخستین بار عبارت «بنیادگرایی بازار» را در کتاب پُر فروش خود در سال 1998 با عنوان *بحران سرمایه‌داری جهانی* ابداع کرد، و استدلال کرد که ایمان کورکورانه به‌نیروهای بازار به‌نابرابری‌های گسترش‌یابنده و بحران‌های مستمری منجر می‌شود که ثبات این نظام را تهدید می‌کنند.^[38] صدای برجسته‌ی دیگری در میان اصلاح‌طلبان یوزف استیگلیتز است که به‌عنوان معاون ارشد و اقتصاددان برجسته‌ی بانک جهانی از سال 1997

تا 2000 به‌تحمیل نئولیبرالیسم در گوشه‌وکنار جهان کمک کرد، اما پس از بحران مالی آسیا در سال‌های 1998-1997 در برابر نئولیبرالیسم قرار گرفت. اخیراً لارنس سامرز به‌مراتب اصلاح‌طلبان پیوست. او پیش از این، در سال 1991 به‌عنوان اقتصاددان ارشد بانک جهانی، با منطق نئولیبرالی بی‌عیب‌ونقصی اظهار داشت که ریختن زباله‌های سمی در کشورهای جهان سوم باعث منافع اقتصادی می‌شود. سامرز می‌نویسد: «همیشه فکر می‌کردم که کشورهای کم‌جمعیت در آفریقا به‌طور گسترده‌ای غیرآلوده‌اند، کیفیت هوای این کشورها در مقایسه با لس‌آنجلس یا مکزیکوسیتی احتمالاً به‌شدت از کارآمدی پایینی برخوردار است». سامرز از بانک جهانی به‌طراحی تجارت آزاد و دیگر سیاست‌های نئولیبرال برای دولت کلینتون و بعد از او برای اوباما پرداخت. [39] سامرز بنا به‌باور نئولیبرالی خود تا سال 2012 با سرعت پیش رفت؛ اما پس از آن استدلال کرد که نابرابری روزافزون باید تعدیل شود، زیرا به‌سرخوردگی روزافزون از سرمایه‌داری دامن می‌زند. [40]

شاید نمادین‌ترین چهره از نئولیبرال‌های هم‌گرا با اصلاح‌طلبی جفری ساکس باشد. ساکس به‌عنوان مشاور نهادهای مالی بین‌المللی و دولت‌ها، اولین برنامه تعدیل ساختاری نئولیبرالی را در بولیوی در سال 1985 طراحی و اجرا کرد. این برنامه فقیرترین افراد بولیوی را نابود کرد: قدرت خرید تقریباً یک‌شبه تا 70 درصد کاهش یافت، و بیکاری به 25 درصد رسید؛ در عین حال که هزاران نفر اخراج شدند و اعتصابات غیرقانونی شد و میلیون‌ها نفر به‌سختی‌های ناگفتنی گرفتار آمدند، تقریباً تمامی مزایای

رفاه اجتماعی هم از بین رفت. [41] پیامد خیزش‌های مردمی انبوه برضد برنامه‌ی ساکس در نهایت به انقلاب مردم بومی بولیوی انجامید که اوو مورالس را در سال 2006 به ریاست جمهوری رساند. ساکس از بولیوی به عنوان پیش‌آهنگ «برنامه‌ی شوک» تعدیل ساختاری به روسیه پس از فروپاشی شوروی رفت که منجر به کاهش 50 درصدی تولید ناخالص داخلی، افزایش ده برابری فقر و افزایش 75 درصدی نرخ مرگ‌ومیر کارگران شد. او همچنین برنامه‌هایی را برای انتقال به سرمایه‌داری در لهستان و سایر نقاط اروپای شرقی طراحی کرد، که شامل ریاضت‌های فوری و انتقال گسترده‌ی دارایی‌های دولتی به بانک‌ها و شرکت‌های خصوصی بود.

همچنان‌که سرمایه‌داری جهانی وارد بحران می‌شد، این افراد که زمانی حواریون نئولیبرالیسم بودند، درباره‌ی نابرابری و فقر جهانی دستورکار عمومی و دولتی تدوین کردند. کتاب‌های‌شان به‌پرفروش‌ترین و به‌ممتن‌های استاندارد در درس‌های دانشگاهی تبدیل شد. [42] آن‌ها به‌ایجاد هژمونی گفتمان اصلاح‌طلبی ملایمی در این دستورکار کمک کردند، که در واقع به‌استمرار کارزاری برای گشودن جهان به‌روی سرمایه فراملی در چارچوب جدیدی از مقررات فراملی و همچنین به‌بازتوزیع ملایم از طریق مالیات و شبکه‌های تأمین اجتماعی محدود می‌پردازد. به‌عنوان نمونه، اصلاح‌طلبان اهداف توسعه‌ی سازمان ملل متحد را ترویج کردند (ساکس به‌عنوان استراتژیست ارشد سازمان ملل برای این اهداف خدمت می‌کرد)، که در سال 2000 با هیاهوی بسیار زیادی در اجلاس هزاره‌ی سازمان ملل اعلام شد. این اهداف،

مجموعه‌ای از هشت هدف برای توسعه را که باید تا سال 2015 به آن دست یابند، ارائه می‌کند، از جمله: کاهش به‌نصف نسبت افرادی که در فقر شدید زندگی می‌کنند و از گرسنگی رنج می‌برند؛ تحصیلات ابتدایی فراگیر؛ کاهش دوسوم نرخ مرگومیر در میان کودکان زیر پنج سال، و کاهش سه‌چهارم نرخ مرگومیر مادران؛ توقف و معکوس کردن بروز بیماری‌های همگانی؛ ترویج برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان و مسائلی از این قبیل. با این حال، نسخه‌ای که برای دستیابی به این اهداف مطمئن ارائه شد، مبتنی بر خصوصی‌سازی بیش‌تر نظام‌های بهداشتی و آموزشی، آزادسازی بیش‌تر بازار از مقررات دولتی، لیبرالیزه کردن بیش‌تر تجارت و تعدیل ساختاری بیش‌تر و تبدیل اراضی کشاورزی به‌دارایی تجاری خصوصی بود. به‌عبارت دیگر، تشدید همان توسعه سرمایه‌داری که شرایطی اجتماعی را ایجاد کرده بود که باید ریشه‌کن شود. اکنون به‌نظر می‌رسد که اصلاح‌طلبان سرآمد فراملی امید خود را به‌این احتمال بسته‌اند که اقتصاد جهانی را می‌توان بازسازی کرد، و به‌واسطه‌ی سرمایه‌گذاری‌های کلان در زیرساخت‌های جهانی و در «سرمایه‌داری سبز» که متضمن فن‌آوری‌های زیست‌محیطی است، از بحران بیش‌تر جلوگیری کرد. جری هریس در پاسخ به‌تحلیل من از انباشت نظامی شده می‌گوید: «برخلاف انباشت از طریق سرکوب، سرمایه‌داری سبز این ظرفیت را دارد که درجه‌ای از مشروعیت دموکراتیک را احیا کند و بخش‌های مهم جنبش‌های زیست‌محیطی و اجتماعی را در یک بلوک هژمونیک جدید بگنجانند». او در ادامه می‌گوید:

سخن گفتن از معاهده‌ی جدید سبز در رسانه‌ها و محافل سیاسی آمریکا به سرعت گسترش می‌یابد، در حالی که دولت چین و بخش خصوصی انرژی سبز این کشور اعمال رهبری را آغاز کرده‌اند. در تلفیق با برنامه‌ی یک کمربند - یک راه برای بناکردن زیرساخت جدید گسترده در سراسر جنوب جهانی، جهت راهبردی جدیدی برای سرمایه‌گذاری فراملی آغاز می‌شود که به نظر می‌رسد با الزامات رشد و بازارها هم‌آهنگ است. [43]

مسئلاً موجه به نظر می‌رسد که دیجیتالی‌سازی یا «سرمایه‌داری سبز» دور جدیدی از گسترش سرمایه‌داری را آغاز می‌کند که می‌تواند موقتاً بحران انباشت زیادی را رها سازد. به هر روی، حتی با فرض این که «سرمایه‌داری سبز» نوعی بیان تناقض‌آمیزی نیست و در واقع می‌تواند از فاجعه‌ی تمام‌سوزی زیست‌بومی سبقت بگیرد، [44] اما چنین گسترشی ضرورتاً تهدید دولت پلیسی جهانی را به عقب نمی‌راند. برای این که چنین اتفاقی واقع شود باید بازتوزیع ثروت در سوی پایین، در سطح جهانی صورت بگیرد تا بتواند نابرابری‌های جهانی، انحصار و بینواسازی را کاهش دهد، و بنابراین، الزامات این نظام، یعنی نظام سرکوب و نظارت اجتماعی گسترش‌یابنده را تضعیف کند. در غیاب چنین بازتوزیعی، هیچ دلیلی ندارد که انتظار داشته باشیم، سرمایه‌گذاری طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی در صنعت انرژی بدیل برای سود خصوصی، فاجعه‌ی بشریت زائد و نیروی کار ناامن را حل خواهد کرد. [45] به‌گونه‌ای مشابه، مطمئناً محتمل است که دیجیتالی‌سازی تأثیر متفاوتی بر اقتصاد جهانی و نیروی کار جهانی و متفاوت با آنچه در فصل دوم مورد گفتگو قرار گرفت،

بگذارد یا این که سیاست های اصلاح طلبانه با گرایش جاری به سوی گسترش نیروی کار مازاد و فاقد امنیت مقابله کند. این بدان معناست که استقرار یا عدم استقرار یک دولت پلیسی جهانی به نتیجه‌ی مبارزه بین نیروهای اجتماعی و پروژه‌های سیاسی متمایز آن‌ها بستگی دارد.

امید به «سرمایه‌داری سبز» که توسط سرآمدان روشن فکر پذیرفته شده است، در این زمینه‌ی مشخص، بازتاب روی کردهای لیبرالی است که گرایش دارند چنین فرض کنند که بحران انسانیت را می‌توان بدون رویارویی با قدرت‌های موجود در جامعه جهانی حل و فصل کرد، و طبقات و گروه‌هایی که اساساً منافع آشتی‌ناپذیر دارند را می‌توان در برنامه‌ای واحد، بر اساس متقاعدسازی اخلاقی یا توسل به استدلال و خرد گردهم آورد. به نظر می‌رسد که فرض نهفته در این رویکرد، این است که کسانی که بر ما فرمانروایی دارند، فقط باید با توسل به اخلاق و استدلال روشن شوند. یا این که تنها لازم است به آن‌ها بگویند که به جای مبارزه از پایین با قدرت مقابل و به زیر کشیدن آن‌ها از تخت‌شان، مسیر دیگری هم سوی دولت پلیسی جهانی وجود دارد که در نهایت منافع راهبردی آن‌ها را تأمین می‌کند. با وجود این، باید بارها و بارها تأکید کرد که این محرک جایگزین نشدنی سرمایه برای انباشت است که آن را به غارت محیط زیست، مصادره‌ی زمین و منابع آن، و همچنین ائتلاف و غارت تمامی جوامع در سراسر جهان سوق می‌دهد، و دولت پلیسی جهانی را برای جلوگیری از تضادهای منفجرشدنی نظامی غیرقابل کنترل تحمیل می‌کند. همه این‌ها، برخلاف آنچه ادعا می‌شود با آگاه شدن سرآمدان اصلاح طلب از تهدید فروپاشی زیست‌بوم

بهملاحظات فن آوری سبز یا سیاست از بالا ختم نمی‌شود، بلکه به‌برونداد مبارزه طبقاتی و اجتماعی بستگی دارد. باز توزیع و زیست‌بوم باید از طریق مبارزه توده‌ها از پایین بر این نظام تحمیل شود. بگذارید به‌یاد آوریم که معاهده‌ی جدید اصلی [نیو دیل] در آمریکا که جنبش معاهده‌ی نوین سبز در این کشور از آن الهام می‌گیرد، با مبارزات گسترده‌ی طبقه کارگر بر گروه‌های حاکم تحمیل شد. اتحاد با اصلاح‌طلبان در میان سرآمدان فراملی می‌تواند مهم باشد، اما پیشروی فراتر از رویکرد اصلاح‌طلبانه به‌بحران جهانی نیز مهم است. این رویکرد تماماً از این‌رو نامناسب است که مسأله‌ی قدرت و همچنین نظارت مشترک بر منابع تولید کره‌ی زمین را نادیده می‌گیرد؛ امری که در قلب سرمایه‌داری جهانی و بحران آن قرار دارد. هرگونه راه‌حلی برای این بحران مستلزم بازتولید بنیادین ثروت و قدرت به‌سوی پایین برای اکثریت بینوای بشریت است. عدالت اجتماعی مستلزم نوعی حاکمیت اجتماعی فراملی بر نظام تولید جهانی و مالی به‌عنوان نخستین گام ضروری در این بازتوزیع بنیادین است، امری که به‌نوبه‌ی خود باید با گشتار مناسبات طبقاتی و دارایی و مبارزه‌ی مرتبط باشد که سرانجام آن سوسیالیسم زیست‌بوم‌شناختی است.

گسترش شکاف‌ها در میان طبقات حاکم و فروپاشی سامان بین‌المللی پس از جنگ دوم جهانی، امکانات نوینی را به‌روی کسانی که از پایین برای دگرگونی‌های اساسی‌تر مبارزه می‌کنند و در جستجوی متحدین سیاسی راهبردی‌اند، فراهم آورده است. پرسش این است که نیروهای چپ و مترقی چه موضعی نسبت به‌سرآمدان اصلاح‌طلب باید اتخاذ کنند؟ تهدید نئوفاشیسم و فروپاشی

زیست‌محیطی نیاز به اتحادهای طبقاتی گسترده یا سیاست جبهه‌ی متحد را پیش می‌نهد. از نگاه تاریخی چنین جبهه‌هایی چپ را تابع بورژوازی با جهت‌گیری اصلاح‌طلبی و «دموکراتیک» کرده‌اند. ما نیاز داریم که هرچه سریع‌تر جبهه‌ی متحدی برضد فاشیسم برپا کنیم تا بتوانیم دولت پلیسی‌جهانی را عقب برانیم. اما هر راهکاری برای متحدان گسترده‌ی ضدفاشیست ضرورتاً نبردی برضد طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی است. تلاش‌ها برای ایجاد چنین جبهه متحدی باید تحلیل واضح و دقیقی از سرمایه‌داری جهانی و بحران آن را در پیش‌زمینه داشته باشد. باید تلاش شود تا نیروهای مردمی و طبقه‌ی کارگر هژمونی خودشان را بر چنین اتحادهایی اعمال کنند.

تاریخ به‌ما نشان داده است که دگرگونی‌های عمده در زمان‌های بحران حاد، هنگامی که گروه‌های حاکم دچار اختلاف و تقسیم شده و جنبش‌های اجتماعی قدرتمند از پایین وجود داشته‌اند، واقع شده‌اند. مثلاً، جنبش‌های اصلاح‌طلبی عمده‌ی دهه‌های 1930 و 1960 از دل مبارزات توده‌ای رزمجویانه بیرون آمدند و مطالباتی را برای دگرگونی بنیادین در مقابل دولت و سرآمدان آن قرار دادند. چنانچه بتوان گروه‌های مشترک مشخصی (مثلاً صنعت انرژی جایگزین) و عناصر اصلاح‌طلب در میان سرآمدان فراملی را حول برنامه‌ی گسترده‌ای برای گذشتار بنیادین گرد آورد، از چنین ائتلافی هم استقبال می‌شود و هم بسیار ضروری است، اما نه به‌بهای جایگزین کردن دستورکار سوسیالیستی و ضدسرمایه‌داری با دستورکاری لیبرال و اصلاح‌طلب معتدل. این حرف استدلالی برضد اصلاح‌طلبی نیست. ما باید برای هر اصلاحی

مبارزه کنیم که به مردم کمک می‌کند از غارت‌گری‌های سرمایه‌داری جهانی جان سالم به‌در برند و سیاست‌های زیست‌محیطی و آزادی‌های دموکراتیک را به‌پیش می‌برد. اما با توجه به‌ماهیت و ژرفای مشخص این بحران مجاب نشده‌ام که این‌بار هیچ‌چیز دیگری کمتر از سرنگونی سرمایه‌داری بتواند ما را از نابودی بازدارد.

احیای چپ

هرچه بحران سرمایه‌داری آدم‌های بیش‌تری را به‌آینده‌ای نامعلوم پرتاب کند، به‌نظر می‌رسد که نگاه مساعدتری نسبت به‌سوسیالیسم، مشخصاً در میان جوانان پیدا می‌شود. در آمریکا، جایی که ضدکمونیسم و جشن فردگرایی سرمایه‌داری مدت‌هاست که در شعور مردم سیطره یافته است، بررسی سال 2019 نشان داد که 61 درصد شهروندان آمریکایی در سنین 18 تا 24 سال، و همچنین بیش از 50 درصد نسل «وای» [یعنی، بین 30 تا 50 ساله‌ها] نگاه مثبتی به‌سوسیالیسم داشتند. [46] گروه‌های مسلط نیز متوجه محبوبیت روزافزون سوسیالیسم شده‌اند. در سال 2019، رئیس‌جمهور، دونالد ترامپ، در سخنرانی‌اش درباره‌ی وضعیت اتحادیه‌ها اعلام کرد که آمریکا «هرگز کشور سوسیالیستی نخواهد شد»، درحالی‌که سخن‌گوی مجلس نمایندگان، نانسی پلوسی، مکرراً اعلام کرده که «ما دمکرات‌ها سرمایه‌داریم». [47] طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی نیز به‌این نکته توجه کرده است. رئیس بانک جی‌پی مورگان، میلیاردر معروف، جیمی دمون، طی نامه‌ای به‌سهام‌داران بانک در سال 2019، به‌سوسیالیسم حمله کرد و آن را «فاجعه» ای نامید که

«رکود، فساد و تمامیت‌خواهی» ایجاد می‌کند. [48] (ظاهراً نسبت به این واقعیت که سرمایه‌داری جهانی در حال ایجاد رکودی مزمن، فساد گسترده و سقوط آزاد به تمامیت‌خواهی است، غافل مانده بود). اگر سوسیالیسم دوباره در دستور کار عمومی قرار نگرفته بود، این سخنگویان از گروه‌های حاکم مطمئناً دلیلی برای صحبت درباره‌ی این موضوع نمی‌داشتند.

چگونه به سوسیالیسم زیست‌بوم‌شناسی برسیم؟ با کسب محبوبیت سوسیالیسم، اخیراً آثار بی‌شماری به زبان انگلیسی درباره‌ی این که آینده‌ی پس از سرمایه‌داری چگونه به نظر می‌رسد و چگونه ما به آن جا می‌رسیم، منتشر شده است. [49] اما، در واقع حرکت از این اندیشه‌هایی که در این آثار ارائه شده‌اند، تا تحقق جنبش‌های انبوه سوسیالیستی در اطراف واکناف جهان راه درازی است. سمیر امین در سال 2018 گفت: «ما اکنون در مرحله‌ی "خزان سرمایه‌داری" هستیم، بی‌آن که این مرحله با ظهور "بهار مردمی" و چشم‌انداز سوسیالیستی تقویت شود». [50] درست است که ناکامی اصلاح‌طلبی سرآمدان و عدم تمایل سرآمدان فراملی برای به‌چالش کشیدن غارت‌گری و درنده‌خویی سرمایه‌ی جهانی به‌گشودن راه برای پاسخ راست افراطی به این بحران یاری رسانده است. اگر سرآمدان سیاسی و اقتصادی نتوانند از طریق اصلاحات معتدل سرمایه‌داری را تثبیت کنند، تمایل بسیاری خواهند داشت که به تمامیت‌خواهی و نئوفاشیسم روی آور شوند تا نظارت سرمایه‌داری را تأمین کنند. و اگر برنامه‌ی اصلاحات معتدل در کنار جهانی‌سازی سرمایه‌داری در

حل مصیبت وارده به توده‌های مردم ناکام بماند، برخی از این توده‌ها، از بدیل نئوفاشیستی در پیش‌نهادی نومیدانه برای ثبات استقبال خواهند کرد، همچنان‌که امروزه در حال وقوع است. اگر راست‌ها توانسته‌اند با استفاده از برنامه‌های شناخته شده و انبان ملی‌گرایانه، پوپولیستی، بیگانه‌هراسی و نژادپرستانه اضطراب‌های رو به افزایش توده‌ی مردم را هدایت کرده و حمایت از برنامه‌های نئوفاشیستی و استبدادی را جلب کنند، نمی‌توانیم تمام تقصیرها را به‌گردن ناکامی اصلاحات سرآمدان بیان‌داریم. راست تا حدودی به‌دلیل شکست چپ در توسعه و دفاع از جایگزینی قابل دوام، قدرت انجام این‌کار را پیدا کرده است. از زمان سقوط سال 2008 عسبانی جهانی گسترده شده است. دامنه‌ی آن از اشغال وال استریت، جنبش حیات سیاهان مهم است، جنبش حقوق مهاجران، اعتراضات خط لوله‌ی داکوتا و مبارزات کارگران فست‌فود در آمریکا تا احزاب چپ‌گرا، پودموس و سیریزا در اروپا، شورش انقراض در انگلیس، جنبش جلیقه زردها در فرانسه، بهار عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا، جنبش کپرنشینان و دیگر کارزارهای مردمان بی‌نوا در آفریقای جنوبی، جنبش دانشجویی رادیکال شیلی، مبارزات انبوه کارگری در هند و همچنین در چین، و قیام ضد رژیم نظامی در سودان در میان عصبان‌های دیگر از این جمله‌اند. این عصبان جهانی مطمئناً ناهموار بوده است. این شورش‌ها به‌صورت امواجی آمدند که اغلب سرکوب، انحراف و پراکندگی را در پی داشته‌اند. برخی از این‌ها مانند جنبش‌های بهار عربی چرخش‌هایی غم‌انگیز و تراژیک داشتند، در حالی که

نیروهای راست افراطی توانسته‌اند نارضایی توده را نیز به‌خوبی بسیج کنند. در بسیاری از این عصیان‌ها به‌نظر می‌رسد که جنبش‌های اجتماعی نسبت به آن‌چه برضدش مبارزه می‌کردند، نگاه روشنی داشتند - مبارزه علیه دیکتاتوری مبارک در مصر، ریاضت‌کشی در اروپا، خصوصی‌سازی آموزش در شیلی، جنبش ما 99 درصدیم و مانند این‌ها. اما در بسیاری موارد، نبود برنامه‌ی بادوام، مشخص با جهت‌گیری سوسیالیستی و سازمان‌های سیاسی که بتواند چنین برنامه‌ی را به‌پیش ببرد، به‌گروه‌های مسلط و نمایندگان آن‌ها کمک کرده تا این عصیان‌ها را تضعیف کنند.

این درس‌ها در آمریکای لاتین، درجایی که موج صورتی (چرخش چپ) اوایل سده‌ی جدید روی داد، انتظارات و امیدهای زیادی را برانگیخت. دولت‌های موج صورتی با قدرت انتخاباتی که از پی عصیان‌های توده‌ای برضد نئولیبرالیسم رخ داد، به‌قدرت رسیدند. این دولت‌ها بسیاری از آشکارترین مؤلفه‌های برنامه‌ی نئولیبرال را به‌چالش کشیدند و حتی معکوس ساختند. با وجود این، قدرت ساختاری سرمایه‌فراملی و مشخصاً بازارهای مالی جهانی، و رای تلاش دولت‌ها و جنبش‌های اجتماعی برای اعمال دگرگونی‌های بزرگ، دولت‌های موج صورتی را به‌قبول این بازارها پیش راند. این محدودیت‌های ساختاری، همراه با دشمنی جناح راست محلی و فشار از سوی آمریکا را نمی‌توان دست‌کم گرفت. معه‌ذا، با کنار گذاشتن لفاظی چپ‌گراها، دولت‌های موج صورتی راهکار خود را برگسترش عظیم تولید مواد خام در مشارکت با سرمایه‌های طبقه‌ی فراملی محلی و خارجی قرار دادند.

الگوی «کمک‌گرایی» که توسعه یافت، شامل برنامه‌های کمک اجتماعی براساس جذب و بازتوزیع مازاد ایجاد شده از طریق توسعه‌ی معدن، منابع انرژی کربن‌بنیاد، کشاورزی در مقیاس بزرگ، برنامه‌های زیرساختی کلان برای استخراج این منابع و صادرات آن‌ها به‌بازار جهانی بود، نه از طریق دگرگونی بنیادی‌تر مناسبات مالکیت یا به‌چالش گرفتن مستقیم‌تر امتیازات ویژه‌ی سرمایه‌فراملی. با استثنای ونزوئلا طی اوج انقلاب بولیواری، آنچه برجسته می‌نمود، عدم تغییر در اساس مالکیت و مناسبات طبقاتی با وجود تغییرات در بلوک‌های سیاسی و گفتمانی به‌نفع طبقات مردمی و توسعه‌ی برنامه‌های رفاه اجتماعی بود. گسترش شرکت‌های معدن و صنعت کشاورزی فراملی، تمرکز بیش‌تر زمین و سرمایه را فرآورد، و قدرت ساختاری طبقه‌ی فراملی را بر دولت‌های چپ‌گرا افزون ساخت. در نتیجه، کشورهای موج‌سورتنی به‌طور روزافزونی در مدار فراملی سرمایه‌داری جهانی قرار گرفتند و به‌بازارهای جهانی سرمایه و کالا وابسته شدند.

توده‌های مردم دگرگونی‌های اساسی‌تر را فریاد می‌زدند. گرایش به‌چپ‌فضایی را برای این توده‌ها بازکرد تا مبارزات خود را پیش ببرند. با وجود این، دولت‌ها اغلب مطالبات از پایین برای دگرگونی عمیق‌تر را درمقابل انگیزه‌ی خود برای جذب سرمایه‌گذاری شرکت‌های فراملی و گسترش انباشت استخراج‌گرایانه سرکوب می‌کردند. این دولت‌ها جنبش‌های اجتماعی را زمین‌گیر کردند، رهبران آن‌ها را به‌درون دولت و دستگاه سرمایه‌داری کشیدند و پایه‌های توده‌ای‌شان را تابع احزاب

چپ و انتخابات‌گرایی این احزاب ساختند. از آنجایی که دگرگونی‌های ساختاری اساسی‌تری وجود نداشت که بتواند به‌علل ریشه‌ای فقر و نابرابری بپردازد، این برنامه‌های اجتماعی به‌تبعیت از هوس‌بازی‌های بازار جهانی محکوم بودند که دولت‌های موج‌صورتی هیچ نظارتی بر آن‌ها نداشتند. هنگامی که بحران مالی جهانی سال 2008 درگرفت، این دولت‌ها با محدودیت‌های اصلاحات بازتوزیعی در منطق سرمایه‌داری جهانی مواجه شدند. وابستگی شدید به صادرات مواد خام، در هنگامی که بازارهای جهانی کالا سقوط کرد، این کشورها را به‌آشوب اقتصادی کشاند، و توانایی‌های دولت‌ها برای حفظ برنامه‌های اجتماعی تضعیف گردید و تنش‌های سیاسی ایجاد شد که به اعتراضات مردمی دامن زد و راه را برای احیای جناح راست گشود. [51] گسستی آشکار در سراسر آمریکای لاتین ظهور کرد که نماد پدیده‌ی سراسر جهانی دربارهی جنبش چپ بود. بین جنبش‌های اجتماعی توده‌ای که در این زمان دوباره اوج می‌گرفتند و چپ نهادینه و حزبی که توانایی خود را برای میانجی‌شدن بین توده‌ها و دولت با برنامه‌ای پایدار از آن خود، از دست داده بود.

این مشاهدات مستلزم بحث گسترده‌تری درباره‌ی این است که چرا پاسخ چپ به بحران نسبت به آن‌چه راست افراطی نشان داد، به‌طور نسبی ضعیف بوده است؛ نکته‌ای که در این‌جا نمی‌توانم به‌بررسی آن بپردازم. در غرب، بخشی از داستان، پذیرش محدودیت‌های سیاست‌های پست‌مدرن هویتی توسط بخش‌های قابل توجهی از جناح چپ است که دنیای «تفاوت‌ها» و چندپارگی بی‌پایان را جشن می‌گیرند، به‌طوری که سرمایه‌داری در بهترین

حالت به عنوان «یکی دیگر» از میان نظام‌های ستم‌گرانه‌ی متعدد تلقی می‌شود. اگرچه روزگار اوج پسامدرنیسم ممکن است گذشته باشد، اما الگوهای رفتار سیاسی که همراه آن بود، هنوز هم در مبارزات عدالت اجتماعی در غرب حضور چشم‌گیری دارد. آنچه ریچ «مادون سیاسی» می‌داند، که از جشن گرفتن این چندپارگی و رمانتیک کردن «مقاوت روزانه» برمی‌خیزد، امکان بنای هرگونه وحدتی حول برنامه‌ی مشترک را غیرممکن می‌سازد. [52]

به‌گونه‌ای مشابه سرونیک و ویلیامز در بررسی خود به‌نام *اختراع آینده*، «سیاست عامیانه» را نقد می‌کنند. نقد و مشاهدات آن‌ها از این قرار است: «تحت تأثیر تفکر سیاسی عامیانه، تازه‌ترین چرخه‌ی مبارزات -از حرکت‌های ضدجهانی‌سازی تا ضدجنگ، تا اشغال وال استریت- همگی متضمن بت‌وارگی فضاهای محلی، اقدامات بی‌درنگ، ژست‌های گذرا و انواع گوناگون خاص‌گرایی بوده است. «به‌جای تعهد نسبت به‌کار دشوار بسط دادن و استوار ساختن دست‌آوردها، این صورت از سیاست روی ساختن سنگر برای مقاومت در برابر تجاوز نئولیبرالیسم جهانی تأکید دارد. با این کار، [مبارزه‌ی طبقاتی] به‌سیاست دفاعی تبدیل شده که ناتوان از بیان یا برپاسازی جهانی نوین است». آن‌ها نتیجه می‌گیرند که استعدادهای آرمان‌شهری «ذاتی فن‌آوری سده‌ی بیست‌ویکم نمی‌تواند مقید به‌تصور سرمایه‌داری محلی‌نگر باشد: باید با بلندپروازی بدیل چپ رها شود»، با وجود این، جنبش‌های چپ اغلب از برنامه‌ها و سازمان‌هایی که متضمن نمایندگی‌اند، اجتناب می‌کنند: «جنبش‌های چپ تحت سلطه‌ی سیاست‌های عامیانه نه تنها احتمال موفقیت

ندارند - بلکه در واقع قادر به دگرگونی سرمایه‌داری نیز نیستند».[53]

این‌گونه سیاست‌های هویت‌گرایانه را نباید با مبارزه برضد شکل‌های مشخص استثمار و ستم که گروه‌های مختلف با آن مواجه‌اند، اشتباه گرفت. ستم قومی، نژادی، جنسیتی و جنسی مماس با سرمایه‌داری نیستند، بلکه سازنده‌ی آن‌اند. رهایی همگانی بدون رهایی از این صورت‌های ستم نمی‌تواند در میان باشد. اما عکس آن نیز به‌همین اندازه اساسی است: همه‌ی شکل‌های مشخص ستم در نظم اجتماعی بزرگ‌تر سرمایه‌داری جهانی ریشه دارند که پیوسته این ستم‌ها را بازتولید می‌کند. روایت‌های پست‌مدرن و سیاست‌های هویت‌گرا، نسل کاملی از جوانان اواخر سده‌ی بیستم و اوایل سده‌ی بیست‌ویکم را از پذیرش نقد به‌شدت مورد نیاز مارکسیستی به سرمایه‌داری در زمان جهانی‌سازی آن، بیگانه کردند. بهترین چیزی که سیاست‌های هویتی می‌توانند به‌آن امیدوار باشند، تایید نمادین، تنوع (که اغلب به‌معنای تنوع در بلوک حاکمیت است)، عدم تبعیض در نهادهای اجتماعی مسلط، و گنجاندن و نمایندگی عادلانه در سرمایه‌داری جهانی است. سرآمدان فراملی با آغوش باز سیاست‌های «تنوع» و «چندفرهنگ‌گرایی» را در آغاز مبارزات توده‌ای دهه‌های 1960 و 1970 به‌عنوان راهکاری برای تغییرجهت مبارزه برای عدالت اجتماعی و دگرگونی ضدسرمایه‌داری به‌مطالبات غیرتهدیدآمیز در درون همین نظام، اگر نگوئیم همکاری آشکار با آن، پذیرفتند. این راهکار در خدمت فراموشی زبان طبقات کارگر و مردمی و همچنین به‌فراموشی سپردن حرکت ضدسرمایه‌داری قرار گرفت.

به‌تغییر مسیر عصیان‌های مداوم از پایین کمک کرد. برای مقابله با سقوط به‌سوی دولت پلیسی‌جهانی و فاشیسم قرن بیست‌ویکم، ما نیاز داریم که مجموعه‌ای از مبارزات پراکنده و چندپاره را به‌هم پیوند دهیم، که این امر مستلزم حرکتی فراتر از سیاست‌های هویت‌گرایانه و «مردمی» است. اکنون که عصیان حیاتی در همه‌جا در حال وقوع است، ضروری است که نقد مارکسیستی از سرمایه‌داری جهانی و بحران آن را به‌عنوان راهنمایی برای سیاست‌های راه‌ی‌بخش طبقه‌ی کارگر که می‌تواند پایگاه‌های اجتماعی بالقوه‌ی فاشیسم قرن بیست‌ویکم را جذب کند، احیا کنیم.

طُرَفه این‌که جهانی‌سازی این‌چالش را تسهیل می‌کند، هم‌چنین به‌ایجاد پیوندهای عمیق‌تر ارگانیک بین ستم‌کشان و استثمارشدگان فرای مرزهای ملی و منطقه‌ای یاری رسانده، و به‌ظهور طبقه‌ی کارگر به‌راستی جهانی کمک می‌کند. این طبقه‌ی کارگر با تمام صورت‌های متنوع و اعضای 3.2 میلیاردی خود که به‌شکل‌های بی‌شماری به‌دنبال راهبردهای بقای روزمره و مقاومت در برابر استثمار و ستم است، باید به‌عامل عمده‌ی مبارزه علیه دولت پلیسی‌جهانی و برای آینده‌ای سوسیالیستی تبدیل شود.

جهانی‌سازی، تا همین‌جا هم به‌ایجاد اتحادیه‌گرایی فراملی نوظهور یاری رسانده است. مانک یادآور می‌شود: «جهانی‌سازی ممکن است به‌همان اندازه که درهایی را بسته، درهای جدیدی را باز کرده باشد». او می‌افزاید: «در ابتدایی‌ترین سطح، جهانی‌سازی ارتباطات یکی از موانع سرسخت اقدام جهانی را برطرف کرده است. با پست الکترونیکی، رسانه‌های اجتماعی و دیگر عرصه‌های آنلاین، کارگران از ابزارها و امکانات بهتری برای

سازماندهی در کشورهای مختلف برخوردار می‌شوند». او نتیجه می‌گیرد، در واقع «سرمایه‌داری جهانی شده ممکن است که پایه‌ای را برای ایجاد طبقه‌ی کارگر جهانی جدید آفریده باشد، نه تنها در شرایط مادی، بلکه همچنین در شعور و آگاهی». [54] در سال‌های اخیر، کارگران بسیاری از کشورهای مختلف به اتحادیه‌های فراملی پیوسته‌اند، گاهی از طریق ادغام آنچه اتحادیه‌های ملی بنیاد بودند، و گاهی هم با تشکیل سازمان‌های کارگری کاملاً جدید. کنفدراسیون اتحادیه کارگری بین‌المللی در سال 2019، 207 میلیون کارگر از 163 کشور را گرد هم آورد. اتحادیه جهانی صنعت همه اتحادیه جهانی صنعتی ادغام شده‌ای است که در همان سال 50 میلیون عضو و 800 اتحادیه ملی هم‌پسته در سراسر جهان داشت. [55] [این اتحادیه که در سال 2012 از ادغام چندین اتحادیه بین‌المللی به وجود آمد، نماینده کارگران در بخش‌های مختلف صنعتی از جمله معدن، انرژی، تولید، و بخش‌های دیگر است، و هدف اصلی آن حمایت از حقوق کارگران و بهبود شرایط کاری در سطح جهانی است].

فراتر از کسانی که به‌طور رسمی سازمان یافته‌اند، تداوم دیجیتالی شدن که فرآیند کار را پراکنده و فردگرایانه می‌کند، چالش اصلی در بازسازی برنامه‌های رهایی‌بخش، ایجاد هم‌پستگی میان کارگرانی است که انزوای فردی را تجربه می‌کنند، با کارگرانی که با آسیب‌پذیری شدید در استخدام‌های پرمخاطره و موقت روبرویند، و بنابراین در جایگاهی نیستند که بتوانند کار خود را متوقف کنند. وضعیتی که بیکار شده‌های پرمخاطره با آن روبرویند، به‌همراه انزوا و طبیعت منفرد شده‌ی کارگران شناختی،

نشان می‌دهد که محور آگاهی طبقاتی و عامل جمعی است که مطمئناً باید درگیر حرکتی از نقاط جداشده‌ی تولید به‌زندگی هرروزه، اجتماعات و نظام سیاسی باشد. با در نظر گرفتن پراکندگی مبارزات- خواه در سطح محلی یا جهانی- که همیشه خاص و در مکان‌ها و موضوعات خاصی مانند بوم‌شناسی، حقوق زنان، خدمات اجتماعی و مطالبات جامعه انجام می‌شوند، چگونه می‌توانیم سیاست‌های زندگی روزانه را به‌برنامه‌های رهایی‌بخش جمعی فراتر از امور محلی پیوند دهیم؟ هرگونه ضدحمله‌ای باید به‌مقابله با طردشدگی و مبارزه علیه ترتیبات پُرمخاطره‌ی کار، در همراهی با مبارزات سنتی‌تر کسانی پردازد که ممکن است به‌طور رسمی استخدام شده باشند. از آنجایی که محرومان نمی‌توانند با کنار گذاشتن کار خود مبارزه کنند، مجموعه‌ی مبارزات مردمی و طبقه‌ی کارگر جهانی باید علاوه بر فعالیت اعتصابی، راهکارهایی برای ایجاد اختلال گسترده در سیستم نیز داشته باشند.

نشانه‌ی امیدوارکننده‌ای از آنچه می‌تواند در این ضدحمله رخ دهد، در 8 می 2019 پیش آمد. در آن روز، رانندگان اوبر (اِس‌نِپ) در شهرهای سراسر جهان در اعتراض به‌دستمزدهای پایینی که شرکت به‌رانندگان می‌پرداخت و برضد وضعیت خود به‌عنوان «پیمان‌کاران مستقل» که به‌این شرکت چند میلیارد دلاری اجازه می‌داد تا از ارائه‌ی مزایای مراقبت پزشکی، بازنشستگی یا هرگونه مزایای دیگری اجتناب کند، و همچنین برای آن‌که این شرکت بار نگهداری ابزار تولید (یعنی، اتومبیل‌های‌شان) را بردودش رانندگان می‌گذاشت، دست

به اعتصاب زدند. این اقدام کارگری به عنوان نخستین گام در جنبش کارگری در حال ظهور «کارگران گیگ» (یا موقت)، از چهار جنبه قابل توجه بود. نخست، دقیقاً کارگران موقت پُر مخاطره‌ای را درگیر ساخت که کارشان آن‌ها را در لبه‌ی بُرّان اقتصاد جهانی موسوم به «پلاتفرم» یا «اقتصاد گیگ» قرار می‌داد؛ دوم، به راستی جهانی بود، با گزارش‌هایی از توقف کار از آمریکا گرفته تا برزیل، استرالیا، نیجریه، کاستاریکا، کنیا، انگلیس و جاهای دیگر، از هم‌آهنگی و هم‌بستگی فراملی بی‌سابقه‌ای خبر می‌داد. سوم، کارگران به‌وضوح دریافتند که چگونه با سرمایه‌مقابله کنند: اعتصاب آن‌ها در زمان مناسب و در روز واحدی رخ داد که روز ارائه‌ی عرضه‌ی عمومی سهام شرکت‌های اوبر/به‌بُرس بود، و می‌توانست مسئول نتایج نامیدکننده آن عرضه اولیه باشد.^[56] سرانجام، این اقدام نشان داد که حتی کارگران به‌شدت پراکنده مانند افرادی که در صنعت تاکسی‌های اینترنتی کار می‌کنند، به‌منافع جمعی خویش آگاه‌اند و می‌توانند به‌طور جمعی با سرمایه‌مقابله کنند.

بین‌الملل نوین

به‌نظر من برای رویارویی با حمله‌ی راست نئوفاشیست، چپ در سراسر جهان باید فوراً برنامه‌ای انقلابی را بازآفرینی کند، و برنامه‌ای هم برای تجدیدنیان دولت تدوین کند. این کار باید فراسوی مرزها و در زیر چتر انجمنی صورت گیرد که برنامه‌ای حداقلی را ارائه می‌دهد که نیروهای طبقه‌ی کارگر و مردمی بتوانند

پیرامون آن متحد شوند، و سازوکارهایی را استقرار بخشند که مبارزات ملل گوناگون و منطقه‌های مختلف را مطرح کند و ضدحمله در برابر تاخت‌وتاز سرمایه‌داری غارت‌گر جهانی را هم‌آهنگ سازد. چنین انجمن یا سازمانی باید برای و توسط طبقات کارگر و مردمی جهانی برپا شود، به‌گونه‌ای که طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و عوامل آن را بدان راهی نباشد، صراحتاً در برابر سرمایه‌داری جهانی قرار بگیرد، براساس تغییر نظام بنا شده باشد، و برنامه‌ای حداقلی و اندیشه‌ی سوسیالیستی جدیدی را ارائه دهد که چشم‌انداز سوسیالیسم زیست‌بوم‌شناختی را در دل خود جای داده باشد. سوسیالیسم زیست‌بوم‌شناسی مبتنی بر پیش‌نهادی بنیادی است: دستیابی به تعادل زیست‌بوم‌شناختی و محیطی مساعد برای زندگی که با منطق توسعه‌طلب و ویرانگر سرمایه‌داری ناسازگار باشد. سوسیالیسم غیر زیست‌بوم‌شناختی به‌بن‌بست می‌رسد و زیست‌بوم‌شناسی غیرسوسیالیستی نیز نمی‌تواند با بحران زیست‌بوم‌شناختی موجود رویارویی کند. [57]

در واقع، در سال‌های اخیر فراخوان‌هایی برای تشکیل حزب جهانی جدید یا بین‌المللی نوین ارائه شده است. [58] حدود یک ماه قبل از مرگ نابهنگامش، اقتصاددان سیاسی، سمیر امین، در «نامه‌ای به‌منظور برگزاری اولین جلسه‌ی بین‌الملل کارگران و مردم» خواستار تأسیس پنجمین بین‌الملل جهانی شد. [59] انجمن اجتماعی جهانی (دبلیو‌اس‌اف) در سال 2001 به‌عنوان «جنبش جنبش‌ها» در پی اوج‌گیری مبارزات برضد جهانی‌سازی در اواخر سده‌ی بیستم بنیان نهاده شد. این انجمن صدها، شاید هزاران، جنبش اجتماعی را از اطراف و اکناف جهان در

جلسات سالانه‌ی ارتباط اینترنتی‌اش گردهم آورد تا تجربیات مبارزات گوناگون خود را به اشتراک بگذارند. با این حال، انجمن اجتماعی جهانی به صراحت برنامه‌ی سیاسی را مردود دانست و بدین‌سان به‌جدایی احزاب سیاسی چپ و سازمان‌ها از جنبش‌های اجتماعی توده‌ای دامن زد. برای ضدحمله‌ی موفقیت‌آمیز لازم است برنامه‌ای برپا کنیم که حول آن بتوان جبهه‌ای متحد برضد فاشیسم را سازماندهی کرد.

درجایی که بین‌الملل‌های اول، دوم، سوم و چهارم همگی سازمان‌های بین‌المللی گسترده‌ای برای احزاب سیاسی سوسیالیست بودند، انجمن اجتماعی جهانی مشارکت احزاب سیاسی را منع کرد. من با سمیر امین در این مورد موافقم که ما نیاز داریم «سازمان جدیدی و نه فقط "جنبش" یا "مجمعی برای بحث و گفتگو"» تأسیس کنیم. به‌گمان من هر انجمن جدیدی باید هم جنبش‌های اجتماعی، و هم احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ را دربرگیرد. به‌عبارت دیگر، بین‌الملل جدید باید هم از چهار بین‌الملل قبلی و هم از (دبیلواس‌اف) که تنها یک بین‌الملل از جنبش‌های اجتماعی بود، متمایز باشد. تعهد به‌یک برنامه حداقلی و اتحاد نیروها حول چنین برنامه‌ای با احزاب سیاسی شاید برای جنبش‌های اجتماعی سخت باشد. درست است، همان‌طور که کسانی که از برپایی یا حتی همکاری با سازمان‌های سیاسی چپ گریزان‌اند، خاطر نشان می‌کنند که الگوی «پیشگام» انقلاب در سده‌ی بیستم (به‌مثابه نکته‌ای حاشیه‌ای: این امر بیش از آن که به‌موجب روی‌کرد لنین باشد، به‌سبب بُت‌وارسازی از آن روی‌کرد بود) متضمن نظارت بر جنبش‌های اجتماعی از

پایین توسط احزاب سیاسی بود که در صدد از بین بردن استقلال آن‌ها بودند، و علاوه بر این، برخی سازمان‌های سیاسی چپ در درون و بیرون دولت در سده‌ی جدید نیز همچنان در پی چنان نظارتی در جنبش‌های اجتماعی از پایین بوده‌اند.

هر بین‌الملل نوینی مجبور است به موضوع انتخابات و به‌دولت سرمایه‌داری بپردازد. آموخته‌ایم که تابع ساختن دستورکار مردمی به‌پیروزی در انتخابات صرفاً ما را مهیای شکست می‌سازد، حتی در صورتی که مجبور به مشارکت در فرآیندهای انتخاباتی شویم و امکان آن نیز وجود داشته باشد، و حتی در صورتی که عرصه‌ی انتخاباتی میدان راهبردی مبارزه باشد. اما همچنین از تجربه‌ی اخیر حزب چپ‌گرای سیریزا در یونان و دولت‌های موج صورتی در آمریکای لاتین و همچنین دولت‌های سوسیال دموکراتیک که در اطراف واکناف جهان در اواخر سده‌ی بیستم به‌قدرت رسیدند، آموخته‌ایم که هرگاه نیروی چپ در تصرف دستگاه دولتی پیروز شود (که این به‌معنای قدرت دولتی نیست... قدرت دولتی به‌لحاظ ساختاری توسط سرمایه فراملی تحمیل می‌شود) باز هم مدیریت دولت سرمایه‌داری و بحران آن بر عهده‌اش قرار می‌گیرد و به‌موضع دفاع از آن دولت و وابستگی‌اش به سرمایه فراملی برای بازتولید آن رانده می‌شود، که این امر دولت را در تقابل همان طبقات مردمی و همان جنبش‌های اجتماعی قرار می‌دهد که آن را بر سر قدرت آورده‌اند.

روشن است که بین‌الملل نوین باید الگویی از مبارزه‌ی

انقلابی ارائه دهد که در آن جنبش‌های اجتماعی از پایین استقلال کامل خود را از احزاب سیاسی و از دولت‌هایی که می‌تواند توسط چنان احزابی تصرف شود، اعمال کنند. اگر چپ تلاش کند که بر بسیج جنبش‌های اجتماعی نظارت داشته باشد یا استقلال این جنبش‌های اجتماعی را از پایین متوقف سازد، و یا اگر مطالبات توده‌های مردمی را به نام «حکومت»، پراگماتیسم، یا راهکارهای انتخاباتی سرکوب کند، در این صورت به آن چه غرض و مقصود چپ است، خیانت کرده است. تنها بسیج توده‌ای از پایین است که می‌تواند وزنه‌ی تعادلی را در برابر نظارتی که سرمایه فراملی و بازار جهانی از بالا بر دولت‌های سرمایه‌داری در سراسر جهان تحمیل می‌کند، اعمال کند. مسئله در این‌جا توانایی جنبش‌های اجتماعی توده‌ای خودگردان از پایین برای *وادر ساختن* دولت‌ها به‌انجام دگرگونی‌هایی است که امتیازات ویژه‌ی سرمایه فراملی را به‌چالش می‌گیرد. این نیز به‌نوبه‌ی خود متضمن بازاندیشی درباره‌ی روابط سه‌گانه در میان دولت‌ها، احزاب چپ و جنبش‌های اجتماعی توده‌ای به‌عنوان بخشی از برنامه‌ی احیای چپ است. ما نیازمند چنان چارچوب سازمانی جهانی‌ایم که بتواند گسست بین اوج‌گیری مجدد جنبش‌های اجتماعی توده‌ای و چپ نهادی یا حزبی را پایان دهد.

در این بررسی کوشیده‌ام فهمی نظری از نظام سرمایه‌داری جهانی و از فرآیندهای دگرگونی آن که در حال حاضر تجربه می‌شود، ارائه دهم. چپ سوسیالیست تجدیدحیات یافته نمی‌تواند در خط مقدم سیاسی عصیان جهانی قرار گیرد، اگر هم‌چنان که *البوم* خاطر نشان ساخته

است، در عین حال در صف مقدم اندیشگی بررسی سرمایه‌داری جهانی نباشد. [60] تصریح می‌کنم، همان‌طور که عصیان‌های مردمی در همه‌جا درگیر می‌شود، باید نقد مارکسیستی احیا شده‌ی سرمایه‌داری جهانی و بحران آن را به‌مثابه‌ی راهنمایی برای سیاست‌رهایی‌بخش طبقه‌ی کارگر مطرح کنیم که می‌تواند بر بنیان‌های اجتماعی آینده‌ی فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم فائق آید و هژمونی طبقه‌ی کارگر را در انقلاب استقرار بخشد. شکاف‌های سیستم کدام‌اند؟ ساختار قدرت چیست و گروه‌های حاکم در سراسر جهان چگونه آن را سازمان‌دهی می‌کنند؟ در این عصر جدید، چه اشکال قابل‌قبولی از مبارزه از پایین برای تغییر نظام وجود دارد؟ و مهم‌تر از همه، چگونه جنبش سوسیالیستی زیست‌بوم‌شناختی انقلابی می‌تواند نقش مهمی در شورش جهانی ایفا کند؟

باید به‌یادآوریم که دیکتاتوری سرمایه‌فراملی و اکنثی است. در هم شکستن هژمونی سرمایه‌داری جهانی است که طبقه‌ی سرمایه‌داری فراملی را وادار به‌تحلیل دولت پلیسی‌جهانی کرده است. هنگامی که فروپاشی بزرگ اقتصادی بعدی رخ دهد، نیروهای چپ و مقاومت از پایین باید در موقعیتی باشند که ابتکار عمل را به‌دست گرفته و دولت پلیس جهانی را به‌عقب برانند. سرمایه می‌تواند در موضع تهاجمی تاکتیکی باشد، اما در این زمان در موضع دفاعی استراتژیک است، زیرا به‌بحرانی پاسخ می‌دهد که توان حل آن را ندارد. آیا می‌توانیم موضع دفاعی راهبردی‌اش را به‌موضع تهاجمی راهبردی خودمان بگردانیم؟

یادداشت‌ها:

[1] اریک هابسباوم، *عصرنهایت‌ها* (نیویورک: کتاب و نتج، 1996)، صص. 584-585.

[2] سوای نوشته‌های من درباره‌ی ماهیت تمامیت‌خواهانه‌ی سرمایه‌داری جهانی، بحث درباره‌ی این مشخصه را می‌توان در جورج لیوداکیس، *سرمایه‌داری تمامیت‌خواه و فراسوی آن* (برلینگن، ورمونت: آشگیت، 2010)؛ شیلدون اس. ولین، *دموکراسی گنجانده شده: دموکراسی مدیریت شده و شیخ توتالیتاریسم وارونه* (پرینستن، نیوجرسی: انتشارات دانشگاه پرینستن، 2008).
[3] آنتونیو گرامشی، *گزیده نقت‌های زندان* (نیویورک: نشر بین‌الملل، 1973) صص. 275-276.

[4] نگاه کنید، مثلاً به‌پاسخ 14 دانشگاهی، پژو‌هشگر، اندیشمند سیاسی، و فعال، از جمله شخص من، به‌مسأله «آیا فاشیسم باز می‌گردد؟» که در *حالت طبیعت: گفتگو‌هایی در باب نظریه‌ی سیاسی و اجتماعی* («سایت اختصاصی مصاحبه با اندیشمندان برجسته در نظریه‌ی سیاسی و اجتماعی»)، 3 دسامبر 2017، دسترسی در 20 مارس 2018 در

<https://stateofnatureblog.com/one-question-fascism-part-one/>

[5] از سال 2008، درباره‌ی ظهور برنامه‌های فاشیسم سده‌ی بیست و یکم نوشته‌هایی داشته‌ام. بسیاری از تحلیل‌هایم در ویلیام آی رابینسن، «بحران سرمایه‌داری جهانی و فاشیسم سده‌ی بیست و یکم»، *علم و جامعه*، 83(2): 481-509. در این بخش از آن مقاله بسیار استفاده کرده‌ام.

[6] درباره‌ی نهضت‌های فاشیستی نو در بسیاری از این کشورها در آغاز این سده در اروپا از جمله نگاه کنید به بررسی رابرت ا. پاکسون کالبدشناسی فاشیسم (نیویورک: کتاب و نتج، 2004). در دومین دهه‌ی سده‌ی بیست و یکم و مشخصاً هم‌زمان با انتخاب ترامپ در آمریکا، این‌ها و مشخصاً راست افراطی جدید و نهضت‌های فاشیستی جدید قیامی را تجربه کردند، اغلب در مجلس قانونگذاری کرسی‌هایی به‌دست می‌آورند. از این جمله‌اند حزب آزادی اتریش، جبهه‌ی ملی در فرانسه، سپیده دم زرین در یونان، بدیلی برای آلمان در آلمان، حزب جاییک (نهضت مجارستان بهتر) و همچنین حزب فیدستز نخست‌وزیر ویکتور اربن در مجارستان،

حزب مردم اسلواکی - اسلواکی ما، حزب آزادی هلند، فورزا نووا در ایتالیا (گرچه لیگ شمال راست افراطی است، اما به نظر من نمی‌توان آن را نهایت راست یا فاشیست نو توصیف کرد). نگاه کنید مثلاً به تانسردی مارینی، «نوفاشیست‌ها و راست افراطی: فاتحان اروپا»، بلاگ‌اسیتی/ئی‌یو-لوگوس، 12 آوریل 2017، دسترسی در 21 مه 2019 در

<https://eulogos.blogactiv.eu/2017/12/04/neo-fascists-and-farright-conquering-europe/>

همچنین بسیار مفید است رجوع به نیکر اربینز-ارلی و ویلا فرای، «راه‌نمای بازیگران قدرت راست افراطی که اروپا را از هم می‌درند»، هافینگتن پست، 25 اوت 2018، دسترسی در 29 مه 2019 در

www.huffpost.com/entry/guide-far-right-players-europe_n_5b7bf18ee4b0a5b1febee47a

[7] گرامشی، گزیده‌ی دفترهای زندان، ص. 182؛ تأکید از من

است.

[8] گرامشی، گزیده‌ی دفترهای زندان، ص. 221.

[9] گرامشی، گزیده‌ی دفترهای زندان، ص. 210.

[10] از جمله نگاه کنید به پاکسون، *آناتومی فاشیسم*؛ اومبرتو

اگو، «اور-فاشیسم»، بررسی کتاب نیویورک، 22 ژوئن 1995، دسترسی در 21 مه 2018 در

www.nybooks.com/articles/1995/06/22/ur-fascism/

[11] رُزنگارین مشاهده می‌کند که: «جذابیت فاشیسم متکی بود

بر... توانایی‌اش در جذب ناراضیان طبقه‌ی خرده‌بورژوازی روستایی و حتی افزارمندان ناراضی و کارگران کشاورزی... (فاشیسم) وفاداری هزاران فرد از طبقه فروافتاده، ناراضی و خشمگین را به دست آورد که فاقد هویت سیاسی مطمئنی بودند. فاشیسم به این آدم‌ها زندگی جدیدی بخشید، احساس جدیدی برای رسمیت یافتن ورای همه بستگی‌های صریح طبقاتی‌شان». نگاه کنید به فرانک روزنگارین، *مارکسیسم انقلابی آنتونیو گرامشی* (شیکاگو، ایلینوی: هی‌مارکت، 2014، ص. 55.

[12] نگاه کنید به اومبرتو اگو، «اور-فاشیسم».

[13] بندیکت آندرسون، *اجتماعات متصور* (لندن: ورسو،

1983)، صص. 15-16.

ص. 38. [14] آلیکس کالینیکوس، *نژاد و طبقه* (لندن: بوکمارکس، 1983)،

[15] مثلاً ترامپیسیم حاکی از چنان وساطتی است. این‌جا این واقعیت که کارزارهای انتخابات ریاست جمهوری هر دو نامزد، برنی ساندرز و دونالد ترامپ، در سال 2016 برای پایگاه اجتماعی واحدی از کارگران ناراضی جذابیت داشت، می‌تواند بصیرت دهنده باشد، یکی تفسیری چپ از بحران ارائه می‌دهد و دیگری تفسیری از راست افراطی و عوام‌فریبانه و آشکارا نژادپرستانه. درحالی‌که این‌جا به‌بحث مسأله نمی‌پردازم، صرفاً یک جنبه از روایت پیروزی انتخاباتی ترامپ، بسیج نژادپرستانه‌ی خرده‌بورژوازی و کارگران سفیدپوست است. طرف مقابل این بسیج سرکوب گسترده‌ی رأی دهندگان و محرومیت اجتماعات به‌لحاظ نژادی تحت ستم از حق رأی بود.

[16] آراس‌اس مخفف سازمان شبه‌نظامی ناسیونالیستی و دست راستی هندوهاست که در سال 1925 بنیان نهاده شد و از موسولینی در ایتالیا و دیگر نهضت‌های فاشیستی در اروپا الهام می‌گرفت.

[17] یوآح بیرمان، «فرصتی مناسب برای جهانی‌سازان دافوس»، *لوس‌آنجلس تایمز*، 26 ژانویه 2018، ص. الف.3.

[18] رابینسن، «سرمایه‌داری جهانی و فاشیسم سده‌ی بیست‌ویکم». همچنین نگاه کنید به‌دیگر منابع در یادداشت 2.

[19] به‌نقل از آنتونیو ا. سانتوچی، *آنتونیو گرامشی* (نیویورک: نشر ماننتلی ریویو، 2010)، ص. 85.

[20] مسلم است که نهضت‌های فاشیستی دهه‌ی 1930 بازمی‌گردد، و پیش از آن در بستر تاریخی بسیار متفاوتی، به‌وحشت پسابازسازی که جمعیت سپاه‌پوست را مورد تهاجم قرار داد.

[21] نمایش تلویزیونی ترامپ به‌مدت یک دهه با عنوان *کارآموز*، و تصویر دروغین همراه آن در مقام تاجری موفق که موجب «نتیجه‌دادن کارها» می‌شود، به‌اشاعه‌ی منزلت کاریزماتیک او کمک کرد تا بهتر بتواند بعدها کسانی را به‌لحاظ سیاسی شستشوی مغزی بدهد. جا دارد از ژان برادی، ویراستار اثر که این نکته را خاطر نشان ساخت تشکر کنم. مشاهده‌ی گسترده‌تر این‌که هر برنامه‌ی فاشیستی عموماً مستلزم شخصیتی کاریزماتیک است که می‌توان آن‌ها را تجسم آرزوهای سرکوب شده دانست، سرخوردگی

ناشی از بی‌قدرتی در برابر نیروهای اجتماعی بزرگتر، یا تسکین اضطراب‌های اجتماعی-روانی.

[22] «گروه‌های فعال ضد دولت در امریکا»، مرکز حقوقی قفر در جنوب، گزارش تاریخ ندارد، اما داده‌ها حاکی از آن است که اوایل 2018 بیرون آمده؛ دسترسی در 14 آوریل 2018، در

www.splcenter.org/active-antigovernment-groups-united-states

[23] اتحادیه‌ی آزادی‌های مدنی امریکا (آام)، بیانیه‌ی مطبوعاتی، فصل نیومکزیکو، 18 آوریل 2019، دسترسی در 22 آوریل 2019، در

www.aclu-nm.org/en/press-releases/aclu-new-mexico-asks-governor-and-attorney-general-investigate-armed-vigilantes

[24] ارقام ضد دولتی از اتحادیه‌ی آزادی‌های مدنی امریکا، بیانیه مطبوعاتی، مطابق نقل قول است. ارقام گروه نفرت از هیدی پیریچ و سوزبیاکانان است، «2017: سال نفرت و افراطگرایی»، مرکز حقوقی قفر در جنوب، 11 فوریه 2018، بازیابی در 14 آوریل 2018 در

www.splcenter.org/fightinghate/intelligence-report/2018/2017-year-hate-and-extremism

[25] شاهد، خاطره‌ی روی جلد نشریه‌ی *اکنون میست* 26 مه 2018: «ماجرا: چرا شرکت‌های امریکایی عاشق دونالد ترامپ‌اند.»

[26] از جمله نگاه کنید به ویلیام آی رابینسن، «نبرد برضد ترامپ‌پس و شب فاشیسم سده‌ی 21، *تله‌سور*، 21 ژانویه 2017،

www.telesurtv.net/english/opinion/The-Battle-Against-Trumpism-and-Specter-of-21st-Century-Fascism-20170121-0022

«ترامپ‌پس، فاشیسم سده‌ی 21، و دیکتاتوری طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی»، *عدالت اجتماعی*، 20 ژانویه 2017،

www.socialjusticejournal.org/trumpism-21st-century-fascism-and-the-dictatorship-of-the-transnational-capitalist-class/

(همگی دسترسی در 19 دسامبر 2019)؛ ویلیام آی رابینسن، «در پس تجدید مذاکرات نفتا چیست؟ ترامپ‌پس و اقتصاد جدید جهانی»، *حقیقت*، 24 ژوئیه 2017، دسترسی در 9 مارس 2018 در

www.truth-out.org/news/item/41365-what-is-behind-the-renegotiation-of-nafta-trumpism-and-the-new-global-economy

[27] پیر بوردیو، *تماز: نقد اجتماعی حکم نائقه* (کمبریج،

ماساچوست: انتشارات دانشگاه هاروارد، 1984).

[28] حتی میلیاردرهای راست افراطی چون برادران کخ، که کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری 2016 ترامپ را حمایت مالی کردند و سال‌ها نهضت‌های راست افراطی را در جامعه مدنی امریکا تأمین مالی کردند، کارزاری چند میلیون دلاری بر ضد تعرفه‌ها و علیه ناسیونالیسم اقتصادی ترامپ به‌راه انداختند. نگاه کنید به‌برایان شوارتس، «شبکه‌ی برادران کخ میلیاردر مرحله‌ی یک کارزار تجارتي چندمیلیون دلاری برضد تعرفه‌های ترامپ را افشاء می‌کند»، سی‌ان‌بی‌سی، 20 ژوئن 2018، دسترسی در 20 مه 2019 در

www.cnb.com/2018/06/20/koch-brothers-unveil-first-adsfrom-campaign-against-trumps-tariffs.html

[29] تله‌سور، «برزیل: استیو بانون به‌کارزار ریاست جمهوری بولسونارو مشاوره می‌دهد»، 15 اوت 2018 در

www.telesurenglish.net/news/Brazil-Steve-Bannon-to-Advise-Bolsonaro-Presidential-Campaign-20180815-0003.html

[30] گاردین، «شعف ترامپ از پیروزی بولسونارو حاکی از محور جدید جناح راست در امریکا و ورای آن است»، 29 اکتبر 2018، دسترسی در 10 نوامبر 2018 در

www.theguardian.com/world/2018/oct/29/jair-bolsonaro-brazil-trump-rightwing-axis

[31] جیک جانسون، «پس از پیروزی فاشیست برزیلی خایر بولسونارو، سرمایه‌داران جهان از "فرصت‌های جدید سرمایه‌گذاری" دهان‌شان آب افتاده»، رؤیاهای همه، 29 اکتبر 2018، بازیابی در 10 نوامبر 2018 در

www.commondreams.org/news/2018/10/29/after-win-brazilianfascist-jairbolsonaro-worlds-capitalists-salivate-over-new

[32] کلیفتن لیف، «مدیر عامل آتنا: بی‌اقدامی در الگوی جاری سرمایه‌داری، سرمایه‌داری را نابود خواهد کرد»، فورچون، 27 اکتبر 2017، دسترسی در 15 ژوئن 2018 در

<http://fortune.com/2017/10/27/cvs-actna-mark-bertolinicapitalism/>

[33] آنتونیو گرامشی، هم‌چنان‌که در مارکو فون‌سیکا نقل شده، نقد گرامشی از جامعه‌ی مدنی (نیویورک: روتلج، 2016)، صص. 23-24.

[34] کارل مارکس و بردریک انگلس، بیانیه‌ی کمونیست، 1848، در رابرت سی. تاگر (ویراستار)، خواندنی‌های مارکس-انگلس (نیویورک: نورتن و نورتن، 1978)، ص. 496.

[35] توماس پیکتی، سرمایه در سده بیست و یکم (کمبریج، ماساچوست: انتشارات دانشگاه هاروارد، 2014 (2013)).

[36] تحلیل من از برنامه‌ی اصلاح‌طلبی در ویلیام رایبسن، «سرمایه‌داری در سده بیست و یکم: نابرابری جهانی، پیکتی، و طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی»، در لورن لانگمن و دیوید ا. اسمیت (ویراستار)، پیکتی، نابرابری و سرمایه‌داری سده بیست و یکم (بوستون، ماساچوست: بریل، 2018)، صص. 238-254.

[37] سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (ست‌ها)، «در آن به هم: چرا نابرابری کمتر به سود همه است»، انتشارات ست‌ها، 2015. دسترسی در 22 مه 2019 در www.keepeek.com/Digital-Asset-Management/oced/employment/in-it-together-why-less-inequality-benefitsall9789264235120-en#page1

عمدتاً این گزارش خواستار نابرابری بیشتر جنسی بود، نه به‌عنوان موضوع عدالت بلکه از آن‌رو که نشان می‌دهد برابری جنسی نابرابری درآمد را کاهش می‌دهد.

[38] جورج سوروس، بحران سرمایه‌داری جهانی (نیویورک: امور عمومی، 1998).

[39] این یادداشت انتشاری گسترده در مطبوعات آن زمان یافت و در صدها سایت اینترنتی بازآفرینی شده، از این جمله ویکی‌پدیا است در https://en.wikipedia.org/wiki/Summers_memo

بحث جان بلامی فاستر درباره‌ی این یادداشت مشخصاً سودمند است («بگذار آلودگی را بخورند: سرمایه‌داری و محیط زیست در جهان» مانند ریویو، 44(8)، 1993: 10-20). در پی کارش در مقام وزیر خزانهداری در کابینه‌ی دوم کلینتون، سامرز رئیس دانشگاه هاروارد شد، تا زمانی که با خفت از این سمت مستعفی شد چون اعلام کرد که زنان به لحاظ زیستی استعداد کمتری از مردان برای آموختن ریاضی دارند. شایسته است که یادداشت رسوای سال 1991 او را به یاد آوریم: «اندازمگیری هزینه‌های آلودگی آسیب‌رسان به سلامت به درآمدهای حاصل از مرگومیر و شدت افزوده‌ی بیماری بستگی دارد. از این منظر مقدار معینی آلودگی آسیب‌رسان به سلامت باید با کمترین هزینه در کشور انجام شود، که مستلزم کشوری است با پائین‌ترین دستمزد. به گمان من، منطق اقتصادی در پس دهن زواند سمی در کشوری با پائین‌ترین دستمزد منطقی است و باید با آن

روبرو شد. ... مطالبه‌ی محیط پاک به دلایل سلامت و زیبایی‌شناختی احتمالاً داشتن انعطاف بسیار بالاست. دغدغه‌ی عامل ایجادکننده یک تغییر از میان یک میلیون تغییر در عجایب سرطان پروستات آشکارا انعطاف درآمدی بسیار بالاتر در کشوری دارد که مردم آنقدر زنده می‌مانند که سرطان پروستات بگیرند تا کشوری که مرگومیر زیر 5 سال 200 مورد در هر 1000 تن دارد. همچنین، دغدغه‌ی قابل توجه درباره‌ی گازهای خروجی صنعت به درون جو داشت درباره‌ی ذرات کوچکی که به میدان دید آسیب می‌زند. شاید این گازها تأثیرات مستقیم اندکی بر سلامت داشت. روشن است که تجارت کالاهایی که تجسم دغدغه‌های آلودگی زیباشناسی است می‌تواند رفاه را افزایش دهد. درحالی‌که تولید تحرک دارد مصرف هوای خوب قابل خرید و فروش نیست. مشکل استدلال بر ضد همه‌ی این پیشنهادات برای آلودگی بیشتر در کشورهای توسعه نیافته (حقوق ذاتی کالاهایی معین، دلایل اخلاقی، دغدغه‌های اجتماعی، فقدان بازارهای مناسب، و مانند این‌ها) را می‌توان برگرداند و به شیوه‌ای کم و بیش مؤثر بر ضد پیشنهادهای بانک برای رهایی‌بخشی بود.

[40] «چرا سرمایه‌داری جواب نمی‌دهد؟» رویترز، 9 ژانویه 2012، دسترسی در 22 مه 2019 در

<http://blogs.reuters.com/lawrencsummers/2012/01/09/why-isnt-capitalism-working/>

[41] مثلاً نگاه کنید به کِنِت اِمان، *بلیوی و امریکا: مشارکت محدود* (آتن: انتشارات دانشگاه گرجستان، 1999).

[42] مثلاً نگاه کنید به جفری دی. زاکس، *پایان فقر* (لندن: پنگوئن، 2005)؛ ژوزف استیگلیتز، *جهانی‌سازی و نارضایی‌ها* (نیویورک: دابلو دابلو نورتون، 2003).

[43] جری هریس، «آینده‌ی جهانی‌سازی: فاشیسم نو یا معاهده‌ی سبز جدید»، *نژاد و طبقه*، زیر چاپ.

[44] «سرمایه‌داری سبز» را دقیقاً از آن رو داخل علامت نقل قول قرار دادم که به‌نظرم ترکیبی متناقض است. با استدلال ریچارد اسمیت در *سرمایه‌داری سبز: خدایی که ناکام ماند* (لندن: نشر دانشکده، 2016) موافقم که تنها بدیل فروپاشی محیطی بازار-انگیخته اقتصاد بسیار برنامه‌ریزی شده‌ی در مالکیت اجتماعی است.

[45] علاوه‌براین، صفحه‌ی خورشیدی، باتری و دیگر مدارهای تولید «سرمایه‌داری سبز» به‌صنایع استخراجی بازمی‌گردد

و در ارتباط متقابل با سلسله‌ی امنیتی-صنعتی-نظامی-وال استریت-سیلیکون‌ولی است که در فصل پیش مورد بحث قرار گرفت.

[46] ترؤن آستین، «نظرسنجی تازه نشان می‌دهد که جوانان امریکا به‌نحوی روزافزون هوادار سوسیالیسم‌اند»، سایت سوسیالیسم جهانی، 13 مارس 2019، دسترسی در 8 آوریل 2019 در

www.wsws.org/en/articles/2019/03/13/you-m13.html

[47] آستین، «نظرسنجی تازه نشان می‌دهد که جوانان امریکا به‌نحوی روزافزون هوادار سوسیالیسم‌اند».

[48] گاربین، «رئیس چی‌پی. مورگان میلیارد سوسیالیسم را "فاجعه" می‌خواند»، 4 آوریل 2019، دسترسی در 8 آوریل 2019 در

[www.theguardian.com/business/2019/apr/04/jamie-dimon-socialism-
jp-morgan-banker-disaster](http://www.theguardian.com/business/2019/apr/04/jamie-dimon-socialism-jp-morgan-banker-disaster)

[49] این‌جاسه مورد از موارد بسیاری را که شایسته‌ی خواندن یافته‌ام ارائه می‌شود: پل ماسون، *پاسرمایه‌داری: راهنمای آینده* (نیویورک: فرار، استروس و جیرو، 2017)؛ بهاسکار سونکارا، *بیانیه‌ی سوسیالیست: موردی برای سیاست رادیکال در عصر نابرابری مفرط* (نیویورک: کتاب بیسیک، 2019)، و نیک سرنیسک و آلکس ویلیامز، *اختراع آینده: پاسرمایه‌داری و جهانی فاقد کار* (لندن: ورسو، 2016).

[50] نگاه کنید به سمیر آمین، «پیشنهاد گردهمایی افتتاحیه بین‌الملل کارگران و مردم»، *پامبازوکا نیوز*، 23 اوت 2018، دسترسی در 2 ژانویه 2020 در

[www.pambazuka.org/global-south/letter-intent-inaugural-meeting-
international-workers-and-peoples](http://www.pambazuka.org/global-south/letter-intent-inaugural-meeting-international-workers-and-peoples)

[51] با ظهور جذر و مد صورتی در بستر سرمایه‌داری جهانی، نگاه کنید به ویلیام آی. رابینسن، *امریکای لاتین و سرمایه‌داری جهانی* (بالتیمور، مری‌لند: انتشارات دانشگاه جانز هاپکینز، 2008). درباره‌ی افول جذر و مد صورتی، نگاه کنید به استیون النر (ویراستار) *جذر و مد صورتی امریکای لاتین: پیشرفت‌ها و کاستی‌ها* (لانهام، مری‌لند: رومن و لیتل فیلد، 2019).

[52] آدولف رید، *یادداشت‌های طبقاتی* (نیویورک: نشر نو، 2000).

[53] سرنیسک و ویلیامز، *ابداع آینده*، صص. 3 و 10.

[54] رونالدو مانک، «کارگران جهان (سرانجام) متحد شوید»، *ابتکار گذار بزرگ*، آوریل 2019، ص. 3، دسترسی در 29 مه 2019 در

www.greattransition.org/publication/workers-of-the-world-unite

[55] رقم 207 میلیون از مانک است، «کارگران جهان (سرانجام) متحد شوید»، ص. 5. رقم 50 میلیون از سایت اتحادیه‌ی جهانی صنعتی است

www.industrial-union.org/

از اتحادیه‌گرایی جدید فراملی، همچنین نگاه کنید به پیتر اوانز، «جنبش‌های ملی کار و ارتباطات فراملی: معماری در حال تحول جهانی کار در نئولیبرالیسم»، مؤسسه‌ی پژوهش در کار و اشتغال (دانشگاه کالیفرنیا در برکلی)، گزارش مپ‌کا #116-14، سپتامبر 2014، دسترسی در 29 مه 2019 در

<http://irle.berkeley.edu/files/2014/National-Labor-Movements-and-ransnational-Connections.pdf>

برای بحث جدل بر سر احیاء اتحادیه‌ی تجارت، نگاه کنید به کریستین ایسن و مایت تاپیا، «احیای اتحادیه‌ی تجارت: اکنون کجائیم؟ بعداً کجا؟»، *نشریه‌ی روابط صنعتی* 59 (1) 2017: 170-191.

[56] از جمله نگاه کنید به: آلکسیا فرنیز گمپل، «اعتصاب

جهانی اوپر آز مونی اصلی برای اقتصاد موقت‌کار (گیگ) است»، *فوکس*، 8 مه 2019، دسترسی در 25 مه 2019 در

www.vox.com/2019/5/8/18535367/uber-drivers-strike-2019-cities

سارا جونز، «اعتصاب جهانی رانندگان نشان می‌دهد که ممکن است موج به‌سود اوپر و لیفت تغییر کند»، *هوشمند*، 8 مه 2019، دسترسی در 25 مه 2019 در

<http://nymag.com/intelligencer/2019/05/drivers-strike-shows-tide-may-beshifting-for-uber-and-lyft.html>

[57] مایکل لویی، *سوسیالیسم زیست‌بوم‌شناختی: بدیلی انقلابی*

برای سرمایه‌داری (شیکاگو، ایلینوی: کتاب هی مارکت، 2015).

[58] مثلاً، نگاه کنید به هیکی پاتوماکی، «حزب سیاسی جهانی:

زمان‌اش رسیده است»، *انتشارات/ابتکار گذار بزرگ*، فوریه 2019، در

www.greattransition.org/publication/world-political-party

همراه بحث میزگرد (شامل شرحی از خود من) در

www.greattransition.org/publication/roundtable-world-party

هر دو دسترسی در 24 مه 2019).
ابتکار گذار بزرگ (از سایت خودش) است: «تریبونی اینترنتی برای اندیشه‌هاست و شبکه‌ای بین‌المللی برای بررسی انتقادی راهبردهای مفاهیم، و چشم‌اندازهایی بر حیات غنی آینده، همبستگی انسان، و زیست‌کره‌ای انعطاف‌پذیر و پایدار. با ارتقای گفت‌وگویی علمی و هشدار همگانی درباره‌ی امکانات ناشی از همگرایی بحران‌های محیطی، اقتصادی و اجتماعی، و با رشد شبکه‌ی گسترده‌ای از اندیشمندان و فعالان، با هدف یاری به پراکسیس نوینی برای گشتار جهانی». سایت‌اش عبارت است از:

<https://greattransition.org/about/aims-and-background>

[59] سمیر امین، «پیش‌نهاد همکاری برای نشست افتتاحیه‌ی کارگران و مردمان»، نشر انجمن اقتصاد توسعه‌ی بین‌الملل در 3 ژوئیه 2018 در سایت‌اش،

www.networkideas.org/featured-articles/2018/07/it-is-imperative-to-reconstruct-the-international-of-workers-and-peoples/

و دسترسی در 24 مه 2019.

[60] ماکس البوم، *انقلابی در شرف: شصت انقلابی به لنین*،

ماتو، و چه می‌پردازند (لندن: ورسو، 2002).

«ویلیام آی. رابینسن شکل‌بندی هولناک نوع جدیدی از دیکتاتوری جهانی را توضیح می‌دهد، که سرمایه‌ی فراملی تحمیل می‌کند. با در اختیار گرفتن نظارت بر اقتصادهای ملی و تحمیل غامض‌ترین اشکال نظارت در تاریخ انسان این موجودات فراملی جهانی خراب‌آباد را مستقر می‌سازند که به‌بهای فداکردن آزادی، آزادی بیان، دموکراسی، و امنیت اقتصادی، منافع سرآمدان جهانی را تأمین می‌کنند. آینده چنین است، مگر این‌که برای بازپس گرفتن قدرت از اربابان شرکت‌ها مان به پا خیزیم.»

کریس هجز، نویسنده‌ی کتاب امریکا، گشتِ خداحافظی

«همچنان‌که هر روزه محوری از سرمایه‌ی افسارگسیخته و فناوری شگفت‌انگیز رشد می‌کند، و آخرین توهامات لیبرال دموکراسی فرو می‌ریزد، ویلیام آی. رابینسن دشمن راستین بشریت را که نزدیک خانه رسیده است توصیف می‌کند. و باز هم هیچ چیزی ناگزیر نیست. کتابی که خواندنش مبرم است.»

جان پیلگر، روزنامه‌نگار، نویسنده، و مستندساز

«این کتاب گنجینه‌ای است از بصیرت‌های متصور از چشم‌انداز گسترده نظریه‌پرداز برجسته‌ی ما درباره‌ی نظام نوظهور سرمایه‌داری جهانی. برنامه‌ی ویلیام آی. رابینسن برای فهم اقتصاد سیاسی به منظور دگرگون ساختن‌اش همچون خلفی سرآمد برای برنامه‌ی مارکس در دورانی پیشین است. برای خوانندگان میبوهت از دنیای در تغییر ما و نگران از آینده‌ی جهان، اینک آغازگر و فراخوانی برای اقدام.»

پل رَسکین، رئیس هیأت مؤسس انستیتو تِلوس، مؤلف سفر به مرکز زمین.

«ویلیام آی. رابینسن به کسانی که درگیر مبارزه بر ضد سرمایه‌داری جهانی‌اند، بصیرتی قابل توجه و موجه و چارچوبی برای فهم بهتر نقاط قوت و ضعف ستم‌دیدگان و سلب مالکیت شدگان عرضه می‌کند. کتابی است که منتظرش بودم، و نتوانستم زمین بگذارم.»

بیل فلچر، پسر، فعال اتحادیه‌ای و مؤلف کتاب مارا ورشکست می‌کنند: و بیست اسطوره‌ی اتحادیه‌ای دیگر.

مهمترین وظیفه‌ی علوم اجتماعی در دوران گذار تبدیل شدن به نیروی رهایی است.